دلیل المتحیّرین

نوشته

میرزا مهدی امین

سال ۱۲۹۲ شمسی

معرفی مؤلف

مؤلف این کتاب مهدی امین مهاجر فرزند آقا میرزا محمد حسین منجم می باشد. شرح حال این کاتب مشهور بياني راكه يكي از نسخه برداران پر کار و در این راه جهد بلیغ داشته است و يكي از معمرين اهل بيان كه با او نسبت سببي داشته چنین نوشته است:

مرفوع حاج مهدي امين مهاجر فرزند مرفوع آقا ميرزا محمد حسين منجم داراي خط شكسته نستعليق خوب خوانا بود و در اوايل عمر و جواني دربازار اصفهان شاگرد حاجي هاشم زنجيرفروش بود. دكان زنجير فروش در بازار اصفهان در مقابل مسجد جارچي بود شبها و ايام تعطيل در خانه مشغول كتابت بود پس از آن به تهران رفت و در آنجا سكونت گزيد. روزها در مسجد شاه در صفّه[1] مخصوص معيني جايگاه داشت و براي عموم مراجعين شغل محرّري داشت[2]. در سنوات آخر سالي يكمرتبه مسافرت به ماغوسا مينمود از اين طرف حامل عرايض و امانات بود و در مراجعت حامل توقيعات و اجوبه عرايض و آيات و كتب منزله بود و به اينجهت ملقب به امينِ مهاجر شد و اخيرا زوجه مرفوع شيخ احمد روحي (طلعت الله خانم دختر صبح ازل) به حباله نكاح او در آمد . مرحوم ميرزا محمد حسين منجم ، منجم باشي مجدوالدوله[3] بوده. در ابتداء رشد و بلوغ موفق به ايمان شده براي خود حقير نقل مينمودند : اوقاتيكه حضرت اعلي جل جلاله در منزل امام جمعه بودند طفل بودم، روزي حضرت براي حمام سنگ تراشان[4] تشريف ميبردند از عقب رسيدم مردم

---

[1] جایگاه.

[2] آنطور که خود مؤلف در ضمن این کتاب خود را معرفی میکند به شغل طبابت قدیم مشغول بوده.

[3] پیشخدمت و از نزدیکان جدایی ناپذیر ناصرالدین‌شاه بود و در هر سه سفر ناصرالدین‌شاه به اروپا او را همراهی می‌کرد.

[4] واقع در محله سنگ تراشان از محلات جلفا محسوب میشود. مهاجرین ارمنی که به صنعت سنگ تراشی معروف بودند در این محل بودند.

حضرت را به يكديگر نشان مي دادند. من شتاب و عجله در رفتن كردم كه صورت مبارک را زيارت كنم قبل از رسيدن من وارد حمام شدند وقتيكه من مقابل دالان رسيدم از وسط دالان صورت مبارک را برگردانده نظري بمن كرده تبسم فرمودند و من از همان تبسم فريفته و مجذوب شدم[۵].

چنانكه اشاره شد حاج ميرزا مهدي امين كتب و رسائل بسياري از آثار نقطه اولي و صبح ازل را به خط شكسته نستعليق خوانا و خوب نسخه برداري كرده و بعضي از كتبي راكه كتابت نموده است در ماغوسا به نظر صبح ازل رسانيده و از اينجهت در جاي جاي حواشي اينگونه كتب اشتباهات نسخه به خط صبح ازل تصحيح شده و از اين روی، اينگونه نسخه ها به خط ايشان از لحاظ صحت و اصالت كتاب حائز اهميت خاص است. وفات ايشان در ارديبهشت سال ۱۳۰۹[۶] شمسي در اصفهان اتفاق افتاده است. اين كاتب در پايان بعضي از از كتابهايي كه كتابت كرده است نشانه اي از خود به عبارت اقل الكتاب ۵۹ كه به حساب ابجد با مهدي برابر است باقي گذاشته است.

---

[۵] آنطور که مؤلف خود در این کتاب تعریف میکند تا وقتی که پدر ایشان حضرت نقطه و آئین بیان را به ایشان معرفی نکرده بود خود را در آئین اسلام میدانست و بعد از تحقیق ایمان آورد.

[۶] یعنی ۱۷ سال بعد از نوشتن این کتاب.

مقدمه

کتب بسیاری از علماء اهل بیان در باره تاریخ، سابقه و ماهیت دعاوی میرزا حسینعلی نوری نوشته اند. که بعضی از آنها را در اینجا ذکر میکنیم:

۱. تنبیه النائمین نوشته عزیّه خانم خواهر میرزا حسینعلی و صبح ازل
۲. رساله پاسخنامه تألیف میرزا مصطفی کاتب در پاسخ به زین المقربین
۳. وصیت نامه میرزا مصطفی کاتب
۴. وقایع راستین تاکور نور نوشته بدیعه نوری از خاندان میرزا عباس پدر میرزا حسینعلی نوری و صبح ازل در پاسخ به محمد علی ملک خسروی که در وقایع اقلیم نور نوشته بود.
۵. رساله قهیر برادر همسر دوم حضرت نقطه
۶. رساله سراج برادر قهیر
۷. تذکرة الغافلین نوشته ملا محمد جفعر نراقی
۸. رساله استدلالیه نوشته حاجی سید محمد نبیل
۹. فصل الکلام (مؤلف ناشناس)

ویژگی اول دلیل المتحیرین ان است که به داستان گونه و سناریو مأب نوشته شده و از این روی توجه خواننده را به دنبال نمودن گفتمان های بعدی جذب مینماید. دوم آنکه اطلاعات ارزشمندی از معارف بیان را ارائه و خواننده را به انها آشنا مینماید. سوم آنکه از اسلام شروع میکند تا به بیان میرسد. چهارم آنکه این گفتمان حدود ۵۰ سال بعد از ظهور نقطه اولی و در زمانی که صبح ازل هنوز در حیات بوده اتفاق افتاده و بسیاری از وقایع هنوز در خاطر آنان تازه بوده.

اما ویژگی نهایی آن است که پوچی دعاوی میرزا حسینعلی نوری را از جهت تناقض در درون و تناقض بی نهایت آشکار آن با تعلیمات و معارف بیان به نمایش میگذارد و در این مورد هیچ تعارفی نمیکند. از این روی مکالمه بین امین و طرف های بهائی در بعضی اوقات رنگین میشود و یکدیگر را به تند گویی و مهمل گویی متهم میکنند.

اشکالی که ممکن است به این کتاب گرفته شود آن است که مؤلف خود هم شرکت کننده در این تقابل است و هم نگارنده وقایع آن. تصادفا این اهل بیان هستند که این اشکال را به کتب تاریخی مانند ابن الذئب نوشته میرزا حسینعلی و مقاله شخص سیاح نوشته عباس افندی میگیرند. مبنی بر انیکه انها آنگونه که سلیقه و ذوق خلاقشان بوده وقایع گذشته را باز مهندسی و نقشی قهرمانگونه و بی گناه از میرزا حسینعلی را در جای جای انها جعل نموده اند.

به همین دلیل، این اشکال در باره این کتاب به ظاهر اعتبار دارد ولی در واقع اینطور نیست. به چند دلیل. اول آنکه کانون مقالات مندرجه، استدلالات عنوان شده است نه هیجان های اطراف ان. دوم آنکه معیار اندازه گیری، قوت استدلال و شواهد آنهاست نه چیز دیگری و از این روی میتوان حقیقت آنها را به خوبی اندازه گیری نمود. سوم، با اینکه از ان زمان بیش از ۸۰ سال میگذرد، دعاوی ارائه شده از سوی مبلغین بهائی[۷] دقیقا همان است که مبلغین و مؤلفین معروف بهائی تا به امروز یک کلاغ و چهل کلاغ نموده اند. چهارم، تا کنون از استدلالاتی بیش از آنچه که مبلغین بهائی ارائه داده اند در جائی ندیده ایم و در اینجا دعوت میکنیم که این ادعا را به چالش کشیده تا این گفتمان به ثمر برسد.

---

[۷] طرفین بهائی مقابل شخص بیانی.

مرحوم امین کسی بوده که به گفته خود در زمان طفولیت به دیدن روی مبارک نقطه اولی نائل گردیده، شاهد بسیاری از وقایع تاریخ اولیه بیان بوده، به حضور صبح ازل رسیده و حتی شاهد نزول آیات و تحریر آنها توسط صبح ازل بوده است.

در خاتمه، ذکر این نکته مهم ضروری است که بعضی از دعاوی میرزا حسینعلی به مانند دیدن ملائکه برهنه در سیاه چال تهران و دست بر سینه آنها بردن، به اصطلاح نقشه ای که توسط نقطه اولی، میرزا حسینعلی و میرزا موسی برادر تنی میرزا حسینعلی جهت استفاده از صبح ازل به عنوان سپر بلای میرزا حسینعلی و یا علنی نمودن عمومی ادعای میرزا حسینعلی در باغ رضوان در بغداد، دعاوی هستند که میرزا حسینعلی در سالهای بسیار بعد مدعی انها شده بود و هنوز معرف همه نبود. مثلا وی در کتاب بدیع[۸] به هیچیک از این دعاوی اشاره ای ندارد و به این خاطر این در این کتاب و یا کتابهایی که در قبل ذکر شده مورد بحث قرار نگرفته. اعتبار این دعاوی حقیقتا مضحک به جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

[۸] این کتاب در زمانی که وی هنوز در ادرنه بوده نوشته شده بوده و در آن با خطاب قرار دادن اهل بیان از ادعای خود دفاع میکند. میرزا حسینعلی در کتاب از الفاظ زشت و تندی استفاده میکند که باعث شده بهائیان از انتشار آن صرف نظر کنند.

لااله الا الله

دلیل المتحیـــرین

بســم الله الأمنع الأقدســ

الذي خلق الانسان لأمن شیئ و نور قلوبهم بانوار المعرفه البهم لباس العلم والحکمه واکسام کساء الحب والمودة واضاء عیونهم بضیاء جمال مظهر الالوهیه و صلوته وسلامه علی النقطة الصمدانیة و ادلاء امره و مرایاء الحاکیه عن نفسه سیا مرآت الأزلیه و نور الاحدیة الذي قال جل و عز فی حقه لان ظهوره بنفسه حجة من الازلیة الی الابدیه.

و بعد چنین گوید عبد مسکین مستکین المفتخر من ربّه بلقب الأمین، در عنفوان جوانی که هنوز سنم از چهارده نگذشته بود و مشغول کسب معاش بودم و ضمنا وقتی از اوقات عمر خود را هم صرف تحصیل علم طب قدیم مینمودم. اغلب شبها که فرصتی دست میداد با پدر بزرگوار خود مفاوضت و کسب معارف میگردیدم. شبی از شبها درکمال رأفت و ملاطفت بنده را مخاطب نموده و فرمودند: عزیز من! هرکسی دراین دنیا باید عالم به دو علم گردد. اولاً علم ابدان که مراد علم طب است و به آن اطلاق به علم معاش هم نموده اند که تومشغول به تحصیل آنها هستی. وثانیا علم ادیان است که هنوز دارای آن نیستی و نمیدانی امروز مکّلف به چه تکلیف بزرگی هستی و اکنون سن تو مقتضی آن است که قدری هم تدبّر و تفکر در امور دینی که از اهّم امور است بنمائی.

در کمال ادب عرض کردم خدایگانا! مگر من مسلمان وشیعی مذهب نیستم و به تکالیفي که خداوند عباد خود را بدانها از قبیل صوم وصلوة وغیره مکلف فرموده قائل و به قدر وسع و طاقت خود عامل آنها نیستم؟ و آیا از اوامر و نواهی پیغمبر خدا قصور ورزیده ام؟

جواب فرمودند: خیر فرزند عزیز من! صحیح است. تومسلمان وشیعه اثنی عشری وبه قدر استطاعت خود هم عامل به اوامر و نواهی محمد بن عبد الله صلواة الله هستی. ولی تو در دین اسلام که دین آبائی تواست متولد شدی و در مهر پدر و مادری مسلمان و شیعی مذهب تربیت و مربی شده و آداب اسلامیت و فرائض و احکام دین خود را از ایشان فرا گرفته ای و این ها تماماً از فروعات است و تقلید از اَب و اُم[9] وغیره ضرری ندارد ولی اصول دین را که عبارت است از شناختن خداوند و حجت او، به تقلید و فرا گرفتن از اقوال عمر و زید نشاید. بلکه به نفسه باید در راه درک آن مجاهدت نمایی و با تفکر و تعمق هر مطلبی را به موازین عقل و وجدان خود سنجیده و پروردگار و موجد و حجت زمان خود را بشناسی تا اینکه به مقام حق الیقین برسی و به اقوال این و آن اکتفا ننموده، دین خود را متین و محکم نمائی که از بادهای مخالف تزلزلی به بنیان و ارکان دین تو وارد نشود. هر گاه بنیان دین، متین و استوار نگردد عاقبت به اختلاف

---

[9] پدر و مادر.

اقوال محققاً متزلزل گردد. این است که می فرماید :«کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی اَلْفِطْرَةِ وَ إِنَّمَا أَبَوَاهُ یُهَوِّدَانِهِ وَ یُنَصِّرَانِهِ وَ یُمَجِّسَانِه»[10]

آیا از جهت تو ممکن است که اثبات بودن خدا وحجیّت پیغمبر او را در نزد من بنمائی؟ ابداً! زیرا که نه خدا را دیده ای و هر چه را که خدا تصور نمائی خلق خیال توست و محمّد (ص) را هم که ندیده ای که بتوانی در نزد مردم ثابت نمائی، پس بنای سست بنیان زود منهدم می شود. دانستی عزیز من؟

عرض کردم خدایگانا! پس تدبیر چیست و طریقه آن کدام و چگونه باید این مرحله را پیمود؟

فرمودند: طریقه پیمودن این طریق و وصول به مقام مقدس خدا پرستی، معرفت حجت زمان است. بعد از اینکه به معرفت حجت زمان خود نائل گردیدی، معرفت الله هم بر تو سهل می شود، چنانچه در قرآن تصریح فرمودند «وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ» [11] و نیز رسول اکرم می فرماید: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّة»[12]؛ پس معلوم شد بابِ معرفت الله منحصر به معرفت حجت او است. چنانچه امام همام می فرماید «بنا عرف الله، وبنا

---

[10]شرح نحج البلاعه: ۱۱۴/۱۴: هر نوزادی بر اساس فطرت توحیدی متولد می‌شوند،این پدر و مادر اویند که وی را یهودی،یا مسیحی و یا مجوسی می‌نمایند

[11] آیه ۶۹ از سوره عنکبوت : و آنان که در (راه) ما (به جان و مال) جهد و کوشش کردند محققا آنها را به راه‌های (معرفت و لطف) خویش هدایت می‌کنیم، و همیشه خدا یار نکوکاران است.

[12]حدیث خلفیات کتاب مأساة الزهرا - السید جعفر مرتضی جلد دوم: از برای امام زمان گفته شده: هر فردی که بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است

عبد الله، نحن الأ دلاء على الله، ولولانا ما عبد الله»[13] یعنی هرگاه ما نبودیم شناخته نمی شد خدا و هرگاه ما نبودیم عبادت کرده نمی شد خدا.

فرزند عزیز من! بعد از تمهید این مقدمات حال بگو بدانم! امروز تو به چه دینی معتقد هستی و حجت زمان تو کیست و به که مؤمن هستی؟

عرض کردم دین من اسلام و حجت من محمّد بن عبدالله و ائمه اثنی عشر پیشوایان من هستند. بعد از پیغمبر و حجت او، قرآن است.

فرمودند: صحیح است. آیا پیغمبر مرسل موعودی از جهت امّت خود مقرر فرموده؟ آیا فرموده که مدتی بعد از من حجتی ظاهر خواهد شد؟ امّت آن حضرت که یکی از آنها تو هستی باید منتظر ظهوری باشی. تو که خود را در عداد امّت آن حضرت میدانی، آیا میدانی که آن موعود منتظر کیست و نام مبارکش چیست و چه زمان ظاهر خواهد شد و آیا ظاهر شده یا خیر؟

عرض کردم همین قدر شنیده ام که پیغمبر مرسل فرموده اند در آخر الزمان قائمی ظاهر خواهد شد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور و کفر. در جلد سیزدهم بحار هم مشروح و علائم ظهور آن حضرت را مرقوم و امت خود را به آن ظهور موفور السرور[14] بشارت داده است.

فرمودند: همین قسم است که گفتی و نیکو. ولی تمام این مطالب را به اقوال این و ان و عبارات مرقومه در کتب فهمیده و دانسته ای. حال بگو بدانم هنوز تو منتظر آن

---

[13]بحار الأنوار علامه مجلسی جلد ۲۶ صفحه ۲۶۰: به واسطه ما خدا شناخته شد و پرستش گردید ما راهنمایان به سوی خداوند هستیم اگر ما نبودیم خدا پرستش نمي شد

[14]موفور یعنی تمام و کمال. موفور السرور یعنی بسیار با برکت. این صفات را در قدیم بیشتر در مورد موعود منتظر بکار میبردند.

ظهور هستی که ظاهر شود یا اینکه شنیده ای که ظاهر شده و تو از شناختن او تاکنون غفلت نموده ای؟

عرض کردم پدر جان تاکنون که ظهورش را نشنیده ام و اطلاعی هم حاصل ننموده ام. گمان هم نمی کنم که ظاهر شده باشد زیرا که به جهت ظهور حضرتش علائمی نوشته اند که باید قبل از ظهور او، آن علائم ظاهر شود. بعد از آنکه آن علائم ظاهر گشت، آن حضرت ظهور خواهد فرمود و شبهه ای نیست که تمام اهل عالم از ظهورش آگاه خواهند شد. چنانچه خروج دجال به آن ترتیب و ظهور سفیانی و خزر و ظهور حسینی و روایات حسنی. به قدری علائم از جهت ظهورش در کتاب بحار و غیره نوشته شده که از حد احصا[۱۵] خارج است و بر احدی ظهورش مخفی نخواهد ماند.

فرمودند تمام علائمی که گفته اند ظاهر شده ولی نه به قسمی که مردم معتقدند زیرا که معتقدات مردم به هیچ وجه معقول نیست. بلکه به جهت علائم ظهور آن حضرت معانی و تعبیراتی هست که شرحش کتاب ها خواهد شد و باید آنها را تأویل نمود تا معلوم گردد مراد چه هست و خودت متدرجاً درک خواهی نمود. فهمیدن آن موکول به آن است که تدّبر نموده، در آن ها دقیق شوی و محالات را معتقد نشوی و طالب آنها نباشی.

حضرت حجت الله ظاهر شده به طریقی که مخبر صادق در دعای ندبه خبر داده «این المدخر بتجدید الفرائض والسنن»[۱۶] وعوام بیچاره به ظواهرعلائمی که در کتب

---

[۱۵] شمارش

[۱۶] کجا است آن کسی که برای تجدید و احیاء (زنده کردن) فرائض و سنن ((آئین اسلام که محو و فراموش شده ذخیره شده است)

ذکر شده محتجب گردیده و منتظرند که مطابق النعل بالنعل[۱۷] همان علائم ظاهر شود و به رأی العین ببینند. به این واسطه همین که حضرت حجت ظاهر شد به همان دلیل، حجت او را نشناختند و به ظلم و ستم آن جناب را شهید نمودند. «قتل الله قوما قتلوه و لعن الله امته ظلموه و لعن الله امته ظلموه»[۱۸].

عرض کردم پدرجان مرا متحیّر فرمودید! چگونه ظاهر شده با سنت جدید و احکام جدید؟ در صورتی که در احادیث و اخبار مصرح است که حجت عصر، مبیّن قرآن و مروج شریعت محمّد است و پیغمبر هم می فرماید «لا نبی بعدی و در قرآن هم صریحاً می فرماید « مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»[۱۹]. در مقامات دیگر می فرماید دین و شریعت باقی و برقرار است الی یوم القیامة و حجة الله هم غایب است و از بطن نرجس خاتون که دو مرتبه ظهور خواهد فرمود.

جواب فرمودند: تمام مطالبی که ذکر نمودی هر یک در مقام خود معنا و حقیقت صحیح است ولی به صورت و معانی ظاهر آنها مستمسک مشو. مثل آنهایی که به ظواهر عبارات مستمسک شده و محجوب از حق شدند، توهم محجوب خواهی شد. فرزند عزیز من! اینکه گفتی اولاد نرجس خاتون باید باشد شاید هر گاه شجره آن

---

[۱۷] مطابق کنندهٔ کفش بر کفش . یعنی قدم نهنده بر قدم پیشروندگان . (غیاث اللغات) (آنندراج) (بفتح باء موحدة و فتح قاف و ضمّ لام در کلمهٔ نعل اول) به معنی آنکه مطابق آمد کفش با کفش . و به این معنی در جائی استعمال کنند که این چیز با آن چیز مطابق آید.

[۱۸] حدیث از جابر که روایت از حضرت محمّد (در باره امام حسین) میکند: قتلوه قتلهم الله -عز وجل -غزّوه ودلّوه لعنهم الله. معنی: او را کشتند، خدا آنها را بکشد . انها او را راندند و مکر کردند. خداوند لعنت کند انانرا.

[۱۹] آیة ۴۰ سوره احزاب: محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

حضرت را بشمارند، اولاد نرجس خاتون هم باشند. مگر حضرتش سیّد و اولاد علی و از نجبا و اشراف سادات نبود؟ در خصوص غیبت آن حضرت میان مردم، غیبت را این قِسم فرض نموده اند که با همین جسد عنصری که غیبت فرموده به همان قِسم هم با همان جسد زنده در میان خودشان مشی[۲۰] می فرماید و می خورد و می آشامد و با آنها حرف می زند و کسی او را نمی شناسد در صورتی که مقصود از غیبت، غیبت معنوی است نه جسدی. یعنی غیبت از جسد نمود و حقیقت او حّی است و هر کس که به تماه حامل صفات الله بوده باشد به عینه همان او است. اسم و جسد را اعتباری نیست چنانچه مولوی می فرماید:

شاخ گل هر کجا که می روید گلی است   خمّ مل[۲۱] هرجا که جوشد مل است

و نیز مولوی قدس سره می فرماید:

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد   دل برد و نهان شد

هر دم به لباس دگر آن یار درآمد   گه پیر و جوان شد

این که می فرماید لا نبّی بعدی صحیح است زیرا که دوره نبّوت بوده و به وجود شریف محمد بن عبدالله خاتمه یافت و بعد از آن حضرت دیگر احدی به لقب پیغمبر ظاهر نخواهد شد. عرض کردم: پدرجان به چه اسم و لقب حضرت ظهور فرمودند؟ فرمودند: آن حضرت به منصب دعوی ولایت ظهور فرمودند و ظهورش روز قیامت و مراد از پر شدن ظلم و جور و کفر آن است که به حدی خرافات را جزء شریعت اسلام می نمایند که به کلی اسلام، دینی که پیغمبر در بین امت خود گذارده بود از میان می

---

[۲۰] روش و طریقه زندگی.

[۲۱] جام شراب

رود. به طوریکه هر گاه خود آن حضرت هم ظاهر شود دین خود را نخواهد شناخت و جز اسم صِرف از او باقی نماند و دنیا پر از ظلم و جور و بی علمی و بی دینی گردیده بر خداوند لازم می آید که حجّت خود را ظاهر فرماید و دنیا را پر کند از عدل و داد وعلم و حکمت، هم چنان که پر شده باشد از ظلم و جور و کفر و بی علمی و بی دینی.

چنانچه رسول می فرماید «سيأتي زمان على أمتي لا يبقى من الإسلام إلا اسمه، ومن الإيمان إلا رسمه، ومن القرآن إلا حرفه، همهم بطونهم، دينهم دراهمهم، قبلتهم نساؤهم، لا بالقليل يقنعون، ولا بالكثير يشبعون»[۲۲] چرا شریعت اسلام به این حد می رسد؟ به سبب اینکه مردم به ظاهر فرمایشات حضرت ختمی مرتبت و ائمه خدا که می فرمایند «و إنّ العلماءَ ورثةُ الأنبياءِ»[۲۳] مستمسک شده اند و غافل از اینکه مقام علماء شرایطی هست که باید دارای آن شرایط و متصل به صفاتی که در حق ایشان مقرر شده باشند تا این که مفاد احادیث مذکوره در حق ایشان صدق کند. ولی عوام به گمان اینکه مقصود از وراث انبیاء همان آنها هستند، کلیه امورات راجع به دین خود را از اصول و فروع تحویل به آنها نموده و هر چی که آن (به اصطلاح علماء) به مردم بگویند نص قاطع معیّن و فرموده خدا و رسول دانسته، کور کورانه بدون اینکه

---

[۲۲] حدیث بیهقی: « سيأتي زمان على أمتي لا يبقى من الاسلام، إلا اسمه ومن الدين إلا رسمه ومن القران إلا حرفه». معنی: زمانی خواهد رسید که وقتی برای اسلام نمانده باشد و چیزی از اسلام جز اسم و از دین رسم ان و از قران حرفش.

[۲۳] حدیث نقل شده در رساله اخوان الصفا. وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ الأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلاَ دِرْهَمًا وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ» معنی: علماء جانشینان پیامبرند و پیامبران جز علم نه دینار دارند و نه دِرهم و هرکه (این دارایی را) از انها اخذ کند سهمی بزرگ برده است.

تحقیق و تعمق نمایند از آنها تقلید و فرمایشات آنها را قبول نموده و از فواید و ثمره اعمال خود محروم مانده.

آنها (یعنی به اصطلاح علماء) هم که طالب مرید و ریاست هستند، مردم را غافل می خواهند. (از این روی) رفته رفته از شریعت نمی ماند جز قشری ریاست طلبان که بر مسند ریاست خود متمکن شده اند. بدیهی است همین که حجت ظاهر شد و اراده فرمود که به مردم بفهماند که این شریعت که اکنون در ید شما است شریعت پیغمبر نیست. شریعتی که من اکنون بیان نموده ام به عین همین شریعت محمّدی است ولی به نحو اکمل.

(آن به اصطلاح علماء) هم دکانی که به هوای نفس خود باز نموده و عوام بیچاره را فریفته و به دور خود جمع نموده و هر قسم که می خواهند با مال و جان و نوامیس آنها رفتار می نمایند، بر طبعشان گران آمده از خوف اینکه مبادا دکان های آنها خراب و ریاست آنها بر باد رود و مردم از گردشآن پراکنده شوند، ای وای شریعتا و ای وای دینا گویان خلق بیچاره را که عبید[۲٤] و آماء[۲٥] خود نموده میغالانند[۲٦]، او را تکفیر نموده در مقابل حضرتش قیام نموده به جرم حق گویی شهیدش می نمایند و به همین جهت زیاده از حد در نزد عوام گول[۲۷] محبوب القلوب گردیده به گمان اینکه

---

[۲٤] بنده.

[۲٥] یعنی صدای گریه یا آواز گربه.

[۲٦]از ریش غلو است. به نظر می آید که منظور ان است که در رفتار خود با عوام از حد خارج میشوند.

[۲۷] گول به معنی "ابله"

واقعاً حکم الله را در حق مظلوم جاری نموده آجیلش کوک و دکانش رنگین ترمی شود. لعنت الله علی القوم الظالمین[۲۸]!

این قِسم، عوام را فریفته، مادام العمر، آنها را طرف استهزاء خود قرارداده، عنان جان و مال و ناموس آنها را به دست گرفته و میکِشَند هرجا که خاطر خواه آنها باشد. همین که فتوای یک قتل داد حجت الاسلام می شود و اگر فتوای دو قتل داد آیت الله می شود. چنانچه تا زمان حیاتش دارای منتهای تعیش و بعد از موتش هم مقبره مزین و قبه بارگاه عالی از جهت او، همان مرده احمق، بنا نموده، زیارتنامه به جهت او ترتیب داده در رواق مقبره اش با کمال خضوء و خشوع پاهای خود را برهنه نموده بدون موزه[۲۹] داخل شده زیارت نموده. در بیرون آمدن هم به طریق قهقری[۳۰] عقب بر میگردند که پشت به قبر او نکرده که مبادا هتک احترام باشد. سپس از کفش دار کفش خود را گرفته انعامی داده خارج می شوند و برخورد می بالند که به واسطه این زیارت که به آن کور بی نور خوانده اند شش دانگ بهشت را مالک شده اند. غافل از آنکه ظاهرش چون کور کافر پر خلل باطنش قهر خدا از عزّ و جل!

بلی آن حجج اسلام و مرجع اعلام در عوض اموالی که به هزاران اسم و رسم و بهانه از مردم گرفته تعیّش می نمایند، بَچه آورده، پس از زیارت نجف اشرف و چندین توقف در آنجا آن وقت یک رساله بیست ورقی که پر است از نجاسات و حیض و نفاس و اقسام مجامعت[۳۱] و مسائل آن احکام تخیلی و شعور آن را به جهت آنها نوشته ارمغان

---

[۲۸] آیه ۱۸ از سوره هود.

[۲۹] کفش

[۳۰] به سمت عقب

[۳۱] آمیزش جنسی

می آورند و مردم را به تقلید آن مسائل ترغیب و تحریض نموده، به حدی به آنها سرسخت گرفته که کسانی را که از تقلید آنها خارج شدند نجس العین و از سگ نجس تر و خبیث تر دانسته، عامی جاهل بیچاره هم کور کورانه اطاعت نموده و کسانی هم که از جمله مدرکی دارند و به دست آنها پی می برند، هرگاه بخواهند در دنیا به آسودگی زندگانی نمایند ناچارند با آنها مداهنه و ظاهر سازی نموده و در هر سال هم قدری از مال خود به عنوان وجوه برّیه[۳۲] و ردّ مظالم[۳۳] و خمس و سهم امام به آنها تقدیم نمایند که جناب حجت الاسلام به دست مبارک خود به فقرا و مساکین و اهل استحقاق انصاف فرمایند.

جناب معظم علیه هم یک جزئی از آن را به طلابی که در حوزه درس ایشان حاضر می شوند فضل می فرمایند و مابقی را به فقرا و مساکین یعنی پسران خود و زوجات و خدمه و گماشتگان خودشان. در عوض مواجب، که باید از کیسه خود بدهند، میدهند. کیست فقیر تر و مستحکم تر از آنها!؟ البته چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است! قَسَم آقا هم راست است که به فقرا و مساکین عین آن را داده. ولی در عوض معادل آنها از حقوق و مشاهره[۳٤] آنها به کیسه آقا واصل شده و شرعاً دیناری از آن پول را هم آقا میل نفرموده اند! بیچاره اغلب عطا کنندگان هم می دانند که خود آقا تمام آنرا بلعت[۳۵] می کنند ولی مرادشان آن است که به لقمه دهن آنها را

---

[۳۲] پولها که به جهت احسان و نیکوکاری داده میشود.

[۳۳] صدقه‌ای گفته می‌شود که بابت اموال و بدهي هایي است که شخص از روي ظلم و بي عدالتي از بندگان خدا گرفته و نپرداخته است و با پرداخت چنین صدقه ای از خود رفع ظلم میکند.

[۳٤] کسی را به مزدوری اجیر کردن.

[۳۵] خوردن مال مردم

بسته تا از سروَر آنها که در حقیقت از جنود ابلیس بل استاد ابلیس اند مصون باشند و جز اینکه بدون لا و نعم در ربقه[٣٦] اطاعت آنها وارد شوند. عوام هم فریب احادیثی که نسبت به ائمه می دهند و معلوم نیست که آن حجت اسلام به جهت خرج کردن مردم ساخته اند و یا اینکه تحقیق نموده باشند که مراد از علمایی که در حدیث وارد شده ایشانند یا خیر و به تصور اینکه اگر ذره ای از امر آنها منحرف شوند از اطاعت رسول الله خارج شده اند درکمال عجز و مسکنت در آستان ملعنت[٣٧] بنیان آنها خاضع و خاشع اند. عیاذ بالله اگر یک نفر از اوامر مطاع و تقلید ایشان خارج شود از بندگی خدا و شرع پیغمبر خارج شده، زن به خانه اش حرام، قتلش واجب، مالش مال وارث میشود.

تا جایی که امر به جایی می رسد که این حالت در مردم به مانند طبیعت ثانویه گردیده و به هیچ وجه تفکّر، تدبر و اجتهاد به فکری در آنها باقی نمانده در ساحت قدس آن علماء سوء به مانند میّت در بین دستان غسال[٣٨] فانی صِرف و فرمایشات آنها را وحی مُنزَل دانسته توحید را به کلی فراموش نموده مشرک می شود و بنای سست دینشان که به تقلید برپا شده منهدم.

---

[٣٦] قلاده بندگی به گردن انداختن

[٣٧] کاری که سببت لعنت شود

[٣٨] کسانی که مرده شستشوی میکنند

این است که از حق محجوب گردیده اند. در اخبار هم معصوم خبر داده که «اکثر اعدائه العلماء»[39] به مجرد اینکه قدرتی ظاهر می شود، چون می دانند فرمایشات او برهم زننده دستگاه ریاست و مفت خواری ایشان می شود، کلمه تکفیر بهترین وسائل و اعظم ترین دسایس آنها است به آن مظلومان نسبت داده و به افواه عوام کالانعام[40] انداخته آنها هم دنباله کلام آن دین را که وحی منزل می دانند گرفته و رها نمی کنند تا وجود مقدسش را معدوم نمایند.

بدون جرم و تقصیر و فقط به جرم حقگویی شهیدش می نمایند. اگر کسی از آنها سوال نماید چرا این شخص را کشتید و تقصیرش چه بود، جواب می دهند فلان حجت الاسلام را تکفیر نموده و فتوا به قتلش داده. و اگر بپرسند تو خودت بنفسه از او چه فهمیدی که دستهای خود را به دَمَش رنگین نمودی جواب می دهد که من چون مقلد آن عالم ظالم هستم و او این شخص را کافر دانسته فتوای قتل اش را داده من هم پیروی از او را نموده این کار را کردم. هرچه بفرماید متاع و متبّع هستم. جاهل را با عالم بحثی نیست.

دانستی عزیز من؟ شناختن حجت زمان که هیکل توحید و مظهر پروردگار است، تقلیدی نیست. تمام این مقدمات را به جهت آن دادم که تو در امر دین خصوصاً اصول دین به هیچ وجه مقلد کسی نشوی و به درایت و قوه فکریه و اجتهاد به نفسه بکوشی و راه را از چاه و حق را از باطل تمیز دهی و از روی جهالت و نادانی فریب عمر

---

[39] حدیثی است به این مضمون که اغلب علماي ظاهر با آن حضرت عداوت مي ورزند و علماي آخرالزمان بدترین مردمند. این حدیث در صفحه ۳۳۴ بحار از حضرت صادق است که فرموده چون قائم علیه السلام خروج کند از اطاعت آن حضرت بیرون مي روند.

[40] یعنی مثل چهارپایان.

و زید را نخوری تا در هاویه هلاکت فرو نیفتی و از حق محجوب نگردی و دچار ضلالت و گمراهی نشوی.

عرض کردم خدایگانا! آنچه تقریر فرمودید مقرون به صواب و مطابق رأی الوالباب است و اطاعت اوامر حضرت بر بنده واجب است ولی در این مطلب حیرانم که فرمودید حضرتش به دعوی ولایت ظهور فرمود. در صورتی که ولایت فرع نوبت است و علی بن ابی طالب عامل این مقام نبیل بود، در حالی که خود آن حضرت می فرماید: «انا عبد من عبید محمد»[41]. حال شما می فرمایید حضرتش ظاهر شده با سنّت جدید و احکام جدید در این صورت حجت کلی و ناسخ شریعت قبل باید باشد در این مقام ادعای ولایت یعنی چه؟ نمیفهمم و توضیح آن را مستدعی هستم.

فرمودند: عزیزم! بلی! حضرتش دارای ولایت و صاحب شریعت و دین و احکام و عوامل جدید است. چنانچه سبب ذکر یافت که دردعای ندبه مصرّح است و در حدیث لوح فاطمه هم قریب به همین مضمون از حضرت رسول، و در جلد سیزدهم بحار مجلسی می نویسد. و بدان که ولایت بر دو قِسم است. ولایت منصوصه که به علی بن ابی طالب از حضرت رسول اختصاص یافته، به معنی خلافت است. دیگری ولایتی است جانب الله بلا واسطه و نص که حامل این مقام را خلیفه الله و مظهر الوهیت و ربوبیت باید دانست. چنانچه در قرآن مصرح است. در سوره بقره نظر کن که می فرماید: «انی جاعل فی الارض خلیفة»[42] و به نصّ احدی نیست و مقام مشیّت

---

[41] الکافی:ج۱،ص : ۲۳۴ : از امیرالمؤمنین نقل شده: «إنّما أنا عبدٌ من عَبید محمّ » یعنی بی تردید من بنده ای از بندگان محمدم.

[42] آیة ۳۰ از سوره بقره: « وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ » معنی: و (به یاد آر) وقتی که

را داراست که خلق الأشیاء بالمشیه المشیه بنفسها[43] پس از آنکه مشیّت به نفس قائم شد ظهور الله است. این است که خداوند در کلام قرآنی می فرماید «الله ولی الذین آمنوا»[44]" از این ولی تا آن ولی فرقی است ژرف.

پس علی، ولی از جانب رسول الله و منصوص به نص حضرتش و حضرت حجت به نفسه ولی خدا است. تمام موجودات به وجود او خلق شدند و به نفسه، علی اول خلق محمد یعنی اول اجاب فی الذّر الأول هر کس اول ساجد شد محمد را، اول خلق محمّد می شود. چنانچه خود آن حضرت می فرماید: «اناَ عبد من عبید محمّد ص»[45]. و بدیهی است که بگوید من هستم بنده ای از بندگان محمّد ص. ولی حضرت حجت ص میفرماید: اول من آمن به محمد رجوع فرمود به دنیا که در بیان که کتاب مقدس و گنجینه شرع او است مصرّح است که محمّد راجع به حیات دنیا شد با هر کس که

پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی در زمین خواهی گماشت که در آن فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم؟! خداوند فرمود: من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می‌دانم که شما نمی‌دانید.

[43] حدیث نقل شده. محمد باقر مجلسی در بحار الانوار صفحه ۱۴۵ جلد چهارم: «خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیه» معنی: خدا مشیت را بنفسها و بدون واسطه خلق کرد اما اشیای دیگری را با وساطت مشیت آفرید.

[44] آیة ۲۵۷ از سوره بقره: « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنوا يُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النّورِ وَالَّذينَ كَفَروا أَولِياؤُهُمُ الطّاغوتُ يُخرِجونَهُم مِنَ النّورِ إِلَى الظُّلُماتِ ۗ أُولٰئِكَ أَصحابُ النّارِ ۖ هُم فيها خالِدونَ » معنی: خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند. در اینجا دو "ولی" وجود دارد با دو معنای متفاوت.

[45] الکافی:ج۱،ص : ۲۳۴ : از امیرالمؤمنین نقل شده: «إنّما أنا عبدٌ من عَبید محمّ » یعنی بی تردید من بنده ای از بندگان محمدم.

مومن به او بود. چون حضرتش ظهور کلی و فرع ظهورات قبل نیست باید صاحب شرع و سنت و احکام جدید باشد پس به مفاد آیه «وافیه و ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَلي كُلِّ شَيْءٍ قَدير»[46]. آن حضرت ظاهر شد و اتیان فرمود بهتر و اتم و اکمل از آیات قبل و نسخ فرمود کل شرایع و ادیان قبل را. ولی هرگاه دیده بصیرت دقیق شوی خواهی دانست که نسخ فرمود معانی ظاهری را که آراء سخیفه علماء سو به جهت آنها وضع نموده که هریک به أغراض نفسانی خود به اسم اینکه مراد خدا و پیغمبر چنین و چنان است و من غیر حق نسبت به نبی داده و ملحق به دین و شریعت رسول الله ص نموده و حقایق و اصل مراد خدا و رسول را از میان برده اند و معنی حقیقی آنها را که مراد خدا و رسول بوده به کلی محو نموده اند. حضرتش بیان فرموده به نحو اکمل «مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»[47].

پدرجان نام مبارکش چیست؟ زیرا که تاکنون تمام آنچه که فرمودید به دلایل و براهین موافق با عقول سلیمه است ولی هر قدر منتظر شدم اسم مبارک آن حضرت را، نفرمودید.

فرزند عزیز من! پدر و مادر به ایشان خطاب می فرمودن:، جناب آقا میرزا علی محمد که عدد آن مطابق با عدد ربّ است و حروفش سبع که عدد افعال بوده باشد که هیچ فعلی در دنیا صورت نمی گیرد جز اینکه باید این هفت چیز به فعل بیاید و صورت

---

[46] آیه ۱۰۶ از سوره بقره: : هر حکم و آیة را که نسخ کنیم و یا به تأخیر اندازیم بهتر از آن یا همانند آنرا می آوریم که خداوند بر همه چیز قادر و توانا است.

[47] آیة ۱۰۶ از سوره بقره: هر حکم و آیة را که نسخ کنیم و یا به تأخیر اندازیم بهتر از آن یا همانند آنرا می آوریم که خداوند بر همه چیز قادر و توانا است.

گرفته و موجود گردد و از کتم عدم به عرصه شهود آید. مشیت، أراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب. این است که هفته را هفت روز قرار داده‌اند چنان که میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» [48]. که مستوی شدن بر عرش مرتبه هفتم است که کتاب بوده باشد. مراد از هفت روز این هفت مرتبه فعل است که تعبیر به یوم شده است. خلق شد به وجود مبارکش آسمان و زمین معرفت و شریعت بیان و یوم هفتم که خلقت تکمیل شد مستوی بر عرش گردید.

عرض کردم: پدر بزرگوارم! بفرمایید که معجزه و حجت حضرتش که عکس ماه باید باشد چیست؟

معجزه اش آیات، چون در زمان رسول الله افتخار عرب به فصاحت کلام بود، خداوند در آیاتی بر حضرتش نازل فرمود که از کلام تمام فصحای عرب افصح بود. چنانچه می‌فرماید: یا افصح العرب و العجم، و عجز ما علی الأرض بودن آن است که صریحاً در کلام الله می فرماید: ان کنتم فی ریب مما نزّلنا علی عبدنا به صورة من مثله ان کنتم صادقین و تا زمان ظهور حضرت قائم ۱۲۷۰ سال منقضی شد و احدی قادر بر اتیان به مثلش از روی فطرت و امیّت نشد. چون در زمان ظهور حضرت افتخار کل به علم حکمت بود خداوند آیاتی بر حضرتش نازل فرمود که مملو است از علم و حکمت و عرفان.

---

[48] آیة ۴ از سوره سجده: خلق فرمود خداوند آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست در شش روز، آن گاه بر عرش قرار گرفت، شما را غیر او هیچ یار و یاور و مددکاری نیست، آیا متذکر نمیشوید؟

عرض کردم: خدایگانا شما معجزه حضرت را منحصر به آیات فرمودید. از سایر معجزاتش بیان نفرمودید در صورتی که میفرمایید ظهورش اتم و اکبر از ظهور محمّد است. پس محمّد که علاوه بر آیات قرآنی احیای اموات می فرمود و به معراج رفت و از مغیبات خبر میداد، معجزه اش منحصر به قرآن نبود.

فرمودند: قرة العین من! مطالبی که بیان نمودی حقیقتاً صحیح است. ولی هرگاه بخواهید موافق عقاید عوام متمسّک به معنی ظاهری آنها شوی از جمله محالات است و قدرت بر امر محال تعلق نگیرد. أبی الله أن یجري الأشیاء إلا بالأسباب[49]. بلی! حضرت حجت دارای تمامی معجزاتی که نمودی بوده. اولاً معنی احیاء اموات این است که هر حجتی که در عالم ظاهر می‌شود به مفاد «انا تسنسخ کلّ ما بهم تدیون[50]»، میمیراند تمام خلق را از شریعت قبل و روحی ایمانی در آنها باقی نمی ماند و چون یوم ظهور روم قیامت و یوم است تمام نفوذ را به کلمات خود مخاطب خطاب «الست بربکم[51]» می فرماید هر کسی که بلی گفت زنده می شود بدین بدیع و اقرار به وحدانیت و محبوبیت عمومی نماید و ساجد می‌شود مر او را.

و هر کس که جواب لا داد فانی می شود و لا شیئ محض می‌ماند. چنانچه یهود و نصارا و امّت محمّد ص لا گفتند و جزء اموات باقی ماندند. و اما مراد از معراج منتهای درجه ترقی را گویند. حضرت رسول ص شب بعثت که مبعوث به پیغمبری شد نهایت در جه ترقی او بود که در حقیقت سیر فرمود سبع و قاب قوسین را، در صورتیکه از

---

[49] بحار الأنوار مجلسی جلد دوم صفحه ۹۰: خداوند امتناع دارد که امور عالم را جاری کند مگر از طریق وسائط و اسبابی.

[50]ماخذ یافت نشد. معنی: ما انجه را که همه مدیون هستند نسخه میکنیم.

[51] لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ. آیه ۱۷۲ از سوره اعراف. یعنی آیا من پروردگار شما نیستم. گفتند اری.

فراش خود هم خارج نشد. یعنی به مقامات عالیه که فوق آن از جهت احدی از ممکنات میسر نبود عارج و نائل گردید.

هرگاه پیروی از عقاید سخیف مردم را بنمایی، عمر خود را بیهوده صرف محالات نموده ای. زیرا که اولاً جسم ثقیل کثیف عروج آن محال عقل است. ثانیاً مراد از آسمان همان بلندی درجه و مقام است که حضرت ارتقاء نموده، عارج شد. خدا را هم که مکانی نیست که محمّد را به توسط جبرئیل امین خود به آسمان ظاهری که کره ای از کرات است دعوت فرموده باشد. معتقدین به این فقره خدا را مکین قرار داده و مشرک اند.

و اما در باب مغیبات به صریح کلام قرآنی که می‌فرماید «قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ» [۵۲].

و در مقامات دیگر قرآن، از این قبیل فرمایشات بسیار است که سلب علم غیب از پیغمبر خود می‌فرماید: مثل «لا یعلم الغیب الا هو» [۵۳] و نسبت علم غیب به محمد بن عبدالله دادن غلط است. هرگاه عالم به غیب بود چرا در خانه یهود به ضیافت تشریف بردند که مسمومش نماید؟ چرا نفهمید در جنگ اُحُد؟ هر گاه می دانست که دندان مبارکش را میشکند، چرا کاملاً حفظ نفس خود را نفرمود که ضری بوجود مبارکش وارد نیاید و اگر گوئی عالم بوده و رفت؟ پس چرا پیروی کلام قرآنی را که بر

---

[۵۲] آیه ۱۸۸ سوره اعراف: بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا خواسته، و اگر من از غیب (جز آنچه به وحی می‌دانم) آگاه بودم بر خیر و نفع خود همیشه می‌افزودم و هیچ‌گاه زیان و رنج نمی‌دیدم، من نیستم مگر رسولی ترساننده، و بشارت دهنده گروهی که اهل ایمانند.

[۵۳] آیه ۶۵ از سوره النمل.

او نازل شد نفرمود که میفرماید: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ »[54] ؟ این عبارت چه معنی دارد؟

پیامبری که به خلاف فرمودهٔ خدای خود رفتار نماید چگونه میتوان اقرار به نبوت و حجیت او نمود؟ هر گاه مراد از احیاء اموات مرده جسدی بود، فرزند عزیزش ابراهیم که در دامان مبارکش جان سپرد، حضرت بواسطه علاقه و مجتبی که به او داشت به قدری گریه نمود که اشك از محاسن مبارکش مثل آب جاری شد. چرا طفل عزیزش را زنده نکرد که اینقدر در مرگ فرزند نگرید؟ همین خرافات است که علماء سوء و محدثین کاذب و ریاست طلبان مغرور به جهت پیشرفت مقاصد خود جعل نموده و در کَلّه مردم عوام پر نموده و آنها هم باین عقاید فاسده رسوخ تام پیدا نموده.

حجت زمان هم که ظاهر میشود از همین قبیل چیزها از او متوقعند. چون از ایشان اینگونه فعال ناشی نمیشود، محجوب مانده و باور نمیکنند که چنین شخص که دارای آن معجزات و اکاذیبی که به قول ضعیقه خود به محمّد نسبت میدهند به نسبت حجت زمان هم باشد. عجب در آن است که حماقت عوام کار را بجائی رسانیده که به هر مقبره پوسیده ای که معلوم نیست که مد فن کدام شخص نکره ای است و آیا امامزاده هم باشد یا نباشد، نسبت های معجزه و کرامات میدهند و منتظرند که حجت زمان هم که ظاهر میشود دارای اعظم از آن باشد و هر استدعائی هم که از آن وجود مقدس نمایند فوراً نوکر و حاضر فرمان آنها باشد و عاجلاً اوامر امت خود را بموقع اجرا گذارد.

---

[54] آیه ۱۹۵ از سوره بقره: خود را به دست خود هلاک نکنید.

در صورتیکه محجزه منحصر به حجت کلی، چیزی است که باید باقی بماند تا ظهور دیگر. در لیل هم که غروب شمس حقیقت است، سراج هدایت امت است که باید به مفاد آن عمل نمایند تا قیامت که ظهور حجت دیکر است. نسبت معجزه دادن به غیر از حجت کلی غلط است زیرا که خداوند معجزه ای را به او کرامت فرموده که اثبات دعوی و حجیت خود را بأن بنماید، و دیگر به هیچ وجه حق داشتن معجزه ندارد زیرا که حجت کّلی که صاحب دین جدید است باید حجیت خود را به حجیت و معجزه ای که از جانب خداوند به او کرامت شده اثبات نماید نه اینکه حجت زمان هر چه مردم به میولات نفسانی خود از او بطلبند به جهت آنها بیاورد و ایتان نماید و خلفا وائمة هدی را باید به نص صریح پیامبر شناخت و هر کس هم نسبت معجزه به یکی از ائمه بدهد به خطا رفته وغلط است.

نص نبی در حق علی و نص علی در باره حسن و نص حسن در حق حسین کافی است و قس علی ذالک[55]، یکی بعد از دیگری تا آنکه نص خاص متقطع و امر شرع به دست علمای دین افتد. در صورتی که خداوند صریحاً در قرآن، معجزه را به کتاب الله منحصر فرموده:« أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»[56].

[55] منظور از قس یعنی قیاس کن. یعنی بر همین اساس خودت مقایسه کن و نتیجه بگیر.

[56] آیة ۵۱ از سوره عنکبوت: آیا اینان را که تقاضای معجزه میکنند این معزه کفایت نکرد که جنین کتابی بر آنان تلاوت میشود و ما بر تو فرسادیم و همانا در آن برای اهل ایمان رحمت و یاد آوری خواهد بود.

و در مقام دیگر می فرماید «فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى»[57].

و در محل دیگر می فرماید « وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ »[58] .

و در جای دیگر می فرماید « قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلي أنما إلهكم إله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه أحدا »[59].

از نبی باید نبی را خواست .چشم اعجاز و کرامات از پیغمبر داشتن با این همه آیات که دال بر معجزه بودن قرآن و انحصار معجزه آن است، چنان آنها را احمق نموده‌اند که یکی متوقع است که امواتش را زنده نماید و دیگری فقیر است می‌خواهد آن حضرت یک مشت ریگ را در دامان آن نادان بریزد تماماً جواهر هفت رنگ شود و قس علی هذا[60] ابناء علی الذالک. کلام الله تا ظهور حجت عصر دفتر تکالیف امت است. همین که حجت زمان ظاهر شد خودش کلام الله ناطق است و دیگر روح از کلام الله صامت گرفته می‌شود، باید پیروی کلام الله ناطق را نمود. هر چه اوامر فرماید باید

---

[57]آیة ۴۷ از سوره طه: پس به سوی او بروید و بگویید ما دو فرساده پروردگار تو ایم. پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت معجزه ای آورده ایم و بر هرکس که از هدایت پیروی کند درود باد..

[58]آیة ۱۳ از سوره هود: واگر در آنچه بر بنده ی خود (از قرآن) نازل کرده ایم، شكّ دارید، اگر راست می گویید (لااقل) يك سوره همانند آن را بیاورید و گواهان خود را غیر از خداوند بر این کار دعوت کنید.

[59] آیة ۱۱۰ از سوره الکهف: بگو: همانا که من مانند شما بشری هستم که به من وحی می‌رسد که خدای شما خدای یکتاست، پس هر کس به لقای پروردگارش امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدایش احدی را با او شریک نگرداند.

[60] یعنی بر همین اساس قیاس کن.

اطاعت نمود. اوامر او امرالله و اطاعت اوامر و طاعت او امر پروردگار است که تقویم پارینه ناید به کار[٦١].

و اما در باب اسمی که من جانب الله به حضرتش کرا مت شده، اگرچه هر قدرتی مظهر صفات و اسماء الله است و هزار و یک اسم متعلق به حجت ولی ایشان را نقطه اولی و ربّ اعلی و حضرت ذکر روحی و من فی ملکوت الامر و الخلق فداء گفته‌اند و معجزه آن حضرت آیات است.

عرض کردم: قبله گاها در صورتی که آن حضرت هم مثل محمد بن عبدالله ص معجزه اش آیات باشد چه مزیت و اکملیت برمحمّد دارد؟ پس فرق اعظمیت او و شریعتش چیست؟ بیان فرمایید.

فرمودند: پسر جان! پیغمبر عرب بود و در سن چهل سالگی مبعوث به پیغمبری شد و در ظرف ۲۳ سال یک قرآن که ۸ هزار بیت است بر او نازل شد. ولی حضرت نقطه جل و عزّ، عجم و از اهل فارس. و چندان تحصیلی نکرده و فارسی لسان. در سن بیست و چهار سالگی ادعا نمود و ظاهر شد و در ظرف ۵ ساعت هزار بیت بدون فکر و تامل و بدون سکون قلم آیات در حکمت و عرفان و شئون علمی و تفاسیر و مناجات به لسان عربی از ایشان نازل شده که در ظرف دو شبانه روز معادل یک قرآن می شود. از روی فطرت نه به نحوه تکسب و سرقت. چنانچه از آثاری که در ظرف ۶ سال و ۲ ماه و کسری که از زمان طلوع تا غروب آن شمس حقیقت است بر ایشان نازل شده و باقیمانده.

---

[٦١] باب هفتم از بوستان سعدی. به معنی تجدید قدیم است. پارینه به معنی پارسالین یا سال قبل است.

هرگاه به دقت حساب کنی بر صدق آن خودت گواهی خواهید داد که من سخن به گزاف نگفته‌ام. آیا همین فقره دلالت بر اعظمیت ظهور و اتمیت و عاملیت او و شریعتشن نمی‌کند و تو را کافی نیست؟

جواب دادم که انکار نمی کنم البته چنین است که فرمودید ولی در بعضی مطالب که در ضمن فرمایشات خود تقریر فرمودید متحیرم. یکی اینکه فرمودید ۱۰۰۱ اسم پروردگار متعلق به حجة کلّی است و دیگر اینکه در حدیث وارد است که یکی از علائم، ظهور و طلوع شمس از طرف مغرب است. دیگر این حدیث را که نمی توان محملی بر آن قرار داد یا انکار نمود. هرگاه آفتاب بر خلاف عادت از مغرب طالع شود البته ظهور آن حضرت بر احدی پوشیده نخواهد ماند و حال آنکه چنین علامتی هنوز ظاهر نشده.

فرمودند: فرزند من! اولاً بدان ذات حجة را که کسی به رأی العین نمی بیند و تصور شکلی و ترکیب و جسد از جهت او نمی‌توان نمود. هر اسم صفتی که بر او اطلاق نمایی غلط است زیرا که تا شخص معین نباشد چه اسمی می توان به او اطلاق نمود. حتی لفظ خدایی هم از راه الجاء و ناچاری است، چنانچه حضرت علی ع میفرماید: کمال التوحید نفی الصافات عنه[۶۲]، نشانی داده‌اند اندر خرابات که التوحید اسقاط الی

[۶۲] نهج البلاغة، خطبه اول: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَة» .سرآغاز دین، خداشناسی است، و کمال شناخت خدا، باور داشتن، او، و کمال باور داشتن خدا، شهادت به یگانگی اوست و کمال توحید اخلاص، و کمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا کردن است، زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف، و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است.»

صافات. پس اسماء هم که صفت است نمی‌توان به او اطلاق نمود و حجج الله مظاهر صفات و حامل اسماء الله است. و اما در باب طلوع شمس از طرف مغرب این مطلب را باید بدانی که قدرت بر امر محال تعلق نگیرد. به علاوه اگر هر علامتی که در کتب نوشته اند از جمله احادیث صحیح باشد و مراد از ظواهر معنی آن‌ها باشد هرگز این علائم و قائم این علائم ظاهر نخواهد شد. پس احادیثی که در کتب است اغلب مجعول و آنقدری که از احادیث صحیحه و غیر مجعول و از ائمه اطهار مأثور[٦٣] است معدود و مؤدل است. چرا؟ به دو جهت. یکی اینکه باید در هنگام ظهور خبیث از طبیب ممتاز گردد و خلق غربال شود. چنانچه در حدیث به همین لفظ یغربل[٦٤] مأثور[٦٥] است. و ثانیاً اینکه مردم به انتظار این علامات باید خود را مهیای ظهور نمایند. بعضی که از اهل ادب هستند درک معانی آن را نموده، اعتنائی به ظواهر آنها نمی نمایند زیرا که به موازین عقل ایشان از محالات است و آنها هستند که سریعتر از برق از صراط گذشته به حجت زمان ایمان می آورند و برخی اهل ظاهر و قشرند، منتظر ظواهرِ علائم میشوند و چون علائم آن به آن قِسمی که میل ایشان است که صِرف ظاهر آن باشد ظاهر نشده، از ظهور حق محجوب مانده و از صراط لغزیده فانی شود.

---

[٦٣] یعنی از گذشته روایت شده است.

[٦٤] حدیثی از امام صادق است در باب ظهور موعود اسلام: والله لتکسرنّ کسر الفخار وإن الفخار لا یعود کما کان والله لتمحصنّ والله لتغربلنّ کما یغربل الزؤان من القمح. به خدا قسم! غربال می شوید مثل غربال شدن دانه ها از گندم.

[٦٥] مأثور است یعنی از قدیم روایت شده است.

مثل یهود و نصارا که منتظر ظهور موعود خود هستند که به ظواهرِ علاماتی که در کتب خودشان ثبت است ظاهر شود و حال آنکه موعودشان ظاهر شده و آنها به همان دلیل سابق خود باقی مانده و لاشیئ شده اند. و من اصل حدیث و معنی حقیقی آنرا به جهت شما بیان می کنم تا بدانی چقدر مردم در غفلت اند. در حدیث وارد است: یتطلع الشمس من مغربها[٦٦]. قاعده عربیت را که می دانی یطلع مستقبل است. هاء مغربها با ضمیر مونث و راجع به شمس که مؤنث است. یعنی طلوع می کند شمس حقیقت از مغرب خودش. پس شمس محمّدی که نبوت است در ولایت که مقام علوی است غروب نموده. حال هم شمس حقیقت که نقطه و عین محمّد است از مغرب خودش که مقام ولایت استطالع خواهد شد و الا از جمله ممتنعات است که این آفتاب که همه روزه از پرتوی خود عالم را روشن می نماید جهت طلوع، خود را تغییر دهد و از مغرب طلوع نماید. و مغربش مشرق و مشرقش مغرب گردد.

و خودت همین تفکر و اجتهاد نمودی و مطالب را به میزان عقل خود سنجیده و موازنه نمودی همه چیز را درک خواهی نمود. همینقدر تکلیف من بود که با تو اظهار نمودم و رئوس مطالب را به تو گفتم و راه را به تو نمودم و روح ایمان را به مفاد و نفخت فیحه من روحی[٦٧] در تو دمیدم و زیاد بر آنچه تکلیف من بود به تو اظهار نمودم. دیگر بعد از این تکلیف و وظیفه تو این است که خودت در مقام تجسس و تحقیق بر آئی و باقی مطالب را خود درک نمایی تا به مقام حق الیقین نائل شوی.

---

[٦٦] حدیث أبي هریرة نقل از پیامبر اسلام: لاتقوم الساعه حتی تطلع الشمس من مغربها. یعنی ساعت قیامت برپا نخواهد شد تا آنگاه که خورشید از مغرب خود طلوع کند.

[٦٧] آیة ٢٩ از سوره حجر.

عرض کردم: پدر جان پس از قرار تقریرات و فرمایشات شما باید بنده ترک عباداتی که در شرع نبوی بر ما واجب شده بنمایم زیرا که روح آنها گرفته شده و بدون نتیجه و فایده است و دیگر اینکه در طی مکالمات خودتان عبارت و نفخت فیه من روحی را به جانب بنده خطاب فرمودید. در صورتی که این جمله در قران راجع به حضرت آدم است که خداوند می فرماید بعد از اینکه آدم خلق فرمودم، روح خود را در او دمیدم چه ربطی به عالم شما و بنده دارد.

فرمودند: عزیز من آیا تصور نکرده ای که بر حسب ظاهر موجدِ تو من هستم؟ در حالتی که از شریعت قبل هم تو را قبض روح نمودم و به دمیدن روح ایمان در تو، مجدد تو را احیا نمودم؟ پس تو جسد بودی و ایماناً خلق منی! هر گاه جز این باشد جهت چیست که در قرآن می فرماید: اللهم ارحمهما کما ربیانی صغیرا[۶۸]. اَبَوین[۶۹] دو خدای کوچک فرزند هستند. چنانچه آیه مذکور خطاب به فرزندان است که دعا کنند ابوین خود را. چنانچه معنی این است که می‌فرماید: خداوندا ترحم فرما با رحمت خود بر آنها همچنان که دو خدای کوچک من هستند. و اگر خود غفلت نکنی و دسایس مردم اخلاقت را فاسد ننماید و خرافات منتشره در بین جهال را تا به موازین عقل و وجدان خود نسنجی قبول نکنی. و خود را از حیات ایمانی محروم ننمایی رشته تمام مطالب را به دست تو داده، ارائه طریق نمودم.

[۶۸]آیه ۲۴ از سوره اسراء. معنی متفاوتی که قریب تر به صحت است از این ایه وجود دارد که میگوید: خداوندا رحمت بر انها بفرما همانطور که مرا در خردسالی پرورش دادند.

[۶۹] یعنی پدر و مادر. والدین.

و اما در خصوص کسر حدود و ترک عوائد و عبادات سابق هیچ یک از آنها را به دو جهت صلاح نیست فعلا ترک نمایید. اولاً اینکه هرگاه ترک نمائی مورد لئن و تعنت جهان خواهی شد. ثانیاً اگر فعلاً ترک کنی تقلید و پیروی اقبالم را کرده و به مقام حق الیقین نرسیده ای و معنی تقلید هم همین است و من راضی نمی‌شوم که تا قبل از تحقیقات کامله و مجاهدات تامه و رسیدن به مقام یقین به صِرف قول من احتراماً و تقلیداً از دین خود دست کشیده و عوائد و عبادات خود را ترک نمایی و ساجد به حجت زمان و داخل شریعت حضرتش شوی. هر زمان که به کوشش خودت، درست به کنه مطالب و به منتهی درجه یقین رسیدی قهراً از شریعت سابقه منصرف خواهی شد زیرا که خواهی دانست اطاعت اوامر و عبادات سابقه به جهت این فرض شده که مردم خود را قابل ایمان به ظهور قائم منتظر نمایند. اکنون که ظاهر شده دیگر اطاعت اوامر قبل مثمر ثمر نیست و ظهور حجة، روح دین را گرفته. همین که ایمان به حجة زمان آوردی مثل آن است که به تمام انبیاء ایمان آورده باشی و به تمام احکامات آن‌ها عمل کرده باشی و همچنین بلعکس و بعد از اینکه دانستی اطاعت حجت زمان بر تو واجب است از آنجا که فرمودهٔ او فرمودهٔ پیغمبر است، به نحو اتم و اکمل، حتماً باید بنای قدیم را خراب و بنای جدیدی موافق فرمایشات حضرت حجت را بنمایی که مربا شوی و آماده کنی خود را به جهت موعود حضرت حجت و نقطه اولی. زیرا که تمام احکامات و عبادات به جهت قابل شدن از برای ظهور بعدی است. تعجیل در ترک عبادات قدیمی خود مکن بلکه از روی بصیرت. باقی مطالب را به مجاهده خود تحصیل کن و دیگر زیاده بر این هم از من متوقع مباش. مگر در بین

مجاهدات خود اگر دچار اشکال ای شدی از من سوال کن. به قدری که تکلیف من است و می دانم و می توانم، حل مشاکل تو را می نمایم و مظایقه نمیکنم.

پدر بزرگوارم تا این حدّ به بنده ارائه طریق فرموده و مکالمات خود را تا به اینجا ختم نموده و بنده را در تکالیف دینی خود مطلق العنان فرمود. بعد از آن در وجودم حرارتی احداث شد که مجنون و سر از پا نمی دانستم. چند روزی هم در مطالبی که به بنده القا فرموده بودند دقیق شده و بررسی نموده تماماً را متین و استوار دیده و همیشه با خود مشغول حدیث نفس بوده میگفتم چقدر غافل بوده ام.

پروردگارا خودت به این بنده ضعیف ترحم فرموده توفیق عطا فرما و به صراط مستقیم هدایتم کن که از شاهراه حقیقت دور و به ضلالت نیفتم. خلاصه اطاعت پدر بزرگوار را فریضه خود دانسته و در مقام تفحص و تجسس برآمده چندی از گوشه و کنار درصدد پیدا نمودن بزرگان و علمای این فرقه برآمده و از پای ننشسته تا اینکه به مقصود خود نائل آمده با دو سه نفر از آن بزرگواران الفت و مراوده دست داده، دلایل حجیت حضرت نقطه را مستدعی شدم.

کتاب دلائل السبعه را که به هفت دلیل اثبات حجیّت خود را می نمایند به بنده مرحمت فرمودند ملاحظه نمودم و بعد از آن، از کتاب بیان باب اول از واحد ثانی که در باب حجت و دلیل که از جهت شناختن حجت است به بنده ارائه دادند. پس از زیارت و تدبّر ابواب دیگر آن کتاب مستطاب را که در باب قیامت و حساب و میزان و سوال ملائکه در قبر و معنی واقعی قبل و جنت و نار را به بنده ارائه داده و کمال شدت مهاجه نمودم که مطالب را صحیح درک نمایم و ایشان هم کما هوحقه غوامض

مطالب آن کتاب مستطاب را به قدر فهم بنده بیان می‌فرمودند تا اینکه رفته رفته حالتی در خود مشاهده نمودم که در پوست نمی‌گنجیدم.

مثل اینکه از عالمی به عالم دیگر آمده باشم و حال وجد و سروری در بنده ظاهر شد که مثل مجانین نمیدانستم چه می‌کنم و چه می‌گویم. کارم به جایی رسید که دوستان در مقام نصیحتم برآمده که فلانی! این حالی که در وجودت پیدا شده، مزاجت از صحت منحرف خواهد شد. بعلاوه خود را در میان مردم مفتضح خواهی نمود. قدری با ملاحظه باش و جلوگیری از حالت خودنمای.

باری خیلی مجاهده نموده که شاید آن حال را تسکین دهم و ممکن نمی‌شد. عاقبت علاج آن را در این دانسته شبها که فراغتی حاصل است و گرفتار معاشرت و زحمتی نیستم مشغول به مطالعه و استنساخ کتب و فرمایشات نقطه گردیده، مجال فکر و اندیشه به خود نداده شاید قهراً ترک حالتی که مضر به صحت است از بنده بشود.

این بود که از ایشان متدرجاً، کتب متعددی از قبیل ادله سبعه و صحیفه عدلیه و کتاب بیان فارسی و نبوت خاصه و صحیفه بین الحرمین و تفسیر کوثر و بقره و سوره العصر و قیوم الاسماء که تفسیر سوره یوسف است و تفسیر سوره توحید و جواب سوالات بسیاری که از آن حضرت نموده بودند و اسماء کل شیئ و و و به قدری از کتب منزله که تمامش آیات باهرات و مسائل حل شده و مطالب مفیده بود به بنده دادند که از شدت احتیاط تائید از کشف شدن غوامض و معضلات مسائل، نمی‌دانستم کدام یک را قرائت نمایم که از صد هزار بیت افزون بود.

هر کتابی که می گرفتم به مطالعه آن قناعت نموده از شدت شوق با اینکه روزها را به تحصیل علم و معیشت هر دو مشغول بودم شب‌ها که به منزل مراجعت می نمودم به هیچ وجه خستگی و خواب و خور نفهمیده در نهایت حرص و ولع به محض رسیدن کتاب را برداشته به قدری که مطالعه می نمودم همان قدر هم استنساخ می کردم و از اول شب تا دو ساعت به طلوع مانده مشغول نوشتن بودم که اغلب اوقات پدر بزرگوارم به حال بنده رقّت نموده می فرمودند: پسرک من! از جان خود چه میخواهی؟ به خودت رحم نما! خداوند راضی نیست اینقدر به وجود خود صدمه وارد بیاوری. میترسم مزاجت از صحت منحرف گردد. مگر نخوانده ای که نوم[۷۰] هم یکی از سته[۷۱] ضروریه و از ضروریات بدن و حفظ الصحه است.

خلاصه اینکه متدرجاً اغلب کتب آن حضرت را استنساخ نمودم. شبهه ندارم چه زیاد بر یک کرور بیت از کتب مُنزله بر آن حضرت را چه به جهت خود و چه به جهت سایرین نوشته و غریب یکصد هزار بیت متجاوز هم از آثار و آیات بینات حضرت ثمره و مرآت و منصوص حضرت نقطه به جهت خود و دوستان استنساخ نمودم که من جمله کتاب نور که مثل آیات قرآنی و غریب ۲۵ هزار بیت است و کتاب حیات، لمعات ازل، آثار الأزلیه، دیوان عزل و صحائف و کتب ادعیه و شرح قصیده و غیره که فعلاً اغلب آنها را موجود دارم. و در ضمن نوشتن چه بسا مسائل لاینحل بر بنده کشف شد و چه مطالب غامضه که علماء از فهمش عاجز مانده و مردم از آنها غافل مانده اند، معلوم گردید و بر تکالیف خود خود بصیرت حاصل نموده دیگر محتاج به مزاحمت و

---

[۷۰] خواب.

[۷۱] شش.

سوال از دوستان نگردیده کار به جایی رسید که اغلب مطالب را به قوه فکریه و اتحادیه که در بنده تولید شده بود حل میکردم و به محض اینکه بر صحت و سقمش یقین حاصل نمایم از علماء آن دین مبین همان مطلب را سؤال می کردم، به همان قسمی که خود فهمیده بودم جواب می فرمودند.

در حالتی که مشغول تکمیل عقاید خود بودم، ناگاه مطلبی را که هیچ منتظر آن نبودم و خیلی بی موقع می دانستم از بعضی شنیدم که مبهوت گردیده متحیر ماندم و آن این بود که میرزا حسینعلی نامی که برادر بزرگ حضرت ثمره ع وصی نقطه و مخاطب به خطاب «انا انت و انت انا» و بعد از شهادت حضرت نقطه، قائم مقام و جانشین ایشان است و مشارالیه در حقیقت از طرف حضرت نقطه مأمور خدمت و نوکر بر ایشان است در مقام ادعا برآمده و مدعی مقام من یظهره اللهی که موعود منتظری است که حضرت نقطه مردم را در کتاب بیان خود بشارت داده که به مدت ممتدی بعد از تکمیل دین بیان ظاهر خواهد شد، گردیده.

با خود خیال نمودم شاید سامعه[۷۲] خطا نموده و اشتباه شنیده و الاّ چگونه ممکن است که هنوز این نقطه تکمیل نشده، دیگری ظاهر شود. از بعضی سؤال کردم تصدیق کردند که بله چنین است که شنیده ای. ناچار در خدمت پدر بزرگوار اظهار مطلب نمودم. فرمودند: بلی همیشه نور و ظلمت قرین یکدیگرند. عرض کردم چگونه ممکن است شریعتی تکمیل نشده و عمل به شرایع و احکامش نکرده دیگری مدعی مقام منیع موجودش گردد و تحری به دعوی نماید و شریعت عمل نکرده را

[۷۲] گوش.

منسوخ و شریعت جدیدی جعل نماید. فرمودند درست فهمیده ای. هنوز موقع ظهور موعود آن حضرت نیست و نص صریح بیان است که تا دین بیان تکمیل نشود ظهور موعود منتظر غلط و مدعی ان مقام کاذب است. و من شبهه در کاذب بودن او ندارم زیرا که مدت شش ماه در بغداد با همین مدعی به جهت کشف و تحقیق دعویش معاشر و همکاسه شدم و بر دسایس و حیل و مخالفتش با حضرت ثمره علیه و مرآت منصوصه حضرت نقطه ارواحنا فداء و حرکات و سکنات او پی برده متنفراً از او دوری جسته به ایران مراجعت نمودم.

ولی تو نباید به قول من تقلید کنی. مکلّف هستی که خودت به نفسه در مقام تحقیق حال و ادعای او برایی و هرگاه میل به تحقیق داشته باشی که حق الیقین در حقیّت حق و ابطال باطل حاصل نمایی با رعایت چند شرط به تو اجازه می دهم که به حوزه آنها داخل شوی و در کمال مداقه[۷۳] و درستی، حقیّت یا بطلان ادعای او را تحقیق نمایی.

عرض کردم شرایط را بفرمایید که در اطاعت أوامر مطاعه حاضرم که مطابق شرایطی که می‌فرمایید عمل نمایم. فرمودند: اهمّ اوّل اینکه باید به حالت تفکر و عنوان مسلمانی به حوزه آنها درآیی زیرا که هرگاه به حالت تفکر برآنها داخل نشوی و بدانند تو در چه طریقی سائری، حقیقت مطلب را از تو مستور می‌دارند. شرط ثانی ان که دلیل ثبوت ادعا را از آنها بخواهید و مطالب میزان آنها را به نمایی تا اینکه یقین نمایند که تو مبتدی هستی و هنوز از شریعت اسلام قدم فراتر نگذاشته و ناچار شوند

---

[۷۳] دقت نمودن.

که کتاب بیان را میزان ظهور معنی یظهر موعود قرار دهند. اگرچه شبهه ندارم که آن آن کتاب را حتی المقدور به تو ارائه نخواهند داد و به لفاظ و عبارات مقرمط با طمطراق جواب به تو می‌دهند و طفره می‌روند. ولی همین که مسئله به مقامی رسید که به ظهور نقطه و حجیّت اقرار نمودند و چون می‌دانند که ناچارند و باید ازآن راه تو را دعوت نموده و از مسلمانی ترقی دهند، تو باید جداً مطالبه حجت نقطه را از آنها بنمایی تا ناچار شوند اسم بیان را بیاورند و پس از آن که اسم بیان برده شود و بر اعناق آنها ثابت شد که بیان بر حقانیت آن حضرت، حجت و دلیل است، تکلیف تو این است که این بیان را از آنها بطلبی و بگویی که اگر به محض[۷۴] اقوال شما متدین به دین بیان شوم و بیان که دلیل و حجت حضرت است به رای العین نبینم (در صورت قبول) مُقلد خواهم بود و اینگونه مطالب از أصول (دین) است و تقلیدی نیست.

در آن صورت از دو حال خارج نیست. یا این است که کتاب بیان را به تو نشان می دهند یا اینکه به واسطه مطالبهٔ مُجِدانهٔ تو، از تو مظنون شده به لطایف الحیل و مدارا، این مرتبه به وعده و نوید تو را از حوزه خود خارج نموده و از اقبال تو یکنفر، صرف نظر می نمایند. در هر دو صورت بر تو ثابت می شود بطلان دعوی مدعی. چه اگر دعوی او صدق بود چرا از ارائه دادن کتاب بیان دریغ نموده و حال آن که مدعی خود را باید از کتاب بیان و قول حضرت نقطه اثبات نماید.
به همین جهت کذب او برتو مدلل می شود و جداً تورا از منع میکنم از اینکه قبل از زیارت آنکه کتاب اظهار ایمان به نقطه نمایی و به آنها بگویی هر جا که می خواهید

---

[۷۴] یعنی به صِرفِ

مرا به راه راست و دوره قبل هدایت نمایید باید آن کتاب را که حجت بوده است به من ارائه بدهید و اینقدر تحمل و پافشاری و نمائی تا ناچار شده شاید کتاب را ارائه بدهند.

شرط ثالث اینکه هر زمان که بیان را به تو ارائه دادند یا اینکه خودت حاضر نمودی، دیگر غیر از مطب بیان اگر از معقولات یا اخبار و احادیث با تو مکالمه نمایند به هیچ وجه گوش نده و قبول نکن زیرا که میزان شناختن حق را بیان قرار داده و مگذار از مطالب بیان خارج شده و چرا فریب دهند زیرا که قاعده کلیه آنها آن است که به کلمات خود را در کمال غلظت آن به از شاخه ای به شاخه دیگر جسته به حرفهای لاطائل و خرافات لایعنی و مغلطه انسان را گیج نموده نمی گذارند که شخص مطالب بیان را درست قرائت نموده مطالب بفهمد.

تو به هیچ وجه نباید مهلت به آنها داده و میدان را آنقدر به جهت آنها وسعت بدهی که آنها موقع را غنیمت دانسته به دسائس و حیل تو را به سنگلاخ حیرت انداخت دچار مشکلات نمایند. به جهت اینکه تو مبتدی هستی و آنها طرار. رعایت شروط دیگر هم بر تو لازم است. من جمله این است که در کمال معقولیت و متانت و ملایمت با آنها مکالمه نموده و از هیچ گونه تقریرات بی جای آنها متغیر نشوی و حلیم و با حوصله باشی. ولی اهمّ مشروط همین سه شرط است که به هیچ وجه نباید از آنها غفلت نموده و تخطی نمایی. هرگاه با رعایت شرایط مذکور در محافل آنها داخل می شوی، برو که خداوند حافظ و ناصرت باد و الا جایز نیست بر آنها داخل شوید که شکست می یابی.

نصایح آن بزرگوار را به سمع قبول نموده متوکلا علی الله عزم خود را جذب نموده که به جهت تحقیق دعاوی بی موقع مدعی چندی با آنها معاشرت نموده در مجالس آنها داخل شده بر معلومات خود افزوده رفع شبهات از خود بنمایم زیرا که بعد از شنیدن این ادعا احساس تزلزلی در خود می نمودم و با خود خیال میکردم این مطلب که از محالات نیست شاید ظهورش را حکمتی باشد که من ندانم

در روزی که حرکت می‌کردم به مجلس آنها عازم شوم، پدر مهربان احضارم فرموده و فرمودند که این آخرین نصیحتی است که به تو می کنم. هر گاه دقت در مطالب آنها نکنی و از طرقی که در بیان به جهت بطلان دعوی مدعی کاذب و سد ابواب دسایس آنها نازل شده بر آنها وارد نشوی و مدلل نکنی و خودت هم یقین ننمایی، اگر به جهت احترام من هم اظهار ایمان نمایی باز همیشه متزلزل و مشکوک خواهی ماند.

در امر دین مداهنه و تعارف و احترام غلط است به همین واسطه است که اغلب از صراط مستقیم خارج گردیده دچار دسایس وساوس شیاطین گردیده فرو می افتند. در این موارد ابداً نباید احتراماً تصدیق طرف مقابل را نمایی. مگر وقتی که با دلایل بیان اقامه دلیل نمایند. عرض کردم به دیده منت دارم. استدعا دارم در حقم دعایی فرمایید که توفیقات ربانی شامل حالم گردیده مغلوب نشوم. این بود که ۱۱ جلسه در محافل آنها داخل شده آنچه باید و شاید از کذب و بطلان دعوی مدعی مطلع شده به جهت بصیرت مبتدیان مومنین به نقطه اولی و قارئین محترم ثواب چنین دیده که عیناً صورت سوالات خود و اجوبه آن ها را در این مختصر بیان نمایم و شرح دهم که بطلان دعوی بیجای مدعی نص صریح بیان بر احدی مخفی و مسئول نمانده، طریقه سوال و جواب با طایفه بهائیه را آموخته و از این طریق خارج نگردیده و

ضعفای مومنین به دسایس و حیل این قوم خرافت شمار گرفتار نگردیده از صراط مستقیم خارج نشوند و به این مناسبت این رساله را **دلیل المتحیرین** نام نهادم.
و ما توفیقی الا بالله و نستعیذ به من وساوس الخناس الوسواس و یشمتل به احدی عشر جلسات و خاتمه.

جلسه اول

جلسه اولی که وارد مجلس آنها شدم قریب ۲۰ نفر از وضیع و شریف[۷۵] و برنا[۷۶] و پیر جالس و شیخ موقر که دستهای خود را از آستین عبا بیرون و بر سر زانو های خود گذارده در صدر مجلس نشسته در کمال توقیر[۷۷] و احترام سلام، تهنیت به جای آورده در یکی از اضلاع مجلس منتظر اصغا فرمایشات آقای صدرنشین ساکت و صامت نشسته زیرا که دقیق نمودم که ایشان یکی از مبلغین سلسله بهائیه است. پس از مدتی سکوت و شُرب چای، سربرآورده و سکوت را شکسته و از قرار ذیل تقریر نمود.

بهائی: البته بر عموم حاظری واضح و مبرهن است که غرض از انعقاد این گونه مجالس اکل و شرب نیست و مقصود بیان مسائل مهم راجعه به امر دین و فهمیدن و فهماندن و تحصیل معارف و مطالب مشروح آن است که امروزه همگی مکلف به دانستن آن ها و موجب نجات عباد از جاده ضلالت و گمراهی است میباشیم که از شاهراه حقیقت منحرف نگردیده و مستضعفین بصیرت در دین خود حاصل نموده راه را از چاه تمیز دهند.

بیانی: بدیهی است که فرمایشات جنابعالی صحیح و متین و شایستهٔ این گونه مجالس همین است. ولی مشروط بر اینکه و بغض و اغراض نفسانی را به یک سو نهاده، تمام هّم ما این باشد که تعلیم و تعلّم نشود و دستگیری از ضفعا نموده نوع خود را به دلایل شافیهٔ کافیه مسکنه دلالت و حق را از باطل ممتاز، منفصل و لغو

---

[۷۵] همه نوع آدم خوب و بد. در ادبیات قدیم استفاده میشده.

[۷۶] جوان.

[۷۷] یعنی احترام و تعظیم.

گویی و یاوه سرایی را به دور انداخته مرید و مرادی، و کِبر[78] و غرور و حبّ ریاست که از صفات ذمیمه است ترک نموده و مطالبی که مذاکره می‌شود اگر از معقولات است به دلائل منقوله و اگر از منقول است به دلایل معقوله متشبث نگردیده در اثبات آن بیهوده به این روش کوشش ننماییم.

سؤالات معقول را از معقولات و منقول را از منقولات[79] جواب داده و اثبات نماییم و دلیل اقامه کنیم. نه اینکه مثل غریق متشبث به هر حشیشی کردیم و مانند طیور از شاخه ای به شاخه دیگر جست و پرواز نموده مغلطه نماییم.

هرگاه طرز مکالمات از این رویه که عرض نمودم بشود حق از باطل ممتاز و الا فلا[80]! ضعفا هم از مطالب مستحضر و مستفید و به تکالیف خود بصیر و محظوظ خواهند شد.

بهائی با خیره خیره نظر کردن مثل اینکه بخواهد تا عمق ترین زوایای قلب بیانی را سیر نماید جواب داد که آفرین در فهم جنابعالی! من شما را تا کنون در این گونه مجالس ملاقات نکرده و بندگی خدمت شما را ندارم ولی از طرز مکالمات جنابعالی خیلی ملحوظ شدم. احسنت! احسنت! الحق تقریرات شما همه متبوع و متین و

---

[78] نخوت.

[79] در اصول فقه: علم معقول عبارت است از علمی که قضایای عقلی در آن بحث می شود و طریق اثبات آنها هم عقل محض است. علم منقول علمی است که قضایای مورد بحث آن احکام شرعیه و طریق اثبات آنها فقط شرع است به وسیله کتاب. به عبارت اخری: مورد بحث در معقول ، عقلیات و در منقول، نقلیات است. مثلا کلمه حج در ابتدا به معنای قصد نمودن بوده ولی معنی ان به رفتن به مکه تبدیل یافته.

[80] یعنی و الا ممکن نخواهد بود.

موافق مذاق اهل یقین است. مرحبا به مهمان جدید محترم! چه فی لواقع، داعی[۸۱] را متذکر به لطیفه فرمودید.

البته متکلم باید منصف به صفات حمیده بوده و رعایت این گونه دقایق را نموده در کمال ملایمت و متانت دقت در مذاکره نموده در کمال ملایمت و عطوفت بدون غرض و مرض و ملاحظه مطالب را ادا نماید. چه خوب فرموده مولانا رومی قدس سِره:

سختگیری و تعصب، خامی است   تا جنینی، کار خون آشامی است[۸۲]

متمنی است نام مبارک را بفرمایید تا اخلاص و ارادت در اعماق قلب خود کالنقش فی الحجر ثبت نمایم.

بیانی: اسمی که پدر و مادرم از جهت بنده انتخاب فرموده امین و شغلم طبابت و سبب حضورم در این محفل محترم کسب معارف و درک مطالب و استمداد از آقایان در فهم مسائل غامضه راجع به امر دین است. امیدوارم در تکمیل و تعلم بنده افاضه فیض فرموده مأیوسم نفرمایید.

---

[۸۱] این دعاگو

[۸۲] میوهء نرسیده کال است که به سختی به شاخه چسبیده و دیگری جنینی که در رحم مادر هنوز آماده تولد نیست و از خون او تغذیه می‌کند. میوهء کال که مراحل تکامل خود را طی نکرده، هم پوستی سخت دارد و هم به سختی به شاخه متصل است. اما زمانی که به بلوغ و تکامل می‌رسد، ابتدا نرم می‌شود و از آن سختی رهایی می‌یابد و سپس آمادهء افتادن از درخت است. این شکوفایی و بالندگی که با شیرینی در طعم و نرمی بافت میوه همراه است، استعاره‌ای برای اندیشه‌های بارور است که نرم و منعطف و آمادهء شنیدن دیدگاه‌های متفاوتند. اندیشه‌های پویا که با سرسختی به گذشته نچسبیده‌اند و سبکبار و چالاک آمادهء حرکت به سوی حقیقتند.

بهائی: احقر[۸۳] و رفقایم حتی الأمکان از هیچ گونه مطلبی در حق جنابعالی دریغ نخواهیم نمود. این گونه مجالس بابش بر همه کس مفتوح است. خصوصاً امثال جنابعالی که تشنه ماء الهی و تحقیق اند.

هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو

کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست

پس از تهمید این مقدمات خوب است به این معترضات وقت عزیز خود را تلف و ضایع ننموده، صحبت از مطالبی که به جهت فایده و نتیجه داشته باشد بنماییم. خوب بفرمایید در چه عالم سایر؟ و کیش و آیین جنابعالی چه؟ و در کدام طریقه سالکی؟

بیانی: به عقیده مردم بنده مسلمان و شیعی مذهب، بنده به هیچ طریق معتقد نشده و دوش خود را زیر بار احدی خم ننموده، جز خرافات مطلب دیگر مشاهده نمی نمایم و حقیقتی در آنها نمی بینم اشخاصیکه به دعوی نوبت و به قول خودشان به جهت هدایت مردم برخاسته و عوامان ساده لوح را زیر بار کشیده و آنها را به خدای موهومی خوانده و به جنت و نار موهومی وعده و تهدید نموده‌اند که هرگاه آنچه شرح داده‌اند که در هیچ جای عالم گنجایش آنها ممکن نیست همین صورت و معنی ظاهر آنها مراد باشد و معنی دیگری نداشته باشد الحقیقه موجب خنده و تمسخر است و ابلهان کسانی هستند که معتقدند شده.

---

[۸۳] این حقیر.

هر گاه ترک یکی از احکام آن‌ها را بنمایند فوراً نکیرین[۸۴] به نظر آنها مجسم شده شب و روز متزلزل هستند و نمی داند چه می کند و از کدام خدا استعانت می گویند و استغاثه می نمایند.

این نیست، مگر اینکه آنها همه طالب ریاست باشند و الحق طرفداران بی نظیری بوده و خوب طرحی به جهت فریفتن ابلهان ریخته و عموما طالبان مرید و به واسطه حرصشان به ریاست عاقبت جان خود و پیروان خود را در راه ادعای ایشان بر باد داده در حقیقت در زمره مجانین محسوب اند.

این بنده هم چون در مملکتی متولد شده ام که در آن آزادی عقیده و آسایش محال است و جزء تدریس و مداهنه و کذب و تقلب و دروئی در آن یافت نمی شود و ناچار به جهت حفظ نفس همرنگ جماعت شده و نظر به مراعات زندگانی خود که باید با مردم معاشرت و مماشات نمایم ملبس به لباس مسلمانی و تشیع گردیده که چند روزه عمر را دچار اضرار و اذیت اشرار نگردیده و معیشت خود را به آسودگی اداره نمایم و در حقیقت به شهادت وجدان خود مذهبی از جهت خود اختیار کرده‌ام که از اعظم و اشرف ادیان و مذاهب و از برای نوع بشر اعلام کرد از آن در تمام عالم متصور نیست و آن صداقت و درستی و رهن و مروت و خیرخواهی درباره نوع بشر و مماشات با مردم بدون نفاق شقاق و تقلب است. از جنابعالی و وجدان سلیم جنابعالی انصاف می طلبم آیا هیچ دین و آیینی اعلی تر از این می توان تصور نمود. لا والله.

بهائی: آفرین بر عقیده شما! مطالبی که ذکر نمودید تماماً صحیح و متین. معنی دین همین ولی در یک مقام انصاف ندادید که آیا تصور نفرمودید که تمام آن عقایدی که

---

[۸۴] نکیر و منکر دو فرشته ای هستند که در قبر به سراغ متوفی میرود و از وی بازخواست میکنند میکند.

ذکر نمودید و دین خود قرار دادید و داعی است که از انبیا گرام اینها نبود آیا صفات مذکور را که بیان فرمودید ایشان در کلوب خود به مردم تعلیم و توصیه نفرموده اند هر گاه انبیاء گرام و معلمین والامقام صفات حمیده مردم را ترغیب نمی فرمودند و به وعده جنت و نار جنس بشر را متخلق به اخلاق حسنه نمی کردند و از صفات ضمیمه منع نمی نمودند و به وعده جنت و تهدید به نار و معذب گردیدن در دوزخ نمی‌کردند، هرآینه نوع بشر که در بدو خلقت وحشی بود چگونه از عالم توحش خارج و متمدن می گردید؟ به یقین دانسته باشید که هرگاه مواضع و نصایح و وعده و تهدید آنها نبود هر آینه دست تطاول و تعدی آنها دراز و خون یکدیگر را ریخته و زوجات یکدیگر را بدون حُجب و حیا مزاحمت می نمودند. چنانچه رسم زمان جاهلیت هم قبل از نبوت محمّد، معمول به قوم عرب و غیره بود. شاید خود جنابعالی هم در کتب تواریخ سیر و ملاحظه نموده باشید که در غارها و بیغوله ها بدون لباس و ساتری[۸۵] مثل حیوانات زندگی می نموده تا اینکه به قول جنابعالی طبیعت، و به قول بنده خداوند، نفسی را از میان آنها برانگیخته به مواعظ و نصایح آنها را رام و قوانینی در میانه آنها وضع نموده و عقالی[۸۶] به دست و پای آنها بسته و به زحمت و مشقت زیاد از عالم توحش خارج و در زندگانی جدید تمدن داخل و تربیت نموده و دست تطاول و ظلم و جور و تعدی آنها را از گریبان یکدیگر کوتاه نموده تا آنها را به این حدی که اکنون ملاحظه می فرمایید رسانیده و به حد استقامت در ترقی دادن نوع بشر ورزیدند که عاقبت جان خود را هم در راه انسانیت فدا نمودند. آیا آنها را از روی انصاف، شایسته

---

[۸۵] یعنی پوشش. ریشه آن سِتر است.

[۸۶] یعنی ریسمانی که با ان پای حیوانات را به هم می بستند.

است که مجانین نامید یا اینکه به جهت تعیش چند روزه عمر خود را بدون جهت دچار این همه سختی و زحمت می کردند؟

و اینکه فرمودید ریاست طلب بودند، ریاست بر دو قسم است: حقیقی و مجازی. و اما مجازی آن است که ریاست کننده فایده و نتیجه ریاست خود را به جهت تعیش چند روزه عمر خود می خواهد. زیرا که لذات و احتیاط نفسانی را طالب و به هیچ وجه به جز لذات دنیوی، معتقد به لذات روحانی نبوده و رایحه انسانیت به مشامشان نرسیده. حلق و دلق[۸۷] و شهوت را منتهی ترقی و تعالی می دانند.

و بعد از اینکه از دنیا رحلت نمودند کان لم یکن شیئا[۸۸] گردیده اثری از آنها باقی نخواهد ماند. ولی انبیاء گرام لذت و حظ خود را در ترقی دادن نوع بشر و نشر معارف و تهذیب اخلاق دانسته و فواید آن را ابدی دیده و طالب آن قسم ریاست اند.

این است که در راه این ریاست به عبارت دیگر به جهت باقی گذاردن نیکنامی حاضرند که به انواع و اقسام زحمات و مشقات دچار، و متحمل هرگونه صدمات از نوع تشر[۸۹] شده، حتی اینکه جان خود را هم در راه خدمت به عالم انسانیت تسلیم میکنند. آنچه از ایشان باقی می ماند، تا زمانی که دنیا، دنیا است نام نیک و صفات حسنه ای است که به وضع قوانین در میان نوع بشر ایجاد نموده اند. زارع تخمی را که زرع می‌نماید، هر دانه آنرا قبلا حاصل به ۵۰ تخم تصور نموده. و آن یک دانه بذر را کاشته متحمل حرّ و برد[۹۰] و تابستان و زمستان می شود. به جهت برداشتن بهره

---

[۸۷] یعنی خوردن و پوشیدن.

[۸۸] یعنی انگار وجود نداشته اند.

[۸۹] پرخاش.

[۹۰] گرما و سرما.

آن، انبیاء هم کشت بذر معرفت در مزارع نفوس نموده و می‌دانند که کرورها مردم ترقی نموده از مواعظ و نصایح ایشان بهره مند می شوند. اگرچه در زمان حیات خود به واسطه اینکه کوشش می نمایند که عوائد و افعال ذمیمه را از مردم سلب نموده و افعال حسنه به آنها بیاموزند و تهذیب اخلاق آنها را بفرمایند، چون مردم به آن عوائد رفتار نموده و مربا شده به طبایع آنها (ریاست طلبان) گران آمده و فرمایشات انبیاء را مخالف با عقاید خود دانسته در مقام ازار و اضرار ایشان بر می‌آیند و جز معدودی از اولوالالباب پیروی فرمایشات ایشان را نمی نمایند ولی آنها از پای ننشسته جان خود را هم فدا می نمایند ولی به هیچ وجه بذر معارفی که افشانده و به خون خود آن را آبیاری نموده به هیچ وجه فاسد نشده رفته رفته ریشه دوانیده و مردم تنبیه گردیده و صحت و فایده اقوال آنها را یقین نموده و روز به روز بر عهده آنها افزوده و همیشه نام نیک مواعظ و نصایح ایشان ورد زبانها و در تعظیم و تکریمشان مبالغه نموده و به مجرد شنیدن نام مبارکشان صلوات را بر خود فرض دانسته وعمل نمودن به اوام و نواهی ایشان را بر خود واجب نموده فروگذاری نمی نمایند.

این است ریاست حقیقی. حال بفرمایید ببینم زکریا را، اَره به فرق مبارکش گزارده، شهید نمودند و پسرش یحیی را در طشت سربریده، شهید نمودند. عیسی که این واقعه را شنیده بود دیگر او چرا دعوی نوبت کرد که او را مصلوب و شهید نمایند؟ محمد بن عبدالله که از شهادت عیسی به دست قوم یهود و عنود مطلع گردید دیگر چرا دعوی نوبت کرد که از خوف قوم یهود و طایفه خود به مدت چند سال در شعب ابوطالب متواری و در غزوه[۹۱] اُحد دندان مبارکش را شهید و مسموم به سَم یهودیه

[۹۱] عزوه به جنگ هایی میگفتند که حضرت محمّد خود فرماندهی انرا به عهده داشتند.

نمودند و بعد از رحلتش اولاد و احفادش[۹۲] که اذیت و ظلم اعدا[۹۳] را در حق جدشان می دانستند چرا ساکت نشسته دعوی خلافت و امامت نمودند که هر یک را بعد از دیگری به شمشیر یا سم شهید کردند.

آیا چنین بزرگوارانی که خود را فدای عالم انسانیت و مدنیت کردند، سفیه میتوان گفت؟ یا این که ریاست طلب و مجنون نامید؟ لا والله! ریاست طلبانی که به محض تعیش چند روزه دنیا که مقصودی جز احمق کردن و زیر بار کشیدن مردم نداشتند، چون نصایح و مواعظ آنها را مضر ریاست خود می‌دانستند و نمی خواستند گردن های خود را زیر بار اطاعت انبیاء خم کنند و طوق رقیت[۹۴] آنها را به گردن نهاده قبول نمایند و کبریائیت و طبایع آن‌ها بر خورده به مخالب[۹۵] نفاق و شقاق[۹۶] خود، آن مظلومین را دَریده و شهید می‌نمایند و در وقت شهادت زبان حال ایشان به این مقوله مترنم بود:

اقتلونی اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیاتا فی حیات[۹۷]

باید دانست همان قسم که مملکت را سلطانی لازم و سلطان هم باید در مملکت خود وضع قانون و سیاست جسمانی بنماید، همین قسم هم یک سلطان حقیقی و روحانی

---

[۹۲] اولاد و احفاد یعنی پسران و دختران.

[۹۳] دشمنان.

[۹۴] بندگی.

[۹۵] چنگال حیوان.

[۹۶] مصدر ان مشاقه. به معنی مخالفت و دشمتی و ضرر رسانیدن.

[۹۷] شعر از مولانا. یعنی: «ای دوستان مرا بکشید، بکشید. چرا که در کشتن من زندگی در زندگی است. شعر روفیا: آزمودم مرگ من در زندگیست چون رهم زین زندگی پایندگیست.

لازم است که به امر پروردگار به جهت ترقی و تعالی و رفع[98] عوائد[99] و اخلاق ذمیمه[100] و تعلیم اخلاق و صفات حسنه مبعوث گردد و حکام، اوامر و نواهی[101] به جهت نظام و سیاست عالم روحانی در میانه مردم وضع فرماید که مردم از جاده مستقیم تخطی ننموده و آن را به خوف و رجاء[102]، به وعد[103] و تهدید تربیت نموده که مردم در تحت آن تربیت، در مهد امنیت و آسایش غنود[104] از آزار و اذیت یکدیگر بپرهیزند.

بیانی: آنچه فرمودید صحیح و مطابق عقل سلیم و معارضه نمی‌کنم ولی حیرتم در آن است که در صورتی که تمام انبیاء به یک روش مردم را به مواعظ و نصایح ترغیب و تحریض به تهذیب اخلاق می فرمایند و عموم ایشان، مرامشان یکی است، دیگر تعدد انبیاء و تجدید احکام و قوانین آنها لزومی ندارد.

بهائی: جنابعالی،! اگر طفل شیرخواری داشته باشیم، اول او را به شیر تغذیه نمایید که اگر آن طفل شیر خواره را به غذای جوان ۱۵ ساله تغذیه نمایید، شبهه نیست که طبیعت و معده طفل رضیع از هضم آن عاجز و او را هلاک می نماید

زیرا که هنوز معده طفل رضیع آن هاضمهه را پیدا نکرده که از عهده هضم آن غذا برآید پس لازم است که به حکمت و تدبیر هرچه سنش زیاد تر می شود متدرجاً تغذیه

---

[98] برداشتن یا مدیریت کردن.

[99] یعنی سود و منفعت.

[100] زشت.

[101] انچه که در شرع نهی شده است.

[102] رجاء یعنی امید دادن.

[103] قول دادن.

[104] آرمیدن و آسودن.

مقوی تر به او داده شود تا این که رفته رفته نمو نموده، به حد رشد و تکمیل نائل گردد. کذلک هرگاه طفل شش ساله تغذیه ای که به طفل رضیع می نموده اند بنمایند، قطع نظر از اینکه او را کفایت نمی کند طبعش هم شیر را قبول نمی نماید و کذالک.

الی حدی که به مقام رشد و تکمیل برسد، باید به تدریج بر لطافت و قوت غذایش افزود که مکفی به حال او باشد و همین قسم تعداد انبیاء را ملاحظه فرمایید. خلق زمان آدم ابوالبشر که مدارجشان هنوز تکمیل نشده بود، چگونه ممکن بود خداوند بر آدم القا فرماید که مطالب عالیه را به آنها تعلیم نماید زیرا که خلق آن زمان هنوز در مقام نطفه بودند و درک مطالب عالیه بر آن مبعوث فرمود الی زماننا هذا که ملاحظه می فرمایید که هرگاه مطالب تورات را به جنابعالی القاء نمایند به مذاق شما خیلی خنک و مضحک می نماید بلکه خودتان بهتر و عالی تر می توانید نوشت ولی در زمان موسی تورات کلام الله و به قدر فهم مردم آن زمان نازل شده و زیاد از آن را درک نمی نمودند و کذالک الی آخر الذی لا آخر، کور و اهلش در ترقی و تعالی هستند تا جایی می‌رسد که ....

این است مراد از آنچه که در قرآن که می فرماید « وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ۖ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ[۱۰۵] ».

[۱۰۵] آیه ۴ از سوره ابراهیم. معنی: و ما هیچ رسولی در میان قومی نفرستادیم مگر به زبان آن قوم تا بر آنها (معارف و احکام الهی را) بیان کند، آن‌گاه خدا هر که را خواهد به ضلالت وا می‌گذارد و هر که را خواهد به مقام هدایت می‌رساند و او خدای مقتدر داناست.

بیانی: گمان نفرمایید که مقصود بنده مناقشه و معارضه است بلکه مقصود فهم مطلب است و فرمایشات جنابعالی را هم صحیح و متین میدانم و این قدر هم ملتفت هستم که با بنده مماشات فرموده حاق[۱۰۶] مطلب را از بنده دریغ می فرمایید. مثل اینکه فرمودید مردم رفته رفته، ترقی نموده تا کار به جایی می‌رسد که ... و کلام خود را قطع فرمودید. ولی بنده به سرکار صریحاً عرض می نمایم که من زلا حول آن طرف افتاده ام، دعوی الوهیت هم قدیمی شده و همیشه در مملکت ایران و غیره از اینگونه اشخاص مثل منصورحلاج و یا یزید بسطامی و نورعلیشاه و شمس تبریزی دعوی عمل حق نموده و از این قبیل کلمات، روسای صوفیه بسیار سروده‌اند. حال اینها بماند در موقعش مذاکره خواهد شد. جنابعالی هرچه بفرمایید یقین بدانید در وجود بنده تزلزلی پیدا نخواهد شد ولی چون مشاهده می کنم که در هر یک از شرایع و ادیان خصوصاً شریعت اسلام شعباتی پیدا شده که انسان متحیر میماند که کدام یک حق و کدام یک بر باطل شد و حرف کدام یک را باید قبول نماید و اذعان نمود. تماماً همه مدعی‌اند که ما ناجی و سایر سلسله ها حالک اند. هر یک هم بر دعاوی خود دلیل اقامت می نمایند و انسان باید تمام ساعات و دقایق عمر گرانبهای خود را صرف فرمایشات هر یک از ایشان بنماید زیرا که هر یک خود را پیرو مرشدی یا ولی دانسته و مردم هم او را حق تصور نموده.

انسان هم اگر به طریقۀ چند سلسله ساجد و عابد و مطیع باشد و اجتماع خرافات و مزخرفات آنها را بنماید، عاقبت بعد از زحمات زیاد و صَرف عمر عزیز هیچ نفهمد و متحیر و سرگردان بماند تا وقتی که از دنیا رحلت نماید. در صورتی که حق را از باطل

---

[۱۰۶] یعنی حقیقت امر و مغز آن.

نتوانسته تمیز بدهد و تعجب در اینجا است که نه مراد می‌داند مقصودش چه و چه مطلبی را تعاقب می نماید و نه مرده او از او سوال می نماید که معنی و نتیجه این حرکات و فرمایشات شما چیست. هرگاه در میانه مرده او رندی پیدا شود که از او سوالی نماید چون نمی داند چه جواب به او بدهد و متذکر به ذکر « یا هو یا من لیس الّا هو[۱۰۷] » بشود و چهل روز هم ریاضت بکش، آن مطلب بر تو کشف خواهد شد از اسرار است و به زبان درنمی آید و محض هوا پرستی و تعیش و ریاست خود همیشه مردم را کور و کور می خواهند که مال آن ها را جلب نمایند و به ریش ایشان بخندند و از پرتو حماقت و دسترنج های آنها خوب بخورد و مرفه الحال و بدون زحمت خوب زندگانی نماید و هر یک از آنها هم خود را ناجی و سایرین را هالک می‌شمارند.

همین قدر آن مرشد بی ریا رئیس پر تزویر یا مولای پست تر از امیر به مرده کالانعام[۱۰۸] خود بگویدد گوش تو مثل گوش خر عیسی و چنگالت مثل شیر شرزه[۱۰۹] یا قوت تو مثل پسر زال است، جاهل بیچاره فریفته فرمایشات حضرت آقا شده کورکورانه باید اطاعت نموده و مثل سگ جان کنده، حاصل زحمات خود را به فدای شکم و جانش را به تصدیق خاکپای آقا نماید و کالمیت بین یدی الغسال[۱۱۰] بوده، رشته به گردنش افکنده، بکشد هرجا که خاطرخواه و است و به همین دروغ های بی فروغ مرشد یا آقا و اطاعت اوامر ایشان گمان می کند شش دانگ جنت را مالک شده، محبوب خدا و

---

[۱۰۷] معروف به اسم اعظم میباشد. یعنی: ای کسی که نیست در عالم به جز تو.

[۱۰۸] یعنی همانند چهارپایان.

[۱۰۹] یعنی خشمگین.

[۱۱۰] یعنی مثل مرده در دست کسی که او را میشوید.

رسول، و در عقبی هم دستش را به دُم آقا گرفته یک سر به بهشت عنبر سرشت داخل و با حور و غلمان بهشتی محشور و مجامعت می‌نماید.

غافل از اینکه ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش بنده؟ وقتی که سیر این طوایف و اقوال و رفتار زشت آنها را میبینم که عاری از حقیقت است و جز فریب عوام بیچاره نتیجه و ثمری ندارد، بلکه روز به روز آنها را از تحصیل معارف و ترقی و درک مطالب بازداشته، از جاده حقیقت دور میبرد، نزدیک است که عقل از سرم بیرون رود. چه خوب گفته:

اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم سبیل الهالکینا[۱۱۱]

این است که بنده هم دوش خود را از زیر بار دین خالی نموده و خود را سبکبار می نمایم و از زمره «ٱلَّذِی یُوَسۡوِسُ فِی صُدُورِ ٱلنَّاسِ[۱۱۲]» احتراز نموده و از دسایس و هیئت آنها خود را آسوده نموده و عمر عزیز و وقت گرانبهای خود را در استماع این مزخرفات و خرافات تلف نمیکنم.

آه! بیچاره مردم که دچار این رؤسای پر تلبیس میشوند و تا عمر دارند از چنگ آنها خلاصی ندارند. بلکه بعد از مردن هم دست از مردهٔ او نمی کشند. ملاحظه می کنم شرع محمّدی به چندین شعبه و سلسله منشعب می شود. صوفی، شیعه، شیعه شیخی، اِخباری، سنی و غیره و غیره که هرگاه بخواهم یک یک از شعبات آنها را

---

[۱۱۱] منتخب التواریخ تألیف عبدالقادر بن ملوکشاه بدوانی. یعنی: چون کلاغ راهنماي قومي شود بزودي آنها را به راه نابودي هدایت خواهد کرد.

[۱۱۲] آیه ۵ از سوره الناس. یعنی: آن شیطان که وسوسه و اندیشه بد در دل مردمان بیافکند.

تعداد نمایم از موضوع این مختصر مجلس خارج و وقت عزیز خود را هم تلف خواهم نمود.

اینها همه کافی نبودند حال فرقهٔ جدیده بابی هم مزید شده و دیگر نمی دانم این سلسله به چند فرقه منشعب شده. از انصاف جنابعالی خواهش دارم که بفرمایید آیا زیر بار گران دین نرفتن بهتر از این نیست که انسان عمری هرچند زمانی دنباله یکی از این فِرَق را گرفته و عمر خود را بیهوده تلف نماید؟ عاقبت هم از دنیا رفته، نداند، ناجی کدام و هالک کدام فرقه اند. یا اینکه علی العمیا[۱۱۳] ندانسته و نفهمیده پیروی یکی از این بی مروتآنِ از خدا بی خبر را نماید.

بهائی: احسن! احسن! البته همین قِسم است که فرمودید و رویه ممدوحه هم، چنین است و انسان باید حتی المقدور به هر قِسمی باشد از دسائی وساوس زمره ای که مجالست با آنها مغز انسان را مغشوش و مسموم می نماید احتراز نموده خود را از شر آنها محفوظ بدارد.

ولی خوب بود فرقه جدید را در اعداد سایر فِرَقی که تعداد فرمودید عدد نفرمائید و بپرهیزید از اینکه این سلسله را متهم بنمایید و نسبت‌های سوء به آنها بدهید زیرا که ساحت مقدس این سلسله جلیله از این گونه تهمت‌ها منزه است و مثل آن گوساله های سامری مقصودشان عوام فریبی و جلبِ فائده و آسایش خودشان نیست. مطالب دیگر شما تماماً صحیح، و قابل اعتراض نیست. در حق این سلسله جلیله سوء ظن و نسبت‌های ناشایسته، ظلم و از اعظم سیئات[۱۱۴] است.

---

[۱۱۳] کور کورانه.

[۱۱۴] گناهان.

گمان می‌کنم که در زمان مکالماتِ خودتان، هرگاه ظلم به خطا نرفته باشد، مقصودی دیگر داشتید. پس خوب است بدون توریه[۱۱۵] و تلمیح[۱۱۶] مقصود خود را صریحا اظهار فرمایید تا اینکه آنچه به عقل قاصر می رسد جواب عرض نمایم.

بیانی: خیر. مقصود دیگری نداشتم و فعلاً موقع این مذاکرات نیست و وقت ما اثمن[۱۱۷] از آن است که با این معترضآت بیهوده تلف نماییم. هر دقیقه از این گونه مجالس که جهت فهم بعض مقاصد و مطالب عالی مهمه منعقد شده از ما فوت شود و بما لایثمن[۱۱۸] و لایعنی بپردازیم در واقع محل تأسف است. هر مسئله را موقعی است که در مقام خود قهراً به آن خواهیم رسید. همین قدر متوقعم که این فقره را مرکز ذهن خود فرموده در نظر داشته باشید شاید در اواخر مجلس که از مطالب مهمه فراغت حاصل گردید به تبیین[۱۱۹] آن فقره هم موفق گردیم. در صورتی که وقت وفا نماید و آقایان محترم هم از تطویل کلام کسل و منزجر نشوند.

ولی به هیچ وجه بنده را در زمره این مسلمانانی که خود را مسلمان و شیعی می‌دانند و فی الواقع دین اسلام را بازیچه و اسباب فریفتن مردم و سرمایه خود قرار داده‌اند و ابداً رایحه ای از اسلام و معنی آن به مشامشان نرسیده تصور نفرمایید.

---

[۱۱۵] در علم فقه، توریه به عنوانی یکی از راه های نجات از دروغگوی و سوگند به دروغ مطرح است. بعضی میان توریه و کذب فرق قائلند و میگویند که حتی پیامبران و امامان به اقتضای مصلحت توریه می کرده اند. در قرآن هیچ اشاره ای به توریه نیامده است.

[۱۱۶] با گوشه چشم اشاره کردن.

[۱۱۷] یعنی با ارزش تر. ثمن یعنی بها.

[۱۱۸] بی ارزش.

[۱۱۹] روشن و آشکار نمودن.

بهائی: احسنت و آفرین بر فهم و عقیده جنابعالی! بنده و حضرات جالسین عموماً با جنابعالی هم عقیده هستیم و انکار و اعتراضی هم بر فرمایشات جنابعالی نداریم و یقین حاصل نمودیم که آنطور ها که در حق شما گمان می‌رفت بی دین و لاابالی نیستید و معتقد به اسلام و مسلمانی که مراد محمّد بن عبدالله بوده، هستید و بر حقیقت آن حضرت و ائمه خدا اعتراض ندارید.

در این صورت آیا منتظر موعودی که پیغمبر ما محمّد بن عبدالله به امت خود بشارت داده هستید یا خیر؟

بیانی: بدیهی است هر کس ایمان به محمّد داشته باشد شبهه نیست که باید معتقد به فرمایشات حضرتش و منتظر موعود باشد. چنانچه در کلام الله در جایی می فرماید «الذین یومنون بالغیب[۱۲۰]» و در مقام دیگر می فرماید « وَ إِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ[۱۲۱] » بنده هم منتظر ظهور موفور السرور[۱۲۲] حضرتش هستند که انشاءالله ظاهر خواهد شد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد فرمود و همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور و کفر و مُبَیّن[۱۲۳] معنی حقیقی قرآن و تکمیل کننده شرع نبوی است.

---

[۱۲۰] آیه ۳ از سوره بقره: انان کسانی هستند که به غیب ایمان می آوردند. این اجماع وجود دارد که این آیه در مورد ظهور امام زمان میباشد.

[۱۲۱] آیات ۵۱ و ۵۲ از سوره قلم: «و همانا نزدیک است کافران هنگامی که قرآن را می‌شنوند، با [نگاه‌ها و] چشم‌هایشان تو را به زمین بزنند و می‌گویند: او مجنون است؛ حال آن‌که آن جز اندرزی برای جهانیان نیست.»

[۱۲۲] موفور یعنی تمام و کمال. موفور السرور یعنی بسیار با برکت.

[۱۲۳] بیان کننده و آشکار شونده.

بهائی: پس به شما مژده می دهم که حضرت ظاهر شده با شریعت و احکام و سنّت جدیده. و قوم بی دین و وحشی های بی آئین آن حضرت را با جمعی از اصحاب کبارش نشناخته، به ظلم و ستم شهید نمودند. و جنابعالی تاکنون در خواب غفلت بوده و حجت زمان خود را نشناخته و مطلع نشده اید.

بیانی: عجب! عجب! چه زمان موعود منتظر ظاهر گردید؟ در صورتی که هیچ یک از علائمی که به جهت ظهورش در کتب احادیث ذکر نموده‌اند ظاهر نشده. اگرچه از طایفه بابیه بعضی مطالب شنیده شده ولی به واسطه عدم ظهور آن علائم، وقعی به صحبت‌های آنها ننهاده و تعمقی ننموده‌ام. حال هم همان حرف‌ها را از جنابعالی میشنوم. پس خوب است بیان فرمایید چه زمان و به چه قِسم ظهور فرموده، نام مبارکش و حجتی که در ید او بوده چیست؟ هرگاه دلایل کافیهٔ متقن در این باب دارید، بیان فرموده بنده را هم مطلع سازید که خیلی شایع و مایل به فهم آن هستم و سرا پا گوشم.

بهائی: خیلی جای تعجب و حیرت است که شخص فهیمی مثل جنابعالی تاکنون غفلت نموده و در مقام تحقیق و دانستن این امر مهم در نیامده اید. نام مبارکش جناب آقای میرزا علی محمد مولد[۱۲٤]، و مسقط الرأسش[۱۲۵] شیراز و نَسَب حضرتش از سادات جلیل القدر و ظهورش در سنه یک هزار و دویست و هفتاد از بعثت میباشد.

حجت و دلیلش آیات بینات، دنیا را پر کرد از عدل و داد و علم، در حالتی که پر شده بود از ظلم و جور و جهل و نادانی! گویا فراموش فرمودید که جنابعالی را از توهین آن

---

[۱۲٤] متولد شده.

[۱۲۵] مسقط الرأس یعنی محل تولد.

سلسله جلیله ممانعت نمودم. آن طایفه، مؤمنین به حضرت حجت می باشند و به آن اسم معروفند زیرا که در بدو امر به واسطه ضعف مردم ادعا فرمود، مقام بابیت را، که منم باب امام. و به این اسم مشهور شد.

بیانی: فرمایشات غریبی می‌فرمایید. که حجت ظاهر شد و به جهت یا سنت؟ احکام جدید باید ظاهر شود. در صورتی که مُبَین[۱۲۶] قرآن و مروج شریعت حضرت خیرالانام[۱۲۷] باید باشد و چه شد حجت با کلام و کتاب و احکام و سنت جدیده او؟ کیانند عمل کنندگان به احکام و شریعت او که ما هنوز ندیده ایم؟ هرگاه طایفه بابیه را می فرمایید آنها که از خوف جان خود از بس همیشه مبتلا و دچار قتل و غارت و اسارت شده‌اند تقیه[۱۲۸] می نمایند و تجری[۱۲۹] به اظهار مذهب و دین خود نمی نمایند. اگرچه بنده با آنها وقتی را معاشر و مجالس شده‌ام، مردمان معقول و متدینی هستند ولی مسئله مهمی را به جهت بنده حل و کشف ننموده و تمام آنچه می گویند از طریق عرفان بیان نموده و تمام مطالب را تأویل[۱۳۰] و به هیچ وجه معانی ظاهر آنها را که اظهر من الشمس است قبول نکرده، از جملهٔ محالات می‌دانند و علمای اسلام را جاهل و نادان می‌خوانند.

پس هر گاه آن سید جلیل القدر همان حجت منتظر موعود محمّد است، کتابش را چه نام و معجزه اش چه؟ و به کدام برهان حجیّت خود را ثابت می نماید؟ و سبب

---

[۱۲۶]آشکار کننده.

[۱۲۷]لقب حضرت محمّد ص. یعنی بهترینِ از مردم.

[۱۲۸] پنهان نمودن عقاید مذهبی از جهت عدم آزادی دین و حفظ جان و ملاحظات دیگر.

[۱۲۹] رفع ابهام. آشکار نمودن.

[۱۳۰]تعبیر تفسیر نمودن.

چیست که تاکنون به أوامر و نواهی آن حضرت عمل نشده؟ حال که بنده مستعد اصغای[131] فرمایشات عالیجناب شده‌ام، سؤالات بنده را صریحاً جواب فرمایید که مستفیض شده، شاید خداوند توفیقی به بنده کرامت فرماید که به حسب و شرف ایمان حضرتش مفتخر و احیا گردیده، زیاده بر این دچار گمراهی و ضلالت نگردم. البته می‌دانید که بیّنه[132] و معجزه ایشان باید عجز من الارض باشد.

بهائی: حال که اقبال به فهمیدن و شناختن حجت زمان فرموده اید حاضرم که شما را آگاه نمایم. عرض کردم که معجزه حضرت آیات و تمام فرمایشات آن حضرت را بیان مینامند. «خلق الأنسان علمه البیان»[133] که کلام قرآن است شاهد، و بیان فارسی کتاب احکام ایشان (است) و متجاوز (میباشند) از دو کرور[134] آیاتی که بر آن حضرت نازل شده که میتوانم به جهت یقین نمودن بر حجیتش، به جنابعالی ارائه بدهم. در آن کتاب مستطاب تکالیف عباد، أوامر و نواهی و حلال و حرام و عبادات را بیان فرموده و یحتمل به قدری یک کرور بیت هم کتب آن حضرت را، عبد ظلام و شیاطین انس به حرق[135] و خَرق[136] از میان برده باشند و مخصوصاً در همان کتاب معنی قیامت و حشر و نشر و سؤال نکیرین و معاد و حساب و قبر و صراط و غیره را به

---

[131] گوش نمودن سخنان.

[132] در علم فقه یعنی دلیل معتبر.

[133] آیه ۴ از سوره رحمن. «الرحمن علم القرآن خلق الإنسان علمه البیان» یعنی خدای رحمان قرآن را یاد داد و انسان را آفرید و به او بیان آموخت.

[134] هر کرور معادل است با ۵۰۰ هزار.

[135] سوزانیدن.

[136] پاره نمودن.

قِسمی بیان فرموده و خرقِ حُجب[۱۳۷] و موهومات فرموده که دیگر موهومی از برای هیچ گونه مطلب و مسائل مهم باقی نگذارده اند. جنابا! (دور) بریزید خرافاتی را که علماء قشریین[۱۳۸] در مغز مردم به جهت اجرای مفاسد و اغراض نفسانی خود فرو برده‌اند که ابداً در کَله آن ها محلی از جهت فهم مطالب صحیح باقی نمانده.

بیانی: چقدر شایق و مایلم که آیات آن حضرت، خصوصاً بیان فارسی را زیارت نموده به مقام یقین رسیده به تکالیف خود بصیرت و آگاهی حاصل نمایم. در این صورت بر حضرتعالی فرض است که تفضل فرموده این کتاب مستطاب را به بنده مرحمت فرموده که قدری مطالعه نمایم. که الاکرام و بالاتمام. امید است که مضایقه نفرموده حقیر را از خواب غفلت بیدار فرمائید که از بذل چنین مرحمتی تا قیامت ممنون و متشکر، و خود را احیا کردهٔ جنابعالی دانسته، نگزارید بنده دچار سرگردانی گردم. به جهت اینکه متحیر شده ام که در بسیاری از فرمایشاتی که فرمودید در بیان است، قیامت است و حال آنکه قیامت در عالم آخرت و روز قیامت ۵۰ هزار سال است[۱۳۹]. تا زمانی که قیامت دیده نشود چگونه میتوان شرحش نمود.

بهائی: بلی باید هم تعجب نمائید زیرا که در باب قیامت سابقین خرافاتی را قالب زده اند که عقول سلیمه[۱۴۰] چنان قیامت را خارج از حیطه عقل دانسته و به هیچ وجه باور نمی کنند. در حقیقت هم نباید قیامت به آن تفسیر را باور نمود. شبهه نیست که هر

---

[۱۳۷] پاره نمودن پرده. آشکار نمودن حقیقت.

[۱۳۸] سطحی بینان. قشر به معنی لایه و پوست است.

[۱۳۹] آیه ۴ از سوره معارج: « تَعْرُجُ الْمَلائِكَهُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِی یَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ»: فرشتگان و روح (فرشته مخصوص) به سوی او عروج میکنند: در آن روز که مقدارش ۵۰ هزار سال است.

[۱۴۰] سالم.

یک از انبیاء خصوصاً محمد بن عبدالله مقصودشان چنین قیامتی که امتشان معتقدند نبوده، بلکه قیامت هر ظهوری، ظهور بعد از او است. مثلاً قیامت موسی، ظهور عیسی و قیامتی عیسی، ظهور محمّد و قیامت محمّد، ظهور قائم است. معنی «یوم او مقداره خمسین سنه» آن است که مقدار عزت و شرافت و منزلت یوم ظهور هر حجتی مقابل است با مقدار صداقت و عزت ۵۰۰۰۰ سال. مقدار را ملاحظه فرمایید. نمی فرماید که ساعات و دقایق آن روز به قدر ۵۰ هزار سال است. رجوع به وجدان سلیم و انصاف خود فرموده ملاحظه فرمایید. آیا می توان تصور نمود که یک روز پنجاه هزار سال طول آن باشد؟ و آیا از جمله محالات نیست؟ آیا قدرت بر امر محال تعلق میگیرد؟ لا والله.

فاما[۱۴۱] کتاب بیان. (بهائی با کلمات بریده بریده: «باید پیدا کنم ... خودم ... موجود ندارم ... کم ... پیدا می‌شود. یک جلد در ... محلی سراغ دارم .... ولی هرگاه بدهد ... چشم ... حتی الامکان تجسس می کنم. هر گاه پیدا کردم تقدیم می‌کنم.

بیانی: بَه بَه! هزار آفرین بر جنابعالی! میفرمائید در کتاب بیان احکام این شریعت پاک و تکلیف امت را بیان فرموده و عمل نمودن و پیروی آنها را در عبادت خود فرض و واجب فرموده و با وجودی که جنابعالی در اعداد[۱۴۲] علماء این دین محسوب می باشید و باید کتابخانه جناب عالی مملو از فرمایشات و آیات آن حضرت بوده باشد که هرگاه مسئله و مطلبی بر بندگان خدا از قبیل بنده و امثالهم مشکل گردد از آن کتب حل مشاکل ما را بفرمائید و از آن قوانین الهی مردم را هدایت فرموده ترغیب و

[۱۴۱]یعنی امّا.

[۱۴۲] زمره یا شمار.

تحریض به پیروی آنها فرمائید و مستضعفین را از گرداب حیرانی و هلاکت و ضلالت رهانیده، به ساحل نجات برسانید و به تکالیف فرضی مندرجه در آن کتاب مستطاب نگاهشان فرمائید. در صورتی که از آن نامه ربّانی باید عقاید ملت بر پیروی روی اوامر و نواهی این دین حنیف[۱۴۳] استوار گردیده، بنیان عقاید و دین ایشان کالجبل الراسخ[۱۴۴] مستحکم گردد و رفع حوائج[۱۴۵] مردم را از آن و ثبوت شریعت را از بیانات آن بر مردم فرمائید که چنین نامه گرامی را که معجزه ای است که پروردگار به ایشان نازل فرموده و تمام خلق از اتیان به مثلش عاجزند و باید حجیّت آن حضرت را از آن کتاب مستطاب مدلل فرمائید، میگوئید که ندارم!

یا للعجب! پس چگونه ایمان به حضرتش آورده و به حبل حجیت او مستمسک شده‌اید؟ بدیهی است که جنابعالی نه مدعی مقامی و مدعی نزول وحی توسط جبرئیل امین بر جنابعالی هستید که به محض استماع و عدم مطالبه حجت مدّل بر حقانیت او، مؤمن به حضرت شده باشید. پس چه شده بود که در صورت عدم رؤیت کتابی که معجزه حضرت است و دفتر تکالیف امّت است، مؤمن به حضرتش و معتقد به حجیتش و عامل به أوامر و نواهی و حلال و حرام شریعت او شده اید؟

این قدر هم مسلم است که از زمان ظهور الی یومنا هذا ۶۵ سال گذشته[۱۴۶] و سن مبارک هم مقتضی نیست که تصور شود که درک فیض حضور انورش را نموده،

---

[۱۴۳] یعنی دین فراگیر و جهانی.

[۱۴۴] کوه بلند.

[۱۴۵] نیازمندیها.

[۱۴۶] این سال نوشتن این کتاب را به سال ۱۲۸۸ خورشیدی و یا ۱۹۰۹ میلادی میبرد.

تکلیف دستورالعمل‌های لازم را جزأ، فجزأ[147]، حضوراً و شفاهاً از ایشان سوال فرموده و از لسان مبارکش جواب سوالات خود را استماع فرموده باشید که به تکالیف خود بصیر گردید و محتاج به بیان که محتوی بر آداب و سنن شریعت حجّت زمان است نباشید و زیارت آن بر سر کار لازم نشود و از چنین کتابی مستغنی باشید. چه می‌فرمایید؟ و جوابم چیست؟ لو[148] فرض تمام، مطالب بیان هم در حفظ جنابعالی باشد، عموم مردم که قناعت و اکتفاء به فرمایش حضرت عالی در ایمان به حضرتش نمی نمایند و اگر هم به صِرف قول جنابعالی قبول نمایند به خطاء رفته اند. یمکن بعض عوام بیسواد (باشند)، از فرمایشات جنابعالی تقلید نموده، هر قدر و هرچه بفرمائید قبول نمایند، اگرچه غلط هم باشد. ولی همیشه این قِسم مردم، بنیان عقایدشان سست و تقلیدشان بر باد داده میشود ولی عوامند و ساده لوح. و زیاده بر این بر آنها شاق[149] است و نمی فهمند. ولکن عموم مردم این قِسم نیستند که به صرفِ قول اعتماد نموده مثل بز اخفش سری بجنبانند. لابداً اشخاصی هم هستند که از جنابعالی حجّت و دلیل کافی می طلبند و بر جنابعالی هم واجب است که حجّت آن حضرت را به ایشان ارائه بدهید و عذر از جنابعالی نمی‌پذیرند و در این مقام مسئولید. مثل خود بنده که قانع به فرمایشات جنابعالی نمی شوم.

بهائی: تمام استدلالات شما صحیح و متین و اعتراضی بر آنها ندارم. نه وحی بر بنده میشود و نه مدعی مقامی هستم و نه حضور مبارک حضرت رّب و اعلی روحی فداه

[147] کاملا.

[148] اگر فرض شود.

[149] سخت.

مشرف شده ام. ولی در بدو امر که توفیق یافته و اراده نمودم که به شرف ایمانش مشرف شوم، اول کلامی که تحصیل نمودم، بیان فارسی بود. تا زمانی که محتاج به دانستن مطالب آن بودم، نگاه داشتم. بعد از آنکه مستغنی شدم یکی از احبّا که لازم داشت از بنده گرفت و دیگر مسترد نداشت. بنده هم چون دیگر لازم نداشتم مطالبه ننموده و استرداد نکردم.

(در این موقع رفته رفته جالسین گوشها را تیز نموده و تمام حواسشان را به استماع سؤال و جواب بیانی و بهائی متوجه نموده، خیره خیره به آن دو نفر نظر می کردند.

بیانی: خیلی تعجب است که جنابعالی تلاش می‌کنید که خود را از اجوبه سوالات بنده مستخلص نمائید ولی متاسفانه خود را دچار مشکل و ایراد سخت تری می فرمایید. می‌فرمائید که مستغنی شدم و دیگر محتاج به آن نبودم. یعنی چه آقای من؟ به کدام دلیل و حجتی می خواهید و می‌توانیم بنده و امثالهم را که از غافلین و جاهلین محسوب هستیم به دین حق هدایت فرمایید که با این دین مبین و حجتِ حضرتِ ربّ العالمین مؤمن و موقن[۱۵۰] شویم. به محض قول که شخص نمی تواند از دین و شریعت محمّد بن عبدالله به خود که خود جنابعالی هم زمانی مربای[۱۵۱] آن شریعت بوده و مُصدِق حقانیت آن دین هستید دست کشیده و به شریعت موهومی دیگر داخل گردیده، بدون اینکه حجت و بیّنه و معجزه از صاحب ان شریعت دیده و به مقام حق‌الیقین رسیده باشد، مؤمن و موقن گردد. اینگونه مسامحه و تعلل از

---

[۱۵۰] مطمئن.

[۱۵۱] تربیت و پرورش دهنده.

جنابعالی در باب ارائه کتاب بیان و این قسم جوابها را از جنابعالی متوقع و منتظر نبودم. در امر دین مسامحه به هیچ وجه جایز نیست.

بهائی: خیلی حیرت از معارضات جنابعالی دارم. مگر انسان زبان و تقریر ندارد که به ادله و براهین قبل و از کلمات قرآنی و احادیث مأثوره با طرف مقابل مکالمه نماید تا حدی که طرق محاجه بر او مسدود گردد و مجابش نموده که طرف مقابل ملزم به اذعان شود. مگر کتاب بیان نباشد چه خواهد شد؟

بیانی: بنده متحیرم که به جنابعالی چه جوابی عرض کنم که اسائه ادب و جسارت نشده باشد. اگر چه در امر دین مداهنه و ملاحظه را خلاف می دانم. ولی نزاکت و ادب را تا یک اندازه نباید از دست داد. آقای من! خوب است قدری در صدر ذیل فرمایشات خود تعمق فرموده به موازین انصاف و وجدان سنجیده. و بعد از آن از رویه متین و صحیحی که موجب اغناء و اسکات سائل باشد تقریر فرمایید که مورد ایرادی نشوید. همه که عامی و بیسواد نیستند که به تغییرات بی رویه جنابعالی ملزم و قانع شود. شاید در میان آنها کسی هم پیدا شود که معانی قرآن و احادیث را بفهمد و احادیث صحیح و سقیم را از یکدیگر تمیز بدهد و از فرمایشات معقوله و منقوله جنابعالی اقناع نشود و هرچه بفرمایید جواب کافی و شافی به جنابعالی بگوید. آن وقت دیگر چه جوابی به او خواهید داد؟ بلی! یک جواب باید به او داد: «و آخر الدوا الکی[۱۵۲]» چاره ای جز نواختن عصا به کله او که یکی از دلائل مسکنه است، از جهت جنابعالی باقی

[۱۵۲] « اذا لم‌اجد بدّا فاخر الدّواء الکیّ». یعنی آخرین چاره را دیگر با قاطعیت انجام میدهیم. این یک مثل معروف عربی است؛ مثلا: تا آنجائی که ممکن است، با دارو و مرهم‌گذاری عمل میکنیم برای اینکه این زخم را علاج کنیم و شفا بدهیم؛ مرهم میگذاریم؛ وقتی نشد، آخر کار داغ میکنیم؛ چاره‌ای نیست.

نمی ماند. آن وقت شاید به ضرب چماق ایمان اختیار نماید، آن هم ایمان نیست. علیهذا عرض می کنم پس از آنکه جنابعالی با استدلالات شفاهی، خواه معقول یا منقول و خواه صحیح یا سقم، نتوانستید او را ملزم نمایید، ناچار باید به حجت کتبی، اثبات دعوی مدعی چنان مقام منیعی را بفرمایید. در آن صورت مدعی هر اندازه که طرار و با اطلاع باشد محال است بتواند رقبه[۱۵۳] اطاعت صاحب ادعا را به گردن نهد و دوش خود را از زیر آن بارگران مستخلص نماید و محققاً مجاب و ملزم خواهد شد مگر آنکه در مقابل از روی فطرت اتیان به مثل نماید یا اینکه از روی بی وجدانی و بی انصافی بدون اینکه از عجز خود منفعال شود، بالکلیه از اعتراف به عجز خود انکار نموده و معرض شود.

پس شق اولی که اتیان به مثل است محال است و شرق ثانی که اعراض از حق است ممکن. در آن صورت جنابعالی از تکلیف خود قصور نفرموده و حجت هم بر مدعی بالغ «و ما علی الرسول الله الا البلاغ المبین»[۱۵۴]. و در فعل خود هم ماجور[۱۵۵] و مجاب[۱۵۶] و در نزد وجدان خود مسئول و مقصر و در ساحت قدس حضرت احدیت معاقب[۱۵۷] خواهید بود. پس تمام این تصورات را در باره بنده فرموده، فرض بفرمایید

---

[۱۵۳] گردن بنده.

[۱۵۴] آیه ۵۴ از سوره نور. « وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ۖ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» یعنی: و اگر شما (مردم مکه، رسالت این پیامبر را) تکذیب می‌کنید (عجبی نیست زیرا) پیش از شما هم بسیاری از امم (پیمبران خود را) تکذیب کردند، و بر رسول جز آنکه به آشکار تبلیغ رسالت کند تکلیفی نیست.

[۱۵۵] درای اَجر و پاداش نیک.

[۱۵۶] کسی که به او پاسخ قانع کننده داده شده باشد.

[۱۵۷] جزا شدن و عقوبت کشید.

که بنده از آن جمله هستم. چه جواب به عرایض بی غرضانه بنده می دهید؟ بفرمایید که بنده ضعیفی مثل بنده را چگونه به شاهراه حقیقت دلالت میفرمایید که تشنه ماءِ الحیاة حقیقتم. هرگاه به قرآن و احادیث مستمسک شوید، اولاً اگر بتوانید مطلب صحیحی از آنها به دست بیاورید فقط به جهت ظهور آن حضرت کفایت می کند، بنده انکار ظهورش را نمی کنم. ممکن است بوالفضولی[158] هم به غلط ادعایی نموده و مثل مسیلمه[159] الفیلی و ما الفیلی هم ببافد. آیا بدون تفکر و تأمل باید قبول کرد؟ خیر. چنین نیست. باید حجّت مدّل بر حقیقت را از او خواست و صحت و سقم[160] دعوی اورا یقین نمود و الّا این مطالبی که تقریر می فرمایید جز به جهت عامیِ بیسوادی که از اصطلاحات بیخبر است و عربی را نداند و درک معانی آنها را نتواند و احادیث ماء ثوره[161] از ائمه هدی را از احادیث مجعولهٔ عمر و زید تمیز ندهد، خوب است که چون استطاعت فهم آن را ندارد، ناچار به اذعان گردد.

به جهت اهل خبرت و بصیرت کافی نیست. عامی بیچاره چه می داند که جنابعالی کلمات قرآنی و احادیث صحیح یا مجعوله را برای میل خود تأویل فرموده اید یا اینکه یک حدیث عربی العبارة، خودتان جعل نموده و در مقابل سؤال او تقریر می‌فرمایید. واضح تر عرض کنم. به قول معروف، به عرفان‌های پوسیده نمی توان عالِم دانایی

---

[158] یاوه گو و بیهوده گو.

[159] مسیلمه کذاب الحنفی. وی در سال دهم هجی دعوی پیغمبری نمود. وی در جنگ یمامه در سال یازدهم کشته شد. وی مدعی اوردن آیاتی شبیه قرآن شد: « الفیل و ما الفیل، له خرطوم طویل، و له ذنب وبیل»: یعنی چه میدانید فیل چیست؟ او خرطوم دراز و دم کوتاهی دارد.

[160] غلط، اشتباه.

[161] اطلاعی از این حدیث به دست نیامد.

را اقناع نمود. ولی ساده لوحان گول[١٦٢] که از همه جا بی خبر و بی سوادند فریفته کلمات مغلطه غامضه مسلسل و لو مزخرف و بی معنی باشد، گردیده، ایمان می آورند. ولی به این قسم، ایمان ها نقش است بر آب. جنابعالی آن عبارت را امروز به میل خود به جهت او بیان فرمودید، ایمان می آورد. فرد دیگری هم همان عبارت را برعکس معانی جنابعالی به جهت او بیان می نماید. شما او را لعن و شتم نموده و به تقریرات او ایمان می آورد. و کذلک، هر روزی، به دیگری متمایل شده از آن دیگر متنفر خواهد شد. در این صورت استدعا دارم هر چه می‌فرمایید سنجیده بفرمایید که مورد ایراد و اعتراض نشوید.

پس در این صورت «از کتاب بیان که مجمع اوامرالله اسست مستغنی شدم و به دیگری بخشیدم»، صحیح نبود که فرمودید.

عموم اهل مجلس یکمرتبه صدا را به مرحبا! و آفرین! آفرین بلند نموده و گفتند والله فرمایشات جنابعالی را به این ملاحت و تمامیت به جهت ما تشریح نکرده بود. در حقیقت ما خیلی عوام و ساده لوح بودیم که در این گونه مطالب دقت نکرده‌ایم.

بهائی، رنگ از رخش پریده و قدری سکوت نموده با تلجج لسان به سخن آمد آمده، چنین تقریر نمود: جناباً از انصاف نمی توان گذشت. تمام فرمایشات جناب عالی صحیح و متین و بنده عرض کردم و وعده نمودم که کتاب بیان را به جهت شما تحصیل خواهم نمود و یمکن انشاء الله در جلسه آتیه جنابعالی را به زیارت آن کتاب مستطاب، مشرف و نائل سازم ولی وعده صریح نمی‌توانم بدهم که شاید خلاف وعده

[١٦٢] ابله.

محسوب شده، باز مورد ایرادات جنابعالی گردم. حتی المقدور خالصاً، کوشش خود را می نمایم.

بیانی: اولاً ایراد بنده در جای خود به جای بود. زیرا کتابی که بعد از شهادت آن حضرت تا قیامت دیگر چراغ هدایت است و مردم مکلف به عمل کردن احکام آن هستند و رؤسای آن شریعت باید عوام بیچاره را به احکامش تربیت نمایند و کسانی که هنوز مؤمن به آن حضرت نشد،ه به واسطه آن کتاب به ایمانشان هدایت فرمایند، می‌فرمایید «مستغنی شدم و به دیگری بخشیدم». این فرمایش جنابعالی بنده را به ناچار به جسارت نموده، عفو می طلبم و امیدوارم تا جلسه آتیه بنده را به زیارت آ ن نامه ربّانی مشرف و تا قیامت متشکر و ممنون فرموده، مثل بندهٔ غریقی را به ساحل نجات برسانید. چه ضرر دارد، منتظر می‌شوم. مجلس هم به طول انجامیده. جنابعالی و آقایان هم از تطویل عرایض بنده کسل شده‌اید. همینقدر مسرورم که به فیض حضور عالی و آقایان مستفیض و مستفید گردیدم. خداوند حافظ و ناصر همگی باد.

بیانی رفته و مجلس بر هم خورده متفرق شدند.

جلسه ثانی

جلسه ثانی منعقد شده و بیانی وارد مجلس شده و همان مبلغ بهائی با اشخاصی که در جلسه سابق حضور داشته با چند نفر جدید که در مجلس قبل بودند در صدر و اضلاع مجلس نشسته، بیانی رسم تحیّت داشته، سلام به جای آورده، در گوشه مجلس جلوس نموده و شروع به تکلم مینماید.

بیانی: امیدوارم که به وعده خود وفا فرموده کتاب بیان را آورده‌اید که بنده به زیارتش مشرف ومستفقیض گردم.

بهائی: هر قدر تجسس نمودم، با کمال تأسف نتوانستم اصل بیان را تحصیل نمایم. ولی این کتاب مستطاب که نخبه و مجمع ثمرات احکام بیان است و به جهت جنابعالی هم مفیدتر است به دست آورده، چون شما در این دین مبتدی و به اصطلاح بیانیه آشنا نیستید از این کتاب زودتر ادراک مطلب خواهید نمود و کتاب را بوسیده به دست بیانی داده و بیانی هم دو دستی در کمال احترام گرفته بوسیده و مشغول مطالعه می‌شود.

بیانی بعد از قدری مطالعه و مرور در کتاب می‌بیند که کتابی است که طبع شده و از کلمات بیانیه، فقط آنچه کلمه من یظهره االله در بیان بوده با چند کلمه از قبل و بعد آن به طور ناقص نوشته شده و همان کتابی است که حاجی میرزا ابوالفضل گلپایگانی نوشته و قدری هم از خرافات خود که تمامش دلالت بر اغراض شخصی خود آورده، در آن مندرج شده و سابق هم دیده بود. سر را بلند نموده و چنین تقریر نمود:

بلی! ملاحظه کردم. کتابی است مشتمل بر اسماء من یظهره الله[۱۶۳] که نه مبدء مطالبش معلوم و نه مَختم آن مفهوم می‌شود. کسی شبهه ندارد که عموم مردم را خداوند ظاهر فرموده. بنده و سرکار و عموم حاضرین نیز من یظهره الله هستیم. جنابعالی بنده را به قائم موعود (اسلام) دعوت می فرمایئد و در این کتاب مطلبی که دال بر حجیت حضرت قائم باشد مشاهده نمی‌شود. تماماً تکرار یک کلمه من یظهره الله است. در صورتی که هرگاه از طفلی سوال شود چه کسی تو را ظاهر کرده، بدون درنگ جواب می‌دهد خدا. این مطلب دیگر اثباتی لازم ندارد. هرگاه این کلمات و فرمایشات آن حضرت و اثبات حجیّت حضرتش را به این عباراتی که نه سر دارد و نه بُن، می‌خواهید نقطه را به جهت بنده اثبات دعوی بفرمایید و معجزه آن حضرت قرار داده و عجز من علی الأرضش دانسته و گمان فرمائید دیگران از اتیان حجیتش عاجزند، بنده هم می توانم بعضی عبارات شبیه به آنها اتیان نموده و مردم را هم به موعودی مثل من یخلف الله یا من نتیجه الله یا من یوصف الله بشارت دهم. هرگاه دلیل و حجت دیگری برای اثبات حقیقت و ظهور حضرتش دارید اظهار فرمایئد و الا این کتاب مملو است از یک کلمه من یظهره الله که تکرار شده. (اینها) با بعضی از مطالب مغرضانۀ مؤلف کتاب، دلالت بر حجیت آن حضرت نمیکند و بنده هم هیچ مطلبی از آن درک نمی نمایم که اظهار ایمان به قائمش نمایم.

بهائی: مگر از کتاب بیان غیر از نتایج و ثمرات، مطالب و چیز دیگر می خواهید؟ تمام اعمال و احکام فرضیه در آن کتاب مستطاب محض اطاعت امرالله است که مردم،

---

[۱۶۳] به معنی "آنکه خداوند ظاهر خواهد نمود". لفظی است که در بیان در اشاره به صاحب ظهور بعد آمده است.

قابلِ ظهور موعودش که من یظهره الله است شوند و این است که مردم را بشارت به ظهور موفور السرورش[164] داده و در بیان تکرار اسم مبارکش را محض تاکید به ایمانش فرموده.

بیانی: بنده انکار نمی کنم که مراد هر حجتی از نزول آیات و احکام نتایج و ثمرات آن ها است نه عبارات ظاهری آنها. ولی این مطالب که در اینجا نوشته شده از جهت بنده که مسبوق به تمام مطالب قبل و بعد آنها نمی باشم چه حاصل و ثمری دارد؟ زیرا که نه ابتدایش معلوم و نه خبرش مفهوم. چه مطلبی از آن میتوانم درک کنم. بلی! اگر اصل آن را میدیدم و از تمام مطالبش مطلع میشدم، شاید درک مطلبی می نمودم و نتیجه و ثمره ای هم از آن بر می داشتم ولی هرگاه مطالب بیان منحصر به همین چند کلمه است، بدا به حال اشخاصی که از عدم بصیرت به او ایمان آورده و در راه محبتش از هستی خود گذشته خون خود را در قدم او ریخته، جان فدا نمودند و خود را در هاویه حماقت انداختند. شبهه ای نمیبود که عموم آنها از زمره مجانین بوده باشند.

آقای بنده! من هنوز به قائم مؤمن نشده و مطالب حضرتش را درک ننموده ام که حالا منتظر موعودی باشم که جنابعالی بنده را بشارت به موعود آن قائم می‌دهید. ثَبِّتِ العَرْشَ ثُمَّ انْقُشْ[165] .

در این صورت بی جهت به خود و بنده زحمت ندهید که از عبارات این کتاب جز عرفان های پوسیده و تعریف و تمجید، یک جمله مبارکی که نمی‌دانم کیست و

---

[164] اصطلاحا یعنی "پر برکت".

[165] ضرب المثلی است عربی که میگوید اول اول ساختمان را بساز بعد در صدد نقاشی اش آن بر آی.

حسن خدا دادش به چه اندازه بوده که مؤلف عاشق ایشان بوده و مفتون جمال مبارکش گردیده. هر قدر نظر می کنم جز جمال مبارک و طلعت ابهی مطلب مهمی که حل مشکل از آن بتوان نمود مشاهده نمی کنم. مگر صاحب این صورت اسمی نداشته که مؤلف در کتاب خود ذکر نکرده یا اینکه خوف نموده که از بردن اسمش چشم زخمی به محبوبش وارد آی؟. گویا از عموم ماسواه هم وکالت مطلق داشته که می‌نویسد "روح ما سواه فداه". هر گاه این گونه مجالس را باید به این قِسم مکالمات گذرانید و وقت و عمر عزیز خود را صرف این لاطائلات نمود، (میباید) به کلی از تکرار اینگونه مطالب صرف نظر نموده و به صحبت های قبلی دیگر که فایده دنیوی داشته باشد مشغول گردیده و واگذارید این دین را به اهلش. بنده در خط این قِسم ادیان نیستم. هرگاه بنده را احمق و نادان تصور فرموده اید، مُقّرِ نادانی خود هستم و انکاری ندارم ولی نه به این حد که بنده را طرف مسخره و استهزاء خود قرار دهید و کتاب نامربوطی را که پر است از عرفان های پوسیده و اغراض نفسانی به جهت اثبات حجت زمان به بنده ارائه بدهید.

عجب است از مؤلف که از شدت عشقی که به صورت خوبروئی داشته، متصل جمال مبارک و طلعت ابهی می‌گوید و عموم ناس را فدای معشوق خود می خواهد. او عاشق است، به دیگران چه ربطی دارد؟ حُسن معشوق را چرا با فرمایشات حجّت زمان می‌خواهد اثبات نماید؟ ابداً حیا نمی کند!

شما را به خداوند قسم میدهم انصاف بدهید که عرایض بنده کلمه خلاف دارد؟ بنده از مطالب این کتاب چه مطلبی میتوانم استفاده نمایم. انسان ۳۰ سال زحمت می کشد، در بین اغلب مذاهب و ادیان سیر مینماید، متدین به دین حنیف اسلام باشد و

به قول جناب عالی مدت ۱۲۷۰ سال منتظر موعود محمد بن عبدالله بشود، عاقبت به تجسس و زحمت بسیار در چنین مجلس محترمی وارد شود که مطلبی درک نماید، آنوقت (باید) به چنین مهملاتی از دین خود دست کشیده و بدون روئیت حجّت و معجزه ای که عجز ما علی الارض باشد، بدون رویت آیاتی که مُدّل بر حقانیت و اثبات دعوی مدعی چنین مقام نیکی باشد، علی العمیا[۱۶۶] داخل در دین دیگر شده و معترف به حجیّت و حقانیّت او گردد!

عجب تر آنکه، (کسی که) هنوز قائمی که پیغمبر بشارت او را به امتش داده نشناخته، عقلاءِ مجلس او را بشارت به موعود منتظری که به قول ایشان موعود قائم است دهند؟ الحق خیلی مطلب مضحکی است! آقای بنده امر دین (در میان) است و به این دلایل سست بنیان نمی‌توان اذعان به حجیت او نمود. دلائل محکمِ مُتَقِنی لازم است که قابل انکار نباشد.

در این موقع عموم مجلس خطاب به شخص بیانی نموده، متفقاً فریاد نموده و چنین گفتند: «جنابا! بیان و دین بیان منسوخ و من یظهره الله که موعود نقطه بیان است ظاهر شده و دیگر ما محتاج به فرمایشات نقطه بیان و کتابش نیستیم. فقط دلائلی که ظهور موعودِ آن حضرت را بشارت می‌دهد و مطالبی که اثبات ظهور موعود نقطه است به جهت بصیرت و اطلاع مومنین و منتظرین آن آنحضرت را نوشته و طبع نموده اند. امروز روز ظهور من یظهره الله و ظهور بدیع و شریعت جدید است و جنابعالی هنوز در خواب غفلت هستید و منتظر ظهور قائم. حال آنکه ظاهر شده و مخالفینِ عنود شهیدش نمودند و شریعتش چندی معمول و پس از اینکه حضرت من یظهره

---

[۱۶۶] کور کورانه.

الله که نفس نقطه است به نحو اشرف ظاهر شد، شریعتش منسوخ شد و جنابعالی دو مرحله عقب مانده اید.

بیانی: من در این که می‌فرمایید بنده دو مرحله عقب مانده ام، فعلاً نمی‌توانم انکار نمایم به واسطه اینکه شاید فرمایشات شما صدق باشد. زیرا که شما سبقت در فهم این گونه مطالب دارید و البته بهتر از بنده در این مطالب کوشش کرده‌اید و بنده مبتدی هستم و نمی توانم اقرار نمایم. به واسطه اینکه هنوز دلیل واضح و بیّنه لائحی[۱۶۷] ندیده ام که یقین حاصل نمایم. یحتمل، شما این مراحل را طی نموده تا کنون به منزل واصل شده اید. ولی بنده هنوز مرحله اول را نپیموده، طی نکرده، شما می‌خواهید بنده را یک مرتبه به منزل ثانی بکشانید. بنده فرشته و اولیٰ اجنّه نیستم که دو منزل را یک مرتبه بتوانم طیران نمایم. شما فهمیده اید به من چه ربطی دارد؟ مناقشه هم در تقدم ایمان شما ندارم. ولی آخر بنده هم باید مطالب را دقت نموده، بفهمم یا خیر؟ به قول عوام، که بنده خود نیز از آن محسوب می باشم نردبان را باید پله پله بالا رفت و منزل را باید فرسخ فرسخ طی نمود تا سالم بالای بام، یا به منزل رسید.

آیا جنابعالی چنین تصور فرموده اید که بنده به جهت عیش و نوش در این مجلس محترم حاضر می شوم؟ دردی داشته و پویان دوا و علاج درد خود هستم. با خود خیال کردم که شاید علاج درد خود را در این مجلس بیابم. این آقای بزرگوارنام، آن دوای اصل را برده و وعده علاج مرض بنده را به دادن آن دوا فرمودند. ولی متاسفانه دوای (مرض دیگری) به بنده ارائه دادند و بنده هم خوف نمودم که شاید سَم

---

[۱۶۷] واضح و آشکار.

مهلکی باشد و بر مرضم بیافزاید. این است که آن دوا را ننوشیده، رد نمودم. انصاف فرمایید! شما ها که میخواهید امثال بنده را به دینی دعوت نمایید، آن هم از جهت شخصی که ابداً اصطلاحات دین شما را نمی‌داند، چرا اصل کتاب بیان که به قول شما منسوخ است، ندارید؟ نه این است که باید اول بنده را به موعود منتظر محمّد دعوت فرموده و حجتی که عجز من علی العرض و اثبات حقانیت او است به بنده ارائه بدهید؟ پس از آنکه بدون اغراض نفسانی، مطالب آن را فهمیده، در ایمان به قائم موعود داخل و مشرف شده، در آن کتاب مستطاب که اسم موعود منتظرش مرقوم و منصوص است ملاحظه نمودم، ناچارم که در زمره منتظرین موعود قائم خود را بدانم. پس از آن حق شما است که مدّلل بدارید که من یظهره الله که موعود منتظرِ قائم است ظاهر شده و سند حجیّت او را به بنده ارائه بدهید و بنده را به ایمان به حضرتش مشرف سازید. آن وقت شاید حجت بر بنده بالغ، و جنابعالی هم از مسئولیت وجدانی خود خارج شوید. بنده هم اگر منصف باشم باید بعد از رؤیت حجت قاطعه آن حضرت بدون لم و بم ایمان بیاورم. آن وقت مرحله اول و ثانی را پیموده از عقب ماندن رهیده، سالم به منزل رسیده و به شما ملحق شده ام. بعد از این جِد و جَهد، هرگاه به غلط و خطاء هم ایمان آورده باشم تا حدی مصابم[۱۶۸]، و وبال[۱۶۹] بنده بر عهده کسی است که بنده را به غلط و خطا دلالت نموده و مسئول تبلیغ کننده است، نه بنده.

---

[۱۶۸] معنی رایجی در فارسی یافت نش. در زبان عربی یعنی مصدوم و صدمه دیده.

[۱۶۹] عهده دار مسئولیت شخصی.

ولی با کمال تاسف آقای حاضر بنده را به راهی دلالت می نمایند که راه ترکستان است، نه کعبه. بدواً بنده را به قائم موعود دعوت فرموده، حجت‌ش را کتاب بیان قرار داده. ولی بعد از اینکه استدعای زیارتش را نمودم، پس از معاذیر غیرموجه بر نداشتن آن مأیوسم نفرموده و عده زیارت آن را به بنده دادند. (سپس) در مقام حیله برآمده یک کتابی که مشتمل بر عشق نامه شخصی که تعریف حُسن و جمال مبارک معشوق و محبوب خود را نموده و (مؤلف) بیچاره او را معبود خود دانسته و دلئل عبودیت و عشق خود و حسن و جمال محبوبش را به کلمات و آیات و فرمایشات حضرت حجت و کتاب بیانش می‌خواهد اثبات نماید و ارواح تمام اهل دو عالم را بر حسب وکالت نامه ای که دارد فدای تراب اَقدام می‌نماید. بیچاره عاشق مسکین هر قدر در عشق خود غلو و مبالغه نماید، حق دارد ولی نه با وکالت مطلقه، روح عالمین را فدای خاک قدوم معشوق خود نماید.

اگر بر دیده مجنون نشینی به جز لیلی دیگر چیزی نبینی. ولی این حالت مختص عشاق است نه دیگران. افسوس! مطالبی هم که از بیان در کتاب نوشته تماماً، هم مبتدایش ناقص و هم خبرش ابتر. ای کاش که مُقَدم و مؤخر آنها را کاملاً می نوشت که اقلاً مطلبی از آن مستفاد گردد. منجمله، می‌نویسد: «کل بهاء بیان من یظهره الله است» با اینکه «طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله» وقس. البته هر کس که مؤمن به قائم شود اینقدر ملتفت می شود که تمام اعمال و احکام را به جهت قابل شدن از جهت ظهور موعود خود فرموده. بعد از آنچه موعودش ظاهر شد، بهاء و قیمت بیان خود او است دیگر کاغذ و مرکب را قیمت بهائی نخواهد بود. در ظهور حجت ناطق، حجت صامت از جهت امت چه نتیجه و ثمری خواهد داشت؟ هر کس به او ایمان

آورد، تمام اوامر و نواهی بیان را عمل کرده. زیرا که مراد از آن اعمال ایمان آوردن به ظهور موعود است. در آن موقع البته خوشا به حال کسانی که نظر نمایند به نظم من یظهره الله که نور و روشنایی خدا است. اوّل ظهور آن حضرت (قائم) را ثابت کن، سایر مطالب، قهراً صحیح و و فهمیده می شود. بنده چه می دانم قبل از این عبارت، مراد نقطه چه بوده که منتهی به این عبارت شده؟ اسمِ تنها هم که دلالت بر حجیت شخص نمی کند. هرگاه تو عاشق جمال صاحبِ حُسنی شده ای، چه دخلی به دیگران دارد؟ شاید دیگران حُسن او را مطبوع طبع خود ندانند. تو دلیلی محکمِ شافی و کافی بر محاسن او اقامه کن تا سایرین را فریفته آن جمال مبارک نمایید. بیچاره مؤلفِ نادان از فرط وله و عشق ندانسته از چه طریق داخل شود، دست و پای خود را گم نموده، متصل، جمال مبارک است که می‌نویسد و در وصف حُسن او عرفان است که می بافد و به جهت اثبات محاسن معشوقه خود می لافد و آنچه کلمه من یظهره الله است جمع نموده و در کتاب خود نوشته و صفحات آن را مملو نموده.

اما آن که فرمودید کتابش هم مثل سایر کتب سماوی منسوخ شده، بر حیرتم افزود! کدام یک از انبیاء، قبل از تکمیل دین و عمل نمودن به احکامشان نسخ شده که این یک را هم ثانی آن فرض نمایید و بگوییم دیگر ما را با آن حاجتی نیست. واقعاً خیلی مطلب مضحکی است. هرگاه می فرمائید قائم ظاهر شده با کتاب و شریعت و سنت جدید، کجاست احکام او؟ چه شد معجزه او؟ و کدام یک از اوامر و نواهی و احکام واجبه او عمل شده و تکمیل گردیده که حالا منسوخ گردد؟ حال آن که میلیون ها (نفر) مثل بنده هستند که هنوز ظهور قائم را استماع ننموده که ایمان بیاورند. این طایفه بابی هم هنوز جرأت نمی کنند که در بین مردم اظهار دین خود را بنمایند.

کدام یک از سنن و آداب و احکام حضرتش که به فرموده خودتان در کتاب بیان شرح و بیان فرموده عمل شده که هنوز بنده و امثالهم رؤیت نکرده‌ایم و از قرار تقریرات جناب ایشان و حاضرین به بنده هم ارائه نخواهید کرد. فرق نمی کند. هرگاه شما ندهید، خود بنده مجبورم که از هر کجا ولو خریدن هم باشد، تحصیل نمایینم. زیرا که فعلاً تکلیفم غیر از این نیست که باید تحقیق نموده، حجت زمان خود را شناخته، بی دین از این دنیا نروم و در این عالم هم مسئول وجدان خود نگردم و به دلیل حدیث معروف که می فرماید « مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّة [170]» به جاهلیت نمرده باشم و به تکلیف خود بصیرت حاصل نمایم.

بنده هر قدر این دو جلسه زحمت کشیدم که با دلیل محکم متقن، حجت عصر خود را شناخته و شاید به شرف ایمان حضرتش مشرف گردم، هیچ نتوانستم درک کنم و آقای محترم (اشاره به مبلغ) مأیوسم فرمودند. پس احسن شقوق آن است که مجلس را به همین جا ختم نموده، مرخص شوم و امیدوارم در جلسه آتیه بیان را به هر زحمتی و قیمتی باشد تحصیل نموده و با بیان در این مجلس محترم مشرف شوم. آقایان محترم هم از تطویل عرایض بنده کسالت پیدا نموده اند. (و با اشاره به مبلغ مزبور می‌گوید) از آقای محترم هم کمال معذرت را می طلبم و عذر جسارت خود را می‌خواهم. چه کنم که امر دین (در میان) است و خیلی دقت و تعمق لازم است.

بیانی رسم تودیع به جای آورده می رود. چون تقریرات بیانی به یک نفر از اهل مجلس موثر واقع شده و تصدیق نموده بود، به جهت بیانی، حکایت نمود که بعد

[170]این حدیث در بسیاری از منابع شیعی نقل شده و بسیاری از آنها معتبر به حساب می آیند و در رابطه با قائم آل محمد میدانند. معنی: هر کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جهل مرده است.

رفتن جنابعالی ولوله و همهمه در اهل مجلس افتاد و روی به جانب مُبلغ بهائی نموده و چنین گفتند: «آقا این شخص عجب اعجوبه ای است و از انصاف هم نمی توان گذشت. ایرادات او تمام تصحیح و متین بوده و هر مطلبی که به او تقریر می فرمودید، اجوبه آنها را حاضر داشته و به آن پرداخت. الحق! تمام ایرادات او وارد (است). از جمله این که گفت کدام یک از احکام بیان عمل شده که مردم این کور قابل ظهور دیگر شده باشند و دیگر اینکه اظهار نمود که من هنوز به ظهور قائم موعود یقین حاصل نکرده و ایمان نیاورده ام شما مرا دعوت به موعودش می نمایید. در حقیقت هم درست گفته. باید جنابعالی قائم را اسم نبرده باشید تا دچار مخدوری نشوید که موجب انفعال و سرافکندگی ما شود. شریعت منسوخه را در میان آوردن، حاصلش همان جواب هایی است که شنیدید. ما خواستیم اجماعاً با او حرف زده مغلطه نماییم و ریش مبارک را از محاجه او مستخلص نماییم بدتر شد و ایرادات سخت تری وارد آورد که واقعاً دهان ما و شما را از مکالمه بسته و از ایرادات و جواب، به جای او عاجز شده و فروماندیم. حال مصمم شده که تحصیل کتاب بیان نماید و تحصیل هم خواهد نمود. در این دو جلسه که بی کتاب بود چه جوابی به او توانستید بدهید؟ پناه می بریم به خدا از وقتی که کتاب بیان را تحصیل نموده و به اصطلاح آن آشنا شود. ایرادات او سخت تر می شود. گمان نمیکنیم که از عهده جواب او بر آیید و موجب سرشکستگی و خجالت جنابعالی و ما خواهد بود. واقعاً! عجب نطق و فهم سرشاری دارد. به حال ما هم خیلی مفید اتفاق افتاد و از مطالبی که نمیدانستیم و غفلت داشتیم بصیرتی حاصل نمودیم.

بهائی: برادران من! گمانم این است که این ملعونِ یموتی، ازلی باشد که حیله نموده و خود را به لباس اهل اسلام جلوه داده و به حالت تفکر در محافل ما نفوذ کرده که فتنه برانگیزد و شما را از شاهراه حقیقت منحرف نماید. چون طایفه بابی ازلی خیلی شیطان و نطاقنند. یا اینکه این آدم معاشرت و حشر تامی با آن طایفه ملعونه دارد، زیرا که عیناً تمام حرف‌های آن طایفه بود که اظهار نمود. من خیلی مراوده با آنها نموده ام. جهل صرف و قشر محض (هستند). شما جهالت نمودید که حرفی در میان آوردید و او را بیدار کردید تا اینکه آن همه ایرادات به آن دو کلمه حرف بیجای شما وارد آورد. الحق آن حرف شما، موارد (یا باعث) همان ایرادات بود و صحیح هم میگفت. عزیزان من! مطلب را باید از بابش داخل شد. حالا موقع آن نبود که اظهار نسخ شریعت و کتاب بیان را بنمایید و خراب کردید و الاّ بنده جوابهای او را با دلایل و براهین قاطعه حاضر داشتم.

هرگاه در جلسه دیگر با کتاب هم آمد، اگر چه شما ها به زحمت بنده افزودید ولی چنان او را در سنگلاخ حیرت در افکنم که تمامی ذوی العقول و شما ها انگشت به دهان و لب گزان حیران بمانید (به طوری) که اذعان به عجز خود نماید و خجل و سرافکنده از محفل فرار نموده و بعدها هرگاه کلاهش هم در این گونه مجالس بیفتد پا در آن ننهد که کلاه خود را هم بردارد. در این دو جلسه مخصوصاً میدان را به جهت او وسعت دادم که هر قِسم تاخت و تازی دارد بکند و مطالبی که در چنته خود دارد تماماً اظهار نماید که معلوم نماید در چه عالمی سائر و چند مَرده حلاج است. به حمد

الله همه شما اثمار شجره حقیقت و مخاطبین به جمال مبارک و مؤمنین به ظهور اعظمیه (هستید). از چه خوف دارید؟ « وَ إِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ [171]».

و اینکه بر بنده ایراد گرفتید که چرا شریعت منسوخه و کتاب بیان را اسم بردم.

عزیزان من شماها عوام هستید. اگر بدواً قائم موعود محمّد را با کتابش اسم نمی بردم حضرت من یظهره الله را چگونه و از کجا می توانستم اثبات نمایم؟ من یظهر موعود محمّد نیست که بتوانم از قران مدّل نمایم. چاره ای جز اظهارش نبود. من چه خبر داشتم که این مرد اینقدر ایرادات بنی اسرائیلی وارد می آورد یا به این اندازه با فهم و سواد است. گمان می کردم مثل سایرین که بنده آنها را به چند ساعت مکالمه به دین خدا در آورده‌ام، می باشد. ملعون از اول بنده را خام نموده و آهسته آهسته چنان عقل و هوشم را ربوده که خیلی جای تمجید و حیرت است. هرگاه جلسه دیگر آمد و دیدم خیلی سخت است و از میدان به در نمی رود، یک نفر اکمل از خود مثل فلان یا فلان را به معاونت خود خواهم آورد. انشاالله او را مغلوب و ملزم خواهیم نمود. شما ابداً متزلزل نشوید. جمال مبارک ناصر و معین دوستان و محبان خود خواهد بود.

عموم اهل مجلس: انشاالله چنین باشد ولی این اعجوبه ای که ما دیدیم، گمان نمی کنیم از کسانی که جنابعالی به معاونت خود در نظر گرفته اید مغلوب و مجاب گردد. مگر لطف خداوندی و توجه حق شامل حال شما ها گردد. از طرز مکالمات با اسلوب و مرتب او بر می آید که باید خیلی عالم و فاضل باشد. الحق طراری است بی عدیل. ممکن نیست احدی از سلسله ما از عهده (جواب به سؤالهای او) برآید. مگر

---

[171]آیه ۳۵ از سوره بقره. معنی: همانا لشکر ما پیروز است.

کسی که قوه ملکوتی داشته باشد و از جانب خداوند مبعوث شده باشد که بر او غالب شود. گویا جنابعالی درست دقت نفرمودید که به چه ترتیب اول خود را طبیعی و بی دین بخرج داده و متدرجاً مطالب خود را تا این حد امتداد داد و جنابعالی را تعقیب نمود و به هیچ وجه در رلسانش تلجج و تعاملی ظاهر نشد.

بهائی: عزیزان من! چنانچه جناب عین عین (عباس عبدالبها) در تمام الواح خود به ما توصیه فرموده که ثابت بر پیمان باشیم. نباید تزلزلی در خاطر خود راه بدهیم. شمائید نخبه و جوهر موجودات و در زمره نقبا و نجبا و محترم ترین عباد الله می باشید. شما را چه واقع شده؟ « أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ[۱۷۲] ». دل قوی دارید. در این دو جلسه هر چه در چنته خود داشت بیرون ریخت و همیان[۱۷۳] او تهی گشت. بعون الله[۱۷۴] در جلسه آتیه خواهید دید که از چه طریقی بر او داخل خواهم شد و چگونه او را مغلوب و مذعن[۱۷۵] خواهم نمود.

مجلسیان: این چنین، امیدوار به خداوند هستیم و مسئلت از حضرتش می نماییم که غلبه از طرف جنابعالی باشد. هرگاه جنابعالی در مجلس دیگر هم مغلوب و ملزم گردید، زهی باعث خجلت و سرافکندگی (خواهد شد). البته لازم است که یک نفر معاونِ عالِم نطاقی را به کمک خود بیاورید که بتوانید از عهده مکالمه با او برائید. ما ها عوامیم و تمام امیدواری ما به شما است. قسمی بفرمائید که نتواند ما را فریب دهد.

---

[۱۷۲] آیه ۶۲ از سوره یونس: دوستان خدا ترسی بر آنها نیفتد و اندوهی ندارند.

[۱۷۳] کیسه ای طولانی که بر کمر بندند.

[۱۷۴] به یاری خدا.

[۱۷۵] معترف.

جلسه سوم

بیانی وارد (مجلس) شده، رسم تحیِت و سلام به جای آورده، جواب می شنود.

اهل مجلس: مهمان گرامی ما! این محفل را مزین و منبر فرمودید و ما را ممنون و سرافراز نمودید. آخر، کتاب بیان را به دست آوردید؟

بیانی: با کمال تأسف از بدبختی تاکنون موفق به تحصیل آن نشده ام. از یک نفر از دوستان محترم خود مستفسر[۱۷۶] شده‌ام. اظهار نمود که با یک نفر از سلسله بیانیین دوستی تامی دارد و اغلب کتب مُنزله حضرت را دارد. قرار شده سراغ بگیرد. (این شخص اینطور به من گفت که): اگر (صاحب کتاب) داشته باشد بُخل نمی‌کند، میگیرم، هر قدر که میل داشته باشی نگاه دار و مطالعه کن و مثل مال خودت بدان، تا زمانی که مستغنی از مطالعه آن شوی. به نزد او (صاحب کتاب) هم رفته، وی اظهار کرده که دارم ولی شخصی برده، مطالعه نماید. وانشاءالله وقتی برگرداند با هر قدر از کتب نقطه بخواهد بدون مضایقه میفرستم. تا هر زمان که لازم داشته باشد، در نزد خود نگه دارد تا به مطالب عالیه آنها مطلع گردی و اکیداً توصیه نمود که مخصوصاً کتاب بیان را مکرر مطالعه نما که کسی مطلب را بر تو مشتبه ننموده، فریب ندهد.

امروز، مجدداً فرستادند که بگیرد. هنوز نگرفته بود ولی چند جلد از کتب نقطه را که اسماء آنها این است: اسماء کل شیئ، تفسیر سوره بقره، قیوم الأسماء و صحیفه بین الحرمین به جهت بنده فرستاده که عجالتاً اینها را مطالعه کنم تا انشاالله به زودی بیان را هم برساند.

---

[۱۷۶] پرسنده، جوینده

اگرچه مطالب کتب فوق الذکر خیلی عالی است و می توان به حجیّت مؤلف معترف گردید، ولی متعلمِ مبتدی را کُتُبِ ابتدایی لازم است تا بنیان دین خود را به پایه محکم استوار نماید. بعد از آن، در مطالب دیگر و کلمات عالیات دیگر حضرتش دقت کند تا درک نماید. ولی بنده به این پیغام اکتفا ننموده، مجدداً او را روانه نمودم که به هر وسیله باشد او را محرک شود که گرفته به او بدهد. امیدوارم که تا جلسه آتیه گرفته همراه خود بیاورم.

الحق در جلسه ثانی، شماها ذهن بنده را مشوب و حواسم را مغشوش نمودید تا مطلب درست مکشوف نشود. (از این جهت) آسوده نمی‌شوم. بر هر نفس سالکی[۱۷۷] فرض است که همیشه در مقام تجسس برآید. چون حالتِ انتظارِ صاحب ظهور و موعود محمّد را دارد، از هر گوشه و کناری که یک صدایی بشنود، باید در مقام تفتیش برآید و غفلت نورزد که مبادا مقصودش ظاهر گردد و او در خواب غفلت بماند. مثل بنده، چنانچه در حدیث وارد است که اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز خداوند آن

[۱۷۷] سالک یعنی مسافر. در فقه یعنی کسی که در راه خدا سیر میکند تا به مقصود رسد.

روز را به قدری طولانی نماید تا این که ظاهر شود کسی که نامش نام من باشد[178] الی آخر حدیث و ان الله لا یخلف المیعاد[179].

بهائی: بلی! صحیح است. بر هر نفس مکلفی فحص[180] و مجاهده در امور دینی از اهّم فرائض است و به هیچ وجه نباید غفلت نماید که مبادا مقصودش ظاهر شود و او محجوب[181] از دنیا برود. چنانچه اغلب ملل و اُمم منتظرند که موعود پیغمبرشان ظاهر شود، به همان علائم و خرافاتی که علماءِ سوء در مغز آنها فرو برده و حال آنکه ظاهر شده یا وفات نموده یا منتظرینش او را نشناخته، (ایشان را) شهید، ظلم و ستم نموده اند. در صورتی که شب و روز با خدای خود مناجات نموده و خدا را با تضرع و ابتهال[182] می خوانند که ظاهر فرماید او را که او را نصرت نمایند و خود را فدای خاک

---

[178] این عبارت نقل از یک ایه است و دو حدیث است. اولی ایه ۴۷ از سوره حج است: « وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ اللهُ وَعْدَهُ ۚ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» که به نام حدیث ابن بشار است. یعنی آنان از تو تقاضای شتاب در عذاب می‌کنند؛ در حالی که خداوند هرگز از وعده خود تخلّف نخواهد کرد! و یک روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمرید. دومی حدیثی است از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم نقل شده: «یکون من امتی المهدی ان قصر عمره فسبع سنین و الافثمان و الافتسع یتنعم امتی فی زمانه نعیما لم یتنعموا مثله قطّ البر و الفاجر یرسل السماء علیهم مدراراً و الا تدخر الارض شیئاً من نباتها.» یعنی: « آنان از تو تقاضای شتاب در عذاب می‌کنند؛ در حالی که خداوند هرگز از وعده خود تخلّف نخواهد کرد! و یک روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمرید». حدیث دیگر: از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام فرمود: « المَهْدِیُ مِنْ وُلْدِی، إسْمُهُ إسمی، و کُنْیَتُهُ کُنْیَتی، أشْبَهُ النّاسِ بی خَلْقا و خُلْقا » یعنی: مهدی از فرزندان من است. اسم او اسم من و کنیه اش کنیه من، و از نظر خَلق و خُلق، شبیه ترین مردم به من است.

[179] آیه ۹ از سوره آل عمران: خداوند در وعده خود خلاف نخواهد کرد.

[180] تحقیق.

[181] کسی که پرده ای مقابل چشمانش را گرفته باشد.

[182] به گریه و زاری دعا نمودن.

پایش سازند. همان مناجات کنندگان او را نشناخته و شهیدش نموده و عجب آنکه خود را هم در ارتکاب آن فعل شنیع مأجور[۱۸۳] و مثاب[۱۸۴] دانسته و محجوب مانده و هنوز منتظرند که به همان علائم ظاهر شود.

مثل یهود که منتظرند که موعود موسی بیاید و عیسویان که منتظرند قارقیط[۱۸۵] (تسلی دهنده) ظاهر شود و محمّدیان که منتظرند قائم ظاهر شود. «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو»[۱۸۶]. تماماً، علماء محض فریب مردم و تقلید از آنها و حجباتی که در مدت متمادی در نظر ایشان حادث شده، دیدهٔ حقبین آنان را نابینا نموده. مانند (امروز که) هنوز العجل العجل میگویند و دعای فرج[۱۸۷] می خوانند.

بیانی: آقای محترمِ من! ظهورِ حضرت، علائم بسیاری دارد که از ائمه خدا مآثور[۱۸۸] و در جلد سیزدهم بحار و غیره منقول است. خروج دجال با آن وضع و صفات، ظهور سفیانی و حسینی و غیره. با وجود ظهور این علامات چگونه ظهور آن حضرت مستور می‌ماند؟ در صورتی که هیچ یک از آنها ظاهر نشده. می‌فرمائید که قائم ظاهر شده و معدودی به او گرویده اند و کرور[۱۸۹]ها مردم هنوز به همان قِسم (سابق مانده اند).

---

[۱۸۳] گیرنده مزد و اجر

[۱۸۴] گیرنده ثواب، جزا و پاداش.

[۱۸۵] نامی است که در انجیل ذکر شده و در مورد نام پیامبری است که بعد از مسیح ظاهر میشود.

[۱۸۶] از اشعار فردوسی است.

[۱۸۷] گشایش از گره کار.

[۱۸۸] از گذشته رسیده.

[۱۸۹] برابر است با نیم میلیون

خیلی جای حیرت است که جنابعالی میفرمائید ظهور فرموده و شهید شده و شریعتش هم منسوخ و موعودش هم ظاهر شده.

بهائی: جناب! احادیث بر چند قسم است: مجعولی، تلویحی و تصریحی. احادیث مجعولی را اشخاصی به جهت انقراض جعل نموده و به قدری زیاد است که بعضی از احادیث صحیح را هم مستهلک نموده و اگر شخص خیلی عالم باشد، شاید حدیث صحیح را از سوق تمیز داده، تفکیک نماید. احادیث تلویحی را جز به تأویل به قِسم دیگر نمیتوان شرح داد زیرا که معانی ظاهر آنها را، هر قدر که عالِمِ حکیمِ بصیر و منصف باشد، اگر بخواهد با موازین عقلانی بسنجد و وجدان خود را به جهت قبول آنها حکم قرار دهد، ممکن نیست بتواند مطالبی که مخالف با عقول سلیمه آنها است اذعان[190] نماید. زیرا که وقوع امر محالی خواهد بود و ممکن نمی‌شود.

اما دجال کسی است که اِعراض از حق نماید. آیا ممکن است حِماری خُرما پشک کند و میان دو گوشش یک میل راه باشد و سمت یمین آن بهشت و سمت یسار آن جهنم و از سر تا دمش چندین فرسنگ باشد؟ چنین حماری از کجا عبور می‌نماید و خوراکش چه و منزل در کجا (تواند کرد)؟ آیا از قدرت خلقت تا کنون چنین حِماری شنیده شده؟ والله! چنین حِماری خدا نافرید. پس گوییم دجال که معرض از حق میباشد، حاج میرزا آقاسی و هم حمارش محمد شاه قاجار، چون مرید او بود و حاجی را مرشد خود می دانست و به اوامرش مطیع بود. مراد از بهشت و جهنم در یمین و یسار او، معارضین از خود در جنت و مقبلین او اهل دوزخ. سفیانی هم حاجی کریم خان

[190] قبول کردن.

کرمانی که از سلسله قاجاریه و آل سفیان بود. قس علیهذا، سایر احادیث تلویحی را باید تأویل نمود.

فاما احادیث تصریحی مثل حدیث معروف «بدأ الإسلام غریبًا وسیعود غریبًا، فطوبی للغرباء[۱۹۱]» و ایضاء در حدیث لوح فاطمه « و اکمل ذلک بابنه «م ح م د»رحمة للعالمین، علیه کمال موسی و بهاءعیسی و صبر ایوب، فیذل اولیائی فی زمانه و تتهادی رؤوسهم کما تتهادی رؤوس الترک و الدیلم فیقتلون و یحرقون ویکونون خائفین مرعوبین و جلین، تصبغ الارض بدمائهم و یفشوا الویل و الرنة فی نسائهم، اولئک اولیائی حقا،بهم ادفع کل فتنة عمیاء حندس و بهم اکشف الزلازل و ادفع الآصار و الاغلال،:اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون [۱۹۲]». چنانچه به عینه در زمان ظهور حضرتش واقع شده و شنیده. گذشته از احادیث مجعوله که در باب علائم ظهور در کتب مدوّنه[۱۹۳] مملو است، در زمان صفویه و غیره هم ملاحظه فرمائید که به خیال خود، محض ترویج مذهب شیعی چقدر احادیث

---

[۱۹۱] حدیث النوادر نقل شده از حضرت علی است که از پیامبر نقل میکند: اسلام با غربت به دنیا آمد و دوباره هم به غربت مبتلا خواهد شد.

[۱۹۲] از احادیث نقل شده از حضرت فاطمه در مصحف حضرت فاطمه ع : وکامل گردانم این سلسله امامت را به پسر او نهم (از اولاد حسین(ع)) که م ح م د باشد و رحمت بر جهانیان ودارای کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب است، در دوران اودوستانم خوار شوند و سرآنهارا دشمنان به هم پیشکش کنند چنانچه سرهای ترک و دیلم رابه هم پیشکش نمایند، آنها را بکشند و بسوزانند و در ترس باشند، مرعوب و هراسان و زمین از خونشان رنگین گردد، وای وای و شیون درمیان زنان آنها فاش و اشکار شود، آنان به راستی دوستان من باشند و به وسیله آنها دفع کنم هر فتنه پیچیده و تاری را و برای آنها بردارم زمین لرزه ها و بارهای سنگین و زنجیر گران را، آنانند که خاص برآنها است صلوات از پروردگار آنها، به همراه رحمت و مهر و آنانند هم آن هدایت شده ها.

[۱۹۳] ثبت دفتر و دیوان شده.

جعل نموده اند. مثل «من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین ع وجبت له الجنه[۱۹۴]».
کسی که از اول تا آخر عمر، از هیچ گونه شنایع[۱۹۵] که خداوند حرام و ارتکابش را نهی و مرتکبینش را در اعداد اهل دوزخ نموده، اینکه دو دانه اشک گندیده از دیدگان او جاری شد یا دیگری را به گریه آورد یا خود را به گریه کنندگان شبیه نماید، به جهت حسین، تمام گناهانش ریخته، طاهر و اهل جنت می شود! اینقدر محدث جعال تصور نکرده که همین مزخرفات، مردم را به ارتکاب مناهی اعمال شنیع و افعال قبیح بیشتر تشجیع و تحریض[۱۹۶] و جری[۱۹۷] می کند؟ زیرا که با خود می گوید حال که عفو گناهان به دو دانه اشک بر حسین یا زیارت قبر مطهرش می شود چرا عیش نکنم؟ هم عیش خود را می کنم هم با گریه بر حسین و زیارت قبرش هبطِ[۱۹۸] اعمال سیئه[۱۹۹] و گناهان خود را می نمایم. یا اینکه به موجب حدیث مجعوله «أن الشفاء في تربته[۲۰۰]» تربت او را شفا دانسته، خروار خروار، خاک نینوا یا کربلا را توبره کرده به جهت شفا به ارمغان آورده یا مُهر نماز ساخته و مثل بُت آن را در پنج وقت ۱۷ مرتبه سجده می کند. در صورتی که خوردن خاک حرام و به مفاد «لا شفاء فی الحرام[۲۰۱]»

---

[۱۹۴] نقل شده از امام صادق: هرکس بر امام حسین ع گریه نماید یا دیگران را به گریه بیندازد یا خود را به گریه بزند بهشت بر او واجب است.

[۱۹۵] جمع شنیع. عمل زشت.

[۱۹۶] برانگیختن.

[۱۹۷] گستاخ.

[۱۹۸] کاهش.

[۱۹۹] خطاء، گناه.

[۲۰۰] حدیث نقل شده از امام صادق – شیخ عبدالله بحرانی صفحه ۷۱۶: در خاک او (امام حسین) شفا است.

[۲۰۱] بحار الانوار جلد ۶۰ صفحه ۶۰ نقل شده از امام ششم.

(در حرام هم شفائی نیست) . و سجده بر آن بت پرستی است. تربت سیدالشهدا هم نیست زیرا که باید قبر آن حضرت نبش شود و از محلی که جسد مطهرش در آن دفن و متلاشی شده برداشت. آن وقت، آن تربت یعنی خاک جسد حضرتش، شاید محسوب گردد. آن هم معلوم نیست از کجا میتوان بعد از هزار سال و اندی که از شهادت حضرتش گذشته و آنهمه انقلابات در ظرف این مدت در عالم واقع شده، مدفن آن حضرت را به عینه همان نقطه تصور نموده و محل دیگر نباشد! و از کجا که چون محل مقصود را نمی دانسته اند، این محل را اختیار نکرده باشند مگر محض[۲۰۲] باقی بودن اسم و زیارت آن حضرت. از کجا که اهالی آن حدود محضِ مداخل[۲۰۳] خود این قبور را به اسم آن حضرت و شهداء او بنا نکرده باشند؟

حال ملاحظه فرمایید چقدر این عقاید و خرافات، کله و مغز عوام را مغشوش نموده که محل گنجایش یک کلمه حرف صحیح در مغز آنها باقی نگذارده. فرمایشات جناب عالی هم دلالت می کند بر اینکه مغز شما را هم خراب نموده اند و خالی از خرافات نمی باشد. اگرچه جسارت است ولی گفتن را باید گفت و به هیچ وجه ننهفت.

بیانی: فرمایشات جناب عالی تماماً مقرون به ثوابِ رأی اولی الالباب است و انکاری ندارد. ولی مغز بنده به این قدر ها هم خراب و مغشوش نشده. در حق بنده مشتبه شده اید. زیرا که از معلم ابتدائی خود که مقام عقل بنده بوده باشد، تعلیم گرفته و

---

[۲۰۲] جهتِ.

[۲۰۳] منافع شخصی.

تمام این خرافات را از مغز خود خارج و خرق[۲۰۴] حجبات[۲۰۵] و موهومات[۲۰۶] از خود نموده ام. در این باب آسوده باشید. اینکه ملاحظه می فرمائید محضِ حفظ و آسایش زندگی و مماشات[۲۰۷] با مردم است چون در این عقاید، اکثریت با حمقا و معتقدین به آن خرافات و اقلیت با منکرین آنها است، ناچاراً و مجبوراً باید در مقابل آنها تسلیم شده و بنده هم تاکنون نتوانسته ام خود را به قبول آنها راضی نمایم. همیشه از بزرگان خود سؤال می‌نمایم که چگونه امر محالی ممکن می شود؟ زیرا که هر گاه مراد تمام این اخبار و احادیث از پیغمبر و ائمه، معانی ظاهری آنها باشد، بنده ظهور چنین عجایبی را از جمله محالات می‌دانم و گمان هم نمیکنم پیغمبر یا ائمه خدا مرادشان معانی ظاهره آنها باشد. ثانیاً اینکه چرا قبل از ظهور سایر انبیاء اولی العزم، چنین علائم و این قسم عجایب ظاهر نشده؟ مگر پیغمبر اسلام محمد بن عبدالله ص اشرف انبیاء نبوده؟ چرا قبل از ظهورش چنین علامات ظاهر نشد؟ و چرا باید این علائم و آثار مخصوصاً قبل از ظهور قائم آل محمد ظاهر شود؟

و اختصاص به ظهور آن حضرت داده شده، به عقیده بنده در این گونه احادیث همیشه متزلزل بوده و به واسطه حمق و جهالت عوام الناس، نمی توان اظهار نمود که مثلاً مجلسی یا فلان عالمِ احمقِ جاهل که خود را در عداد علماء محسوب داشته به خطا رفته و بنده در این عقاید با جنابعالی هم عقیده هستم. ممکن نیست چنین علائم غیرقابل تصوری، هرگز به ظهور رسد و این همه علائمی که در کتب خود، آن

---

[۲۰۴] پاره نمودن.

[۲۰۵] آنچه حکم پرده ای روی حقیقت را گرفته.

[۲۰۶] چیزی که وجود خارجی نداشته باشد.

[۲۰۷] کوتاه آمدن در برابر زورگو.

خرافات را آن جمع نموده اند از پیغمبر یا عمه باشد و در باب که شرحی فرمودید مطلبی به خاطرم آمد که از آن یقین کردم که اهل ایران یعنی شیعی مذهبان خیلی حمقشان از هندوهای هندوستان بیشتر است.

در زمان سیاحت و مسافرت خود تقریباً دو سال و کسری در بمبئی اقامت داشتم. هنگام ورود بعضی چیزها دیدم که تصور نمودند که از جماعت هنوط احمق تر کسی درعالم نیست. در اثنای اقامت خود خیال کردم که چه ضرر دارد که یک نفرم معلمی پیدا کنم که او طالب تعلم فارسی باشد در نزد من فارسی تحصیل نماید و من هم به قدری که محتاج علیه یک نفر سیاح است، از او انگلیسی بیاموزم تا اینکه یک نفر برهمنی پیدا شد و قبول این مطلب نمود. اگر چه شهریه هم می‌گرفت، بنده راضی شدم. روزی به خیال افتادم که تجربه نمایم که هندوها حمق و موهوم شان بیشتر است یا شیعیان ایران. از او سوال کردم شما چگونه بتی را از طلا یا نقره یا سایر فلزات یا سنگ یا چوب می تراشید و مصنوع خود را خدا تصور نموده، شبانه روز چند مرتبه آن را سجده می کنید و حال آن که شما صانع و خالق آن بت هستید. جواب گفت اولاً این را بدان و بر تو مخفی نباشد که من از آن اشخاص هستم که در عالم به هیچ وجه معتقد به خدا و پیغمبر و بت یا لات منات و سومنات نیستم. ثانیاً اینکه تو می بینی به لباس بت پرستی در آمده‌ام، چون برهمن و پیشوای این طایفه هستم و ناچارم که در میانه آنها زندگانی نمایم و حفظ نفس هم بر هر روحی واجب است که اگر من خلع لباس بت پرستی از خود نمایم، علاوه بر اینکه امر معاشم مختل می‌شود بر جان خود هم مأمون نیستم. بسا هست که بعد از افشا شدن عقیده ام، همین بت پرستان که اظهار ارادت به من می نمایند و مرا سیّد خود می دانند با دستهای خود مرا

قطعه قطعه خواهند نمود و اما اینکه گفتی که یکی از فلزات یا چوب یا سنگ بتی تراشیده یا ساخته، خدای خود می خوانند و بر آن سجده می کنند، بر تو مشتبه شده، خدایش نمی خوانند (بلکه) واسطه اش می خوانند.

ولی از تو سوال می‌کنم آیا فلز یا چوبی که ما بر آنها سجده می کنیم اکمل از خاک نیست که شما خاک آبا و اجداد خود را که به زبان ما بت پرستان بت و به زبان ایرانی مُهر است شبانه روز ۳۴ مرتبه بر آن سجده می نمائید و به آن اکتفا ننموده، پس از فراق از نماز (آنرا) بوسیده، به سر و صورت خود مالیده در پارچه یا کیسه تمیزی گذارده در جیب خود محفوظ می دارید؟ حال انصاف بده! ما بت پرست تریم یا شما؟ اهل ایرانِ شیعی مذهب، که خود را خداپرست دانسته! مضحک تر آن است که یکی از معتقدات شما این است که جز به خداوند به احدی نباید سجده نمود و شما به عقاید خود هم اعتنا ننموده، علاوه بر اینکه به جهت غیر خدا، به خاکِ آباء خود سجده می نمائید. به حکام و سلاطین هم که از جنس شما هستند و به قبور اموات خود نیز همیشه راکد و ساجد می شوید!

ملاحظه نمودم هر چه تقریر نمود، صحیح و جوابی است مسکت[۲۰۸]. دیگر نتوانستم اعتراض بر تهریرات او وارد آورم. اذعان نموده، همین قدر جواب گفتم که مرا از آن جمله تصور منما و سکوت نمودم.

بهائی: علماء سلف علومشان ظاهری و عقولشان سطحی بوده و چنین تصور می کرده‌اند که هرگاه انکار محالات را نمایند، یحتمل آن حدیث از روی حقیقت از امام

---

[۲۰۸] یعنی خاموش کننده. ساکت کننده.

باشد و در عقایدشان خللی حادث شود. این بود که به قول خودشان احوط[۲۰۹]. قبول آنها را مرجع دانسته و تعبد از آن نموده اند. دیگر تعمق در آنها را خلاف دانسته، عوام کالانعام[۲۱۰] هم از روی تقلید، پیروی آنها را نموده. اگر در میانه مردم هم یک نفر با هوش و زیرکی پیدا شده، از آنها سؤال می کرد که آقای بزرگوار! چگونه چنین مطلبی وقوعش ممکن است، ممکن است، جواب به آن بیچاره می داده که چون قول پیامبر یا امام هست باید متعبداً قبول نمود. ما که امام نیستیم که معنی باطنی آنها را بدانیم و کنجکاوی در آنها هم شما را به ضلالت و گمراهی می‌اندازد.

به عوض این که، در این گونه مطالب دقت نموده و احادیث صحیح را از مجعوله تفکیک و ممتاز سازند، تمام عمر خود را در فروع صرف نموده و از اصول غافل و سرگرم بیانِ حیض[۲۱۱] و نفاس[۲۱۲] و احکام تخیلی و نجاسات و جنابات[۲۱۳] که از نتایج علم فقه است به پایان رسانیده و به هیچ وجه رایحه مظهر حکمت و عرفان به مشامشان نرسیده و هرکس در نزد آن علماءِ نادان، اظهار حکمت و عرفان می‌نمود، او را کافر و نجس و مرتد خوانده، قتلش را واجب دانسته، زن به خانه اش حرام، مالش هم مال وارث میشد. چنانچه نمونه‌های آنها در این زمان هم موجودند.

بیانی: بسیار خوب. صحیح فرمودید و بنده را از تزلزل آسوده نمودید. در این صورت احادیثی که با موازین عقل درست نمی‌آید و مخالف عقول سلیمه است، مجعول و

---

[۲۰۹] احوط یکی از اصطلاحات فقهی است به معنای؛ مطابق با احتیاط، نزدیکتر به احتیاط است.

[۲۱۰] اکثریت مردم.

[۲۱۱] خون عادت ماهانه.

[۲۱۲] **نِفاس** (یا زَچَگی) خونی است که زن از هنگام زایمان (یا سقط جنین) تا ده روز می‌بیند.

[۲۱۳] ترشح از زن به هنگام آمیزش.

حضرت حجت با شریعت و سنت و احکام جدیده ظاهر شده. در دعای ندبه به امام همام علیه السلام نیز اشاره به این مطلب فرموده «این المدخر بتجدید الفرائض و السنن[۲۱۴]» هرگاه کتاب بیان را از بنده مضایقه نفرموده بودید بنده تاکنون بر تمام تکالیف خود بصیر و تکمیل شده بودم. ولی در عوض کتاب عشق نامه، که نمی‌دانم از که و مولفش کیست و معشوق یا معبودش چه نام دارد که تا حد الوهیت او را ستایش نموده و سایرین را هم ترغیب به عبودیتش می نماید، به بنده ارائه داده اید. که این است اثمار کتاب بیان! و بنده از آن چیزی نفهمیدم و مختصر عرض کنم بنده تا کتاب بیان را به دست نیاوردم چیزی نخواهم فهمید و تا زمانی که کتاب بیان به دست نیامده، چه ضرری دارد که وقت خود را بیهوده تلف نکنم و بعضی سوالات دیگر از جنابعالی بنمایم تا زمانی که بیان موجود شد. بعد از آن در احکام حضرتش سؤال و جواب شود.

آیا حضرتش را جز آنهائی که عرض کردم کتب دیگری می باشد که مسائل علمی و حکمتی را حاوی باشد که آن مسائل را، سائلین از ایشان سؤال نموده و ایشان جواب اقناع کننده و مسکتی داده باشد، که مورد توجه و عجز ما علی الارض را برساند؟

بهائی: بلی! به قدری سؤال نموده اند که از حد احصاء خارج و ایشان جواب هایی به آنها داده‌اند که هیچ چاره و راهی جز ایمان به ایشان نیافته‌اند و سائلین هم، اغلب از علمای بزرگ بوده‌اند. مثلاً جناب آخوند ملا حسین بشرویه که اعلم علمای زمان خود بوده، ۲۴ سؤال از ایشان نموده که من جمله حدیث جاریه است. (آنوقت) ایمان

---

[۲۱۴] از دعای ندبه. کجا است آن کسی که برای تجدید و احیاء فرائض و سنن (آئین اسلام که محو و فراموش شده) ذخیره شده است؟

آورده. و در اصفهان (نیز) تشریف آورده، با اغلب علماء محاجه[۲۱۵] نموده، همگی از جوابش عاجز شدند.

و دیگر جناب آقا سید یحیی دارابی پسر آقا سید جعفر کشفی که از علماء بوده، تفسیر سوره کوثر را سؤال نمود و (انوقت) ایمان آورده. (ایشان) در راه آن حضرت، خود و اصحابش به شهادت رسیدند.

منجمله جناب حاج ملاّ محمد علی بارفروش که دومِ من امنِ[۲۱۶] به حضرتش (بوده) و در سفر مکّه با خود حضرت، همسفر بودند ایمان آورده به ظلم اعداء[۲۱۷] با جناب آقای آخوند ملّا حسین در قلعه طبرسی به شهادت رسیدند.

مرحوم امام جمعه اصفهان آقا میرزا سیّد محمد که چهل روز ایشان را مهمان داری نمود تفسیر سوره والعصر را سؤال نموده (آنوقت) ایمان آورده. مرحوم منوچهر خان معتمدالدوله در زمان حکومتش در اصفهان نوبت خاص را سوال نموده (انوقت) ایمان آورده و خدمات و احترامات و پذیرایی قابل تمجیدی در حق ایشان نمود.

ملاّ محمد علی امام جمعه زنجان ایمان آورده ۹ ماه تمام با قشون دولت جنگیده، خود و اصحابش را شهید نمودند. هرگاه بخواهم اشخاصی که از علماء و غیره ایمان آورده و سؤالات از ایشان نموده و جواب شنیده‌اند، شرح دهم مجالس عدیده لازم دارم.

---

[۲۱۵] در اینجا یعنی حجت (برهان) آوردن. استدلال نمودن.

[۲۱۶] دومین نفری که به حضرت نقطه ایمان آورده.

[۲۱۷] جمع عدو یعنی دشمنان.

تفاسیری که بر قرآن و سوره آن نوشته اند: بقره، کوثر، توحید، یوسف و غیره ما لایعد[۲۱۸] و لایحص[۲۱۹] است و تماماً از زمان ظهور که ۲۴ ساله بوده اند تا یوم غروب حضرتش که ۶ سال و ۲ ماه و کسری طول کشید.

در ظرف پنج ساعت هزار بیت بر ایشان نازل شده. امام جمعه اصفهان و معتمدالدوله میزان گرفتند که بدون فکر و تامل از روی فطرت بوده، بدون سکون قلم نه از روی تکسب و سرقت، در حالتی که اغلب در حبس بودند (نازل نموده اند). (همچنین) چقدر از کتب ایشان را در سفر مکّه به سرقت بردند.

بیانی: آیا ممکن است تفضل فرموده بعضی از آن ها را یا هر قدر که ممکن است و جنابعالی می توانید به بنده مرحمت فرمایید که زیارت نمایم؟

بهائی: بدیهی است. چنانچه خود موجود دارم، از جنابعالی مضایقه نمیکنم. (اشاره نمود صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه مخزونه و تفسیر کوثر و بقره را آورده و به بیانی دادند و چنین گفت) خوب دقیق شوید و انصاف بدهید که از زمان غروب شمس محمدی تا کنون احدی اتیان به مثل این کلمات از روی فطرت توانسته بنماید؟ محمّد (ص) عرب بود و در چهل سالگی مبعوث به نبوت شد و در ظرف ۲۳ سال یک قران که ۸ هزار بیت است بر او نازل شد. حضرت نقطه جّل و عزّ در سن ۲۴ سالگی، خودش عجم در بحبوحه ایران ظاهر شد و در عرض ۵ ساعت، هزار بیت آیات و خطبات و شئون علمیه و مناجات بر ایشان نازل گشت. چنانچه از آثار موجوده می

---

[۲۱۸] بی شمار.

[۲۱۹] بی شمار.

توان تخمین نمود و بعد از آن خودتان تصدیق خواهید فرمود که به گزاف سخن نگفته ام.

بیانی: از انصاف نمیگذرم. فرمایشات آن حضرت خیلی عالی است. نمی‌دانم در تفسیر بقره دقت فرموده بوده اید که چقدر معنی تحت الفظی آن محال و از حدّ تصور خارج است و عقلا نمیتوانند باور نمایند که آن قِسم واقع شده باشد. ولی حضرت چنان تأویل فرموده و مطالب آن را چنان محسوس فرموده‌اند که از صدر[۲۲۰] تا ذیلِ[۲۲۱] فرمایشتش، یک کلمه از عباراتش مورد ایراد و اعتراض نیست، خارج از تصور نبوده و مخالف با عقل نیست. آیا میتوان شبهه در حقانیت و متانت فرمایشات ایشان نمود؟ لا والله. لعنت بر کسانی که از روی جهالت و اغراض نفسانی آن وجود مقدس را به زور و جور[۲۲۲] شهید نمودند. بریده باد ایادی[۲۲۳] اشخاصی که من غیر حق اصحاب کبارش[۲۲۴] را شهید و عیال و اطفال ایشان را اسیر نمودند. آه! آه! از ظلم ظلام! ای کاش زود تر به زیارت کتاب مبارکه شده و به کلی رفع شبهات و خرق حجبات و موهومات از بنده می‌شد. ما ها چقدر بدبخت هستیم که در مملکتی واقع شده ایم که حرف‌های حسابی خود را نمی‌توانیم به یکدیگر اظهار نمائیم و در عقاید خود آزاد نیستیم و الا چرا این همه خلق خدا که بنده هم یکی از آنان (هستم) تاکنون

---

[۲۲۰] آغاز

[۲۲۱] پایان

[۲۲۲] ستم.

[۲۲۳] ستم

[۲۲۴] کبیر.

از این گونه مطالب باید دور و مهجور و از شرف ایمان به حضرت حجت محروم مانده باشند.

خیلی جای تاسف و کمال تشکر را از جنابعالی می نمایم که تا این حد بنده را دلالت فرموده اید و دیده بصیرت مرا باز نمودید. یک سؤال دیگر باقی مانده و آن این است که در حدیث وارد است که قائم امام دوازدهم غائب و هرزمان ظاهر شود مروج شریعت محمد است و مبیّن قرآن. جنابعالی میفرمائید که صاحب کتاب جدید و شریعت و سنت جدید است.

بهائی: جناباً ! مثل انبیا مثل شمس است اگر به ما لانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نخواهد بود. چنانچه در قرآن می‌فرماید «لا تُفَرِّقُ بَین أحِد من رُسُلِهِ [۲۲۵]». امام هم نظیر همین مطلب را می فرماید. کسی که بخواهد به تمام انبیاء و مرسلینی که خداوند فرستاد از آدم ابوالبشر تا این زمان نظر کند، (اگر) به من نظر نماید، همه آنها را زیارت نموده. تفاوتی این است که خلق زمان (در) هر وقت ترقی نموده و اعقل میشوند. حجت هم به اقتضای زمان اکمل و حجتش هم اعلی و اتم از حجت قبل خواهد بود. و الّا حجت بعد به عینه همان حجت قبل است به نحو اکمل. نطفه عین شباب و شباب عین نطفه است. همان قسم که نطفه ترقی و رشد می کند و به کمال که شباب است می رسد، حجت زمان هم همان قسم در ترقی و تعالی می باشد، کذالک [۲۲۶]، فرمایشاتشان.

---

[۲۲۵] آیه ۲۸۵ از سوره بقره

[۲۲۶] همچنین

کلام قائم فرمایشات محمّد است به نحو اکمل و اتّم[۲۲۷]. به این معنی که چون شریعت پیغمبر را آراء سخیفه[۲۲۸] علماء نمایان، که هر یک رأُیشان با یکدیگر اختلاف پیدا نموده و از بس خرافات و موهومات به شریعت محمّدی مخلوط نموده اند که اصل شریعت رسول الله و مقصود حقیقی آن حضرت به کلی از میان رفته. این است که حضرت حجّت وقتی ظاهر شد می‌فرماید که این شریعتی که به اسم شریعت محمّد در بین شما شایع است، شریعت و دینی نیست که آن حضرت در میان شما ها به ودیعه گذاشته. شما تمام آنها را با رأُی سخیف خود از بین برده اید. این شریعتی که من در میان شما می گذارم بعینه همان شریعتی است که محمّد در میانه شما گذارده، به نحو اکمل. معنی حقیقی و جوهر و مراد از آیات قرآنی همین است که من آورده‌ام. این است که بر طبع آنها گران آمد و از خوف اینکه مبادا دکّه ریاستشان کساد و خراب و مردم احمق از اطراف ایشان متفرق شوند و دیگر نتوانند جحال و ساده لوحان و عوام را زیر مهمیز و رکاب خود کشیده، مالک الرقاب و مختار مال و جان و عرض و ناموس شان گردند. این است که از آن وجود مقدس اعراض نموده و آسایش خود را در معدوم نمودن حضرتش دانسته، آن حضرت و اصحاب کبارش را شهید می نمایند. و این سنتی است که همیشه در میانه تمام انبیاء و قومشان جاری بوده. چنانچه سِلف را شنیده ای و این زمان را هم به رأُی العین مشاهده می فرمایید، دیگر محتاج به شرح و بیان نیست.

---

[۲۲۷] کامل.

[۲۲۸] عقاید بی خردانه.

علیهذا نظر به شرحی که عرض شد، هر حجت بعدی مکمل شریعت حجت قبل است. هر گاه آدم ابوالبشر در زمان خودش آیاتی که محمّد به جهت قوم خودش آورد، آن حضرت به جهت قوم خود می‌آورد، مسلماً زمان، غیر مقتضی و هنوز قومش استعداد فهم آن را نداشتند. مثلاً طفل مکتب مبتدی را اگر، اوّلِ ورود به مکتب، کتاب فارسی یا عربی به او تدریس و تعلیم نمایند، محققاً درک آن را نمی تواند. این است که باید به او الفبا را تعلیم نمایند تا رفته رفته تحصیل استعداد نموده و ترقی نماید تا اینکه به مقامی برسد که قابل درس عالی تر از آن را متحمل شود. بدیهی است، هرگاه با غذای طفل هشت ساله، طفل رضیعی را تغذیه نمایند، معدهٔ طفلِ رضیع، از هضمش عاجز و او را هلاک می نماید. این است که مراد از حدیث شریف، که میفرماید حضرت موعود منتظرِ قائم بالحق باطن قرآن را می‌آورد و مبین آیات قرآنی است.

بیانی: پس از قرار تقریرات، جنابعالی ظهورِ قائم، اعظم و اتّم و اکمل از کّل ظهورات قبل حتی ظهور محمد و شریعتش هم اعظم و اکمل از کل شرایع و ادیان است. در این صورت قول رسول الله که می‌فرماید بعد از من لا نبی بعدی، مخالف با فرمایشات جنابعالی و دعوی صاحب ظهور است که می‌فرماید من شرع جدید و کتاب و سنت جدیده آورده و حجت خود قرار داده ام. پس موعود محمّد و حضرت حجت مدعی چه مقامی هستند؟ در صورتی که فرمودهٔ رسول الله است که می فرماید بعد از من پیغمبری ظاهر نخواهد شد. نبوت که به محمد ختم شده، دیگر فرع که قائم موعود و مبین قرآن است کتاب و سنت جدیده ای موقع و لغو است.

بهائی: بلی! قائم موعود محمّد، اکمل و اتّم از کل ظهورات قبل و شریعتش هم اعلی و اعظم و اقوم از شریعت محمّد و اوّل من آمن به او[۲۲۹] دارای مقام محّمدیه میباشد و فرمودهٔ محمّد هم که لانبی بعدی می باشد، صحیح است ولی حضرتش دارای رتبه ولایت، یعنی الوهیت و ربوبیت است و رتبه نبوت هم به وجود محمّد خاتمه یافت و دیگر بعد ها حجتی به منصبِ پیغمبری ظاهر نخواهد شد.

بیانی: مسئله مشکل تر و قامض تر شد. زیرا که ولایت فرعِ نبوت است و حامل این مقام علی ابن ابی طالب است. پس مقام و رتبه آن حضرت موافق رتبه علی ع است و به هیچ وجه اشرفیت و اکملیت به رتبه محمدی ندارد و فرع است و حجت کلی نیست. پس به جهت حکمت و دلیل باید سوالات و شریعت و کتاب جدید آورده و دعوی چنین مقام منیعی را بنماید.

بهائی: علی اول خلقِ محمّد و نائل به این رتبه نبیل[۲۳۰] نشد، مگر به جهت سبقت نمودن در ایمان. چه خوب فرموده همای اصفهانی[۲۳۱]: «یافت در بندگی خداوندی - بنده باشد ولی خدا آثار». ولی نقطه اولیٰ که رتبه مشیت را داراست به خودی خود، قائم و حامل رتبه ولایت (است). چنانچه در مقدمه این مطالب نیز ذکر شد. ملتفت

---

[۲۲۹] اولی کسی که به او ایمان آورد. ملا حسن بشرویه ملقب به باب الباب. مطابق بیان. حروف حی مرجوعین حضرت محمّد و ائمه اسلام میباشند. اولین آنها باب الباب رجعت حضرت محمّد ص میباشد.

[۲۳۰] نیکو.

[۲۳۱] رضاقلی خان مشهور به میرزا محمدعلی همای شیرازی اصفهانی یکی از شعرای قرن سیزدهم هجری (۱۲۱۲ ه. ق-۱۲۹۰ ه.ق) است.

شدید آقای بنده؟ ولایت علی از طرف پیغمبر و ولایت حضرت نقطه بلاواسطه است. «خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة [۲۳۲]».

بیانی: للعجب! هروقت می خواهم به وسیله و دلیلی خود را از مشکلی خلاص نمایم، زیاده تصدیع [۲۳۳] به جنابعالی ندهم، شما بنده را دچار مسئله غامض تری می‌فرمایید. مسئله اول حل شد. «خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة» چه نسبتی به حجّت زمان دارد؟ بدیهی است که مشیّت، خواستن و نسبت آن به خدا است نه خلق. چنانچه معروف است که مشیت الهی چنین اقتضا نمود که فلان عمل وقوع یافته و موجود گردد. البته خدا را کسی خلق نموده و تمام اشیاء به مشیت الهی خلق شده اند. « إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ [۲۳۴]»

بهائی: درست فهمیده اید و بنده هم صحیح عرض کرده‌ام. اولاً اطلاق شیئیت در اصطلاح اهل بیان به مومنین هر شریعتی می شود و غیر مؤمن لاشیئ محض است و اطلاق شیئیت هم بر او نمی شود و حجت زمان هم همان مشیت پروردگار است. مگر شما می توانید انکار نمایید که آنچه را حجت هر زمانی بخواهد همان خواستن او خواستن پروردگار است. هر زمان حجتی بر خلق مبعوث و ظاهر گردد اول کلامی که خدا را مخاطب می فرمایند کلمه «الست بربّکم [۲۳۵]» است که آنرا در اوّل گویند. به این معنی که هر حجتی که در عالم ظاهر می‌شود، نسخ می‌فرماید شریعت قبلی او، و

---

[۲۳۲] در اصول کافی از امام صادق (ع) نقل شده است.

[۲۳۳] به معنی زحمت دادن است.

[۲۳۴] آیه ۸۲ از سوره یس. معنی: چون اراده خلقت چیزی کند به محض اینکه گوید: «موجود باش» موجود خواهد شد.

[۲۳۵] رجوع شود به توضیح سابق

می میراند مردم را از دین قبل، و آنها را قبض روح ایمانی می فرماید. پس از آن خلق را مخاطب خطاب الست و بربّکم فرموده. هر کس که جواب بلی! انتَ ربّنا گفت و اذعان به حجیّت او نمود در زمرهٔ خلق جدید، و زنده می‌شود. و اطلاق شیئیت برای او می گردد. و هر کس که جواب لا داد جزء اموات محسوب و عدمِ صِرف و لا شیئِ محض (محسوب میشود) و حکم غیر طهارت بر او می شود. چنانچه بر میّت می شود. فرقی که هست آنکه از مردهٔ جسدی، ازهاق[۲۳۶] روح حیوانی می شود ولی از مردهٔ دینی، روح ایمانی و انسانی خارج میگردد. مگر شبهه دارید که بابِ خداشناسی و پرستش پروردگار، شناختِ حجت زمان می باشد. چنانچه فرموده‌اند « بِنَا عُرِفَ اللهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللهُ نَحْنُ الْأَدِلَّاءُ عَلَى اللهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللهُ [۲۳۷]» اینها مطالبی است که علماء سوء به جهت اغراض نفسانی خود گوشزد مردم نمی‌کنند.

بیانی: عجب! عجب! نمی‌دانم چقدر علماء اسلام خُذ لهم الله[۲۳۸] به جهت ریاست کثیفهٔ چهار روزهٔ عمرِ خود، مردم را اغفال نموده مطالبِ به این سادگی و صحیحی و واضحی را به مردم بیچاره القاء ننموده و آنها را کر و کور می‌خواهند. و حال این مسلم است که انبیاء هر مطلبی را به اقتضای زمان ناقص و نگفته نمی گذارند و این علماء نادان در حق مردم بُخالت[۲۳۹] نموده و جلوگیری از ترقی و تعالی آنها نموده، که هر بلایی می‌خواهند بر آنها وارد نموده و هر گونه تاخت و تازی که می‌توانند در حق آنها

---

[۲۳۶] هلاک شدن.

[۲۳۷] بحار الانوار مجلسی – جلد ۲۶ صفحه ۲۶۰. نقل از رسول الله: هر کس ما را نشناخته و به دنبال آن عبادت نکرده خدا را نشناخته و اطاعت نکرده.

[۲۳۸] خدای ناکرده.

[۲۳۹] خشونت و بخل.

بنمایند. عجب در این است که هرگونه مجعولات و خرافاتی که میبافند، نسبت آنها را به انبیاء و ائمه اظهار می دهند و عوام بیچاره هم ناچار باور نموده، می ترسند که هرگاه ایرادی وارد آورند مبغوض خدا و پیغمبر و ائمه اطهار شوند.

خداوند گواه است به حدی از فرمایشات جنابعالی ملتذ[۲۴۰] و حالت وجد و سروری از کشف این مطالب در خود مشاهده می نمایم که زبانم از تشکر از جنابعالی قاصر است. دیگر هم در این جلسه زیاده بر این مزاحمت ننموده، جالسین هم به واسطه طول کلام و زمان کِسل شده‌اند. امیدوارم در جلسه آتیه آن کتاب مستطاب را به دست آورده به معاضدت[۲۴۱] و مساعدت و فتوت[۲۴۲] جنابعالی مشاکل بنده حل گردیده، شاید توفیق رفیق گردیده به شرف ایمان که منتهی آمال حقیر است نائل و مشرف گردم. خداوند حافظ و ناصر همگی باد.

{ **بیانی** رفت و مجلس برهم خورد. بعد از اینکه مجلس مخلی به طبع گردید[۲۴۳]، مبّلغ مزبور رو به اهل مجلس نموده چنین می گوید: گویا این بیچاره از تمام مطالبی بی اطلاع و از همه جا و همه چیز بی خبر است. بعضی از بهائین رو به طرف مبلغ مزبور نموده و چنین گفتند: جنابعالی گویا در این مورد هم مشتبه شده باشید. این شخص

---

[۲۴۰] لذت برده.

[۲۴۱] یاری.

[۲۴۲] جوانمردی، بخشنندگی.

[۲۴۳] رها کرده شده با طبیعت یعنی بلاتکلیف و بی اندیشه.

که ملاحظه فرمودید یکی از رنود[۲۴۴] و قلاشان[۲۴۵] بی بدل[۲۴۶] است. اگر جنابعالی سرگرم به تکّلم نبودید، از روش جواب و سوالات او من ملتفت می شدید که مشار الیه[۲۴۷] از همه جا و از تمام مطالب با اطلاع و چنان به زیرکی تمام مطالب مقدماتی را از جنابعالی توضیح خواسته، زود زود، پیش می رود، مثل اینکه از شما عَهد گرفته که جنابعالی را در تنگنائی از مطالب گیر آورده که جنابعالی عدول[۲۴۸] از فرمایشات خود نفرموده و مَجال انکار از جهت جنابعالی باقی نماند و خوف آن است که عاقبت جنابعالی را مجاب[۲۴۹] و مغلوب نموده و وهنی[۲۵۰] را وارد نماید. شما را به جمال مبارک و جمال قدم[۲۵۱] قَسم می دهم که کمال احتیاط را در مکالمات خود بفرمائید که مثلاً ریش به چنگ او نیفتد و ماها خفیف و سرگشته شویم و (امدواریم) این طور است که حضرتعالی فرمودید که وی از همه جا بی خبر است. (ولی) واقعاً معنی مجاهده این است که این شخص با کمال مداقه[۲۵۲] تحقیق و قوررسی[۲۵۳] می نماید و حقیقتا ما عجب مردمان گول[۲۵۴] نادانی بوده‌ایم که قبل از فهم مطالب مقدماتی بدون تحقیق

---

[۲۴۴] جمع رند.

[۲۴۵] زیرک و حیل گر.

[۲۴۶] بی همتا.

[۲۴۷] مزبور، طرف.

[۲۴۸] انصراف.

[۲۴۹] مجبور به قبول و اعتراف نمودن.

[۲۵۰] سستی و تزلزل.

[۲۵۱] هر دو از القابی است که بهائیان از برای میرزا حسینعلی اختیار نموده اند. قدم یعنی از قدیم، قدیمی.

[۲۵۲]دقت.

[۲۵۳] تفحص و تحقیق.

[۲۵۴] ابله.

و دقت، اظهار ایمان نموده‌ایم. تصور نفرمائید که ماها از ایمان خود نادم[۲۵۵] باشیم. استغفر الله بلکه از مکالمات این مرد و سؤالات عالیه که نمود خیلی مطلب بر ما ها کشف شد. فی الجمله تزلزلی پیدا کرده‌ایم که انشاءالله در جلسات آتیه به فرمایشات خودتان رفع تزلزل ما را خواهید فرمود.

مبلغ بهائی: برادران و عزیزان من! اولاً بدانید که بنده در همان وقتی که گرم کالمه با او بودم به خوبی به حالت او توجه داشتم و غفلت هم نکرده‌ام. همان است که عرض کردم. این شخص از هیچ گونه مطلبی مطلع نیست. وانگهی، مگر شما حدیث شریف را نشنیده اید که در قیامت، بعضی مثل برق از صراط می گذرند و بعضی هزار سال متوقف می شوند تا از صراط بگذرند. شمائید که لطف حق شامل حالتان شده و مثل برق خاطف از پل صراط عبور نموده، مخلد در جنت شده اید. و این شخص از جمله کسانی است که بعد از مشقت بسیار و طول مدت، قدم قدم می خواهد از صراط عبور نماید و با زحمت می گذرد یا اینکه در دوزخ سرنگون می شود. زیرا که از ظاهر حالش چنین مستفاد می شود که قشرِ صرف است و ابداً رایحه حکمت و عرفان به مشامش نرسیده. انشاالله المحبوب چنان مغلوب شود که همگی شما ها حیران بمانید و مشاهده خواهید نمود که عاقبت مشار الیه، با چه شوق و شعفی به درگاه جمال قدم و حضرت آقا ساجد خواهد شد. به هیچ وجه تزلزلی بخاطر خود راه ندهید.

اهل مجلس: ماها در باب عقیده خود در حق مشارالیه تردیدی نداریم و همان است که عرض نمودیم ولی امیدوارم به لطف خدا که حضرت عالی موفق به مغلوب نمودن او گردید. اگرچه خیلی اشکال دارد.}

---

[۲۵۵] پشیمان.

جلسه چهارم

(بیانی وارد شده، تحیّت و سلام به جای آورده، چنین تقریر می نمایند)

بیانی: چون بر هر متعلمِ مبتدی لازم است (که) جمله های گذشته را که تعلیم گرفته و مباحثه نموده، به دقت حفظ نموده که در موقعیت جدیدِ مذاکره، به خاطر داشته باشد و نیز به جهت تحصیل درس روز بعدِ خود هم جمله هایی مرتب نماید که در مقام تعلم و استفاده آن برآید و بر معانی و حکمت آنها آگاه گردد. (از این روی) بعضی مطالب و جملاتی را به جهت این جلسات حاضر نموده‌ام که سؤال نمایم.

اول بفرمائید سبب تفاوت طول مدت هر یک از ظهورات نسبت به ظهور بعدش چیست و چرا شریعت موسی تا ظهور قائم ۱۲۷۰ سال طول کشید تا اینکه مردم تکمیل شده و شریعت ایشان قوام یافته، مردم و زمان قابل به ظهور دیگر شدند. (علاوه بر این) حکمتش چه (است)؟

بهائی: البته باید به خاطر داشته باشید که عرض کردم، هر ظهور بعدی اعظم و اشرف از ظهور قبل است و شریعت ظهور بعد، اکبر و اتم، و خلقش هم، جوهر و اعقل از خلق قبل هستند. این است که شریعتِ اتّم و اکملش، زیاده از شریعت قبل مدت لازم دارد تا اینکه خلق مربا و تربیت شوند. پس محمّد بن عبد الله اشرف انبیاء و شریعتش هم اتم و اکمل از شرایع قبل است. طبیعی است که باید مدت تکمیلش هم أطول از شرایع قبل باشد.

بیانی: بنده هم قدری ملتفت این نکته شده بودم ولی میل داشتم که یقین حاصل نمایم که همین قسم است که دانسته ام، یا اینکه به خطا رفته ام. بدیهی است فرمایشات موسی و عیسی از جهت امّت محمّد کافی نبود. زیرا که فهم مردمانِ زمانِ

موسی و عیسی، نسبت به اهل زمان محمّد محدود بود و خلقِ زمانِ محّمد اعقل و ازکی[۲۵۶].

در حقیقت زمانِ بلوغ و شباب بوده و کلمات انبیاء سلف از جهت تکمیل آنها ناقص بوده، و کافی به حال آنها نبود. طبعاً باید شریعت محمّد ع اکبر و مدت تکمیلش هم أطول باشد. اگر جز این بود تعدد انبیاء لغو و بی معنی بود که (فقط) یک نفر نبی از جهت هدایتِ خلقِ کلِ ازمنه[۲۵۷] کافی (باشد).

در جلسات قبل هم مثلی در این باب ذکر شد که غذای طفلِ رضیع از جهت جوانِ بالغ کافی نیست و سدّ جوع او را نمی نماید. حل این مسئله شد، بگذریم و از مطالبِ اهمّ[۲۵۸]، سؤال و جواب نمائیم.

خوب بفرمائید که از قراری که فرمودید، حجّت زمان ظهور فرموده و شریعت و سنت جدید در میان امّت خود گذارده و به ظلم و ستم او را شهید نمودند. فعلاً در بابِ ظهور اعتراض نمی نمایم و موکول به زیارت کتاب بیان می‌کنم ولی بیان فرمائید که ساعتی را که از این دار فانی عروج فرمود عِنان[۲۵۹] شریعت و رعایت و شبانی[۲۶۰] عباد الله و امتان[۲۶۱] خود را به کف کفایت چه کسی تفویض نمود و قائم مقام و وصی منصوع و آینه سر تا پا نمای آن حضرت که؟ نام مبارکش چیست؟ چنانچه بعد از

---

[۲۵۶] صفعت تفضیل از ریشه زکی: پاکترین.

[۲۵۷] جمع زمان.

[۲۵۸] مهمتر(ین)

[۲۵۹] سکان و اختیار.

[۲۶۰] هدایت.

[۲۶۱] امتحان. آزمایش.

رحلت رسول الله، امر و وصایت تفویض[۲۶۲] به علی ابن ابی طالب و بعد از او نسلاً بعد به ائمه ۱۱ گانه تفویض گردید که همگی مبیّن[۲۶۳] فرمایشات رسول اکرم و مقوم[۲۶٤] و مروج شریعت او بودند.

بدیهی است است که حضرت نقطه هم گَله[۲٦۵] خود را بدون رائی[۲٦٦] رها ننموده و مطلق العنان[۲٦۷] نگذارده و قبل از شهادتش تکلیفی از جهت آنها معین فرده.

بهائی: جنابعالی چرا مطالب را در اینقدر پیچ و خم می دهید و خودتان را به تعب[۲٦۸] و زحمت می اندازید؟ آیا همین قدر که به نقطه ایمان آوردید از جهت سر کار کافی نیست که از جزئیات و مطالب گذشته که به هیچ وجه به جهت جنابعالی مفید فایده نیست سؤال می فرمائید؟ در صورتی که در این شریعت اسم وصی و وصایت در میان نیست و مرآت بایدش نامید. وانگهی از دانستن اسمش چه نتیجه و ثمری خواهید برد؟ در صورتی که وفات نموده و شریعت نقطه هم (و کلام خود را ناتمام قطع نموده و ساکت شد).

بیانی: غریب فرمایشی فرموده و بنده را متحیر نمودید. وصی یا مرات نقطه که حاکی از اوست و آئینه بدن نما و سراپا نمای او است و بعد از عروج آن حضرت هادیِ

---

[۲۶۲] واگذاری مدیریت امور.

[۲۶۳] بیان شده.

[۲٦٤] قوام دهنده. محکم کننده.

[۲٦۵] قوم و امّت.

[۲٦٦] دیده بان.

[۲٦۷] خود رأی و خود اختیار.

[۲٦۸] مشقّت و سختی.

خلق و امت، و باید به وجود مقدسش حضرت نقطه را شناخت و حضرتش، قائم مقام و نفس نقطه است و باید بعد از آن حضرت طوق رقیّت[۲۶۹] و اطاعت او را به گردن نهاد و حل مشاکل و مسائل غامظه را از آن وجود مقدس استعلام و استفاده نمود، می فرمائید دانستن اسم مبارکش از جهت بنده و امثالهم، مثمر چه و نتیجه (چه) می باشد؟ حال آنکه خود جنابعالی مَثَل نقطه را مثل شمس فرمودید. (که) همین که شمس غروب نمود باید گفت لیل است و حتماً باید قمری طالع گردد و به انوار خود که از شمس کسب نموده و منعکس در او است ارضِ معارف را روشن و نورانی فرماید تا آنکه مردم به ضیاع او، راه را از چاه تمیز دهند و کسانی که هنوز به درجه رفیع ایمان فائز نگردیده، به واسطه او هدایت یابند.

آقای بنده! تمام فوائد در وجود مبارک مرآت است. زیرا که او است مقومِ[۲۷۰] شریعت و مبین احکام الله و سراج[۲۷۱] هدایت عباد.

وجود مبارک حجت را که مظهر ظهور الله است مثل مهندس فرض نمائید که طرح و نقشه عمارتی را کشیده و به دست نمایندگان و شاگردان خود تفویض نموده که از آن دستور العمل و نقشه مهندس، بدون اندک تصرفی عمارت را تمام نمایند و الّا نقشه مهمل و ناقص مانده، عمارت ناتمام خواهد ماند. پس به فرمایش جناب عالی مرآت و به قول بنده وصی که هر دو صحیح و معنا یکی است، ایشانند مأمور ترویج اوامر و نواهی آن حضرت و مبین کلام الله و تعیین کننده تکالیف شرعی عباد الله.

---

[۲۶۹] بندگی و عبودیت.

[۲۷۰] قوام دهنده.

[۲۷۱] چراغ.

آیا در قرآن جز کلمه صلوات و صوم[۲۷۲] و غیره چیزی فرموده؟ آیا به خودی خود از آن چند کلمه، اگر وجود ائمه اطهار نبود، چه مطلبی فهمیده می شد و شریعت از کجا قوام و کمال حاصل می کرد؟ جهت اینکه فرمایشات مظهر ظهور اجمالی است، این است که هرگاه یک مرتبه بخواهد به مردم بگوید امروز قبله چنین و صلوات و صوم و حج و خمس و کوت چنان، مردم که سال‌ها عادت به احکام و شریعت قبل نموده و مربا شده اند، یکمرتبه تمام قواعد ایشان را نمی توان تغییر داد. به رئوس مسائل اشاره می فرماید و ائمه اطهار هم، هر یک در زمان خود چند مطلب از فرمایشات آن حضرت را به اسماع آنها فرو برده و به جهت آنها به قدر استعداد شرح و بسط داده تا رفته رفته گوش های مردم پر و به آن مطالب انس یافته و متدرجا شریعت آن نبی یا حجت قوام پیدا نموده تکمیل گردیده به تمام احکام الله عمل شود. و (همچنین) در خاتمه کلام خود، مطلب را ناتمام گذار دید و فرمودید شریعت نقطه هم ..... و قطع کلام فرمودید. بنده درست ملتفت نشدم، سبب ناتمام گذاشتن مطلب چه بود؟ توضیح فرمائید.

بهائی: با تلجج[۲۷۳] لسان و تمجج گفت بر مطالبیکه فرمودید اعتراضی وارد نیست و تماماً به جای خود صحیح و متین است ولی میخواهم عرض کنم مطالب گذشته منسوخ شده مذاکره اش از جهت ما دیگر چه فایده دارد که اینقدر به خود زحمت داده تضییع أوقات عمر عزیز خود را بنمائیم. در صورتی که در این دو سه ساعت وقتیکه در محفلی مجتمع شده ایم موقع را باید مغتنم شمرد و مطالب اهم را بر غیر اهم مقدم

---

[۲۷۲] روزه داری.

[۲۷۳] سخن را در دهان گردانیدن.

داشته، وقت در فهمش نمائیم. جان من همینقدر که اصل صحیح و متنی شد، فرعش قهراً و بالطبع صحیح خواهد شد. بهتر آن است که از معترضات در گذریم.

بیانی: بزرگوارا! فرمایش جنابعالی در مورد خودتان صحیح است. زیرا که مراحل را متدرجاً طی نموده تا به این مقامی که میفرمائید نائل شده و از همه مطالب مستحضر و مطلع میباشید. ولی در مورد بنده غلط است. زیرا که خودتان میدانید که بنده هنوز مرحله اول را طی نکرده که به مقامی رسیده باشم که محتاج به استفهام نباشم و اصلی را نفهمیده ام که قهراً و بالطبع فروعاتش به خودی خود صحیح شود. تازه صدائی شینده و در فهم مطالب کوشش مینمایم که آگاهی حاصل نمایم. فهم جنابعالی از جهت بنده چه فایده و حاصلی دارد. پس بنده باید به نفسه کمال جد و جهد و دقت خود را بنمایم تا به مقامی که جنابعالی رسیده اید نائل گردم. آیا جنابعالی سؤالات صحیحه بنده را معترضه میشمارید؟ تا بنیان عقاید به دلائل صحیحه و ترغیب به قاعده، استوار و محکم نشود، انسان هیچوقت آسوده نمیشود و همیشه در عقاید خود متزلزل و بنای سست عقیده او بزودی منهدم میشود. علیهذا، بنده چگونه ممکن است بگذرم و اعتنا به مسائلی که جنابعالی اسمش را معترضه میگذارید و حقیر به عقیده خود صحیح تر از این مطالب، مطلبی نمیدانم، که اعتنا نکنم. حجت زمان به قول خودتان از دنیا رحلت نموده و بنده و امثالهم هم که بحضور مقدسش در زمان حیات مشرف نشده ایم که او را بشناسیم وایمان بیاوریم پس باید از صراط که مراد از وصایا یا مرایا میباشند گذشته تا به جنت موعود که وجود حجت زمان و تشرف به ایمان به او است داخل شویم. پس وصی اول باب اول جنت است و بر هر ذی روحی واجب است که از این باب بگذرد تا به جنت موعود نائل

گردد. هرکس وصایا را نشناسد،حجت زمان را نخواهد شناخت و ایشانند باب مدینه علم چنانچه رسول الله میفرماید « انا مدینة العلم، وعلي بابها، فمن أراد المدینة فلیأت الباب[۲۷٤] ». ایشانند سراج هدایت، بعد از غروب شمس حقیقت در لیل و اصل دین، محکم و متین نگردد جز به شناختن وصایا و مرایا. نعم ما قال المولوی:

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب   بوی گل را از که جوئیم از گلاب

بلی، در صورتیکه در زمان حیات حجت زمان به آن وجود مقدس ایمان آورده، از دنیا رحلت نمائیم، مصابیم[۲۷۵] زیرا که با وجود شمس حقیقت که به ضیاء[۲۷٦] خود و به انوار ساطعه اش عالم را روشن فرموده حاجت به نورِ قمر که کاسب[۲۷۷] نور از آن وجود مقدس است، نیست و نور قمر در لیل که بعد از غروب شمس حقیقت است محتاج الیه مؤمین است که بواسطه آن نور به صراط مستقیم هدایت یابند.

و آگر بعد از غروب شمس حقیقت زنده بمانیم و وصی و مرآت اور انشناسیم ایمان ما فاسد و به هیچ وجه ایمان به حجت زمان نیاورده ایم و بنده و جنابعالی و بسیار از مؤمین که درک حضور حضرتش را نکرده ایم، از فرمایشات و کلماتش إقرار به حقیقت و حجیّت او نموده ایم. پس بفرمائید بدانیم که اگر بخواهیم حل مشاکل و کسب تکلیف و طریقه اعمال و عبادات خود را بدانیم از چه کسی باید سؤال نمائیم و مبین

---

[۲۷٤] حدیثی است که از چندین منبع شیعه و سنی نقل گردیده است. از رسول اکرم نقل شده است که در حق علی غ میفرماید: من شهر علم هستم و علی باب ان علم است. هرکس که اراده به این شهر را دارد باید از این باب وارد شود.

[۲۷۵] مصیبت زده شده.

[۲۷٦] نور

[۲۷۷] کسب کننده.

شرایع و احکامش کیست؟ عرض میکنم که در لیل از مرایای منصوص و در لیل الیل که به عبارت اخری، برزخ بین الظهورین و شمس و قمر، هردو غاربند، باید از علمائیکه عامل به احکام و أوامر و نواهی او هستند هدایت یابیم تا اینکه قابل و لایق ظهور دیگر گردیم. پس حال که لیل است بفرمائید راعی[۲۷۸] و شبان امت کیست و دلیل و هادی مؤمین را چه نام؟

بهائی: مطالبیکه تقریر میفرمائید تماماً درست و صحیح و متین و در صحت آنها هم به هیچ وجه اعراض ندارم. ولی خواستم به معترضات، وقت خود را تلف نکنم. جنابعالی را به اصل مقصود نزدیک تر نمایم. حال که جنابعالی مایلید که مطالب ار اینقدرها پیچ و خم بدهید چه ضرر دارد.

عرض کردم در شریعت بیان به اسم وصایت کسی نصب نشده و مقام مرآتیت است و بعد از غروب شمس حقیقت امرا به دست آقا میرزا یحیی ملقب به صبح ازل پسر مرحوم آقا میرزا بزرگ نوری تفویض فرمودند و در حیات خود، ایشان را به مرآتیت خود انتخاب فرموده و برگزیدند که عنان شریعت بیان و امتش به کف کفایت او باشد. ایشان هم تا چندی قبل به این منصب نبیل برقرار بودند ولی خیانت ورزیده، از آن درجه و رتبه خلع و مردود گردیده و در زمره مغرضین محسوب و سال گذشته در جزیره قبرس که یکی از جزایر بحر ابیض و متعلق به دولت عثمانی است وفات نمود.

بیانی: چه! چه! چه! چه میفرمائید. جناباً چگونه ممکن است مرآت منصوصه حجت زمان که در حال حیات خود، ایشان را به لفظ و قلم مبارک و نص صریح به مرآتیت و خلافت خود منتخب و منصوص فرمودند و آینه سر تا پا نمای حجت عصر

---

[۲۷۸] امیر، والی، حاکم.

است مردود گردد و به قول چه کسی خلع شد و کیست که یا رأی چنین عملی داشته باشد و محال عقل است که کسی ار که حجت زمان قائم مقام خود خطاب فرماید و عنان امت خود را بعد از خود به کف کفایت او تفویض فرماید که بعد از رحلتش به قول دیگری مردود و از جمله مسلمات است که اگر حجت، حجیّتش به دلائل شافیه[۲۷۹] محکمه ثابت گردید محال است عنان اختیار دین و امت خود را تفویض به شخص خائن و متقلبی نماید.

خیلی تعجب است که مثل جنابعالی شخصی جرئت به تفوه این عبارت بی معنی فرمائید. و هرگاه در حجیّت نقطه جنابعالی هنوز مردد هستید و به مقام حق الیقین نرسیده اید آن امری است جدا گانه. پس در صورتیکه حجیّت نقطه ثابت نشد دیگر مرآت و وضی یعنی چه و حال آنکه در تمام جلسات اربعه جنابعالی کوشش مقرمودید حجیّت حضرت نقطه را بر بینده ثابت نمائید. معلوم میشود مؤمن به نقطه هستید ولی بعضی از فرمایشات ایشان را منکر و در زمره «یؤمنون به بعض الکتاب و یکفرون به بعض[۲۸۰]» محسوب هستید در صورتیکه حقانیت و حجیّت نقطه ثابت شده ممکن نیست وصی منصوصه اش را احدی از نوع بشر بتوانداز درجه رفیعه و منصب نبیل مرآتیت خلق نماید و این کلمه را هرکس به زبان آورد بر هر دین داری واجب است قائل را کفر دانسته خاک بر دهن او بپاشد. بلی! در صورتیکه حجّت زمان در حال حیات خود و وصی تعیین مینماید و آن وصی در حال حیاة خود از دنیا رحلت نماید

---

[۲۷۹] درست و صحیح.

[۲۸۰] آیه ۸۵ از سوره بقره.

آنوقت بر حجت زمان لازم است که دیگری را به جای او قائم مقام و مرآت خود تعیین فرماید.

بهائی: جنابعالی شبهه در ایمان بنده به حضرت نقطه نداشته باشید. ولی هرگاه حجّت عصر یعنی موعود منتظر نقطه ظاهر شود و مرآت منصوص نقطه از او اعراض نماید یا اینکه بداء[281] حاصل شود، آیا قادر نیست که مرآت نقطه را خلع نماید؟

بیانی: گمان میکنم هرگاه ترک اینگونه صحبت ها را میفرمودید، از جهت جنابعالی خیلی بهتر بود. زیرا که میخواهید به یک وسیله خودتان را از جواب سؤالات و اعتراضات بنده مستخلص نمائید، نمیدانید از چه طریقی داخل شوید. این است که خود را دچار مشکلی سخت ترا از مسئله اولیٰ مینمائید. آقای بنده اولاً اینکه هیچ حجتی مرآت منصوص حجت قبل را خلع نمیفرماید. هرگاه اقدام به چنین عملی نماید خود را از حجیّت خلع نموده زیرا معلوم میشود که مبشر خوش که حجت قبل بوده از (روی) عدم بصیرت یکنفر آدمی را که لایق و قابل این مقام نبود منصوص و منصوب به مرآتیت خود نموده. پس مبشر، خودش باطل (بوده). در صورتیکه مبشرش باطل گردید موعودش هم باطل و حجت نخواهد بود و از اصل غلط و بیمعنی است. آن مرآت منصوص حجت هم کسی است که اگر ظهوری ظاهر شود قبل از همه کس باید حجت را بشناسد و تصدیق کند. زیرا که او ظهور اخرای مجلی مرآت و متجلی بتجلی او است. چگونه ممکن است عکس او را در آینه خود مشاهده ننموده و مجلیٰ خود را نشناسد؟ اگر کسی ظاهر شود و مدعی مقامی گردد و او انکارش کند، یقین است که مدعی کاذب است که انکارش را نموده.

---

[281] تغییر در قصد.

زیرا که وجود نقطه که همین موعود او و عاکس[282] در وجود مرآت است. چگونه چیزی که در آینه او منعکس است نشناخته و مردود او شد؟ حرف عجیب و غریبی باید از جنابعالی شنید!

{در این موقع اهل مجلس تمام توجه خود را به جانب جوان بیانی معطوف داشته و با کمال تحیر تقریرات او را استماع نموده به یکدیگر آهسته ایماء و اشاره مینمودند}.

ثنیا فرمودید بداء[283] حاصل شد. در این موقع هم اشتباه فرموده و موقع بداء را گویا نفهمیده باشید. زیرا که بداء موقع مخصوصی دارد و آن این است که وقتی حجت زمان مشیتش تعلق گرفت (مبنی بر اینکه) خواست قائم مقامی به جهت خود تعیین نماید و اراده فرمود که فلان شخص معین را به این منصب نبیل مفتخر سازد و قلم را برداشته و روی ورقه قدر و منزلت و نص او را صادر فرماید و در روی ورقه هم مرقوم فرمود که «آن فلان بن فلان مرآتی و نفسی و هادی وراعی امتی من احبه فقد اجنی و من اجنی فقد احب الله و من ابغضه فقد ابغصئی و من ابغضتی فقد ابغض الله و اولئک هم الکافرون[284]» قضا شده و روی ورقه کتاب نص آن حضرت نازل شده، دیگر بعدا از قضا[285] بدائی نیست و هرگاه به رتبه قدر رسید و به مقام قضا نرسید. یعنی

---

[282] چیزی که عکس در او افتاده (اینه یا مرآت).

[283] بداء به معنای آشکار شدن پدیده ها و حوادث خلاف مقتضیات و شرایط ظاهری است که انسان می پندارد.

[284] به نظر میرسد که مؤلف قصد دار بدون آنکه اشاره مستقیم به لوح مرآتیت و وصایتی که حضرت نقطه برای صبح ازل نوشته را به صورتی مبهم و فرضی اظهار نماید. در این لوح حضرت نقطه مقام و منزلت صبح ازل را بالا دانسته او را مُنزِل آیات و با خودش یکی دانسته.

[285] قضا چیزی است که اراده خداوند بر آن قرار گرفته است.

حضرتش لساناً یا کتباً او را منصوص و به رتبه مرآتیت نائل نگردانید، آنوقت ممکن است بدائی حاصل شود. آنهم از خود ناصب نه غیرش و در حال حیاتش حق دیگری نیست که بعد از وفات ناصب[۲۸۶] او را خلع نماید، قول از به جهت و فعلش بر ما علی الارض بعد از غروب شمس حقیقت خواهد بود.

دانستید آقای بنده که تا چه موقع بدا ممکن است یا خیر؟ چنانچه حضرت رضا ع میفرماید « لاَ يَكُونُ شَيْءٌ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاَ فِي اَلسَّمَاءِ إِلاَّ بِهَذِهِ اَلْخِصَالِ اَلسَّبْعِ بِمَشِيئَةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ كِتَابٍ وَ أَجَلٍ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى نَقْضِ وَاحِدَةٍ فَقَدْ كَفَرَ[۲۸۷] » پس نصب مرآت از مقام بدا گذشته یعنی به رتبه قضا رسیده که رتبه چهارم و اذن و اجل و کتاب را هم طی نموده و زینت کتب گردیده و محال است احدی قدرت تغییر آنرا داشته باشد. بالاتر از این عرض کنم حتی خود حجت زمان هم که ناصب است نمیتواند بعد از صدور نص صریح او را خلع و فرموده خود را نقض بفرماید و از فعل خود عدول نماید و هرگاه این عمل را میکرد در حجیّت او نقص وارد می آمد.

ملتفت شدید سیّد من؟ مطالب را سنجیده تقریربفرمائید که ایرادی نشوید. در صورتیکه ریشه فاسد باشد، تنه درخت فاسد میشود و در این مقام ریشه حجت زمان و مرآتش به منزله تنه شجره نقطوی است و فیض از ریشه باید به تن واز تنه به شاخه ها و برگهای درخت تقسیم گردد. این است که قائم مقام هر حجتی قاسم ارزاق و از جانب خدا به حجت و از حجت به قائم مقامش و از او به سایر مخلوق تقسیم

---

[۲۸۶] شخص منصوب کننده.

[۲۸۷] ترجمه: چیزي نه در آسمان و نه در زمین باشد جز با این هفت خصلت: با مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل، هر که گمان کند که او میتواند یکي از اینها را نقض کند کافر است.

میگردد. به این لحاظ است که علی ابن ابی طالب میفرماید « وصف النبي صلى الله عليه وسلم بأنه يقسم الأرزاق في عالم الغيب على المؤمنين[۲۸۸]». با کدام جرئت کسی میتواند بگوید به قول فلان مرآتش خلع شده؟

ثالثا فرمودید که موعودِ نقطه ظاهر شده و او را خلع نمود. این فرمایش جنابعالی از سایر فرمایشات سرکار مضحک تر است. زیرا که حجت زمان بعد ظاهر نخواهد شد تا اینکه دین قبل تکمیل گردد و مرآت حجت زمان هم از نخبه و متدینین اهل زمان برگزیده میشود و مستجمع جمیع صفات صوریه و معنویه مجلیٰ خودش است. در صورتیکه قوام شریعت بیان و تکمیل آن ممکن نیست مگر به وجود وصایا و مرایا. امکان ندارد که موقع ظهور شده باشد و موعود منتظرِ نقطه، قبل از تکمیل شریتش ظاهر شود. بر فرض اینکه چنین امر محالی را ممکن فرض کنیم، اول کسیکه او را میشناسد مرآتِ حاکیه از نقطه است و اگر حجتی ظاهر شود، محال سات که مرآت منصوص، مبشر خود را بتواند انکار نماید. هرگاه او را ردّ کند، ردّ خودش را نموده و بطور حتم در دعوی خود هم کاذب است و تا شریعت نقطه تکمیل نگردد و صوم و حج و جهاد و خمس و زکات و سایر اوامر و نواهی حضرتش به تمامه و بدون تقیه در کمال آزادی عمل نشود امکان عقلی نیست که هور جدیدی شود. باید مرایای متعدده منصوصه ظاهر شده هریک به اهتضای زمان خود معودی از احکام را اجرا نمایند. تا زمانیکه تمام احکام در میانه است رواج گرفت و نص خاص منقطع و امر شریعت به

---

[۲۸۸]نبی (اکرم) در وصف علی غ میفرماید که ایشان در عالم غیب تقسیم کننده ارزاق است. منظور علم الهی است که از رسول اکرم به علی غ رسیده و از ایشان به ائمه. این فلسفه به صورت کامل تر در آئین بیان به این صورت شرح داده شده که نقطه علم (ایمان به خدا و کتابش) را به حروفات حی و حروفات حی به کلشیئ میرساند.

ید علماء افتاده، احکام آنرا هریک به آراء خود تفسیر نموده اختلاف آراء به حدی شریعت را مندرس نماید که نماند از آن الا اسمی و قشری، آنوقت زمان مقتضی و بر خداوند لازم است به جهت قدایت خلق حجت را ظاهر فرماید و مرایای منصوص هم با زمان ظهور دیگر در دنیا باقی نیستند که حجت آنها را مردود نماید و هرگاه فرضاً هم باشند حجت زمان به هر قسم لباس و شکلی که ظاهر شود خواهد شناخت هرگاه غیر از این در مجلسی او سخن میرود پس از اینکه حجت قبل مشکوک شد وصی اش هم مغشوش، موعودش هم بی اصل و اساس خواهد گردید و چنین تصوری امکان ندارد که در زمان حیات مرآت، اوّل موقع ظهور حجت کلی باشد. هیچ عصری از اعصار چنین واقعه رخ نداده و به هزاران دلیل و برهان لغو است. جنابعالی خودتان طول هر ظهوری را به اکملیت و اعظمیت ظهور معلق میفرمائید. خصوصاً شریعت نقطه بیان را که فرمودید اکمل و اتم از کل ظهورات است. حتی از شریعت محمد بن عبدالله هم اتّم و اکمل میدانید. پس باید طول قوام شریعتش هم اطول از طول شریعت محمّد باشد. به هزار و دیست وهفتاد سال شریعت محمّد تکمیل شد تا نقطه بیان ظهور فرمود و نیز به جهت اعظمیتش اول من آمن او را به مقام و رتبه محمد بن عبدالله میشمارید و بعد از آن میفرمائید در ظرف پنج شش سال شریعتش تکمیل نشده، منسوخ و مرآتش به قول (مثلا) ظهور موعود نقطه مردود گردی؟ خیلی از فرمایش حضرت مستطاب عالی متعجب گردیده که فرمایشات خودتانرا که درمقام اثبات ظهور نقطه اولی تقریر نمودید فراموش میفرمائید و میخواهید به همان قسمیکه در مغز عوام بیچاره مطالب بی سر و بن خود را فرو برده اید و چون از رموز

مطالب و اصولش بی اطلاع بوده اند فریب خورده علی العمیا[289] مذعن[290] شدند و تعبداً[291] قبول کردند. به مغز بنده هم به زور فرور کنید اگرچه بنده هم تاحدی عوام هستم ولی نه تا این حدود که فریب فرمایشات بی مغز جنابعالی را بخورم، بنده را نیز خدا مرگ دهد.

بفرمائید بدانم کدامیک از احکام نقطه عمل شده و چه وقت شریعش تکمیل شد؟ هنوز طایفه بابیه در تقیّه و نمیتوانند این اسم را به خود نسبت دهند که هرگاه نفس بکشند خودشان را مقتول و عیالشان را اسیر و مالشان را به یغما خواهند برد و جنابعالی میفرمائید موعود منتظرش ظاهر شد و به جهت عدم اذعان مرآت منصوص نقطه به او، او را مردود نموده. آه و افسوس که اوقات عمر عزیز خود را در این چند جلسه بیهوده تلف کرده، مبهوت و متفکرم که این کلمات چیست که در این مجالس میشنوم که به هیچ عاقلی بی معنی بودن آنها پوشیده نیست. اگر جنابعالی و جالسین واقعاً بر این عقیده هستید باید به حال شما ها ندبه کرد و از حضور در این مجلس نادم و باید تائب شوم. ولی امیدوارم که محض مزاح و سنجیدن درک بنده این فرمایشات را فرموده باشید و عقاید جنابعالی و آقایان این قسم نباشد. پس معلوم شد که در کتاب بیان بشارت به موعودی داده. آیا مدتی هم از جهت ظهورش بیانفروده یا خیر؟ اگر مدت قرار داده آیا این حجتی که میفرمائید ظاهر گردیده در سر

---

[289] بدون بصیرت و فکر

[290] معترف و اقرار به حق کسی شدن.

[291] بالاجبار

وعده نقطه ظاهر شده یا خیر؟ اگر در سر وعده نقطه ظهور نموده نام نامی و اسم گرامیش چیست؟ از این مقوله مطلب تا کنون ذکری نفرموده اید.

بهائی: یا للعجب! مگر خدای نخواسته در دماغ جنابعالی اختلالی پیدا شده؟ مگر اقوال و افعال هر مظهر ظهوری بر خلق حجت نیست؟ مگر فعل او فعل الله و مشیتش مشیت الله نیست؟ هر زمان که مشیتی اقتضا نمود ظاهر میفرماید خود را. آیا احدی حق لم و بم در افعال حجت زمان دارد؟ آیا حجت زمان اگر شریعت قبل را نسخ فرماید کسی میتواند چون و چرا نماید و هرگاه اراده فرماید مرآت قبل را از مرآتیت خلع فرماید قادر و قاهر نیست؟ آیا کسی را میرسد اعتراضی در افعال و اعمال او نماید؟ و اما اسم مبارکش را در بیان من یظهره الله فرموده اند و مدت زمان ظهورش هم در بیان موجود و منقضی شده. من یظهره الله هم ظاهر شد و متجاوز از چند کرور نفوس هم به ایشان ایمان آورده اند.

بیانی: عجب عجب! حال متوجه شدم که آن کتاب چاپی که به بنده ارائه دادید و فرمودید ثمرات بیان را در این کتاب جمع نموده و در واقع عشق نامه شخص عاشق و الهی بود که معشوق خود را به اسم من یظهره الله خطاب نموده بود و متصل جمال مبارکی را به نام من یظهره اللهی توصیف نموده و به این اسم حسن و صباحت او را میخواست اثبات نماید و بنده عرض کردم که تمام عالم کسانی هستند که آنها را خداوند ظاهر فرموده و بنده و سرکار و جالسین هم همه من یظهره الله هستیم و در قول خود هم عموماً صادقیم و کفری هم واقع نمیشود. هرگاه بنده و شما هم دعوی من یظهری بنمائیم چه دخلی بما نحن فیه[۲۹۲] و ظهور موعود نقطه دارد. افسوس

---

[۲۹۲] موضوع مورد بحث و گفتگو

دارم که کتاب بیان را تاکنون بدست نیاورده ام و الّا هرگاه کتاب بیان را به دست آورده بودم تمام مشکلات بنده از آن کتاب حل میشد و امیدوارم که تا جلسه دیگر کتاب را پیدا نموده لعل حل مشاکل بنده بشود. زیرا که از تقریرات جنابعالی تا کنون نتوانسته ام درک مطلبی نمایم. تماماً به قول عوام کوسه و ریش پهن[۲۹۳] است. میفرمائید حجت کلی صاحب شرع جدید و سنت جدیده است وهنوز به شریعتش عمل نشده دیگری ظهور نموده آنرا منسوخ نمود و جمع بین الاضدا و محال است. باید عم و تکمیل شود. کجا شد عمل و تکمیل اش هرگاه حجت جزئی و مقدمه آن ظهور حجت کلی است اینان معجزه و کتاب و سنت و شریعت جدیده یعنی چه؟ لغو و بیمعنی است. اگر حجت و ظهور کلی است باید به تمام احکامات و دستور العمل حضرتش عمل شود و در هریک از مطالبش علماء امتش اجتهادات نمده به جهت فهم مردم شرح و بسط داده و آراء مختلفه و تصرفات عدیده در آنها بنمایند تا رفته رفته معانی آنها به کلی محو و جز صورت و قشری از آنها باقی نماند و اندراس حاصل نماید تا زمان مقفتضی ظهور دیگر شود و خداوند مظهر ظهور دیگر را ظاهر فرماید. این قسم که جنابعالی فرمودید پس همه روزه انسان باید دنبال یک مدعی حجیت را بگیرد. وقتی نقطه مدعی شد وقت دیگر دیگری میگوید منم و کذلک، انسان بیچاره متحیر و سرگردان گردیده و تا پیان عمر باید یکی را رها نموده به دامان دیگری بچسبد هنور مراد و مطلب مظهر اول را نفهمیده دیگری دعوی مینماید. باید از اول منصرف و دومی را تعقیب نمود و کذلک تا آخر مدعی آیا عمر او کفایت بکند یا از دنیا

---

[۲۹۳] مثلی است که اشاره به تناقض گویی دارد. کوسه ریش ندارد و به همین دلیل کوسه و ریش پهن با هم تناقض دارند.

برود آیا چیزی بفهمد یا نفهمد. انسان ضعیف هم مکلف به شناختن حجت زمان است و از مغیبات هم که خبر ندارد. روح القدس هم که بروی نزول نمیفرماید که او ملهم شود که فلانی حق است بگیر و دیگران را رها کن. پس احسن شقوق این است که شخص دین آبائی خود را محکم نگاهداشته صبر کند تا اینکه آخرین مدعی حجیت که ظاهر شد و حقیقت خود را به ثبوت رسانید به او ایمان بیاورد و همینکه به او مؤمن شد به تمام انبیاء مؤمن شده است. اینهم در صورتی ممکن است که اقل مایقنع کسی هزار سال عمر داشته باشد. به این قسم فرمایشات جنابعالی بهتر آن است که به عقیده اسلامیت خود ثابت قدم بوده بیهوده عمر عزیز خود را به این لاطائلات تلف نکنیم. مبادا از جاده مستقیمه منحرف و به ظلالت و گمراهی ابدی در افتیم. حقیقتاً در دو جلسه اول به مکالمات متین خود به قسمی بنده را مجذوب و امیدوار به مظلب و مقصد نزدیک نمودید که چیزی نمانده بود که تسلیم گردم ولی متاسفانه در این دو جلسه اخیر به معنی مطالب تقریر فرمودید که بنده را فرسنگها عقب راندید و مأیوسم فرمودید که یقین دارم اگر پنجاه مجلس دیگر هم حاضر شوم از تقریرات جنابعالی مطلبی درک نخواهم نمود و بیان را هم به بنده مرحمت نفرمودی که اقلاً رؤس مسائل را از آن کتاب مستطاب به دست بیاورم که خود جنابعالی آنرا معجزه آن حضرت و مجمع اوامر و نواهیش قرار دادید. لعل به صراط مستقیم نائل آیم و اینقدر بنده را دچار زحمت و سؤال و جوابهای بیهوده فرمودید و متحیرم که به چه ملاحظه صلاح خود را در ارائه ندادن آن کتاب دانستید.

بهائی (با اضطراب و تلجج لسان): آقای بنده قدری در عرایضم دقت فرمائید. ما مطلب خود را عرض .... (بیانی سخن او را قطع نموده و چنین گفت:)

بیانی: آنچه تا کنون فرمودید شنیدم کافی است و دیگر تا کتاب بیان را تحصیل نکنم نه گوش استماع دارم لمن تقول و نه دیگر تا بیان را تحصیل نکرده و مطالعه نکنم و کلماتش را با فرمایشات جنابعالی موازنه نکنم در این مجلس حاضر نخواهم شد. زیرا که وقت عزیز انسان اشرف و اثمن از آن است که به استماع مهملات و مطالب بی سر و بن بیهوده تلف شود. هرگاه کتاب را تحصیل نموده در جلسه دیگر زحمت داده از مفاد آن کتاب سؤال و جواب مینمائیم زیرا که دین است و اسباب ملعبه نیست که بتوان به قول عمر و زید معترف به آن گدید لعل عاقبت این نوع مکالمات هم منجر به حزن و تألم گدیده و بنده راضی نمیشوم که احدی از بنده رنجیده شود ولی در این موقع که ختم مجلس است به عموم آقایان خصوصاً به جنابعالی عرض میکنم پس از رفتن بنده قدری انصاف و وجدان خود را حکم قرار داده ملاحظه فرمائید که هیچیک از عرایضی که بنده اظهار نمودم مخالف با عقول سلیمه و خارج از قاعده مستقیمه بوده و از روی غرض و هواهائی نفسانی غیر منقصفانه عرض کرده ام.

شخص بیانی از مجلس خارج شده میرود. مجلس که از وجود جوان بیانی مخلی شد همهمه در اهل مجلس افتاده به طرف مبلغ بهائی توجه نموده چنین گفتند:)

بهائیان مجلس: ما ها خیلی به جنابعالی امیدوار بودیم که شاید بتوانید از عهده جواب شخص بیانی بر آئید و در تمام جلسات اظهار نمودیم که این مرد اعجوبه زمان و نطاق بی بدلی است و جنابعالی از عهده جواب او بر نمی آئید و استدعا نمودیم که معاونی اعلم از خوتان همراه بیاورید که از عهده او بر آید. جنابعالی وقعی به عرایض ما نگذارده، در این جلسه هم شکست یافته مغلوب و مجاب شده، هم خودتان و هم ما را مفتضح نمودید.

بهائی: عجب دارم از جهالت و نادانی و اضطراب شما که بنده را طفل نادانی تصورد نموده اید. برادران من! بنده عمداً مشار الیه را از مطالب عقب میرانم چرا که میدانستم آن ملعون از کهنه مسلمانان متعصبی است که تقریرات من ابداً به قلب تیره اش اثر نمیکند و به هیچ وجه ا زکهنه پرستی خود دست نخواهد کشید و خیلی مغرور به فهم خودش است و یک عقیده دیگر بنده هم در حق او آن است که به قول خودش که در جلسه اول اظهار نمود مسلمان هم نیست و دهر ناقلائی است. در این گونه مجالس هم به جهت تفنن و امرار وقت و استهزاء دین و شرایع حاضر میشود که به متدینین و ریش آنها بخندد و عبارت پردازی و لفاظی خود را به خرج دهد. این است که خواستم قسمی با او رفتار نمایم که دیگر داخل محفل ما نشده و تصدیع[۲۹٤] ندهد. عاقبت هم همان قسم کردم. شنیدید که در آخر جلسه خودش اظهار نمود که تا کتاب بیان رانیابم در مجلس حاضر نخواهم شد. به جرأت به طلعت ابهی میتوانم قسم یاد کنم که به هیچ وجه در صدد پیدا کردن بیان هم نیست و دیگر هم نخواهد آمد و منهم طالب آمدن او نیستم. به جمال قدم قسم که هرگاه این مطالب را به جمادی تقریر کرده بودم متحرک میشد و به قلب قسی او به هیچ وجه اثر نکرد. الحق آدم بی انصافی است.

بهائیان مجلس: آقا حال که مشارالیه حاضر نیست که مکالمات ما را بشنود ولی به حق حق قسم که جنابعالی خیلی بی انصافی میفرمائید. آیا آن بیچاره در تمام تقریراتش یک کلمه حرف نامربوطی گفت یا اینکه نسبت به جنابعالی اسائه ادبی نمود؟ اگر نامربوطی گفت چرا جنابعالی به جواب صحیحی او را قانع نفرمودید که اگر

---

[۲۹٤] پراکنده و متفرق کردن

مقبل نمیشد اقلاً مغلوب از مجلس خارج شود و الحق آنچه تقریر نمود تماماً صحیح و متین و هر جوابی که جنالعالی به او دادید به قدری بی ربط و رویه و خارج از قاعده بود که با دلائل و براهین قاطعه رد میکرد. چرا سرکار میل ندارید او دیگر به مجلس حاضر شود و حال اینکه در این چند جلسه به قدری دیده بصیرت ما را روشن نمود که هیچیک از تقریرات او را از جنابعالی و امثال شما تا کنون نشنیده بودیم و کور کورانه داخل دینی و مؤمن به شخصی شده ایم که هنوز مطالب او را نفهیمده ایم و ادعایش بر ما مجهول است. به ما گفتید قائم ظاهر شده، گفتیم آمنا. فرمودید دینش نسخ شده و طلعت ابهی موعود او و من یظهره الله است و به چند کلمه مسجع[۲۹۵] و مقفی[۲۹۶] عربی عقول ما را ربودید. بدون اینکه دلیلی بخواهیم مقر شدیم و چون و چرا نکردیم زیرا که سواد فارسی درستی نداشتیم بماند عربی هم که نمیدانستیم با خود گفتیم آقای به این پُری و دستار به این سطبری محال است اشتباه نماید. در صورتیکه او به جمال قدم ایمان آورده، ما چگونه میتوانیم به ایمان او تردید نمائیم بعد از آن پارچه کاغذی بیرون آورده به جهت ما قرائت فرمودید: "اِن یا فلان قد اجبناک قبل خلق السموات و الأرض الی آخره.." و ترجمه فرمودید. ما هم به خود بالیده با خود گفتیم که معلوم است ما هم به جهت خود شأنی داشته و آدمی بوده و خودمان غافل بوده ایم. دیگر با خود خیال نکردیم که آیا ما چه خدمت و عبودیتی به درگاه خدا نموده ایم که تا این اندازه به درگاه خدا و حجت زمان مقرب شده ایم که در آیات خداوند ما را مخاطب فرموده که یا فلان ما تو را قبل از خلق شدن سموات

---

[۲۹۵] موزون

[۲۹۶] قافیه دار

و ارض دوست داشته ایم. آن تملقات را به ریش گرفته علی العمیاء اقرار به حقانیت متکلم آن نمودیم. حال این مرد آمد مطالبی اظهار مینماید که تماماً متین و مقرون به صواب، و حق ما هم این بود که از اول امر از راهی که او پیش آمده تحقیقات لازم به عمل آورده با دلائل و براهین وافیه ایمان به مظهر ظهور بیاوریم و خبط نموده بدون اینکه تحقیقات کافیه بنمائیم کور کورانه تقلید اقوال شما را نمودیم. حال ملتفت شده ایم که یک قسمت عمر خود را بیهوده صرف نفهمی خود نموده تلف نموده ایم. خداوند در حق جنابعالی تعضل فرموده که هنوز بیان را تحصیل نکرده اگر جلسه دیگر با کتاب بیان بیاید نمیدانم بر جنابعالی چه خواهد گذشت.

بهائی: بیجحت متزلزل نشوید. حال که رفته امیدوارم که دیگر این شیطان رجیم کتاب را نیابد و به این مجلس هم ظاهر نشود که اسباب تزلزل شما را فراهم نماید. اگر با کتاب بیان هم بیاید، خاطر شما از هر جهت آسوده باشد. جواب خود را از متن کتاب خواهد شنید و انشاء الله مجاب و مغلوب خواهد شد.

اهل مجلس: اگرچه گمان نمیکنیم این شخص که ما ملاحظه نمودیم مغلوب گردد ولی انشاء الله امیدواریم که جنابعالی ما را از انفعال و سر افکندگی آسوده فرموده رفع تزلزل ما را بفرمائید.

(قارئین محترم در اینجا سؤال خواهند فرمود که:

سر خدا که عارف سالک به کس نگفت   در حیرتم که باده فروش از کجا شنید[۲۹۷]

---

[۲۹۷] غزلیات حافظ – غزل شماره ۲۴۳

سؤال صبیحی[۲۹۸] است. چون در عقاید چند نفر از اهل مجلس تزلزلی پیدا شده بود، بعد از ختم جلسه چهارم شخص بیانی را پیدا نموده مطالبی که بعد از رفتن وی در میانه اهل مجلس با جناب مبلغ ردّ و بدل شده بود تماماً بیان نموده و کسب تکلیف از شخص بیانی به جهت رفع تزلزل و هدایت خود نموده، بعضی سؤالات نموده و جواب میشنیدند.)

---

[۲۹۸] زیبا. در اینجا به معنی سؤال بجا

جلسه پنجم

شخص بیانی وارد مجلس شده با کمال ادب به طریقه اهل اسلام رسم سلام و تحیت به جای آورده و از بهائین متفقاً جواب سلام خود را با نهایت احترام میشنوند و در صف نعال که محلی خالی مانده بود در کمال ادب مینشیند. هر قدر اصرار میکنند بالاتر بفرمائید جواب میدهد که شرف المکان بالمکین. آدم به صدر نشینی انسان نمیشود.

بهائی: جنابعالی که در مجلس ما تشریف می آورید خوب است سالم را به طریقه ما بفرمائید "الله ابهی[۲۹۹]". امر جمال مبارک بر این است.

بیانی: بنده از مداهنه و چاپلوسی و تقلید بسیار متنفرم. اولاً اینکه در هیچ زمانی عادت بر این جاری نشده که کسیکه هنوز حجت زمان خود را نشناخته و مؤمن به او نشده محض تقلید و تملق آداب و رسوم دین خود را ترک و به جهت خوش آمد دیگران به رسم شریعت آنها رفتار نماید. چنین شخصی را منافق گویند. باطنش با دیگری و ظاهرش با دیگران است.

هرکه زبانش دگر و دل دگر　　　تیر بباید زدنش بر جگر[۳۰۰]

ثانیاً بنده که مشهور در زمره عشاق جمال مبارک محسوب نیستم که پیروی اوامر و نواهی ایشان را بنمایم. ثالثا تلاش میفرمائید که بنده را دو منزل یکی ببرید و از

---

[۲۹۹] در آئین بیان طریق سلام (تکبیر) دادن بانوان به الله ابهی است و به هنگام جواب الله اجمل گویند. منشأ سلام دادن در بهائیت به دلیل واضح از انجا گرفته شده.

[۳۰۰] مصدر این بیت یافت نشد.

تماشای مرحله اول محروم فرمائید و بنده از آن زمره نیستم که فریب فرمایشات شما را خورده و تقلید جنابعالی را بنمایم. پس از اینکه مرحله اول را به طریقی که سنت پروردگار جاری و مقرر فرموده طی ننمایم که ظهور قائم باشد چگونه ممکن است که به بهاء یا جمال قدم یا طلعت ابهی یا جمال مبارک یا ظهور اعظم شما که نمیفهمم کیست مذعن[۳۰۱] و اوامرش را اطاعت نمایم. وانگهی همینکه اصل را بر پایه محکم نهادیم فروغ قهراً و بالتبع درست میشود. استدعا دارم به هیچ وجه فعلاً بنده را مجبور به آداب شریعت معتقده خودتان نفرمائید که ابداً فایده ندارد و محال است نا نفهمم مطلبی را قبول کنم و بی هت عرض خود را مبرید و زحمت ما ندارید.

بهائی: بسیار خوب هر قِسم میل حضرتعالی است رفتار خواهد شد. خواست خاطر انور را به حکمی از احکام الله مستحضر نمایم. حال بفرمائید بدانم بین الجلستین در عرایض این ارادت شعار[۳۰۲] دقت و تعمق فرموده اید یا خیر.

بیانی:اگرچه بیانات جنابعالی بنیان درستی ندارد و پایه اش متین و استوار نیست که قابل تعمق باشد و از پریشان گوئی جنابعالی هم مطلبی مستفاد نمیشود ولی شخص مجاهد هرچه از طرف مقابل میشنود اگرچه سست و از تار عنکبوت باشد واجت است که به جهت اقناع وجدان خود رد آن مداقه نماید و آیا ممکن است بنده که خود را سالک و جاهد میدانم بدون تحقیق مطلبی را نفهمیده رد یا قبول نمایم. بلی دقت نموده و آنی هم غفلت نورزیده و مطلبی از آنها رک نکرده ام ولی چون به

---

[۳۰۱] معترف. مجاب

[۳۰۲] ارادت پیشه. ارادتمند

عون[303] الله کتاب بیان را بدست آورده و در اوقات تعطیل به قرائتش فائز گردیده و مستفیض[304] و مستفید[305] گردیدم. الحق کنزی[306] است ثمین[307] و بحری[308] است بی پایان و مستجمع جمیع دلایل و براهین و امرامر و نواهی و احکام شریعت بیان که بر قاری آن مفری[309] نیست جز اینکه در حضرتش عابد و ساجد گردد. و چنان حجبات و اوهام بنده را که طبیعت ثانویه شده بود خرق[310] نموده که بنده امروزی شخص روز قبل نیست و به حمد الله قلب ماهبت نموده در عالم جدیدی واقع شده ام که شرحش به تقریر و تحریر نگنجد و بسیاری مطالب در آن مدرج است که مدلل مینماید که ممتنع است تا به احکام شریعت حضرتش از جزئی و کلی عمل نشود و شریعتش قوام نیاید ظهوری دیگر ظاهر شود و تمام کلماتش منافی با تقریرات حضرتعالی و تفاوت از زمین است تا آسمان. زیرا که شرایطی در آن ذکر فرموده که اظهر من الشمس است که باید عمل شود و مؤمنین به بیان مبربای دین بیان گردیده که در هنگام ظهور موعود منتظرش که حضرت من یظهره الله باشد ضری به وجود مقدسش چنانچه در زمان نقطه و سایر نقاط حقیقت وارد آوردند وارد ناورند و موعد معینی از جهت ظهورش در بیان معین فرموده که احدی را مجال انکار آن نیست. از

---

[303] یاری و کمک

[304] فیض بردن

[305] استفاده بردن

[306] گنج

[307] گرانبها

[308] دریا

[309] گریز

[310] پاره و آشکار نمودن

جنابعالی انصاف می طلبم که بعد از هزار و دیست وهفتاد سال تضرع و ابتهال مردم به درگاه پروردگار به جهت ظهور موفورد السرورش ظاهر شود با شریعت و سنت و احکام جدیده و خون خود را در راه انسانیت فدا نموده و شهید گردد و شما که خودتان معتقدید که موعود منتظر محمد بن عبدالله است و ایمان به او دارید سزاوار است که به بنده بفرمائید که دینش در ظرف چند سال عمل نشده منسوخ و مرآتش به قول نمیدانم که مردود گردیده و شریعتش را به قدر شریعت عیسی و موسی و یا بهتر عرض کنم به قدر یک رساله فروع چند ورقی مجتهدی وقع ننهاده نسخ آنرا به ساده لوحان اعلان و آنها را در هاویه هلاکت و ظلالت فرو اندازید. در صورتیکه خوتان فرمودید که دلیل طول مدت هر شریعتی نسبت به اتم و اکملیت آن است. و ظهور نقطه را هم اقوی و اتم و اعظم و اکمل از کل شرایع و ادیان قبل حتی محمد بن عبدالله ص میگوئید و هنوز به یک حکمی از احکام آن عمل نشده. واضح تر عرض نمایم هنوز اعلب مردم ظهور او را نشنیده، میفرمائید منسوخ شد؟ زهی بی انصافی و جهل و بی وجدانی (در این مقام عموم بهائین مجلس به صدای بلند متفقاً فریاد برآورده گفتند الحق آقا چه شیرین و متین تقریر میفرمائید. آه آه از غفلت و ساده لوحی ما).

بهائی بعد از تقریر جالسین رنگ از رخش پریده چنین تقریر نمود: جناباً شما تا کنون بیان را ندیده بودید و تازه به دست آورده اید و به مطالبش آشنا و مربوط نیستید و به طوریکه باید در عباراتش دقت نفرموده اید که محکمات و متشابهات آنرا تمیز دهید. باید محکم را از متشابه و ناسخ را از منسوخ تفکیک نمائید. بعد از آن بر جنابعالی واضح خواهد شد که عرایض خالصانه بنده مقرون به صدق است.

بیانی: جسارت میکنم و از جنابعالی معذرت می طلبم از این عرایض که مینمایم. حال بر بنده محقق شد که جنابعالی یا کتاب بیان را ندیده اید و یا اگر هم دیده باشید مطالب آنرا به اغراض نفسانی اعمال فرمودید که بر مستضعفین و عوام بیچاره امر را مشتبه نموده که نفهمند مقصود حضرتش چه و فایده نزول احکام آن حضرت چیست که مبادا به تکالیف دین خود بصیر گردیده و در خدمت جنابعالی پشت خم نکرده و نتوانید بر آنها سوار شوده بتازید و این حرکت هم غصب حق نقطه و ظلم در باره ضعفاء و عوام بیچاره است. آقای مکرم! مگر در بیان صریحاً نمیفرماید که متشابهی در این کتاب نیست و تمامش از محکمات است و تأویل هم ممنوع است. مثلا در باب شانزدهم از واحد دوم که باب جنّت است میفرماید که هرگاه در سنه غیاث که هزار و پانصد و یازده و بدو انتظار است ظاهر شد بروید ایمان بیاورید و هرگاه در آن سنه ظاهر نشد و به عدد مستغاث که دو هزار و یکسال است شنیدید که ظاهر شده من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیککم فاذا لا تبصرن بقدر ما یتنفس الی آخره. بفرمائید بدانم این عبارت از محکمات است یا از مشابهات؟ پس از این عبارت معلوم میشود که بواسطه اعظمیت این شریعت یک طول مدت تکمیل و قوام آن هم اطول از ظهورات قبل است به طوریکه خودتان فرمودید.

بهائی: عزیز من! همین عبارت از متشابهات است که جنابعالی ملتفت نشده و بر سرکار مشتبه شده و معنی غیاث و مستغاث مراد حضرت بوده نه عدد آن و یا اینکه مراد عدد حروف آن است که شش حرف مستغاث و چهار حرف غیاث که به روی هم ده میشود و ظهور جمال مبارک هم در بین نه سال و ده سال بعد از عروج نقطه شده و این عبارت از کلمات تأویلیه آن کتاب است که هرکسی قادر بر فهم آن نیست.

خصوصاً جنابعالی که هنوز مأنوس به معانی آنها نمیباشید. هرگاه هم ملتفت نشده باشید جای تعجب و حیرتی نیست و بحثی بر شما وارد نمی آید.

بیانی: مکرر مستدعی شده ام که قدری انصاف را پیشه خود قرار دارده و رجوع به وجدان سلیم خود بفرمائید و اباطیل را ملبس به لباس حق جلوه ندهید. اولاً هرگاه کلمات بیانیه مئوول بود چرا مردم را از تدویل منع میفرماید. ثانیا هرگاه مئوول بود چرا خودشان که به فارسی ترجمه فرموده تأویل نفرموده فقط معنی تحت اللفظی آنرا بیان فرموده اند و آیا میدانید چرا به فارسی ترجمه شده؟ از بس که مدّلسین و متقلبین امت محمد آیاتی قرآنی را زیر و رو کرده و هرکس به میل خود ترجمه و تأویل نموده. حضرت نقطه روحی فداه به واسطه سد طرق تقلب امّت خود به فارسی ترجمه فرموده که دیگر احدی قدرت بر زیر و رو نمودن آیات حضرتش نداشته باشد. باز میبینیم هنوز شمس حقیقت غارب نشده تهیه تقلب را از فرمایشات آن حضرت به جهت میولات نفسانی خود دیده. اگر چه محال است شما یا آن کسیکه غصب حق نقطه اولی را نوده بتواند به میل خود در این دو کلمه غیاث و مستغاث دست و پائی نمائید زیرا که سنه غیاث و مستغاث فرموده نه حروف مقطعه آنها را ولی نه محض خاطر جنابعالی که حجاب حبّ ریاست جنابعالی را از جاده عدل و نصفت دور و مهجور ساخته و ممکن نیست هر قدر دلیل و برهان هم از فرمایشات نقطه اقامه نمایم قبول فرمائید. البته النار و لا العار[۳۱۱] را زبان حال خود فرموده اید. از جنابعالی مأیوسم ولی به جهت بصیرت برادران خود که همه چشم و گوش خود را به فرمایشات جنابعالی و عرایض بنده گشوده اند که ببینند حق با بنده است یا با جنابعالی. عرض میکنم هرگاه به فارسی از کتاب بیان

---

[۳۱۱] قول عمر بن خطاب است. مراد آنست که سوختن در آتش بر قبول ننگ شکست رجحان دارد.

به شما ارائه نموده مدلل نمایم آن وقت باز هم میتووانید بفرمائید متشابه است؟ نه! محکم، آیا چنین انصافی در وجود شما یافت خواهد شد که انکار آن را بفرمائید.

بهائی: بنده گمان نمیکردم که جنابعالی اینقدرها بی ملاحظه باشید و جرئت نمائید که به حضرت نقطه و فرمایشاتش افترا ببندید. ابداً چنین عبارتی به فارسی در بیان نیست و ممکن هم نیست که بوده باشد.

بیانی: جناباً قبیح است که من در اول مرحله ای که هنوز در ایمان به خضرت به منزله طفل صغیری هستم افترا به محبوب و معبود خود بزنم. اینک بیان حاضر و جای دوری هم نیست. این کتاب را هم نگفته ام که به میل بنده بنویسند. (کتاب را باز نموده و باب جنت که باب شانزدهم از واحد دوم است را پیدا نموده که جنت و معنی آنرا مشروحا بیان فرموده اند و عبارت ذیل را نشان میدهد.) «اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الا آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آن وقت کل مکلف به تضرع و ابتهال هستید» حال آقای بنده در این عبارت چه میفرمائید؟

بهائی: تعجب دارم از کاتب که چگونه جرئت نموده که چنین عبارت تهمت آمیزی را به کتاب بیان تلفیق نموده. ابداً روح مطهر نقطه از این عبارت خبر ندارد و چنین مطلبی هم در بیان نیست.

بیانی: جنابعالی را در زمره آنانی میبینم که در قرآن در حقشان فرموده " وَ إِنْ یَرَوْا كُلِّ آیَةٍ لا یُؤْمِنُوا بِها"[۳۱۲]. چرا در فرمایشات خود تفکری نمیفرمائید؟ در هر حال

[۳۱۲] آیه ۱۴۶ از سوره اعراف: و اگر هر آیتی بینند به آن ایمان نیاورند

شخص دانائی مثل جنابعالی نباید مجسمه جهل و انکار باشد. خوب رویه ای پیش روی خود نفرموده اید. یقین دارم که اگر صد جای بیان را هم باز کنم و به شما ارائه دهم باز به واسطه عجبی که در وجود جنابعالی موجود است بفرمائید الحاقی است.

بهائی: به حق قسم که من چنین عبارتی در بیان هائی که نزد ما هست ندیده ام و باور هم نمیکنم که مال نقطه و فرموده ایشان باشد.

بیانی: آه و افسوس از بی وجدانی و بی انصافی جنابعالی! بسیار خوب! بفرمائید یکی از کتب بیان خودتان را الساعه بیاورند. هرگاه این عبارت در آن نباشد صرف نظر میکنم و از چندین جای دیگر از بیان به سرکار مدّلل مینمایم که هنوز موقع ظهور حضرت من یظهره الله نیست و مدعی این مقام کاذب و دعوتش باطل و از مراتب انسانیت هم خارج است. بفرمائید حاضر نمایند تا تمام دلائل شافیه که دال بر بطلان دعوی مدعی این مقام است از کتاب بیان خودتان ارائه دهم تا حاضرین بدانند که بنده در مقام دینداری ابداً خود داری از راستگوئی نکرده و تعاریف و مداهنه و تدلیس را هم خلاف دینداری میدانم و در مقام اخلال کسی هم نیستم. لکم دینکم و لی الدین[۳۱۳]. اگرچه ممکن است که مدعی این مقام آن عبارت را از کتب بیانیه که در ید شما است به جهت اجرای مقاصد خود محو نموده باشد ولی بنده محقق میدانم هرگاه هم اراده محو آنرا کسی نموده باش، خداون به حکمت بالغه خود در آن موقع بصر او را عاری از نور میفرماید که آن عبارت از نظرش بیفتد و نتواند محو کند. در هر حال به جهت اتمام حجت الساعه باید حاضر فرمائید زیرا که

---

[۳۱۳] آیه ۶ از سوره کافرون: دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.

اگر در جلسه دیگر بیاورید و عبارت معروضه در آن نباشد یقین خواهم نمود که خودتان آن عبارت را محو نموده اید. پس دیگر طفره نروید و حاضر نمائید.

بهائی: عجب! عجب! تمام فرمایشات شما کنایه و استعاره است. این قدر سوء ظن در حق بنده از چه جحت است؟ مگر تا کنون از بنده خلاف ابدی ظاهر شده که این قسم مکالمات کنایه دار را تقریر مینمائید؟ از جنابعالی متوقع نبودم.

بیانی: اولاً بدانید حق سالک و جاهد اینست که در حق همه کس سوء ظن داشته باشد تا اینکه موشکافی نموده راه را از چاه تمیز دهد و فریب نخورد و این صفت سوء ظن و دیر باوری در مقام مجاهده در امر دین ممدوح است و زود باوری حاضرین است که آنها را دچار غلط و اشتباه نموده. کدام سوء ادبی اعظم از جسارتی است که به نقطه اولی فرمودید؟ ثانیا بنده کنایه و استعاره عرض نکرده ام. مگر اینکه عین واقع را اظهار نموده ام. ثالثا خیال جنابعالی را میدانم که میخواهید به این مهملات مجلس را خاتمه دهید و بیان را حاضر ننمائید و بنده کسی نیستم که مشتبه شوم. این قدر ها هم بنده را گول و نادان تصور نفرمائید.

بهائی: باز هم سوء ظن. باز کنایه و استعاره. الساعه میگویم کتاب را حاضر نمایند. برادران من خواهش دارم زودتر کتاب بیان را بیاورید و بنده را از اعتراضات بی قاعده ایشان مستخلص نمائید تا به ایشان مدلل نمایم که چنین عباراتی در بیان ما ها نیست. شاید زبان خود را از سخن گوئی باز دارند. (صاحب منزل برخواسته بیان خود را آورده و بدست بیانی میدهد و میگوید اینک بیان ما است،ملاحظه فرمائید.)

بیانی کتاب بیان را گرفته و باز کرده و میگوید که خط این کتاب به نظرم آشنا می آید ولی درست در نظرم نمانده.

بهائی: بلی این خط، خط مرحوم آقا سید رحیم اصفهانی است که از کملین سلسله ما بوده. خداوند رحمت فرماید اورا که مرد دانا و عالمی بوده.

بیانی: بلی! بلی! بخاطرم آمد. اگرچه ظاهراً بهائی و بسیار آدم خوبی بود ولی گمان نمیکنم باطناً او جز به شکم به دیگری ایمان داشته و با آن مرحوم معاشرت داشته ام. اگر کاتب این کتاب او است چه استعبادی دارد که آن عبارت را از کتاب محو نموده باشد. چه ضرر دارد. حال باید در جه انصاف او را هم امتحان نمائیم. هرچه بادا باد. (کتاب را باز نموده جستجو نموده و باب جنت را پیدا نموده و عبارت دو هزار و یکسال فارسی را پیدا نموده و نشان میدهد) و میگوید: ملاحظه فرمائید آن مرحوم با وجود اینکه از سلسله بهائیه بود باز در عالم خود مرد متدین درستی بوده که این عبارت به این واضحی را که بطلان مدعی که خودش هم از اتباع او بوده محو نکرده. خدا رحمتش کند.

بهائی رنگ از رخش پریده و با تلجج لسان میگوید: مخدوماً فرض میگیریم که دو هزار و یک سال فارسی هم صحیح باشد. شما منتظر من یظهره الله آنزمان میشوید. ایشان من یظهره الله این زمان میباشند که در همه بیان متصل میفرماید اگر فی الحین ظاهر شود ایمان بیاورید و لَم و بَم در حقش جایز نیست.

بیانی قاه قاه بنای خندیدن را گذارده و گفت: آقای بنده! کلمه فی الحین به جهت مبالغه است. یعنی در حینی که ظاهر میشود لَم و بَم در حقش نگوئید. ثانیا

چرا نقطه اولی من یظهر شما را در کتاب خود خبر نداده، از جا انداخته و خبر من یظهر دو هزار و یک سال دیگر را در کتاب خود فرموده؟ حقش بود که خبر این من یظهری (که شما معتقد شده اید) را بدهد و او خبر من یظهر (بعدی) دو هزار و یکسال دیگر را بدهد. گویا نقطه اولی این مطلب (سلسه مراتب) را فراموش فرموده بود. خوب بود من یظهر شما که سنّاً چند سال از ایشان بزرگتر بودند و حاضر هم بود کتاب بیان را در نزد حضرت نقطه برده عرض کنند که شما باید خبر و بشارت من که من یظهره الله این زمان و موعود شما هستم بدهی! چرا سهو کرده و مرا از قلم انداخته و به من یظهره اللهی که موعود من است و دو هزار و یک سال دیگر ظاهر میشود و (میبایستی) که من بشارت ایشان را به مردم بدهم چسبیده اید؟ (شاید که از این روی نقطه اولی) اقلاً تا حیات داشته رفع این اشتباره را از کتاب خود میفرمودند که بنده و امثالهم بعد از شهادت آن حضرت به اشتباه و ظلالت نیفتم.

دیگر اینکه، بنده فرمایشات جنابعالی را انکار نمیکنم و مقرّم بر اینکه من یظهر ها ظاهر خواهند شد ولی نقطه اولی بشارت به من یظهره اللهی میدهد که خود را در ظل او فانی و عبد عبید دانسته تمام اوامر و نواهی که در فرمایشاتش از جهت امت خود مقرر فرموده محض آن است که (امتش) خوب تربیت شده که به آن وجود مبارک ضرّی وارد نیاورند. حال بفرمائید بدانم من یظهره الله که شما به وجودش معتقدید چه قِسم من یظهری است؟ آیا من یظهری است در ظّل نقطه و خود را عبد عبید او محسوب میدارد یا اینکه خود را بالاصاله حجت و موعود نقطه میداند؟

بهائی: استغفرالله! طلعت ابهی یعنی جمال مبارک موعود نقطه است که ظاهر شده متبوع است نه تابع و نقطه مبشر ایشان بوده اند.

بیانی: به به! هزار آفرین بر ذوق سلیم جنابعالی! واقعا عقیده جنابعالی همین است یا اینکه با بنده مزاح میفرمائید؟

بهائی: در اور دینیه مزاح گناه است و عقیده بنده همین بود که عرض شد و ایشانند که نقطه اولی در کتاب بیان عباد خود را به ظهور شان بشارت داده.

بیانی: پس نقطه اولی چه حق داشته که در کتاب احکام شریعت خود مردم را به ظهور من یظهره الله دو هزار و یکسالی بشارت دهد و به هیچ وجه نمیفرماید که نه یا چهارده سال دیگر ظاهر میشود. حق ایشان این بود که بشارت من یظهر ی که ۹ یا چهارده ساله را بدهد و دو هزار و یک سالی را به جهت من یظهر شما بگذارد؟ پس چرا من یظهر شما را از میان انداخته؟ به علاوه، چگونه میشود من یظهر موعود قبل از مبشرش متولد شد در صورتیکه مبشر بیست و چهار ساله بوده و من یظهری که شما ادعا میکنید چند سال از نقطه مسن تر بوده وحاضر بوده. آیات نازل فرمودن و شریعت و سنت جدیده در میان عباد خود گذراندن و وصی (و مرآت) معین نمودن و این همه تأکید در عمل نمودن به احکام برای همین هشت یا ده سال چه ثمری داشته؟ چرا انگشت مبارک را به روی شانه من یظهره الله شما نگذاشته و نفرموده این است کسیکه من مبشر او هستم. من مقدمته الجیش ظهور حضرتش و او اصل ظهور است. بروید به او بگروید و احکامی هم که آورده لغو بوده زیرا که هیچ دیوانه ای با آن همه صدمات و لطمات احکام و شرع جدید به جهت این چند سال وضع نمیکند که حجتی مصنوعی بیاید آنها را عمل نشده نسخ کند و خودش ادعا نماید. در صورتیکه به یکی از آنها عمل نشده باشد. این همه اصرار در نزول و عمل به آن

چه فایده به جهت او داشته و دیگر اینکه باید من یظهر شما کتابی بیاورد که فرعی از او بوده.

بین الظهورین کتاب آوردن چه معنی دارد؟ آیا این فرمایشات جنابعالی را هیچ عاقلی می پزیرد؟ نه والله. نه بالله! (در این مقام اهل مجلس متفقاً صدرا را با احسن احسن بلند نموده و گفتند والله شمائید بهترین متکلمین و منصفین و تمام تقریرات جنابعالی صحیح است و متین). مجدداً بیانی شروع به مطلب نموده به جالسین اظهار تشکر نموده روی را به بهائی نموده و چنین گفت: آقای بنده! جنابعالی خودتان تصور نمیفرمائید از اول ظهور نقطه تا زمان خروجش چه جانهای پاک در راه او فدا گردید و کفار چه خونها بعد از غروب وجود نقطوی از مؤمنین به حضرتش ریختند. چه جنگ ها در نیریز مازندران و زنجان کردند؟ آیا این چند سال قابل این همه خونریزی و فدیه دادن بود؟ شریعت جدید و اتیان به معجزه و آیات و احکام و شریعت وضع کردن به جهت این چند روز آیا موجب سخریه و استهزاء نیست؟

بهائی با نهایت تزلزل و متوحشانه در حالتیکه با گوشه چشم به مجلسیان ناظر بود گویا میخواست به اعماق قلوب آنها نفوذ نموده بداند که چه خیالی در قلب خود میکنند و بعد از لمحهٔ سر بر آورده توجه به طرف بیانی نموده چنین تقریر نمود: جنابا! عرض کردم که بدواً باید محکم و متشابه را تمیز داد. ثانیا هرگاه معنی روز پنجاه هزار سال را درک فرموده باشید درک معنی دوهزار و یک سال را هم خواهید فرمود. همان قسم که روز پنجاه هزار سال منهضی شده، دو هزار و یک سال بیان هم منقضی شده باشد. چه عیبی در آن مشاهده میشود. وانگهی! جنابعالی تمام توجهتان به موهومات بیان است و از معلومات آن غفلت نموده اید.

بیانی: آقای عزیز! من هرگاه فرمایشات حضرت نقطه به همان باب جنت و غیاث و مستغاث و دو هزار و یک سال فارسی آن که ترجمه مستغاث است ختم شده بود سهل مطلبی بود و اگر در صد جای دیگر بیان همین مطلب را تکرار نمیفرمود و به تاکیدات مؤکده اصرار در مراقبت آن عدد نمیفرمود بنده اینقدر ها اعتراض نمیکردم. ولی افسوس و صد افسوس که به قدری تکرار همان عدد را فرموده که احدی را قدرت نیست که تغییری در آن دهد و صرف نظر از آن نماید. اصرار شما در انکار آنها بنده را مجبور مینماید باز هم به جهت حاضرین از ابواب دیگر بیان صحت آن عدد را مدلل نمایم با بر نقین آنها افزوده و بدانند موقع ظهور من یظهره الله موعود نقطه نیست و مدعی این مقام منیع کاذب است. اینک ملاحظه فرمائید باب هفدهم از واحد دوم فی النار حق الی انجا که میفرماید اگر در عدد غیاث ظاهر شود الی آخر. مطلب ایضاً در باب پانزدهم از واحد سوم میفرماید فی حکم حفظ البیان باعز ما یمکن تا آنجا که میفرماید که قدر لمحه فاصله نشود مابین الظهور و ایمان کلی من آمن بالبیان و نمیفرماید کل من آمن بالبها که بقدر طول الی المستغاث لایق نیست که بمانند و نمیفرماید الی طول غیاث. که جنابعالی میدان وسیعی به دست آورده بتوانید در این محل هم دست و پائی کنید و بگوئید بسیار خوب ما هم اطاعت نموده تا طول غیاث نماندیم و نیز در همین باب میفرماید اگرچه امید از فضل خداوند عطوف رؤف این است که در حین ظهور به اوامر خود در الواح خود کل عباد را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند. سیاق عبارت بما نشان میدهد که باید از قبل از غیاث انتظار داشت ظهور موفور السرورش را و مفرمود قبل از طاء یا کاف که مؤید دعوی مدعی قرار دهید و

نهایت انتظار را به مستغاث خاتمه میدهد و مؤید عرض بنده این دو کلمه در این دو عدد است که امر محکم بیان قرار داده و هرگاه این باب را از بدو تا ختم ملاحظه فرمائید گمان ندارم دیگر اینگونه فرمایشات را بفرمائید. حضرت رّب اعلی روحی و روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فداه از بس از ظلم اشرار متحمل اذیت شده اند و مطلع از تدلیسات شیاطین انس بوده اند به قدری دقت و پیش بینی در این امر فرموده و سد طرق تقلب و تدلیسات را فرموده که هیچکس را مجال تقلب و تزویری نماند. آیا با وجود این باز شما اصرار در اثبات این مدعی که اسم او را هنوز ندانسته ام چیست میفرمائید؟ هان؟ آقای بنده جوابم را بفرمائید.

بهائی: عرض کرده و باز هم عرض خود را مکرر میکنم. شما به موهومات بیان مستمسک و از معلومات آن تجاهل میفرمائید. خیلی عاشق تقریرات خود هستید و ملاحظه مطالبی که از محکمات است نمیفرمائید. در بابیکه میفرماید کل ظهورات بیانیه نزد او و در ظّل یک کلمه او است که بفرماید قد ارفعنا، آیا این فقره را هم جرئت دارید انکار نمائید؟

بیانی با قاه قاه خنده میگوید: آقای من! شما در زمره اشخاصی هستید که یؤمنون به بعض الکتاب و یکفرون به بعضه. اگر کلمات بیان موهوم است، (به چه) جهت در کتاب مدون احکام خود مینویسد ؟ (اگر) باز هم موهوم است، اصل من یظهره الله هم موهوم خواهد بود. (پس) جهت اینکه به این کلام موهوم او، من یظهره اللهی موهوم را میخواهید اثبات نمائید چیست؟ ثانیا گویا مطالب مقدماتی خود را که معنی آنها را به بنده فرمودید فراموش کرده اید که در یکی از جلسات قبل فرمودید روز پنجاه هزار سال یوم ظهور حجت زمان و قرب و منزلت و مقدار و شرفت

آن روز مقابل است با شرف و مقدار پنجاه هزار سال[۳۱۴]. در این جلسه میفرمایند هر قسم روز پنجاه هزار سال منقضی شد،دو هزار و یکسال هم منقضی شده. حال محض مغلطه باز در اینجا همان را تکرار فرموده و معنی دیگر از برای آن بیان میفرمائید. آقای من! حضرن نقطه برزخ بین ظهور خود و من یظهره الله را به جهت تکمیل شریعت خود دو هزار و یکسال قرار میدهد. ثالثاً بنده انکار نمیکنم که من یظهره الله موعود اگر به موقع خود ظاهر شود و ثابت گردد که خود او است البته هرگاه بفرماید قد ارفعناه و دین بیان و کلمات بیانیه را منسوخ فرماید، که را یارای آن است که چون و چرا کند؟ این مطلب چه دخلی به مانحن فیه دارد؟ جنابعالی من یظهره الله موعود نقطه را ثابت بنمائید، بعد از آن آنچه بفرماید پذیرفته است. ثبت الأرض ثم انقش[۳۱۵]. در صورتیکه ظهور محقق شد ایر فروعش قهراً و بالتبع درست خواهد شد. نه اینکه بنده شبهه داشته باشم که جنابعالی ندانید که عرایض بنده منطقی و صحیح است. خوب میدانید و میتوانم هم قسم یاد نمایم که در قلب خود هم تصدیق عرایض بنده را میفرمائید ولی به کدام ملاحظه لساناً از اقرار به صدق بودن عرایضم ابا میفرمائید متحیرم! به حق خداوند این روش که جنابعالی شمیه[۳۱۶] خودساخته اید روش عادلانه و منصفانه نیست. در باب ارتفاع بقاع کانت فوق الأرض چه میفرمائید؟ آیا باید این حکم وقوع یابد و صاحب سلطه ظاهر شود

---

[۳۱۴]سوره معارج آیه ۸: «تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْم كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَة» یعنی: فرشتگان و روح به سوی او (خداوند) عروج می کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.

[۳۱۵] از کتاب امثل و حکم دهخدا. مثلی است از قبیل: کاخی که ساخته نشده نقاشی بر نمیداره. اول ادعایت را ثابت کند بعد حکم بیاور.

[۳۱۶] احتمالا "شمه" بوده. به معنی خلق و خو و خاصیت.

که مقابر را عموما خراب نماید کو؟ چه شد؟ که را یارای آن است یک قبر مسلمانی را نبش نماید؟ یا آنکه قبر یک امامزاده معلوم یا مصنوعی را خراب نماید؟ دیگر چه رسد به مقابر بزرگان دین یا انبیاء و ائمه هدی؟ آیا این فرموده را هم جزء موهومات محسوب میفرمائید؟حال آنکه حتماً باید وقوع یابد زیرا که وقتیکه دین های آنها منسوخ و حجت کلی ظاهر شده هرکس به قبور پوسیدهٔ تهی سجده نماید عین بت پرستی است. باری! آن بت را بپرستید که جانی دارد! به حق قسم که قلبم به جهت این ضعفای بیچاره کباب میشود که دچار ظلم و ستم جنابعالی و امثال شما شده و با وجودیکه به خوبی از مطالب آگاهید ولی حجاب و سدی در جلو آنها بسته و چشم و گوش آنها را به جهت اجرای مقاصد مسئومه خود از فهمانیدن مطالب حقه بسته و در حقشان بخل میفرمائید. آن بیچاره ها هم فریب نطقهای مطنطن[۳۱۷] با طمطراق[۳۱۸] و (الفاظ) عربی بی سر و بن جنابعالی را خورده تصور میکنند آقای به این پری که به جمال مبارک ایمان آورده ما را چگونه مجال انکار میماند و کور کورانه اظهار ایمان مینمائید. اگر از ایشان کسی سؤال نماید به چه دلیل ایمان آورده اید، جواب میدهند به دلیل اینکه آقای با این علم و عمامه و به این بزرگی یا فلان الدوله با آن دولت و مکنت که به ایشان ایمان آورده شبهه نیست که فهمیده و ایمان آورده اند. از وجدان خود سؤال فرمائید آیا اظلال نمودن عوام بیچاره شیوه و شمه اهل حق است و این رویه و مسلکی که اختیار فموده اید سیره مردمانخدا پرست است؟ والله وجدان شما به شما جواب میدهد خیر! خر! هزار مرتبه خیر.

---

[۳۱۷] پر آوازه

[۳۱۸] آوازهٔ خوش

بهائی ریگ از رخش پریده با کمال خشونت و تغیّر و تشدد: جناباً انصاف این است که خیلی تند رفته و از حدّ خود تجاوز فرموده اید (و سر خود را نزدیک آورده به گوش بیانی چنین سرود) آقای من این مطالب عالی را سزاوار نیست علنا تقریر فرمائید زیرا که اینها عوامند و اینگونه مطالب از حوصله آنها زیاد است و اینگونه مطالب عالی را باید در مجالس مخصوص با همدیگر مذاکره نمائیم که این اشخاص گمراه نشوند و بنده هرقدر در جواب مسامحه میکنم شمابر جد و اصرار خود می افزائید).

بیانی با صلوات جلی و خشن فریاد میزند که آقا نجوی از اعمال شیاطین است. مطلب هم چنین نیست که فرمودید. انبیاء در عالم ظاهر نشدند مگر به جهت هدایت مردمان عوام و جهال نه خواص. زیرا که خواص به مجرد اشاره ملتفت معانی میشوند. ضعفا را باید دستگیری نمود که گمراه نشوند. اگر جز این بود نقطه اولی ترجمه بیان را خود به فارسی نمی فرمود. البته بیان عربی را ملاحظه فرموده اید که صریحاً در باب دهم از واحد یازدهم میفرماید بیان عربی محبوب و بیان فارسی الذینهم لایستطیعون ان یفهمون (و بیان عربی را هم از جیب خود بیرون آورده به بهائی نشان میدهد و میگوید) پس به این دلیل معلوم میشود که بیان فارسی را مخصوصاً به جهت ضعفای قوم فرموده اند که آنها هم بتوانند از عهده فهم مطالب برآیند و تا حدی محتاج به بنده و جنابعالی نباشند. مطالب عالی را اینها نمیفهمند یعنی په؟ پس این مطالب را از برای چه کسی نازل شده؟ همینطور که نقطه مقصودشان فهمیدن عوام بوده که ترجمه فرموده اند باید مطالب را شکافته عوام بهم نمود. از استماع این مطالب عالی گمراه میشوند چه فرمایشی است؟ در

مجلس مخّلی و محرمانه بنده و جنابعالی باید در این مطالب عالیه مذاکره نمائیم چه معنی دارد و از برای بنده و شما چه ثمر و فایده دارد زیرا که بنده و شما به خوبی میدانیم اینگونه مکالمات را در حضور عوام باید مذاکره نمود و عقول و افهام آنانرا تنویر نموده و ترقی داده که آنها هم اگر وقتی دچار گمراهی دیگر شوند بدانند که چگونه او را باید ارشاد و هدایت به سوی حق نمایندو تکلیف خود را بدانند. شما به بنده دستور میدهید که اینگونه مطالب را در حضور آنها مذاکره نکنم که مبادا ملتفت شوند که ادعای مدعی بی جا و غلط است و گمراه میشوند!

انسان منصف باید کوشش نماید که خودشان ملتفت خطا های خود و بطلان مدعی گردیده و در ضلالت نیفتند و امثال شما ها نتوانید آنها را کور و کر نموده مَرکب خود قرار داده و شوار شده تا هرکجا که مقتضی بیرحمی شما است بتازید و هر قِسم بار های گرانی را که مقتضی دانید به پشت آنها حمل نموده و به هر سَمتی میل دارید بکشانید. بنده وجدانم قبول نمیکند که آنها جاهل و نادان بمانند. بلکه آنها را کامل و ستوده میخواهم و میل ندارم به جهت هواهای نفسانی جنابعالی یا مدعی این مقام در نزد خدا و رسول و حجت عصر و وجدان خود مسئول بمانم و آنچه را خود فهمیده ام باید به آنها هم بفهمانم.

(تا این عبارت از دهان بیانی بیرون آمد اهل مجلس یکمرتبه متفقاً فریاد بر آوردند! احسن احسن! آفرین آفرین! این است معنی نطق و این است حرف حق متین صحیح و روی را به بهائی نموده گفتند:)

اهل مجلس: آقا! چرا باید مطالب عالیه را در حضور ما نگویند و چرا باید مطالب عالیه را ما نفهمیم؟ چرا باید هنوز نقطه اولی را نشناخته و فرمایشات ایشان را در کتاب بیان ندیده به جمال قدم اظهار انقیاد و اطاعت نموده باشیم؟ ما ها که منتظر قائم بودیم ما را چه شده بود که حضرتش که ظاهر شد نسنجیده و نفهمیده به مجرد اینکه جنابعالی فرمودید ظاهر شد و دینش هم عمل شده و موعودش هم ظاهر شده! به بعضی لفاظی های عربی اعلاره جنابعالی و بعضی از امثال شما که هیچ نفهمیدیم شما ها چه میفرمایئد، شما را ثقه و متدین دانسته که در امر دین ثابت و فرمایشات جنابعالی هم معلل و مشوب به غرض نیست و مذعن شدیم. حال از قرار تقریرات ایشان معلوم میشود فریب خورده ایم.

خداوند گواه و شاهد است جناب ایشان حجباتی را که شما در مقابل چشم ما قرار داده بودید در این چند جلسه مرتفع فرموده و متحیریم که به چند زبان از ایشان معذرت خواسته و تشکر و امتنان خود را تقدیم نمائیم.

بیانی: حقیر به هیچ وجه منتی بر شما ندارم زیرا وظیفه هر انسان با شرفی آن است که آنچه را بر خود می پسندد بر دیگران هم روا دارد و راضی نشود که آنها از جاده حقیقت منحرف گردند. شما باید از وجدان سلیم خود تشکر داشته باشید که هنوز قلوب صاف و ساده شما آنقدر ها به زنگ کدورت آلوده نشده که دیگر به هیچ وجه ممکن نشود آنها را زدوده و صیقلی نمود. بنده متشکرم که در حق بنده حسن ظّن خود را اظهار داشتید. البته هرکس هم نوع خود را باید دستگیری نماید و نعمتی را که خداوند به او مرحمت فرموده سهمی از آنرا هم به سایرین بچشاند و اما به

نعمته رّبک فحدث در واقع معنی شکر نعمت هم همین است و جز این نیست. شکر میکنم خالق خود را که عرایض بی غرض بنده را در قلوب شما مؤثر فرمود.

بعد از این مقدمات باید بر خود واجب نموده هریک کتاب بیان در منزل خود داشته باشید که با سوادان شما، بی سوادان را تعلیم نمایند و هر قدر را که نمیفهمند از اهلش سؤال نمایند. هرگاه کتاب بیان در منزل خود داشتید عمر خود را بیهوده صرف گمراهی نمی نمودید. آگاه باشید همین که حجت زمان به کتابی که معجزه باقیه است و اوامر و نواهی که حق بر او نازل فرموده، حقانیت و ضدق دعوی خود را به ثبوت رسانید حل مشاکل و مسائل خود را از همان کتاب طلب نمائید و ابداً مطالب خارجی که منافیی با لفظ و عبارات بیان است به دور انداخته قبول نکنید و به اقوال اشخاص مغرض اعتنا نکنید که تقلید است و اصول (دین) تقلیدی نیست. (اشاره به مبلغ نموده) نه اینکه تصور کنید که جناب ایشان در حق شما به غرض رفتار فرموده باشند. خیر، چنین نیست. ایشان هم به قدری که شنیده و میدانسته به شما تعلیم نموده و زیاده بر این نمیدانسته. فقط تقصیری که ایشان دارند آنکه مثل شما در تحقیقات خود قصور نموده اند و اگر جسارتی به ایشان شده معذرت می طلبم زیرا که در مسائل راجعه به دین مداهنه[۳۱۹] و تقلب[۳۲۰] از اعظم سیئات[۳۲۱] است و گفتنی را باید گفت و دقایق آنرا نباید نهفت و مستضعفین را از گرداب ظلالت به ساحل هدایت رسانید و در واقع و نفس الأمر فرمایشات آخر جلسه سابق ایشان بنده

[۳۱۹] چاپلوسی

[۳۲۰] نادرستی

[۳۲۱] گناهان

را متنبه نموده که بنده قسم یاد نمودم که تا کتاب بیان را به دست نیاورم به مجلس نخواهم آمد و الا بنده هم مثل شما فریفته فرمایشات ایشان شده بودم.

مجاهدات خالصانه بنده را خداوند مشاهده فرموده کتاب بیان را به دستیاری مؤمنی به بنده رسانید. چون این جلسه خیلی طولان شد و جناب آقا (اشاره به مبلغ) هم از عرایض بنده کِسِل و متغیّر و شما نهیز خسته شده اید مجلس را خاتمه داده مرخص میشوم. از حالت تغییر ایشان نیز چنین استنباط مینمایم که شاید بنده را به دشنام و نفرینی هم بدرقه فرمائید ولی بنده فحش و دشنام را جزء هوا میدانم و اعنائی هم به اینگونه حرفها ندارم. هرچه هم بفرمائید محق هستید زیرا که شخص متغیّر حکم مجانین را دارد و لیس علی المجنون حرج. بیانی رسم تودیع به جای آورده و رفته، مجلس خاتمه یافت. (پس از رفتن شخص بیانی اهل مجلس شروع به توصیف و تمجید وی نموده و بر تغیّر و خشم مبلّغ مزبور افزودند. مشار الیه کظم غیظ و خود داری نموده به طرف مجلسیان توجه نموده و با تبسم مصنوعی چنین گفت:)

بهائی: برادران من! شما چرا این قدر عجول و سست عنصر هستید؟ مگر نه در جلسات گذشته به شما گفتم این شخص یموتی[۳۲۲] و از همه جا مطلع است و ..

(اهل مجلس مجال به اتمام کلم او نداده سخن او را قطع نموده و چنین گفتند:) آقا! جنابعالی چرا این قدر بی ملاحظه هستید و جهت اینکه بی جهت در غیاب این

---

[۳۲۲] از خاطرات صبحی: عباس افندر در اشاره به ازلیان (اهل بیان) از کلمه یموتی استفاده می نموده. از این روی که نام صبح ازل یحیی به معنی زنده میباشد و قصد عباس افندی وارونه نمودن نام صبح ازل بوده. به نظر میرسد استفاده مبلغ بهائی از این کلمه در اقتباس از عباس افندی بوده است.

مرد محترم بدگوئی میکنید چیست؟ این حرکت شما خارج از طریقه عدل و انصاف و مخالف رأی اولی الأباب است. آیا این مرد جز با دلائل و اضحه از متن کتاب بیان مگر حرف ناشایسته و مطلب لغو و غلطی گفته که مستحق این قسم نکوهش و ناسزاها باشد؟ ما هنوز نفهمیده ایم نقطه که بود و ادعایش چه؟ یموتی چیست؟ توهین به بیگناهی نمودن شیوه اهل حق نیست. یموتی یا غیر یموتی، میفرمایند که نظر کن به چیزی که میگوید و نظر مکن به قائل[۳۲۳]. جان آقا قسم که آنچه از بدو مجلس تا آخر تکلم نموده و همه صحیح و همه متین و تماماً سنجیده و از متن کتاب بیان که جنابعالی معتقد به مُنزلش هستید. هرگاه میفرمودید که نمیدانم بهتر از آن بود که از میدان او در رفته مجاب شوید. اگر این بد گفتن به جهت آن است که به غلط و خطا رفته بخواهید با جوابی شافی او را مغلوب و غلط او را اصلاح فرمائید آنوقت شاید میتوانستید بگوئید که فلان کس فلانی است چرا با او نجوی[۳۲۴] کردید. ملاحظه فرمودید چگونه با دلائل واضحه در جواب مطلبی که به طریق نجوی به گوش او سرودید و ما را به عدم ادراک و شعور ستودید و بر ملا[۳۲۵] و به صورت جلی[۳۲۶] بدون ملاحظه به دلائل واضحه به صورت شما زد و شما را مفتضح و ما را غرق عرق مداهنه و چاپلوسی و تعارف کرد. آنچه جنابعالی میفرمودی همه را مثل بز

---

[۳۲۳] به نظر میرسد که ترجمه این حدیث از حضرت علی باشد که میفرماید « اُنظُر الي ما قالَ و لا تَنظُر الي مَن قالَ»

[۳۲۴] زیر گوشی صحبت کردن

[۳۲۵] آشکارا

[۳۲۶] روشن

اخفش[۳۲۷] سر می جنبانید و بلی بلی میگفت. جنابعالی او را بسیار آدم با فهم و شعوری میدانستید و بعد از رفتن او را در زمره اوتاد[۳۲۸] شمرده چقدر تمجید و توصیف از او میکردید. حال که جنابعالی را به دلائل واضحه کتاب بیان مغلوب نمود چون مطابق میل شما رفتار نکرده او را ملعون و یموتی خطاب میفرمائید. اگر مثل ما عمقاً بدون معارضه[۳۲۹] و لا و نعم تصدیق میکرد، آدم خیلی خوبی بود؟

بهائی: عجب دارم از شما! این مرد از عبارات کتابی که نسخ شده میخواهد ما را اغفال نماید و شما میگوئید حق و صحیح گفته. اما خطاب یموتی را بنده به او نسبت نداده ام. فرمایش آقای عبدالبهاء میباشد و وصیت ایشان است که فرموده اند یموتیین شیطانند. با آنا مجالست و مکالمه حرام است و در هیچیک از مجالس خود جایز نیست که آنها را راه بدهید.

اهل مجلس: آه آه حال دانستیم که جهت منع مجالست با آنها به چه ملاحظه بوده. فرمایشات جنابعالی و جواب های مشار الیه ما را بیدار نمود. بلی خدا را شکر میکنیم که فهمیدیم مقصود این بوده که مطالب بیان و دین بیان و اصول آن کتاب را ما ندانیم و نفهمیم. جناب بهاء و عین عین[۳۳۰] مقاصد فاسده خود را به عمل آورده مثل حمار بار از دوشهای ما بیچاره ها بکشند و در این چند روزه زندگانی عیش مهیا و ریاستی بی مشقت داشته باشند. خیر خیر. (این) شیوه حجت زمان نیست. هرگاه

---

[۳۲۷] اصطلاح است برای کسی که ندانسته و به علامت تصدیق سر خود را بجنباند.

[۳۲۸] جمع وَتد یعنی میخ. به نظر می اید در اشاره به این ایه قران آیه ۷ از سوره نباء است «والجبال اوتاداً» که کوه ها را میخ های روی زمین می نامد. اشاره به سد سازی شخص بیانی در برابر مبلغ بهائی میباشد.

[۳۲۹] سوال و جواب. بحث.

[۳۳۰]اختصار عباس عبدالبها

حق بودند جداً بایستی واجب می نمودند بر اینکه اینگونه اشخاص را به محافل خود جلب نموده اگر اشتباه نموده باشند، اشتباه آنها را به دلیل و برهان رفع نموده از ظلالت خارج و به صراط مستقیم هدایتشان نمائیم و کمال محبت را هم در حقشان مرعی و منظور داریم. چه شده هرکس به هر مذهبی کهدارد مثل یهود و نصاری و مجوس که قرنها از ما دورند باید به مجلس خود آنها را بپزیریم ولی این طایفه که مردمان با شعور و فهیمی هستند و با ما تا حدی خیلی نزدیک و همراه اند و سر رشته دین ما و آنها ره یگدیگر مربوط و متصل است نباید در سایه ما و مجالس ما راه داشته باشند و چرا از ما که منتظرین قائم موعود محمد بودیم تا اینکه ظاهر شد کتاب احکامش را از مامضایقه کردید و ارائه ندادید که از روی آن کتاب تکالیف دینی خود را بدانیم و از آن کتاب آگاه شویم که موعود نقطه کیست و کی خواهد آمد؟ عجب عجب ما چقد عمر عزیز خود را به قول شما و امثال شماتلف نمودیم. حال تازه میفهمیم که تا کنون هیچ نفهمیده ایم. صد هزار آفرین بر تو باد ای شخص بیانی که تو ما را احیا نمودی.

(**بهائی** قدری در عرض و طول اطاق قدم زده عرق خجلت از جبهه اش جاری و بعد از آن روی را به طرف جالسین نموده چنین گفت شما ها چقدر کم فرصت هستید که به همین زوری فریفته آن نطاق ملعون شده بنای شتم و بی ادبی را به جمال قدم و حضرت آقا گذاردید. به قول معروف شاهنامه آخرش خوش است. انشاء الله در جلسه آتیه کسی را به جهت معاونت خود همراه می آورم که از عهده جواب او بر آید و او را مغلوب نماید.

اهل مجلس: این آدم دلائل و براهینی که ذکر مینماید تماماً از کتاب بیان و فرمایشات حضرت نقطه است و مفری از جهت احدی نیست جز اینکه معترف گردد بر صحت کلماتش. طرف مقابل این شخص یا باید ناچار به اقرار شود و یا بکلی ساکت بماند و نفس سکوت هم اقوی دلیل بر مغلوبیت است. شما که حاضر نیستید که اقرار و تصدیق بر صحت آنها نمائید و سکوت هم نمیکنید که مبادا حمل بر مغلوبیت شما شود. پس در این صورت گمان نمیکنیم که جنابعالی و عالم تر از جنابعالی هم از عهده جواب او بر آئید. از پیش نمیتوان حرفی زد. هر مجلس هم وعده مجلس دیگر را به ما دادید که با او چنین و چنان خواهم کرد. ولی متاسفانه جز سرشگستگی و انفعال مطلبی که اسباب افتخار ما باشد از جنابعالی ظاهر نگردید. ما از خدا چنین چیزی را میطلبیم که مشار الیه مغلوب گردد وعقاید ما در حق جمال قدم را سخت تر گردد ولی متاسفانه حرفهای حسابی و صحیح شخص بیانی بنیان عقاید ما را متزلزل نموده.

(**مبلغ بهائی** از مجلس خارج شده با خود زمزمه نموده میگوید: آه آه از این یموتی ملعون. ما هرچه زحمت کشیده ایم او هباء منثورا[۳۳۱] نمود. ملعون به چه قِسم خود را مسلمان به قلم داد و آهسته آهسته به چه تدبیر ملیحی مرا فریب داد. واقعاً عجب گول[۳۳۲] نادانی بودم).

---

[۳۳۱] گرد و غبار پراکنده. اشاره به ایه ۲۳ از سوره فرقان است « وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا » یعنی به هر کاری که کرده اند می پردازیم و آن را چون گردی پراکنده می سازیم. در بین بعضی اهل بیان مرسوم است که بهاء را هباء می نامند.

[۳۳۲] ابلح

جلسه ششم

شخص بیانی وارد شده میگوید «الله اکبر». چون فعلاً بنده مؤمن به نقطه بیان و ماجاء[۳۳۳] به النقطه هستم و از روی واقعیت به دلائل متقنه[۳۳۴] که حضرت نقطه در کتاب بیان که فرمان الهی است فرموده معتقد شده ام و ایشان هم سلام را «الله اکبر[۳۳۵]» قرار داده اند حق بنده آن است که به همان دستور العمل رفتار نمایم و هرکسی که با بنده هم کیش و آئین یعنی در زمره بیانیین است باید جواب گوید «الله اعظم». هر زمان هم که شما ظهور من یظهره الله را به بنده ثابت نمودید، هر قسم آن حضرت مقرر فرماید مطاع و متبع[۳۳۶] است. بنده بدواً عنوان ترتیب را نمودم که جناب آقا ملتفت باشید که قبل از ایمان به من یظهره اللهی آقا میرزا حسینعلی تکلیف شاق به احدی نفرمایند که خارج از طریقه اهل ادراک است.

مبلغ جدید که به معاون مبلغ سابق آمده بود اظهار نمود: مخدوم مکرم من! هرگاه ایشان (با اشاره به مبلغ قبل) مطلبی به سرکار القا نموده اند محض ترویج حکمی از احکام الله بوده و غرض و مقصودی جز اعلاء کلمه حق نداشته اند ولی نمیدانم سبب چیست که همیشه اسم مبارک طلعت ابهی را به خفت به زبان می

---

[۳۳۳] آنچه که (مرجوع است)

[۳۳۴] محکم و مستند.

[۳۳۵] در بیان، آقایان به «الله اکبر» درود میگوید و به «الله اعظم» پاسخ درود میدهند. بانوان به «الله اجمل» درود میگویند و به «الله ابهی» پاسخ درود میگویند.

[۳۳۶] تابع و پیرو

آورید و محترماً اسم ایشان را نمی برید. تأسف دارم که جنابعالی با یان فهم و ادراکی که برادران من از شما حکایت نموند اسائه ادب میفرمائید.

بیانی: جنابا! شما هم که فعلاً بنده را به تکلیف شاقی که ایشان (اشاره به مبلغ قبل) در باب سلام ورود فرمودند ترغیب میفرمائید. بنده عرض کرده ام که قبل از ثبوت دعوی مدعی من یظهره الله که موعود نقطه بوده باشد مکلف نیستم زیر بار اطاعت هیچیک از اوامر و تحکمات مدعی بروم و خارج از وظیفه دین داری خود میدانم زیرا که هنوز بنده متدین به دین بیان هستم و باید به آداب و رسوم شریعت حضرت نقطه رفتار نمایم و قبل از یقین نمودن به حقانیت و صدق دعوی ایشان بیفزایم. زیرا که فعلاً دعوی ایشان نمیتوانم جز اسم ایشان به زبان جاری سازم و احتراماً لقبی بر اسم ایشان بیفزایم. زیرا که فعلاً ایشان را در عداد سایر مردم میشناسم و اسائه ادبی هم ننموده ام مگر اسم اصلی ایشان را که اَب و اُم به ایشان نهاده اند کسی بر زبان جاری سازد توهین و تخفیف است؟ پس اگر شما هم اسم مردم را بر زبان بیاورید توهین آنها را کرده اید و بنده تا کنون ندانسته بودم که بردن اسم توهین است و تا کنون اسم انبیاء را با لقب کسی ذکر نکرده. پس همه مردم که محمّد و علی و فاطمه میگویند آنها را توهین مینمایند؟ یعنی چه؟ چه سلیقه عجیبی است! ولی همیقدر به جنابعالی عرض میکنم که فعلاً ایشان را جز به اسم آقا میرزا حسینعلی به لقب دیگر نمیشناسم و از بنده هم زیاده بر این متوقع نباشید و به تصدیق عموم صاحبان عقل و ادراک بدرن اسم کسی هم توهین نمیشود و احدی را حق اینکه زیاده بر یان از بنده متوقع باشد نیست و مخصوصاً کمال احترام هم بدرن اسم اشخاص است که الاسماء تنزل من الأسماء.

بهائی: آقاجان من! کسی که دارای چنین مقام رفیعی است او را به اسم اَب و اُم خواندن سزاوار نیست.

بیانی: بلی از برای شما که معتقد به ایشان هستید بردن اسم اصلی جایز نیست ولی از برای بنده کههنوز معتقد به ایشان نیستم جز بردن اسم اصلی ایشان تکلیفی نیست. شما ایشان را به هر اسم و لقبی که میل دارید بخوانید. حقیر هم هرزمان که حق الیقین بر حجیت ایشان حاصل نمودم به هر لقبی که مقتضی شأن ایشان باشد ایشان را خواهم خواند. فعلاً در میان عموم مردم و ایشان فرقی نمیدانم بلکه ... و کلام خود را ناتمام گذارده و قطع نمود.

بهائی: بلی ملتفت شدم مقصود شما از قطع سخن چه بود. بماند. همینقدر عرض میکنم این صفت از صفات ذمیمه است. خوت است ترک نمائید. از این مطلب بگذریم، چنین باشد که میل شماست. ما با شما مماشات[۳۳۷] میکنم. خوب بفرمائِد در جلسه اخیر شاهد شما و ایشان (اشاره به مبلغ قبل) بر سر چه مسئله بوده؟ تکرار فرمائید که بنده هم مسبوق شوم.

بیانی: مطلب این بود که ایشان فرمودند موعود حضرت نقطه ظاهر شده و دلیل متقنی هم بر صدق مقال خود نتوانستند اقامه نمایند و بنده با ادله و براهین شافیه قاطعه از کتاب بیان مدلل نمودم که هنوز موقع ظهور من یظهره الله نرسیده وادعای مدعی لغو و غلط است. متحیر ماندند که جواب بنده را چه بدهند. ناچار متمسک به فرموده حضرت نقطه شده که میفرماید کل ظهورات بیانیه نزد او در ظّل یک

---

[۳۳۷] خوش رفتاری. دوری از درگیری.

کلمه او است که بفرمایند قد ارفعناه و چنان تصور فرمودند کهبنده انکار میکنم و در این مقام بنده را مغلوب خواهند فرود. غافل از اینکه در اینجا هم خبط فرموده اند. زیرا که بنده هرقدر فریاد میزنم آقای بنده جنابعالی اگر من یظهره اللهی که مقصود نقطه است توانستید ثابت کنید اینها از فروع است و احدی انکار ان را نمیتواند بعد از اینکه ظهور من یظهره الله ثابت شد، هرگاه سَم را شِکر بفرمائید بدون لم و بم باید نوشید. کلمه ارفعناه را باید من یظهره الله موعود نقطه بفرماید و حق او است که بیان و شریعت بیان را اگر بخواهد نسخ خواهد فرمود به خرج ایشان نمیرود. ثبت العرش ثم انقش و ازبس متغیر شده بودند بنده فراموش نمودم عبارت بعد از آن را عرض کنم و آن این است که میفرماید «کل این ظهورات بیانیه نزد او در ظّل یک کلمه او است که بفرماید قد ارفعناه ولی آنرا رفع نمی فرماید تا اعظم از آن نازل فرماید و همین قِسم ببین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر به ارتفاع نمی فرماید»[۳۳۸].

حال جنابعالی بفرمائید و به بنده بفهمانید میزان معرفت و شناسائی من یظهراللهی که شما مدعی ظهور او هستید چیست و مگر انکارد دارید که دلائل ظهور من یظهره الله همان است که در کتاب بیان ذکر فرموده؟ هرگاه منکرید بنده خود را از خیال و تفحص آسوده نمایم و هرگاه مقرید چرا به کلمات بیانیه متکی نمیشوید و همه را به طفره و تعلل میگذرانید؟ آیا هنگام ظهور نقطه در بیست و چهار سالگی مدعی این مقام منیع نبود؟ ناچارید که معترف شوید و بفرمائید بلی چنین است و آیا میتوانید انکار نمائید که میرزا حسینعلی سناً چند سال از نقطه بزرگتر بودند؟ چارهٔ

---

[۳۳۸] انتهای باب یازدهم از واحد چهارم بیان.

ندارید مگر اینکه بگوئید شبهه نیست. هرگاه بایستی بلافاصله قبل از تکمیل بیان ظاهر شود چه فایده داشت که مبشر ایشان کتاب احکام به جهت مؤمنین به بیان بنویسد و امر به عمل نموودن احکامش فرماید. در صورتیکه هنوز تکمیل نشده منسوخ گردد جهت چیست که نماز و روزه و حج و نماز مولود و خمس و حقوق سلاطین و عقد و نکاح و آداب حج و بیت حر مینویسد و جداً امر به عمل کردن آنها مینماید که هنوز عمل نشده منسوخ گردد. آقای بنده! مردم باید احکام را عمل نموده مربای دین بیان گردند. بعد از اینکه موقع مقتضی ظهور شد خداوند او را ظاهر خواهد فرمود. کدام یک از احکام شریعت بیان عمل شده که من یظهر به این عجله ظهور نمود؟ اگر آن حضرت حجت است و معتقد به حجیت او هستید احکام بیان تا قیامت دیگر منسوخ شده نیست و به تمام احکام بیان از باء بسم الله تا تاء تمت[۳۳۹] آن باد عمل شود و دین بیان تکمیل گردد تا اینکه وقت ظهور برسد. آیا از حجت زمان فعلی لغوی صارد میشود و هرگاه العیاذ بالله نقطه لغو گو بوده پس کلمه من یظهره الله که در کتاب خود وقت ظهورش را معین فرموده به طریف اولی لغو است. انصاف فرمائید ظهور به این عظمت و فرمایشات به این متانت و شریعت به این محکمی که باید طولش اطول از شرایع تمام انبیاء حتی شریعت محمّد بن عبدالله بوده باشد شرافتش به قدر یک رساله فروع مجتهدی نبود که بعد از چند سال دیگری ظاهر شده و و شریعت او را نسخ نموده؟ شریعت چند ساله اینقدر ها اهمیت نداشت که نقطه ادعا نماید خون خود و اصحابش را به جهت اعلای کلمه حق و

---

[۳۳۹] اتمام و پایان

قوام شریعت و کتاب و سننتش به ریختن دهد و مدلسی[340] که شیطان ادنی شاگرد دبستان او است ادعای مقام منیعی را نموده که اختصاص به کسی دارد که موعود نقطه است و بعد از تکمیل دین بیان، دو هزار و یکسال دیگر ظاهر میشود و امر به نسخ شریعت بیان می نماید. قَسم به خالقی که کُون و مکان را آفریده روح مطهر نقطه از اعماق مرقدش با ناله جانسوز مدعی مقام من یظهری و اتباع او را لعن مینماید و از اینگونه مدعیان کاذب بری و بیزار است (آنگاه با کمال تغیّر و خشونت به طرف اهل مجلس توجه نموده میگوید) آیا شما هیچیک بیان فارسی که فرمان الهی و دفتر احکامی است که خداوند به جهت تربیت بندگان خود بر حضرت نقطه روحی فداه نازل فرموده دیده اید و آیا یک حکم از احکام آنرا دانسته اید؟ آیا با اینکه همگی شما که منتظر قائم موعود محّمد بودید مکلف بودید که به موعود محمد ایمان بیاورید و به احکام و اوامر و نواهی او عمل کنید یا خیر؟ آیا اطاعت به او و عمل به احکامش کرده اید؟ آیا به دلیل شافی و کافی یقین نموده اید که موقع ظهور من یظهره الله که موعود نقطه است رسیده که به جناب میرزا حسینعلی که مدعی من یظهری است ایمان آورده اید؟ آیا فهمیده اید که دلیل آنرا باید در کتاب بیان جستجو نموده و بیابید و به قول عمر و زید اعتماد نکنید؟ آیا شما که کتاب بیان را اصلاً ندیده اید به محض قول فلان که به شما گفته قائم ظاهر شد و شریعتش هم منسوخ و موعود او هم ظاهر شد او میرزا حسینعلی است، چگونه ایمان آوردید؟ در صورتیکه قائم موعود را اولاً باید بشناسید بعد از شناختن به اوامر او عمل کرده پس از آن از

---

[340] آنکه تدلیس میکند. حیله گر.

فرمایشات او موعودش را منتظر شوید تا زمانیکه طابق النعل بالنعل[۳۴۱] شریعتش قوام یابد و زمان مقتضی ظهور من یظهره الله شده باشد آنگاه ظهور فرماید؟ آگر ایمان شما از راه تقلید و به قول دیگران است، به طور یقین بدانید که به هیچیک از انبیاء، از آدم تا خاتم ایمان نیاورده اید. پس تکلیف شما این است که تائب[۳۴۲] شده مجدداً به طریق قهقریٰ[۳۴۳] برگشته، اولاً با دلائل متقنه[۳۴۴] به قائم آل محمّد آل محمّد ص که نقطه اولی روح ما سواه فداه میباشد ایمان آورده و به احکام منزله در بیان عامل گردیده و من یظهره الله را به قسمی که در کتاب بیان صفات حضرتش و مدت انتظارش را واضح بیان فرموده موعود نقطه بیان دانسته محبت آن وجود مقدس را مذکور ذهین خود و اخلافتان نموده که از خاطر خود و اخلافتان محو نگردد و به طور حتم بدانید که ظهور من یظهره الله در زمان تا بیست پشت اخلاف[۳۴۵] ما نخواهد شد. عجله نداشته باشید. فریب شیادان و مدعیان کاذب و مفت خوران صدر نشین و عرفان بافان بی دین و آئین را نخورید و دیده از کتال الله بر ندارید و خارج از کتال الله هرچه که مخالف با نص و کلمات بیان است دور بیندازید و به هیچ وجه گوش ندهید تا فریب شیاطن انسی را نخوردی و ما علینا الا البلاغ

---

[۳۴۱] مطابق کننده‌ء کفش بر کفش . یعنی قدم نهنده بر قدم پیشروندگان . (غیاث اللغات) (آنندراج) (بفتح باء موحدة و فتح قاف و ضم‌ّ لام در کلمه‌ء نعل اول) به معنی آنکه مطابق آمد کفش با کفش . و به این معنی در جائی استعمال کنند که این چیز با آن چیز مطابق آید.

[۳۴۲] توبه کننده.

[۳۴۳] عقب

[۳۴۴] محکم و مستند

[۳۴۵] آیندگان. نسل های آینده.

المبین[٣٤٦] غرضی جز حقگویی ندارم و اجز و مزدی هم از شما نمیخواهم، از حقوق برانی هم نیستم که به جهت دیگران مزدوری نموده، دین حق را بازیچه شمرده و محض حقوق و اُجرت بخواهم دین حق را پایمال و شما را از راه حق منحرف و به جاده ظلالت و گمراهی بکشانم. عرایضم این بود که شنیدید. به میزان عقل خود بسنجید و هرگاه یقین نمودید که عرایضم صحیح و راه حق شناسی چنین است آن وقت هرچه تکلیف دین خود را دانستید رفتار نمائید و الا لکم دینکم[٣٤٧]. من آمن فلنیفسه و من کفر فعلیها و الله غنی عن العالمین[٣٤٨].

اغلب اهل مجلس: بلی! آنچه فرمودید تماماً صحیح و متین و بدون اغراض نفسانی است والله ما ابداً کتاب بیان را رؤیت نکرده و از مطالب آن به هیچ وجه اطلاعی نداریم که چه فرموده. همین قدر به فرمایش آقایان حاضر و امثال ایشان (اشاره به مبلغین) به ما گفتند قائمی ظاهر شده و شهید شد و شریعتش هم منسوخ و دیگری ظاهر شده که موعود نقطه و مسمی به من یظهره الله و طلعت ابهی و جمال قدم است و بعض عبارات عربی که اسم آنها را احادیث و آیات قرآنی میگذشتند و به میل خودشان به جهت ما معنی آنها را بیان میکردند. ما هم عوام و بیسواد چه میدانستیم که آیات قرآنی و احادیث است یا اینکه از خود ساخته اند. یا اینکه به

---

[٣٤٦] اشاره است به ایه ١۵ از سوره ٢۶ قران « وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ » یعنی بر ما وظیفه ای جز رسانیدن پیام روشن نیست.

[٣٤٧] آیه ۶ از سوره کافرون: دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.

[٣٤٨] شباهتی به آیه ۴۶ از سوره ۴١ دارد که میفرماید « مَّنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ». هر آن کس که ایمان آورد برا نفس خود کرده و هر آنکس که کفر نماید ضرر به خودش آورده. خداوند غنی است از انچه که در جهانیان است.

جهت ما صحیح ترجمه میکنند یا خیر.به کسرت علم و اخلاق گوئی و تلقلق بافی[۳۴۹] و کج و معوج نمودن دهانهای خود ما را فریفته نموده با خود میگفتیم آقایان به این پُری و با علمی البته در ایمان به من یظهره الله فریب نخورده و ایمانشان ثابت و صیح است. ما هم علی العمیاء به قول ایشان ایمان آورده گاهی از شبها هم که در منزل یکی از ما جمع می شدند آقایان نطقی کرده اسم آن اجماع را کنفر انس میگفتند که معنی آن را هم نمیدانستیم. بعد از آن یک صفحه کاغذی از بغلهای خود بیرون آورده میگفتند لوحی است که از فوق به جهت شما رسیده میبوسیدند و قرائت مینمودند. میدیدیم که اسم ما را که پاره دوزی یا بقالی یا سبزی فروشی یا عطاری یا خبازی میباشیم به قدری با احترام برده، لقبی هم بر ما اضافه نموده ما را از انبیاء سلف[۳۵۰] هم برتر خطاب نموده که ما هم با خود میگفتیم واخ! واخ! ما چه قدر شخص جلیل القدری بوده ایم و خود را نمیشناخته ایم. غروری پیدا نموده بادی به زیر بغل انداخته فردای آن شب به دور هم جمع شده آن وقت باید تشریف داشته میداشتید و تماشا مینمودید که چه شأن ها به یکدیگر می فروختیم و چه افتخار ها مینمودیم. به حدی که هیچکس را جز خودمان در زمره انسان نمی پنداشتیم. آه آه که ما چقدر احمق و گول[۳۵۱] و نادان بوده ایم که نفهمیدیم که شأن حق، تملق گفتن و به سبزی فروش و غسال و مکاری و شتربان لقب دادن نیست.

---

[۳۴۹] نزدیکترین معنی که یافت شد "جهش" بود. ممکن است در اینجا به معنی از این شاخه به آن شاخه پریدن باشد.

[۳۵۰] گذشته

[۳۵۱] نادان

حال میفهمیم که تمام این شأن و القاب محض فریفتن ما بیچاره ها بوده. الحق که تقریرات بی غرضانه جنابعالی ما را بیدار و خرق حجب[۳۵۲] از ما نمود.

بیانی: آیا شما هیچ تفکر و تعمق ننموده اید که حجت کلی مثل نقطه که صاحب شریعت و سنت جدیده است چه شد؟ اعمال شریعتش کجا شد؟ کتابش هنوز عمل نکرده چرا دنیش منسوخ شد؟ فکر نکردید که حجت قائم به کذب و فریب مردم را ترغیب و تحریض به ایمان به جهت نفع شخصی نفرموده؟ هیچ تصور تکدید که شریعتی که خون حضرت نقطه و اصحابش و چقدر از نفوس زکیه در ترویجش ریخته شد در ظرف چند سال آن هم عمل به احکامش نشده منسوخ نخواهد شد؟ آیا هیچ شنیده اید که در زمان یکی از انبیاء سلف چنین اتفاقی افتاده باشد که شما بتوانید خود را قانع نمائید به اینکه چون در زمان فلان نبی چنین اتفاقی رخ نمود حال هم ممکن است و محال نیست؟ هیچ زمان شنیده اید مواعید انبیاء دروغ شود؟ بعد از این همه تمهید مقدمه چگونه میشود که حجت زمان در کتاب خود صریحاً موعد انتضار ظهور حضرت من یظهره الله را از هزار و پانصد و یازده الی دو هزار و یک سال قرار بدهد که سنه غیاث یا مستغاث است و بعد از آن به جهت تأیید و سد طرق شبهات و تدلیس مدلسین به فارسی هم بفرمید که اگر نفسی به قدر تنفس صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و وعده او دروغ شود و من یظهر اعتنا به فرمایشات مبشر خود نکند و زدودتر با دست تهی بدون حجت و بینه که عجز ما علی الأرض باشد ظاهر شود؟ آیا تا کنون ندانسته اید که اول من آمن هر حجت بعدی دارای مقام حجت قبل است و در صورتیکه اول من آمن به من یظهره

---

[۳۵۲] پاره نمودن پرده. آشکار نمودن حقیقت.

الله مقام حضرت نقطه را دارا است، میرزا آقاجان صابونی کل کاشانی که اوّل من آمن به میرزا حسینعلی است حامل مقام نقطه است! تف بر تو باد ای مدعی مفتری کاذب! آقا میرزا حسینعلی که که سناً بزرگتر از نقطه و خلق نقطه است! حال تقلیب گردیده و من یظهره الله و خالق نقطه است؟ آیا خلق خالق خود میشود؟ وقتیکه نقطه اولی ظاهر شد، میرزا حسنعلی که سناً بزرگتر و حی بود و نقطه هرگاه میدانست که او موعود منتظر خودش و من یظهره الله است چگونه به امت خود او را معرفی نکرد وهرگاه او را نشناخت و اظهار ایمان به او نکرد و با متان خود او را نشناسانید که این است موعود من که در کتاب خود ظهورش را به شما بشارت داده ام اینک ظاهر است، دیگر انتظار نداشته باشید. حال که من یظهره الله که نفس من به نحو اتم و اکمل است دیگر من هیچم و مرآت من هم از درجه مرآتیت ساقط. بروید اوامر او را اطاعت نمائید. دیگر اطاعت احکام کتاب من به جهت شما بی فایده و ثمر است و روحی در آن باقی نمانده. چگونه حجتی است که موعود خود را نشناخت؟ کدام پیغمری موعود منتظرش، قبل از خودش متولد شده؟چنین چیزی ممکن نیست که بر خلاف عادت واقع شود. وانگهی مبشر در این زمان قلیل لازم نبود! از اول خوب بود خود میرزا حسینعلی بگوید که من ، من یظهره الله خود رو هستم و محتاج نبودم که کسی مرا خبر دهد و بکلی قائمی را در میان ناورد که دچار محذورش شود و این چند روزه چه فایده داشت که قائم که نقطه باشد خود را ظاهر فرماید و متحمل هزار گونه اذیت بشود و آیات نازل و شریعت در میان امتش بگذارد. آیا حجت زمان فعل لغوی از او صادر میشود یا اینکه بگوئیم نقطه اولی مأمور بود که آیاتی به جهت جناب آقا میرزا حسینعلی نازل فرماید، ترتیب شریعتی و تأسیس اساس جدیدی

نماید که میرزا حسینعلی هیچگونه زحمتی بوجود نازک لطیفش که از برگ گل لطیف تر بود نرسد! وقتی دین مستقر و چند نفری مؤمن شدند و شریعت و امت که آماده شد، یکمرتبه ایشان چهار دسته بچسبند! آیات و فرمایشات حضرت نقطه را صدر و ذیلش را قزع و به اسم خود نموده، مردهٔ موجود حاضر را دست چین نموده عوام و ساده لوحان آنها را زیر بار کشیده فریب داده و خواص و اهل ادراک آنها را که اسباب افتضاح او میشوند متحمل نموده سراً و علناً عوام مرده و اشرار تبعه خود را زیاده نموده، بر آنها مسلط نموده که در مقام آزار و اذیت آنها بر آیند یا آنکه به اقسام مختلف مقتول و شهید نمایند. به قول عوام نقطه بپزد و میرزا حسینعلی راحت بخورد. خیلی من یظهر شما تنبل و تن پرور و راحت طلب تشریف دارد و بدرد امت زحمت کشی نقطه اولی نمی خورد. حجت مفت خوران و صدر نشینان یاوه سرایان است. متحیرم آقایانی که شما بیچارگان را گمراه نمودند چه طریقه را قائل اند!

بهائی: الحق جنابعالی ید طولائی در عرفان بافی دارید که یکساعت است هر قدر منتظر میشوم که تقریرات شما خاتمه یابد به هیچ وجه ممکن نمیشود. هی متصل می بافید و میلافید[۳۵۳] و گزاف میگوئید و توهین حجت مان و من تبع[۳۵۴] او را میفرمائید! آقای من! مشیت الهی بر هر امری که تعلق گیرد همان خواهد شد و تدبیر بردار و تغییر پذیر نیست. اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن فیکون[۳۵۵] و دیگر اینکه

[۳۵۳] لاف زدن.

[۳۵۴] پیروان

[۳۵۵] آیه ۸۲ از سورده یس:« إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » یعنی "چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می گوید باش پس [بی درنگ] موجود می شود."

لازم نمی آید تمام ظهورات این قسم بشود. هرگاه در این ظهور خرق عادتی شد موعود منتظر نقطه قبل از خودش متولد شده باشد چه ضرری دارد؟ آسمانی بر زمین و زمینی به آسمان نخواهد رفت. حیف از جنابعالی که با این فهم و ادراک این قدر اصرار در مطالبی مینمائید که حق شما نیست و باید بدون ایراد و موشکافی عرایض صادقانه و اعیان را قبول فرمائید زیرا که ما را غرضی جز رفع شبهات و خرق حجباتی که در وجود شما احداث کرده اند نیست.

بیانی: آقای من! اثبات حجیت دلیل قاطع میخواهد. به فرمایشات جنابعالی که کسی نباید دست از دین خود بکشد و محض ملاحظه دوستی با جنابعالی دینی که معلوم نیست مبنای صحیحی داشته باشد به صرف فرمایشات سرکار قبول نموده ساجد به کسی شود که بطلان دعویش اظهر من الشمس است. آخر قبله من! این چه شریعت و دینی بود که نقطه در میان عباد خود تأسیس فرمود و فوراً هنوز عمل نشده دیگری آمده میگوید من نسخ کردم که اجرای احکام و امرالله باید بشود. وقت و مدتی که به جهت ظهور من یظهره الله قرار داده مقتضی شود، آنگاه من یظهره الله و آباء و اُمهاتش عموماً مؤمن به حجت قبل بووده باشند و حجت باید در شریعت معموله آن زمان متولد شود و قبل از ادعایش هم متدین و معصوم باشد و اَبْ و اُمَشْ هم از انجب نجبا بوده باشند چنانچه در باب هفدهم از واحد ششم بیان میفرماید الی ان قال و در هر شأن و هر مکان ظاهر و مطهر بوده و هست و از یومیکه اول از برای او نبوده و نیست و رسماً طهارت و ارض لطافت بوده و هست و هیچ شیئی او را

متغیر نگرداند و آباء[356] اولی آدم و همچنین اُمهات[357] او صفوه[358] خلق بوده و هست وهیچ شیئی او را متغیّر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین اُمهات او صفوه خلق بوده و ممکن طهر و طهارت.

بهائی: بسیار خوب! تمام فرمایشات حضرت نقطه متین و صحیح. مگر آباء و االُمهات جناب بهاء الله مستجمع جمیع صفاتی که نقطه به جهت من یظهره الله ذکر فرموده اند نبوده و مگر معصوم از سیئات و خطیات[359] نبوده اند؟

بیانی: ای آن کسی که تمام خواس خمسه و انظار آقایان محترم مجلس و عموم بهائین به شما و امثال شما متوجه است! این قدر بی انصافی و کافر ماجرائی چرا؟ جنابعالی خصوصاً و اعلب مردم عموماً میدانید آباء ایشان ظلمو اهل جور بوده اند و ایشان در دین محمد متولد شده اند و والد مکرمه ایشان به عقد و نکاح شریعت محمدی حلیه جلیه مرحوم میرزا بزرگ نوری شده اند و تولد ایشان هم قبل از ظهور نقطه بوده و معصوم هم نیستند بلکه مرتکب جنایات و معاضی بسیاری هم شده اند و فحشا و منکر خیلی از ایشان دیده و شنیده شده و یحتمل اشخاص معمری که با ایشان معاصر و مجالس بوده و هم پیاله و همکاسه بوده اند مشترکاً مرتکب بعض اعمال غیر مشروع شده و از آنها دیده شده در ایران یافت شود و قطع نظر از تمام این مطالب، صریح فرمایش نقطه است که من یظهره الله موعود باید دارای صفات

[356] پدران

[357] مادران

[358] خالص

[359] جمع خطیئه به معنی گناه

سابق الذکر بوده و پدر و مادرش هم در دین بیان متولد و مؤمن به نقطه بیان بوده باشند. خود من یظهره الله هم قبل از دعوی و ظهورش عامل به احکام بیان باید بوده باشد. از شما سؤال میکنم آیا جناب میرزا حسینعلی والده شان به عقد فرقانی حلیه جلیه آقا میرزا بزرگ نوری نشده؟ آیا تولد جناب ایشان در شریعت اسلام نشده و آیا تا زمانیکه ایمان به نقطه نیاورده عامل به احکام شریعت اسلام نبود؟

آیا هنگامی که اظهار ایمان به نقطه نمود خلق نقطه نشد؟ آیا بواسطه ایمان به نقطه و به اسم بابی بودن از ایران طرد و تبعید و اخراج نشد؟ آیا این عرایض بر احدی پوشیده و قابل انکار است؟ فرع چگونه زاید بر اصل میشود و خالق به جهت چه خلق مبشر خود میشود؟ خلق چگونه مزیت بر خالق خود پیدا میکند؟ عبد رقی[۳۶۰] که در هزاران مقام اظهار عبودیت و مناجات در ساحت قدس حضرت نقطه نموده، چه شده که مولد[۳۶۱] شده؟ پس به هزاران دلیل دعوی من یظهره الله ایشان غلط و به هیچ وجه از بدو امر هم به نقطه ایمان نیاورده و به کذب و تذویر دعوی ایمان نموده! بالاتر از اینها عرض نمایم نه به نقطه اولی، به هیچیک از انبیاء ایمان نداشته.

بهائی: یا للعجب! چگونه ممکن است آباء و امهات کسی که با آقا میرزا یحیی که شما مرآت و وصی نقطه اش میدانید برادر است و از یک پدر از صفوه خلق و معصوم نباشد؟ مگر اینکه شما انکار برادری ایشان را بنمائید.

---

[۳۶۰] ضعیف و ناتوان

[۳۶۱] زائیده شده

بیانی بعد از خنده طولانی گفت: جناباً اگرچه جنابعالی خلط مبحث[۳۶۲] فرموده و در نزد خود خیال کردید که در خوب جایی مچش را گرفتم و در این مسئله مغلوبش خواهم نمود. ولی اشتباه کردید زیرا که هنوز خیلی طول داشت تا به این مقوله صحبت برسیم. خودتان صحبت را به این مقام کشانیدید، چه ضرر دارد، ولی خبط فرموده و ظّن شما هم به خطا رفته و ضرر کردید. اگر ملتفت بودید به هیچ وجه این مسئله را عنوان نمیکردید که خوتان را دچار زحمت نمائید. بر بنده هم لازم است که در مقابل اعتراضی که کردید اگر جوابی داشته باشم عرض نمایم و اعتراض جنابعالی را بی جواب نگذارم. شرایطی که عرض شده در حجت کلی که نقطه و صاحب شریعت و سنت جدیده است باید وجود داشته باشد و نقطه هم این شرایط را اختصاص به من یظهری که موعود خود ایشان است داده اند و در بیان محض آگاهی مؤمنین به خود ذکر فرموده اند که هرکس به اغراض نفسانی نتواند تجری نموده به دعوی این مقام ارجمند برخیزد و حضرتش را از آلایش پاک و منزه دانسته از حد گلیم پای خود را فراتر نگذارد. نه اینکه هر آلوده به ننگی و مرتکب هر قسم جنایت و سیئعی جرئت نموده دعوی آن مقام منیع را نماید و شرایط مذکوره در مقام مرآتیت لزومی ندارد و شرط مرآت منصوص بودن است. از این جهت نفرموده مرآت من باید دارای صفات مذکوره بوده باشد. وقتیکه حجت زمان کسی را قابل مرآتیت خود ملاحظه فرمود و او را مفتخر به این رتبه جلیل فرمود، همانوقت از گناهان گذشته اگر چه برابر ریگهای بیابان باشد عفو و طاهر میشود. پیش خود خیال کردید با همین ایراد این یموتی ملعون را مغلوب میکنم. آقای بنده حضرت ثمره ازلیه بهیه

---

[۳۶۲] کلامی را بقصد سفسطه با کلام دیگر همراه کردن و یا کلامی دیگر را جایگزین کردن.

روحی الفداه قبل از فائز شدن به مقام ارجمند مرآتیت در عداد بنده و جنابعالی بوده و به حسب ظاهر هیچ مزیتی هم بر بنده و سرکار نداشتند ولی چون آینه قلب مبارک و فطرت سلیمایشان از کدورات و شوائب خالی و مصفا و طاهر بود عکس حضرت نقطه در آینه وجودش متجلی و منصوص به نص مرآتیت گردیده و ندای انت انا و انا انت[٣٦٣] را از لسان مبارک نقطه استماع فرمود. به علاوه اگرچه لازمه مرآتیت معضوم بودن نیست و معصومیت حضرت نقطه و من یظهره الله و سایر حجج کلی است ولی با وجود این حضرت ثمره معصوم بوده به دلیل اینکه در حداثت[٣٦٤] سن وضغر ایشان احدی را مجال انکار نیست. نوزده ساله و هنوز سنشان مقتضی خطا کاری نبوده و به اقرار جناب ایشان (مراد مبلغ جلسات قبل است) ساعتی که شمس حقیقت غارب شد حضرت ازل منصوص به نص نقطه و به مرآتیت حضرتش مفتخر و عنان شریعت بیان و بیانیین را نقطه به کف کفایت ایشان تفویض فرمودند و ایشانند قمری که کسب نور را از شمس حقیقت نموده و اکنون که لیل است مؤمنین باید مستضیی[٣٦٥] به ضیاء[٣٦٦] ایشان گردیده و استناره نور از ایشان نموده و به هدایت ایشان مهتدی گردند و در حضرتش نبینند الّا شمس حقیقت را من آمن به بالنقطه آمن بالنقطه و جمیع الأنبیاء و المرسلین و من اعرض منه فقد اعرض عن

---

[٣٦٣] حضرت نقطه خطاب به حضرت ثمره. "تو منی و من تو هستم".

[٣٦٤] اوان. نوجوانی

[٣٦٥] روشن شدن.

[٣٦٦] نور

جمیعهم[۳۶۷]. پس به اقرار خودتان ایشانند آول مرآتی که متجلی به تجلی شمس حقیقت شدند. ایا چنین نفرمودید؟ آیا میتوانید انکار نمائید که چنین چیزی نیست و من نگفته ام؟ بحمد الله تمام حاضرین اقرار ایشان را استماع نموده اند و در بیان هم حضرت نقطه صریحا به این مطلب اشاره فرموده و به مرآتیت و تجلیل شأن ایشان تصدیق نموده اند[۳۶۸]. پس از این عرایض معلوم شد که اول ما خلق و اول من ما عکس و اول متجلی به تجلی شمس حقیقت و مرآت بدن نمای نقطه به نص صریح حضرت ثمره ازلیه روحی فداه میباشند و حضرت نقطه و سایرین از خلق هست. این است که نقطه خالق حروف و معرف تمام حروف است که اگر حروف بدون نقطه باشد و نقطه معرف حروف نباشد از یکدیگر ممتاز نمیگردند. تا نقطه ممتد نشود حروف ظاهر نمیشود. پس نقطه سایر و متصرف و معرف و خالق کل حروف است و هرکس که معرف و خالقش نقطه شود اطلاق شیئیت بر او میشود و الا بیمعنی صرف و لاشیئ بحت[۳۶۹] محسوب خواهد بود و مرآتی هم که بدون فاصله و (هر گونه) حجابی، معرف و مصدقش نقطه باشد، اول خلق و افضل و اشرف و اقدم از سایر حروف است و هرکس بخواهد نقطه اولی را بشناسد باید از باب مرآت که نفس نقطه است به مدینه نقطوی داخل گردد. جنت وجود نقطه و اوّل باب جنت،

---

[۳۶۷] کسی که به نقطه ایمان آورده به نقطه و تمام انبیاء گذشته ایمان آورده وکسی که اعراض کند به جمیع آنها اعراض نموده.

[۳۶۸] جهت روشنی مطلب. انچه که در بیان تصریح شده حکم ایمان به نقطه و اعراض از او بوده و آنچه را که صریحا حضرت نقطه فرموده اند مرآتیت حضرت ثمره میباشد ولی نه در بیان بلکه در الواح مختلفه که بعضی در کتاب پنج شأن و در کتاب قسمتی از الواح حضرت نقطه بیان آمده و انتشار یافته.

[۳۶۹] خالص. در اینجا یعنی پوچ کامل.

مرآت او است. من اراد الجنته فلیدخلن من الباب. پس از اینکه معلوم و ثابت گردید که معرف حروف نقطه است حروف به عبارت اُخری مؤمنین به هر حجتی به حجت ظاهره در آن عصر شناخته میشوند چنانچه گفته میشود هذا موسوی و هذا عیسوی و هذا محمدی و هذا بیانی. پس ازل را نقطه بهتر میشناسد که در حقش به نص صریح بیان و غیره اطلاق مرآتیت فرمود و قائم مقام خود قرار داده.

بهائی: بلی چنین فرموده و بنده هم مصدق فرموده ایشانم و انکاری هم در کار نیست. خود بنده هم معترف به مرآتیت ایشان بوده ام. جنابعالی لا تسرفوا را فراموش کرده اید. مگر ایشان به جنابعالی نگفته اند پس از اینکه من یظهره الله ظاهر شد و مرآت نقطه به ایشان اقبال ننمود و مؤمن و مذعن نگردیده و اعراض نمود مرآتیت از او سلب و مردود شد.

بیانی: بلی! فرمایش ایشان را فراموش ننموده ام. تمام شما هم در یک دبستان و از یک معلم تعلیم گرفته اید و هر مطلبی را مکرر میفرمائید. درجه بی انصافی و اغراض نفسانی را به پایه ای رسانیده اید که دیگر حدی بر آن متصور نیست و بنده متحیرم که چه جوابی به شما بدهم زیرا که میدانم که خوب میدانید و عمداً انکار نموده مطالب را بی جهت پیچ و خم میدهید که بنده را سرگردان و مقاصدیکه در حق این بیچارگان ساده لوح خیال نموده اید مجری دارید و بی مغلطه بنده را هم دچار حیرت و سرگردانی نمائید. میدانم که هر مطلبی را که به صحت و درستی و موافق عقول سلیمه و شرع بیان باشد و مخالف مقاصد شما عرض نمایم به یک عبارت خنک و مضحک بی سرو بن رد میفرمائید. ولی بدانید من دست نخواهم کشید تا مطالب را به تمامه از برای این بیچارگان عوام فریب خورده تشریح نمایم.

زیرا که از شما که حب ریاست شما را فرو کوفته بیان و کلماتش را پس سر انداخته و معتقد به آن هم نیستید مأیوسم. (و روی را به بهائیین مجلس نموده و چنین گفت:) آقایان و برادران من! درست توجه نمائید. آنچه عرض میکنم به عقول خود بسنجید. اگر به موازین عقول خود صحیح دانستید قبول نمائید و هرگاه صحت آن بر شما واضح نشد ردّ نمائید وهرگاه اعتراض هم دارید به خود بنده اظهار نمائید. هرگاه جواب اعتراضات شما را توانستم عرض میکنم و شما را اقناع مینمایم. پس از شما سؤال میکنم آیا ممکن است تصور شود که آینه که نقطه به تمامه در آن جلوه گر است مجلی خود را نشناسد به هر صورتیکه باشد آیا کسی را که نقطه در شأنش بفرماید «لا اله الا الله و ان علیا قبل نبیل مظهر نفس الله و ان ما فی البیان دین الله و ان اسم الازل الوحید ذات الله»[۳۷۰]، آیا ذات خدا ذات شیطان میشود و در صورتیکه مرآتیت ایشان به اقرار خود آقایان ثابت شد بطلانش را به کدام دلیل و به قول کدام کسی میتوانند ثابت نمایند. در صورتیکه مرآتیت ایشان باطل شود العیاذ بالله وجود نقطه هم باطل و لغو میشود و بواسطه اینکه حجتی که مرآت خود را معین نمود و قائم مقام و نفس خود قرار داد و عنان تکالیف مؤمنین به خود را به کف با کفایت او تفویض فرمود و نماینده کامل خود قرار داد اگر شخص خائنی را نشناخته به مقام مقدس خود نصب نموده باشد ادعای خودش باطل و حجیتش لغو خواهد بود. چگونه شما میتوانید وجود موعودی را به قول او منتظر شوید که نفس او لغو شده و قول او هم لغو و بی معنی است. بفرمائید بدانم عرایض بنده صحیح است سا سقم؟ (تقریرات بیانی که به این مقام رسید عموم اهل مجلس با کمال وجد و شعف متفقاً

---

[۳۷۰] مأخذ لوحی است که حضرت نقطه، صبح ازل را با نص صریح به مقام مرآتیت منصوص میفرماید.

فریاد بر آوردند تمام مکالمات و فرمایشات شما از روی انصاف وصحیح است و ممکن نیست بتوان اعتراض بر آنها وارد نمود و معنی حرف حق چنین است و فرمایشات جنابعالی هم سزاوار است که با آب طلا نوشته شود و در حقیقت ما را بیدار و احیا فرمودید)

بهائی با جبههٔ که از شدت تغییر چون مس سرخ شده بودچنین تقریر نمود: بنده تأسف دارم به حالت جنابعالی که متصل متمسک به کتاب بیان و نصوص میشوید. در صورتیکه حقایق فرمایشات نقطه را غیر از من یظهره الله احدی درک نمیتواند نمود، مگر صورت ظاهر آنها را که هرکس به زعم خود یک معنی به جهت آن قرار میدهد. در صورتیکه مراد حق غیر از آن است که ادراک نموده اید. بعد از عرض این مقدمه عرض میکنم چون خود نقطه عین من یظهر و من یظهر عین نقطه است حال که من یظهره الله که نفس نقطه است ظاهر شده فرمایشاتی که قبلا از لسان نقطه نازل شده، حال از لسان خود ترجمه و معنی حقیق آن را بیان میفرماید. این است که شما متمسک به همان معانی ظاهره آنها شده و قناعت به همان نموده اید و فرمایشات حضرتش را معلق به همان معانی تحت اللفظی نموده اید. آن زمان فرموده فلان مرآت من است و امروز میفرماید چون مرا نشناخت و اعراض از ایمان به من نمود مردود شد. دیگر شما به چه حق تردید مینمائید؟

بیانی: آقای مکرم! من اولا عرض میکنم اگر بایستی فرمایشات نقطه را جز حضرت من یظهره الله دیگری معانی حقیقی آنهار نفهمد و غیر از آنکه عبادش میفهمند ترجمه دیگر داشته باشد و اینکه فهمیدنش حق من یظهره الله است پس دیگر چه دلیلی داشت که حضرت نقطه به خود این همه زحمت بدهد و چنین

کتابی را نازل و به فارسی ترجمه نموده که عوام فهم بشود و عبادش را محکوم به عمل کردن آنها بفرماید. اصلا چیزی که معانی آنها بر مردم مجهول باشد و نفهمند امر به اجرای آن لغو و قائلش لغو تر خواهد بود و معانی آنها چه فایده به جهت نفس من یظهره الله دارد؟ ثانیا مطالب و فرمایشات فارسی حضرت نقطه را با کلمات و فرمایشات عربی محمد مماثل[۳۷۱] و طرف مقایسه قرار ندهید چون لفظ عرب و لسان آنها بسیار وسیع و هر لفظی از آنرا میتوان به معانی متعدده من باب تشویق و خوشنودی آنها که بهتر اقبال به اسلام نمایند به طریق رفق و مدارا با آنها سلوک میفرموده و موافق طباع[۳۷۲] و به قدر درک آنها سخن میسرود و مطالب خود را به لباس قمص و حکایات انبیاء سلف و امم ایشان ابلاغ میفرمود و به مغز ایشان فرو میبرد و از این راه و این وسیله اخلاق آنها را تنویر و اصلاح مینمود و به وعد و وعید و امید و تهدید آنها را به شاهراه حقیقت هدایت میکرد و در ضمن قمص و حکایات حکمی از احکام الله را هم به آنان القا مینمود و هرگاه وقتی از اوقات به یکی از آنها که قدری درکش بیشتر بود مطال را لطیف تر اظهار مینمود و به حضرتش اعتراض مینمودند که معانی مطالبی که روز گذشته بیان فرمودید با معانی که امروز میفرمائید مغایر و منافی با یکدیگر است میفرمود کل منّا عباراتنا شتی و حُسنک واحد[۳۷۳] کلام ما را معانی لانهایه است و ائمه هدی نیز به همین قسم با امت سلوک میفرمودند. سخن متکلم به کلام و نرید منهاحدی و سبعین[۳۷۴] و ... و فی الحقیقه کلام عرب را

---

[۳۷۱] مثال زدن

[۳۷۲] جمع طبع به معنی سلیقه

[۳۷۳] نقل از مولانا جلال الدین رومی است به این معنی که "گویش ما متفاوت است ولی دلمان یکی است".

[۳۷۴] متاسفانه مأخذ این عبارت یافت نشد.

هم میتوان به معانی عدیده بیان نمود. بر خلاف فرمایشات فارسی حضرت نقطه مخصوصا به فارسی به نفس نفیس به جهت انسداد طرق تدلیس ترجمه فرمود و اکیداً منع از تأویل آنها فرموده اند چرا؟ زیرا که امروز جنابعالی و امثال شما نتوانید معنی دیگر به جهت آنها جعل نمائید و متمسک شوید به اینکه غیاث و مستغاث یا دو هزار و یک سال معنی دیگر دارد و مرآت الله مردود شد یا من یظهره الله موعود ظاهر شده و مثل آیات قرانی نشود که هرکس به میل و رأی خود آنها را زیر و زبر و تحریف نموده و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه جعل نموده به کلی معانی که منظور و مقصور رسول الله بوده از میان برده و بر مرکب آمال خود سوار شوند. پس از تشریح این مطالب عرض میکنم پس مرآتیت حضرت ثمره ازلیه و قائم مقام منصوص نقطه ثابت و فعل و قول ایشان فعل و قول نقطه و اگر هزاران دلیل و برهان اقامه نمائید ممکن نیست از عهده بطلان و سلب مقامات عالیه ایشان برآئید. مگر اینکه به کلی انکار نقطه را نمائید. بعد از اینکه انکار نقطه را نمودید دیگر از ایمان به محمد هم به جهت شما باقی نمیماند. پس چره من یظهره اللهی را میخواهید به جهت مردم اثبات نمائید. در اینصورت هرکس فی الجمله مدرکی داشته باشد شریعت محمدی را که سالها در آن نشو و نمو کرده از آباء و اجدادش حسب الإرث به آنها رسیده و هزار سال و اندی در اثبات و ترویجش خونها ریخته شده و علما و متقدمین و متأخرین بر حقانیتش شهادت داده اند به دو دست چسبیده و رها نکرده گوش به لاطائلات و حرفهای بی معنی ندهند و بی جهت خود را در میان مردم رسوا نکنند. خداوندا! خودت به لطف عمیمت به ضعفا ترحم فرما و آنها را از شر وساوس شیاطین انس حفظ کن. عجب آن است که غصب حق نقطه

کرده و حیا نمیکنند. هنوز چیزی از زمان غروبش نگذشته خودش را فراموش، حقوقش راضایع، کتابش را منسوخ و مرآتش را از مقام مرآتیت خلع و امیر المؤمنین را امیر الفاسقین مخاطب و کلمات سوء و ناسزا در حقش میگویند و غافلند که به نقطه ناسزا گفته اند. در صورتیکه نقطه اولی در کتاب بیان در باب دوازدهم از واحد سوم صریحاً میفرماید «اول مرآتی که تعکس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیرالمؤمین بوده. در هر ظهوری به اسمی الی ان ینعی الی ذلک الظهور فانه مرآت آن ظهور فطوبی لمن قد استظل فی ظله فان اولئک هم اصحاب القدر و ادلاء اسم القدیر و اصحاب بوم البدر قد ارتقوا الی افق لایسبقهم احد من العالمین. مرآتی که به تمامه حکایت از نقطه مینماید و اکنون که لیل است و شمس حقیقت غارب و باید از ایشان طریقه هدایت و تکالیف خود را استعلام و استفاظه نمود. آقایان حاضر بر حسب دستورالعمل مدعی کاذبی که نمیدانم فطرت ناپاکش از چه خمیره مخمر شده میگویند مردود شده به حق نقطه و من یظهره الله قسم که روح مطهر نقطه از اعماق مرقد مطهرش آنها را لعن نموده بیزاری میجوید. اینها به شرع عقل کافر مشرکند و به هیچیک از انبیاء هم ایمان نیاورده اند.

بهائی: بنده متحیرم که شما این عبارات را از کجا ساخته و نسبت آنها را به نقطه بیان و نصوصات حضرتش میدهید. بنده که به هیچ وجه چنین مطالبی در کتاب بیان و نصوص ایشان ندیده ام.

بیانی: الله الله از بی انصاف و عناد شما! هر مطلبی را که از بیان عرض میکنم چون مخالف با اغراض نفسانی شما دراد انکار میکنید که چنین مطلبی رد بیان ملاحظه نشده و بهترین نصوص و بالاترین سخن که در اثباتش خودتان مُقِّر و

معترف هستید همان است که اقرار نموده اید که بعد از غروب شمس حقیقت حضرت ازل مرآت منعکسه از نقطه بوده و اما عبارتی که در بیان است و عرض کردم که اول مرآتی که تعکس از شمس حقیقت برداشت در کل عوالم امیرالمؤمین بوده الی آخره. اینک باب دوازدهم از واحدسوم را ملاحظه فرمائید که از خود جعل نکرده ام و هیچوقت عرایض صادقانه بنده را انکار ننمائید. اگرچه همیشه در قید اقرار خودتان به مرآتیت ایشان مقید هستید که اقرار العقلاء علی انفسهم جایز و ممکن هم نیست بتوانید انکار نمائید و محتاج به سایر نصوص هم نمی باشد. ولی من باب اتمام حجت لوح مبارک را که به ذات حروف السبع از مهقام منیع نقطه صادر شده که قبلا هم عبارتش را عرض کرده ام که ثمره ازلیه را ذات الله خطاب فرموده ملاحظه فرمائید تا بر شما یقین شود که بنده جز کشف حقیقت مقصودی ندارم که از خود مطلبی جعل و عرض کنم و صحیح نیست که به جهت تعیش و راحت طلبی چند روزه عمر فانی از حق اعراض نموده و دین حق را پایمال نمائید. وا گذارید کاذبین را در سنبله خود خوض نموده و بازی کنند و به اغراض نفسانی دین حق را ملعبه قرار ندهید.

بهائی: الله اکبر! این مطالب را چگونه به بیان تلفیق نموده و لوح ذات حروف السبع را کدام رند ماهری ساخته؟ خداوند جزای آنهار را بدهد.

بیانی:عرض نکردم که بنده هرچه بگویم شما طفره زده و انکار میکنید! قائل این کلمات نقطه و در یکی از ابواب بیان هم نوشته و میدانم که اگر تمام بیان را هم به جهت شما بخوانم یا مطالب داله بر بطلان دعوی مدعی من یظهره الله و موقع ظهور نبودن را به شما ارائه بدهم و مدلل بدارم، شما میگوئید الحاقی است. در

صورتیکه خوتان هم میدانید که انکار شما بی فایده و از جنابعالی جز سفها کسی نمی پزیرد و هرگاه یکی از ابواب بیان را کم و زیاد کنید ترتیب ابواب آن بر هم خورده واضح میشود که مزید کرده اند یا از مطالب آن سرقت شده. فاما نصوص یعنی بالاتر از آنها هم موجود است ولی در صورتیکه بینده هرچه بگویم قبول نکنید. چه فایده در گفتن بنده اکتفا به اقرار خودتان مینمایم که معرف شدید که ثمره ازلیه مرآت منعکسه از شمس حقیقت و قائم مقام نقطه است.پس به اعتبار اینکه اول متجلی به تجلی حضرت رّب وعنان شریعت بیان و مؤمین به آن مفوض به ایشان است امیرالمؤمنین و وضی بلا فصل نقطه اولی و در هنگام ایمان هر نفسی باید در شهادت خود هم اسم مبارکش را یاد کند و اقرار به مرآتیت ایشان بنماید تا اطلاق ایمان بر او شود چنانچه اول کسی که اسم مبارکش را در کلمه شهادة ذکر فرموده نفس نقطه است و شبهه کننده منکر نقطه و منکر نقطه انکار خدا را نموده. امر بفرمائید الساعه بیانی از خودتان حاضر نمایند تا از آن بر جنابعالی مدلل نمایم که بعد از این به اهل بیان تهمت نزنید. اگر همان بیان خط آقا سید رحیم را هم که در جلسه گذشته آورده اید بیاورید قبول میکنم. وعده جلسه دیگر را هم ندهید. زیرا که ممکن است به جهت القای شبهه و پیشرفت مفاسد، خودتان این مطلب را از کتاب خارج نمائید و هرگاه در بیانی که الساعه حاضر مینمائید مدلل نکردم حاضرم که بعد از این هرچه بفرمائید بدون مطالبه دلیل تعهداً قبول نمایم.

بهائی با قدری مسامحه و تعلل و تفکر امر به حاضر نمودن بیان نموده و آوردند و به شخص بیانی دادند. وی نیز بیان را باز نموده باب دوازدهم از واحد سوم را پیدا نموده و به بهائی ارائه میکند.

بهائی بعد از قدری مرور سر را بلندنموده چنین تقریر نموده چون بنده مدتی است در بیان مروری نکرده و مطالب آنرا حاضر الذهن نمیباشم، شرح و جواب این مطالب را در جلسه دیگر بعد از دقت در آن به شما عرض خواهم نمود و جواب کافی به شما خواهم داد. باید این گونه مطالب را با روح و ریحان مذاکره نمود. زیرا که شما و بنده وحاضرین همه کسل شده ایم و این مجلس هم خیلی به طول انجامیده و همین قدر کافی است.

اهل مجلس: آقا اشتباه فرموده اید. ما از فرمایشات متین و نمکین فرح افزای جناب ایشان (مراد بیان بوده) هیچوقت کسل نمیشویم. همین قدر از تقریرات ایشان حماقت و بلاهت و نادانی و غفلت خود را ملتفت شدیم و یقین نمودیم که تا کنون بیهوده عمر عزیز خود را به بطالت صرف نموده فریب خودره ایم.

بیانی: آقایان و برادران عزیز من! اگرچه واضح است که مقصود آقا (مراد مبلغ) است طفره از جواب است و مطلب به این واضحی آن قدر ها تفکر و تعمق لازم ندارد و جواب بنده دو کلمه است. رد و یا قبول. ولی در یک مقام هم بی ربط نفرمودند. بیش از این گفتگو نمودن انسان کسل میشود و با کسالت مطالب را بطوری که سزوار است نمیتوان شرح داد که به درستی مفهوم شود. امروز همین قدر اکتفا نموده مجلس را ختم مینمائیم. انشائ الله در جلسه آتی مطالبی به جهت تصیرت شما عنوان میکنم که به هیچ وجه به گوش شما نخورده باشد. در کمال صحت و درستی در تکالیف خود بصیرت حاصل نمائید و آسوده شوید و بطور حتم بدانید که هیچ مطلبی را از شما مضایقه نخواهم نمود. سپس برخواسته رسم تودیع به جای آورده و برفت.

بعد از فتن بیانی، اهل مجلس خطاب به مبلغ بهائی نموده این طور گفتند: از حق نمیتوان گذشت این شخص بابی خیلی زیرک و دانا و فطن است و در ظرف چند روز مرور در بیان چه قدر مطالب عالیه را از آن درک نموده و تا چه حد با دلائل کافیه وافیه آنها را تشریخ نموده، آنچنان به مغز انسان فرو میبرد که مجال انکار از برای احدی باقی نمیگذارد. هرگاه جنابعالی جوابی هم به جهت او میساختید چقدر خنک و مضحک بود که حقیقتا ما خیلی خجل و منفعل میشدیم. عاقبت هم جنابعالی مغلوب شدید و به بهانه خستگی و کسالت از جواب او طفره رفته مجلس را خاتمه دادید.

بهائی: شما جاهل و نادانید. او میخواهد شریعت منسوخه بیان را مجدداً به گردن شما بگذارد و آنچه بنده میفهمم این شخص یا یموتی است یا با آنها معاشرت تامه دارد و در اوقات تعطیل با آنان حشر نموده و اینگونه مطالب را ازلیین به او تعلیم میدهند که در مجالس بهائی ها چنین و چنان بگو. الحق که در شیطنت و لفاظی ید طولانی دارد و از اعجوبه های روزگار است واقعا عجب بلائی است. پای او را باید از این مجلس بریده که مؤمنین را گمراه نکند. باید اطاعت اوامر جناب بهاء الله و عبدالبها را نمود که مجالست با آنها را حرام فرموده.

عموم اهل مجلس متفقاً فریاد نمودند: آقا این فرمایشات چیست؟ کسی که تمام مطالب را از بیان ثابت نموده و تا انکار نمودید، کتاب بیان را باز نموده و به شما ارائه داده! چرا باید پای او را از این مجلس برید؟اگر واقعاً باید پای او بریده شود، دلیل و برهان قاطع او را مغلوب و خجل نمائید تا پای او بریده شود. دلیل و برهان قاطع او را مغلوب و خجل نمائید تا پای او بریده شود و از حضور در این مجلس خجل

و منعفل شده بالطبع خودش ترک مجلس نماید و دیگر در این مجلس پای نگذارد و الاّ خارج نمودن چنین مهمان عزیز محترم عالمی خارج از مراتب ادب و انسانیت است. ما ها که مرتکب چنین فعل قبیح و بی ادبی نشده و جسارتی به این مرد نجیب فهیم که وارد بر ما و سبب ازدیاد معرفت و حلّال مشاکل و خارق حجبات ما شده هرگز نخواهیم نمود و شبهه نداریم که با آنهمه دلائل شافیه کافیه که او اقامه میکند، شما، بل افضل و اکمل از شما هم از جواب او عاجز میمانید زیرا که تمام مطالب خود را از بیان استشهاد مینماید و حرفی از خارج تکلم نمیکند و شما با زحمت زیاد چهار کلمه جواب از خارج ساخته به او میفرمائید فوراً او از بیان جواب داده شما را مغلوب مینماید و در حقیقت هم تقصیر از خود شما است که ابتدا امر بیان را اسم برده و میزان نبوت دعوی نقطه و شناسائی من یظهر موعود نقطه را از کلمات بیان قرار داده اید و مشار الیه هم با دو دست چسبیده و رها نخواهد کرد. بعلاوه خودش هم شب و روز در آن غور نموده درست به دقت فهمیده جوابهای متین به جهت جلسات خود حاضر مینماید. یک فایده هم به جهت ما ها حاصل شده که دیده بصیرت ما را باز نموده در عقاید ما به جمال قدم تردید و تزلزل کلی احداث نموده که دیگر نمیتوانیم بدون دلیل مبین و واضحی در حق ایشان به مقام حق الیقین بمانیم و شما از شدت تغییری که از او دارید در غیاب او، او را یموتی خطاب فرموده میگوئید آقاجان باید جواب مسکنی به او دعد نه فحش و دشنام که بعد از رفتن بی جهت در غیبت او بکوشید (و مجلس بر هم خورده هریک دنبال خیال خود رفتند)

جلسه هفتم

مجلس منعقد شد و یک نفر دیگر مبلغ بر دو نفر مبلغ قبل افزوده در صدر مجلس جالس و محدودی هم بر وعده جالسین افزوده بیانی هم وارد شده، تکبیر گفته در ذیل مجلس مینشیند. مبلغ جدیدخطاب به بیانی نموده چنین تقریر نمود: رفقای بنده کمال تمجید را از هوش و ذکاوت جنابعالی خطاب به بیانی نموده و بنده از جناب شما مستدعی هستم که در این جلسه از طریق عدل و انصاف خارج نشوید و مطالبی داعی زا از طریقه محبت جواب فرمائید. نه از روی غرض.

بیانی: بنده که خود را قابل هیچگونه تمجید ندانسته و عبد حقیری بیش نیستم ولی از نیکی فطرت خودشان اگر ذکر خیری از حقیر فرموده اند کمال تشکر و امتنان را دارم و بنده هیچوقت از طریق عدل و انصاف خارج نشده و راه غرض و اعتساف نپیموده و در طریقه دین جاهد و سالکم بر جنابعالی است که ارشاد و هدایتم فرمائید.

بهائی: خفض جناح[۳۷۵] میفرمائید. این شکسته نفسی هم یکی از صفات ممدوحه و آداب انسانیت است. نمیدانم در جلسه گذشته از چه مقوله مذاکره در بین بوده.

بیانی: چون آقایان (مقصود از دو نفر مبلغ سابق) میزان حق شناسی و معجزه حضرت نقطه را کتاب بیان قرار داده اند، بنده هم نظر به فرموده ایشان به زحمت بسیار یک جلد بیان تحصیل نمودم. هر قدر از آن کتاب مستطاب دلیل اقامه میکنم

---

[۳۷۵] فروتنی نمودن.

که هنوز موقع ظهور موعود نقطه یعنی من یظهره الله نیست و دین حضرت نقطه تکمیل نشده که موقع ظهور رسیده باشد آقایان متمسک به بعضی مطالب میشدند که هیچیک جواب عرایض بنده نبود.

بهائی: عزیز من! مگر من یظهره الله نفس نقطه نیست به نحو اکمل؟ زمانی فرمود که من در فلان سنه ظاهر میشوم. بعد بدا حاصل شد و موقعیکه خود صلاح دید ظهور فرمود. آیا دیگری را حد آن هست که چنین ادعائی نماید و آیا احدی حق لِمَ و بِمَ گفتن را دارد؟

بیانی با تبسمی در لب: واقعاً فرمایش جنابعالی خیلی مضحک است. خداوند را مد نظر آورده منصف باشید و از روی اغراض نفاسنی فرمایش نفرمائید که هرکس فی الجمله مدرکی داشته باشد بی شبهه به خنده می افتد. سیّد من! مولای من! آیا در هیچ عصری از اعصار چنین اتفاقی افتاده که موعود حجتی قبل از مبشرش از بطن مادر متولد شده باشد؟ ناچارم که خودم عرض نمایم خیر.مگر نقطه در بیان نفرموده هر موعودی در دین مبشرش باید متولد شود؟ مگر در بیان نمیفرماید که باید موعود من عامل به شریعت بیان باشد تا هنگام ظهورش؟ چرا در جناب آقا میرزا حسینعلی که مدعی من یظهری است کدام یک از شرایط مزبوره وجود دارد؟ هیچکدام! فرمودید بدا از جهت خداوند حاصل شد و به غیر وقت ظاهر شد. جنابعالی یا موقع بدا را نمیدانید یا اینکه میدانید و من غیر حق تجاهل میفرمائید. عجالتاً بنده موقع بدا را به جهت جالسین تصریح میکنم که اقلاً ایشان بدا را دانسته و بدانند که بنده هم معتقد به بدا هستم. پس باید دانست که هیچ فعلی در عالم صورت نمیگیرد مگر به هفت مرتبه:

۱. مرتبه اول مشیت است به معنی خواستن.

۲. مرتبه دوم اراده است به معنی انکه خود را حاضر نمودن به جهت فعل.

۳. مرتبه سوم قَدَر به معنی تعیین نمودن فعل و اندازه ان است.

۴. مرتبه چهارم قضا به معنی به صورت در آوردن فعل و از قوه به فعل آوردن است.

۵. مرتبه پنجم اذن استعمال (فعل) است.

۶. مرتبه ششم اَجَل به معنی مدت تکمیل شدن (فعل) است.

۷. مرتبه هفتم کتاب به معنی خاتمه دادن (فعل) است.

پس نقطه که خواستنِ مشیت الله است خواست. سپس مصمم شد و تعیین چیزی را که خواست فرمود و بعد به صورت خارجی به فعل آورد و امر به عمل فرمود و مدت تکمیلش را نیز معین فرمود و تکمیل شد. پس هرگاه فعلی به رتبه قدر که رتبه سوم است رسید دیگر در این مقام امر گذشته و بدا ممکن نیست و آن هم باید در حیات خود نقطه باشد نه پس از وفاتش. علیهذا همینکه نقطه در کتاب بیان نازل فرمود که موعود منتظر من یظهره الله در سنه غیاث یا مستغاث به فارسی از سنه هزار و پانصد و یازده که بدو انتظار است یا مستغاث که به فارسی دو هزار و یکسال و آخر انتظار است ظاهر خواهد شد، دیگر بدا از جهت آن از جمله ممتنعات است و باید آنچه در کتاب نازل شده بدون نقطه ای زیاده و نقصان عمل شود و در زمانیکه مقرر فرموده ظاهر شود. جنابعالی میفرمائید نقطه در بیان نوشته و مردم را به مدت معنین وعده داده و خودش از دنیا رحلت نموده و پس از وفاتش به جهت

من یظهره الله بدا حاصل شد واعتنائی به فرموده مبشر خود ننموده به میل خودش قبل از تکمیل شریع مبشرش عجله نموده زودتر ظاهر شد.

واقعاً خیلی حیرت آور است! عجب من یظهر عجولی بوده که از ترس اینکه مبادا من یظهره الله حقیقی ظاهر شود و این مقام منیع را که مختص وجود مقدس او است تصرف و اشغال نماید و ممّر معیشت و مفتخواری خودش و اولاد[۳۷۶] و احفادش[۳۷۷] خراب شود. ایشان که محقق بود که به این زودی من یظهر موعود نقطه ظاهر نمی شد، خوب بود وصیت به جناب عبدالبها بنماید که هنگامیکه من از دنیا رفتم تو انی ادعا بکن شاید تا زمان وفات ایشان ادعای مشارالیه اقلاً یکی دو از احکام بیان را در ضمن مؤمنین به بیان عمل میکردند و این قدر جناب میرزا حسینعلی خود را مفتضح نمیکرد. آقاجان بنده! بداء نقطه تا رتبه سوم که قدر است ممکن (میتواند باشد) و آن هم باید در حال حیاتش در کتب و آیاتش مندرج نفرموده باشد. نه اینکه در زمان حیات خود آن وجود مقدس علوه بر اینکه در کتاب بیان و چهار شأن که کتاب اسماء است و در کتاب پنج شأن ثبت فرماید و به هزاران تن از اصحاب خود در الواح مبارکات خود بنویسد و بعد از وفاتش یک نفر تن پرور مفت خواری به جهت چهار روز تعیش کثیف خود بیاید ادعای من یظهری نماید و بگوید بدا حاصل شد و کفران نعمتموجد خود را نموده و بگوید اکنون ظهر کردم! ای وای! معلوم میشود این مدعی اصلاً بدا را نمی فهمد چیست و موقعش کجا و کسیکه وفات نمود در امری که قبل از وفات خود معین فرموده و خودش از دنیا رفت بدا دیگر حرفی مزخرف و بلا

---

[۳۷۶] منظور پسران است.

[۳۷۷] دختران

معنی و مضحک است و می باید به جهت حضرت نقطه در حال حیاة خود بدا حاصل شود. آنهم در رتبه قَدَر یعنی هنوز در کتاب درج نکرده و ازلسان مبارکش اسم آن وجود مقدس خارج نشده بدا شود که مردم مکلف به انتظار آن وعده نگردند. پس در صورتیکه بدا حاصل شد کتابی لازم نبود. احکام به جهت این چند روزه چه فایده داشت؟ کتاب که نباشد، شما، من یظهره الله را از کجا میخوانید که منتظر شوید؟ پس از برای ظهور من یظهره الله هم بدا حاصل شده زیرا که بیان من البدء و الی الختم دستور العلملی است به جهت مردم که تربیت شده با به وجود مبارک من یظهره الله اذیتی وارد نیاوردند. در صورتیکه من یظهر شما قبل از حضرت نقطه به دنیا آمده و حال هم چاپاری[۳۷۸] تشریف شریف ارزانی میفرماید![۳۷۹] پس این همه احکام و آداب از جهت تربیت کیست؟ شما را به خدا قسم میدهم انصاف بدهید آیا مدعی خجالت نمیکشد که کلمه بداء را بر زبان جاری می سازد و میگوید چون من یظهر نقطه هستم به نحو اتم و اکمل مرآت و قائم مقام نقطه را خلع کردم!؟ چرا، به جهت عدم اذعانش به من یظهری من و وعده ای که مه مردم دادم که دو هزار و یک سال دیگر ظاهر میشوم، میلم کشید بعد از چند سال از غروب شمس نقطوی ظاهر شوم و احکام و آیات نازله بر نقطه را ابطال نمایم! اولاً میخواهم بدانم چرا در ظهور اولای خودش خائنی را مرآت سرا تا پا نما و قائم مقام خود قرار داد و به تمامه در او تجلی نمود و عنان شریعت خود را به کف کفایت او تفویض نمود و ثانیاً چرا وعده دروغ به مردم داد؟ پس اگر در ظهور اولای خود هم خبط و هم کذب از او ظهار

---

[۳۷۸] مأخذ چاپار میباشد. یعنی با عجله و با شتاب.

[۳۷۹] وارد شدن شخصی (عالی رتبه) به محل و جایی

شد چگونه میتوان او را حجت زمان نامید و به سایر اقوالش معتقد شد؟ زیرا که هرچه بگوید یا خبط است یا کذب! پس در این صورت نقطه خبط و دروغ در کلمات خود فرموده و موعودش هم دروغ بوده و وجود خودش هم باطل و حجیتش ساقط بوده! این مطلب ممکن نیست، زیرا که مدعی خود بنفسه به حقیقت و حجیت او مُقِر و به فرمایشات او معترف است و کتاب بیان و سایر آیات حضرتش را هم صحیح و متین دانسته. بنابر این به زور و عنف میخواهد آن مقام نبیل را در شأن خود ثابت نماید و ممتنع است در حق خود بتوانداز آیات و کلمات آن حضرت اظهار وجودی نماید که من همان من یظهره الله موعودی هستم که حضرت نقطه وعده فرموده و ایشان دروغگو است. باید خود حضرت نقطه در حین حیاة خود در بیان از عوض شدن عدد غیاث و مستغاث (به عدد دیگری را) درج فرمایدکه پس از نه یا نوزده سال ظاهر خواهد شد و (دیگر) ارزاق امت خود را تا دو هزار و یکسال دیگر وعده نفرماید و (طول) امر مجکم خود را در بیان صریحا غیاث و مستغاث قرار ندهد و عباد خود را سرگردان نفرماید. ملتفت شدید آقای بنده! من تعجب و حیرت از اشتهای صاف آقا میرزاحسینعلی دارم که یکمرتبه آمده و ارزاق[۳۸۰] دو هزار و یک ساله عموم مردم را یکمرتبه به تمامه بلعید! واقعاً عجب اشتهایی داشته؟

بعد از تمهید این مقدمات حجیت نقطه که به عقیده مدعی ثابت است و شما هم مُقِر به حجیت او هستید لازم است به تمام اوامر و نواهی که در آیات و کلمات

---

[۳۸۰] جمع رزق و روزی یا معاش و انچه که انسان نیاز به استفاده برای ادامه حیات خود دارد. آموزه ها و تعالیم بیان رزق الهی میباشد برای ادامه حیات معنوی.

ایشان نازل شده طابق النعل بالنعل[۳۸۱] عمل شود تا زمانیکه مقرر فرموده و مقتضی ظهور است حضرت من یظهره الله ظهور فرماید و الّا قبل از عمل به احکامش هرکس مدعی آن مقام منیع شود کاذب و پیروانش محجوب و در نار معذب. آیا باز هم متمسک به مطالبی میشوید که بنده هم ناچار گردیده به دلائل واضح تری از کتاب بیان بطلانش را مدلل سازم؟ زیاده بر این با دین خدا ملاعبه[۳۸۲] نفرمائید و میرزا حسینعلی را مفتضح نسازید! (در این موقع از تقریرات بیانی عموم اهل مجلس دهانشان باز و مبهوت مانده و از بین آنها اشخاصیکه از جلسه اول تا کنون حاضر بوده و مکالمات طرفین را شنیده متفقاً فریاد بر آوردند که والله این شما نیستید که تکلم میفرمائید این خداوند است که از زبان شما به جهت ما گمگشتگان تکلم میفرماید و ما را به صراط مستقیم هدایت مینماید. آه! که ما چقدر ابله و نادان بوده و از مطلب دور افتاده ایم. فرمایشات جنابعالی را باید زینت کتب نموده و با آب طلا نوشت و دهان جنابعالی را بوسید. چند نفری هم برخواسته با یک وجد شعفی بی اختیارانه دهان شخص بیانی را بوسه داده و به جای خود نشستند.)

بهائی با رنگ بر افروخته و رگهای بر آمده و با کمال خشم و غضب روی را به جانب بیانی نموده و چنین تقریر نمود: وا عجبا! وا تحیرا ! آقای من! تا این حد هم میتوان دروغ جعل نمود و نسبت آنها را به حضرت رّب اعلی داد؟ در کجای بیان فرموده که من یظهره الله باید در شریعت بیان متولد شود و در چه مقام ظهور حضرتش را موکول به تکمیل احکام شریعت بیان فرموده؟ چرا میخواهید امر را به

---

[۳۸۱] به معنی مطابق کنندهء کفش بر کفش. یعنی قدم بر قدم پیشروندگان نهادن.

[۳۸۲] بازی کردن

مردم مشبته نمائید؟ مهمل بافی تا چند؟ زیاد بر این گوش مرا به این مهملات کر ننمائید! این قدر هم پر حرفی میشود. آیا شما را کفایت نکرد و خسته نشدید؟

بیانی متبسمانه در کمال ملایمت و لینت چنین اظهار نمود: سیدنا! تغیّر بی فایده و حرف سرد زدن و نسبت دروغ به بنده دادن شیوه اهل حق نیست و بنده هم هرگز نسبت دروغی به نقطه بیان نداده و نمیدهم و جواب بنده هم این ها نیست. اگر میل دارید به جهت اطفاء نائره غضب خودتان چند عصائی هم به کله بنده بزنید، حاضرم. ولی همین قدر عرض میکنم که اگر بنده عرضی بنمایم تا اطمینان به اثباتش نداشته باشم آن حرف را بر زبان نمی آورم. هرگاه از کتاب بیان صدق مقال خود را مدلل ننمودم مفتری و دروغگو هستم و مستحق مجازات. به اهل مجلس عموماً و به جنابعالی خصوصاً اجازه میدهم که بنده را با پس گردنی و دشنام از مجلس خارج نموده و بعد از این در چنین مجالس راه ندهید. (بعد از آن، کتاب بیان را باز نموده ارائه میدهد) باب پانزدهم از واحد پنجم:

«فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب – ملخص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است اسم طهارت بر او شود و آنچه دلالت بر او میکند از شموس متجلیه در مرایا از شمس جود او به ذکر او کل را خداوند در ظلّ او مستظّل فرموده و اذن طهارت داده»

تا انجا که میفرماید:

«و ثمره آن اینکه کسی در حق آن نیّر اعظم و ادلای او دون خطور طهارت نکند که کل مطهرات از بحر جود، همین نقطه اولیّه طاهر میگردد»

و اما در باب تولد من یظهره الله در شریعت بیان در باب چهارم از واحد ششم میفرماید:

«اگرچه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در گهواره از برای شیر گریه کند که همان وقت مدد کل از او بوده و هست»

چنانچه باز هم تردید دارید این باب را ملاحظه فرمائید: باب یازدهم از واحد ششم:

« و نهی شده کل را که طفل قبل از آنکه به خمس سنین نرسیده او را تأدیب به لسان نمایند و بر او حزنی وارد نیاورند و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضربه خفیف تجاوز نکنند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند و بر شئون دون وقر جاری نسازند چنانچه داب این زمان است»

تا انجا که میفرماید:

«ثمره این اوامر این است لعل بر آن نفسیکه کل از بحر جود او متوجد [۳۸۳] میگردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلم نمیشناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را»

الی آخر باب ملاحظه فرمائید کتاب هم خط مرحوم آقا سید رحیم اصفهانی که از سلسله بهائین بوده. در هر حال از حاضرین مستدعیم قدری عطف توجه به جانب

---

[۳۸۳] متوجد یا منوجد. تصحیح و معنی لازم دارد.

بنده فقرموده و جوات سؤالات بنده را از روی بی غرضی و بدون حبّ و بغض بفرمائید: آیا نطفه جناب میرزا حسینعلی در شریعت فرقان منعقد نشده؟ آیا در شریعت فرقان نطفه طاهر بوده یا نجس؟ بلی! نطفه ایشان در شریعت فرقان منعقد شده و نطفه هم در آن شریعت نجس بوده و تولد ایشان هم در شرع رسول اکرم منعقد گردیده.

بیانی (مجدداً): آیا در زمانیکه نقطه ظاهر شد، جناب ایشان چندین سال از حضرت نقطه بیشتر بوده یا خیر؟

عموماً: بلی! ایشان در زمان ظهور نقطه تقریباً پنجاه سال از حضرت نقطه بزرگتر بودند و شبهه ای نیست.

بیانی: آیا ایشان تحصیلات خود رادر مکاتب و مدارس اسلام و شریعت فرقان نموده اند یا در شریعت بیان؟

عموماً: تحصیلات ایشان مسلم است در مکاتب اسلامی تکمیل گردیده نه در شریعت بیان.

بیانی: یقیناً در زمان ظهور نقطه هم ایشان طفل شیر خواری نبوده که از جهت شیر در گهواره گریه کنند!

عموماً با تبسمی مستهزانه: خیر!

بیانی: حضرت نقطه میفرماید: من یظهره الله قبل از حدود ظاهریه که در گهواره به جهت شیر گریه میکند همانوقت مدد کل از او بوده و هست. پس معلوم میشود که باید من یظهره الله بعد از این در شریعت بیان متولد شود. انصاف فرمائید کدام

یک از این شرایطی را که نقطه رد کتاب بیان به جهت حضرت موعود منتظر خود مقرر فرموده در وجود جناب میرزا حسینعلی میتوانید بیابید؟ به قول و ادعای صرف که نمیتوان امر به این عظمت را قبول کرد! جوابم چیست؟ بفرمائید که آیا حضرت نقطه به جهت مؤمنین بیان قصه سرائنی فرموده و سخن به گزاف فرموده؟

بهائی: مخدوماً[۳۸۴] معلوم میشود هنوز مغز شما مملو است از خرافات سابقین و بواسطه همان خرافات است که تا کنون از ایمان حق محجوب مانده اید چنانچه فرقانیین محجوب مانده اند و هنوز منتظر قائمند.عین همین سؤالات را وقتی یکی از ذوات[۳۸۵] محترم از جناب آقا جمال بروجردی که یکی از کملین[۳۸۶] مؤمنین به جمال قدم بود سؤال نمود که هر بابی از ابواب بیان را نتیجه و ثمری است که باید ظاهر شود و آنها راجع به وجود مبارک من یظهره الله است. آیا ثمره این باب که در خصوص نهی ضرب معلمین به اطفال میفرماید و ثمره آنرا فرموده که لعل در یوم ظهور من یظهره الله معلم نشناسد در میانه اطفال من یظهره الله را و بواسطه این امر ترک اذیت به وجود مقدس حضرتش بنماید، ثمره ان چیست؟ حال اینکه این من یظهره الله کبیر تا بلوغ قبل از این حکم به دنیا آمده و مردی کامل و چهل ساله بوده. در اینصورت این باب از بیان من البدء و الی الختم لغو است و همچنین حکم طهارت نطفه برای این است که نطفه آن حضرت محکوم به طهارت باشد و جناب

---

[۳۸۴] احتراماً

[۳۸۵] جمع ذات. خداوندان. صاحبان. در اینجا احتمالا به معنی صاحب نظر باشد.

[۳۸۶] جمع کمل. فضلا. حکما

آقا جمال چنین فرموده بودند که مراد از مکتب دبستان لاهوت[۳۸۷] است و جمال مبارک در دبستان احدیت و تازه غلامی از باغ الهی. و اما در باب این نطفه مبارک در هر آن نطفه هویت است. بلکه نطفه های هویت در قبضه ملکوت اوست. و هردم با چنگ و نوا با کاسه حمرا[۳۸۸] و لا له[۳۸۹] بیضا[۳۹۰] می آید و هر ساعت حور لقائی[۳۹۱] است که از فردوس اعلی می خرامد. مگرنه خود سجع مهر مبارک است، دلیلی، نفسی، حجتی، آیاتی و برهانی نور جمالی المنیر. حاضرین بعد از استماع فرمایشات عالیات ایشان به زانوی ایشان افتاده، زانوی ایشان رابوسه داده و ایمان آوردند. اینها تماماً جواب جنابعالی! و دیگر آنکه جنابعالی محض مغلطه اوائل باب را حذف نموده و محلی را که از جمله متشابهات کتاب و مسئول است به جهت حاضرین خواندید و محکمات را نخوانده گذاردید و آنها ملتفت آن دقیقه لطیفه نشدند.

[۳۸۷] عوالم چهار گانه لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت هستند. لاهوت عالم ذات الهی می باشد. یعنی عالم الهی و غیب. عالم جبروت عالم صفات خداوند است و در مرتبه پایین تر از عالم لاهوت است. عالم ملکوت پائین تر از عالم جبروت است و عالم فرشتگان است. گفته میشو که ذات انسان پس از مرگ به عالم ملکوت صعوت میکند. عال ناسوت که در پائین ترین مقام است همان عالم مادی و طبیعت که ما در ان زیست میکنیم. به نظر میرسد هاهوت و لاهوت مترادف هستند و هردو اشاره به عالم مختص به ذات الهی می میباشد.

[۳۸۸] سرخ رنگ

[۳۸۹] که از برای ان نیست

[۳۹۰] سفید(ی)

[۳۹۱] چهره زنان زیبای بهشتی

بیانی: بفرمائید بدانم کدام فقره را حذف نموده ام که مغلطه نمایم یا ملتفت نشده و دقت نکرده باشم. شما را قسم میدهم آیات کلامات آقا جمال تماماً عرفانهای پوسیده نیست؟

بهائی: مگر نه این است که اول باب میفرماید:«چون یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت به او شود». مگر نه این است که هر حجتی نطفه اش طاهر است و حضرت بهاء الله حجت کلیه و نطفه شان هم طاهر است. کلمات آقا جمال را که خیلی عالی و متین است جنابعالی خودتان نمیداند. واقعاً جهل مرکب و مجسمه انکارید!

بیانی: اولاً گویا آقا جمال حشیش هم استعمال میفرموده اند و در حالتیکه حشیش کشیده بوده اند و در عوالم هپروت[۳۹۲] سیر میفرموده اند این مطالب را در جواب سائل فرموده و از شدت کیف هم آن تفنیات[۳۹۳] را سروده اند. گمان میکنم آقا میرزا حسینعلی هرگاه این فرمایشات عرش را در حق خود میشیند به خنده می آفتاد و میفرمود که تمام اینها که فلانی گفته مزخرف است. هرگاه در واقع هم تصدیق میکرد استبعادی نداشت[۳۹٤] زیرا که ادعای ایشان هم کمتر از اقوال آقا جمال نیست. جواب ایشان این است: کسی که تحصیل خود را در دبستان لاهوت نموده طفل دبستان احدیت است، او را چه بر آن داشته که شأن خود را تنزل دهد و معاشر با اهل ناسوت گردد و ایشان را ارشاد نماید؟ حقش این بود که اهل عالم

---

[۳۹۲] بر وزن ملکوت و جبروت به معنی پریشان افکار و مالیخولیائی.

[۳۹۳] شاید جمع تفن به معنی چِرک باشد.

[۳۹٤] بعید نبود.

لاهوت را هدایت فرماید و در صورتیکه غلام[۳۹۵] دبستان احدیت بوده او را با عوالم اثنینیت[۳۹۶] چه کار؟ باید با جالسین حوزه هم مکتبان خود معاشر بوده باشد و بر آنها ریاست کند و زبان اهل لاهوت و رئیس حوزه احدیت را چگونه (باید) اهل عالم ناسوت و جالسین حوزه اثنییت درک نمایند؟ این بزرگوار خلاف امر پروردگار هم عمل نموده زیرا که خداوند او را به جهت ارشاد اهل عالم لاهوت و اطفال دبستان احدیت خلق فرموده، اطاعت امر خالق خود را مخالف اغراض خود دانسته و با اهل عالم ناسوت بر خلاف امر پروردگار خود معاشر شده و از حوزه احدیت خارج گردیده و به حوزه اثنییت داخل شده و تا این حد از آن مقام رفیع خود را تنزل داده. در صورتیکه خداوند میفرماید «و ما ارسلنا من رسول الا به لسان قومه» (که ان قوم) جنسیت به اهل عالم ناسوت ندارد. پس بهتر آن است اهل عالم ناسوت را به من یظهره الله ناسوتی واگذارد. به موعود منتظرِ نقطه ناسوتی چه نسبت خاک را ؟ از نطفه هویت که لحم[۳۹۷] ناسوتی نمی روید که مرئی شود! پس ایشان این هیکل مقدس را از کجا تحصیل نموده؟ لابد کسی که در دبستان لاهوت تحصیلش تکمیل شد و غلام دبستان احدیت است باید لبن[۳۹۸] هم از ثدی[۳۹۹] حور العین[۴۰۰] نوشیده باشد! خدا را

---

[۳۹۵]نوجوان.

[۳۹۶] یعنی دو گانگی که در مقابل توحید یا یکتایی است. احتمالا منظور مؤلف اشاره به عالمی است که در مقابل عالم لاهوت میباشد.

[۳۹۷] گوشت انسان

[۳۹۸] شیر

[۳۹۹] پستان (مادر)

[۴۰۰] زنان بهشتی که در قران از زیبائی آنان گفته شده.

انصاف دهید! حیف از ایشان نیست که رتبه خود را از عالم پاک تنزل داده به عالم کثیف خاک آمده، اهل خاک را مربی شود! باید خود را ترقی داده تشریف ببرند (که) اهل عالم هاهوت[٤٠١] و ماهوت[٤٠٢] را به صراط حقیقت هدایت فرمایند. از آقایان محترم مستدعیم انصاف فرمائید از عرفان بافی های بنده بیشتر محظوظ شدید یا از فرمایشات آقا ملا جمال بروجردی که ایشان تقریر فرمودند؟ آیا شما از آن فرمایشات رایحه چرس و بنگ[٤٠٣] استشمام نمیفرمائید؟ (سخن که به اینجا رسید به یک مرتبه شلیک خنده از مجلسیان بلند گردیده به قسمی که درب و دیوار مجلس متزلزل گردید، همه به یکباره گفتند "جنابعالی حشیش نکشیده عرفان های عرشی فرمودید ولی آقا جمال حشیش استعمال نموده بوده اگر مزخرفی گفته از کیف حشیش بوده و تقصیر از حشیش بوده نه از ایشان". بعد از آرام شدن و فراغت مجلسیان از خنده، مجددا بیانی شروع به اتمام سخن خود نموده و گفت:

بیانی: پس از اینکه معلوم و مدّلل گردید که ایشان من یظهر لاهوتی و وظیفه ایشان ارشاد اهل عالم لاهوت و هاهوت است و جنسیت با ما ندارد و زبان ایشان را اهل عالم ناسوت درک نمیکنند، (ایشان) حق ندارد به دلیل فرموده پروردگار، ما را به راهی که نمیدانیم چیست و کجاست و عقولمان از فهم آن قاصر است هدایت فرماید! دیگر اینکه آقا ملا جمال سجع[٤٠٤] مُهر میرزا حسینعلی را که خودش دلیل

---

[٤٠١] عالم ذات یا که همان عالم غیب یا ذات باری تعالی می باشد.

[٤٠٢] چنین عالمی وجود ندارد. احتمالا از روی طنز بر وزن عالم هاهوت ذکر شده.

[٤٠٣] همان مواد مخدر و حشیش است.

[٤٠٤] شعر با قافیه

حجیت خود قرارد داده و توصیف جمال بی همتا مهر مثال خود را هم در آن گنجانیده و به جهت سائل دلیل و جواب قرار داده. عزیز من! خودستائی از صفات شیطان است، خوب بود آقا میرزا حسینعلی حجت و برهانی که عجز ما علی الارض باشد اقامه نماید که مجین[۴۰۵] او در مقام توصیف و تمجید او برآیند. و اینکه میگوید دلیلی، آیاتی، چهار کلمه عربی العباره را هم هر طفل دبستانی که مقدمات دیده باشد میتواند به هم ببافد. ایشان که وزیر زاده و تحصیل کرده بود و پدر بزرگواشان مال ها در سبیل تربیت ایشان صرف نموده تاصاحب علوم عربیت و ادبیت شده و مدتها سالک مسلک تصوف و عرفان بوده و دارای کمالات صوریه[۴۰۶] بوده اند. متوقعید که این چند کلمه عربی را هم نتواند بنویسد! جان من! آیات را شرایطی است که نخست شرطش امّی و فطری بودن است نه کسبی و اقتباس از کلمات این و آن. و اما اینکه فرمودید که بنده ان عبارت را که نطفه هر حجتی طاهر است به جهت مغلطه حذف نموده ام، چون آن عبارت ذکرش لزومی نداشت عرض نکردم. و کیست که بتواند این مطلب را انکار نماید. جنابعالی همیشه «کلوا و اشربوا»[۴۰۷] را روان میخوانید ولی در همه مقامات کلمه «لا تسرفوا» را فراموش میکنید. شما مگر از بنده نشنیدید که عرض کردم اول من یظهره الله را ثابت نمائید، بعد از اثبات سایر مطالب تماماً فرع است و هرچه بفرمائید مشروط بر اینکه مطابق مطالب بیان باشد قهراً[۴۰۸]

---

[۴۰۵] شاید مفعول جن به معنی شیطان زده باشد.

[۴۰۶] از روی ظاهر. سطحی.

[۴۰۷] از آیه ۳۱ از سوره اعراف است که میفرماید " کلُوا واشربوا و لا تسرفوا " یعنی: بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید. منظور مؤلف در اینجا اشاره است به ذکر ناقص عبارت وارده در بیان میباشد.

[۴۰۸] اجبارا

بالطوع[۴۰۹] و الرغبه[۴۱۰] باید قبول کرد و لِمَ و بِمَ گفتن خطا است. بارها گفته ام، باز هم در اینجا واضح تر و ساده تر عرض میکنم: نقطه بیان تمام نطفه هائی که بعد از ظهورش در شریعتش از سماء آباء[۴۱۱] بیانیین به ارض امهات[۴۱۲] بیانی یعنی رَحِم های مادری بیانیه وضع میگردد و منعقد میگردد، محض وجود مبارک من یظهره الله است که طاهر فرموده. زیرا که مردم نمیشناسند و نمیدانند که نطفه من یظهر در کدام بدن منعقد میشود تا حکم غیر طهارت به آن نطفه ننمایند، نه به نطفه هائی که در شریعت محمّد (ص) منعقد شده. پس باید پدر ایشان از مؤمنین به نقطه بیان و مادرشان مؤمنه به نقطه بیان و هر دو عامل به احکام شریعت بیان و عقد والده محترمه من یظهر را باید عاقدی بیانی مذهب به عقد پدر بیانی مذهب و به صیغه بیانی در آورد و از این زن و شوهری که به این گونه مزوج شده اند نطفه من یظهره الله موعود نقطه بیان منعقد شود و هنگام ولادت آن حضرت صلوة مولود بیانی و کلمه شهادة بیانی در گوشهای مبارکش خوانده شود و در مکتبی که معلم بیانی باشد تدریس نماید و قبل از حدود ظاهریه در هنگام گرسنگی به جهت شیر گریه کند و تا زمانیکه شریعت بیان تکمیل نشده و زمان مقتضی ظهور ایشان نباشد عامل به احکام شریع بیان باشد. چنین کسی در هنگام وعده ای که نقطه بیان معین فرموده با حجت و برهانی که عجز ما علی الارض بوده و مسبوق به ذهن احدی نبوده

---

[۴۰۹] اطاعت نمودن

[۴۱۰] از روی میل

[۴۱۱] پدران

[۴۱۲] مادران

باشد[413]، اگر ظاهر شود و ادعا نماید بر هر کس واجب است به باب او سجده نموده و معترف و مذعن[414] به حجیتش گردد و لِمَ و بِمَ نگوید.

نه اینکه شخص خود پسندِ، بی موقع و قبل از تکمیل دین بیان و عدم وجود شرایط معروضه در او که نطفه اش در شریعت اسلام منعقد و پدر و مادرش محمّدی و تزویج مادرش به عقد و قانون شریعت محمّدی منعقد و زوجه پدرش شده و ولادتش هم در دین محمدی و اَبّ و اُمَّش عامل به احکام دین فرقانی بوده باشند، هوس نموده ادعای این مقام جلیل را نماید و مردم به چنین شخص ، با این صفات گرویده ایمان بیاورند و ساجد شوند. ملتفت شدید مخدوم[415] من؟ هرجای عرایضم به نظر شما غلط آمد بفرمائید تا آن را به دلیل شافی تر اثبات نمایم.

(**عموم اهل مجلس** مات و مبهوت مانده بعد از لمحه ای از بهت خارج گردیده کف زنان و احسن گویان شخص بیانی را مدح و ثنا گفته و شکر پروردگار را به جای اوردند.)

بهائی با رنگ پریده و حالت تغییر به روی بزرگوار خود نیاورده و خود را از تک و تا نینداخته، گفت: حقیقتا شما خیلی نسبت به فرمایشات طلعت ابهی و جمال قدم جسارت نموده از حدّ خود تجاوز نمودید و آیات باهرات ایشان را خرافات شمردید. آیا آیات ایشان را عجز ما علی الأرض نمی شمارید و حجیت ایشان از کلماتشان ثابت نمی شود؟

[413] در گذشته به گوش کسی نرسیده باشد.

[414] اقرار و اعتراف به صحیح بودن.

[415] خدمت شده

بیانی: در صورتی که شرایط معروضه در وجود ایشان تماماً فاقد و دعوی ایشان هم بی موقع و کلماتشان هم فطری نباشد چگونه کسی میتواند مُقِّر به فرمایشات ایشان شود؟ البته که بنده نمیتوانم کلمات ایشان را آیات بدانم و ظهور بی موقع ایشان را صحیح بدانم! هرکس که بی موقع و بدون وجود آن شرایط ادعائی نماید کلام قرآنی را مفاد و دعویش باطل. البته واقعه زمان موسی و هرون و سامری را در قرآن ملاحظه فرموده اید که فرموده «قبض قبضة من اثر الرسل[٤١٦]» خود را ملبس به لباس حق نموده و جلوه طاووس مینماید. چه خوب فرموده مولوی[٤١٧]:

آن شغالی رفت اندر خم رنگ	اندرآن خم کرد یک ساعت درنگ

تا آنجا که می فرماید:

بانگ طاووسان کنی گفتا که لا	پس نه‌ای طاووس خواجه بوالعلا
خلعت طاووس آید ز آسمان	کی رسی از رنگ و دعویها بدان[٤١٨]

---

[٤١٦] آیه ۹۶ از سوره طه: « قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي»: سامری گفت: من چیزی را دیدم که قوم ندیدند، من مشتی خاک از اثر قدم رسول (حق، جبرئیل) برگرفته و (در گوساله) ریختم و نفس من چنین (فتنه انگیزی را) به نظرم جلوه داد.

[٤١٧] تشبیه فرعون و دعوی الوهیت او

[٤١٨] ما بقی این اشعار مولوی این چنین است:

همچو فرعونی مرصع کرده ریش	برتر از عیسی پریده از خریش
او هم از نسل شغال ماده زاد	در خم مالی و جاهی در فتاد
هر که دید آن جاه و مالش سجده کرد	سجده‌ی افسوسیان را او بخورد
گشت مستک آن گدای ژنده دلق	از سجود و از تحیرهای خلق
مال مار آمد که در وی زهرهاست	و آن قبول و سجده‌ی خلق اژدهاست
های ای فرعون ناموسی مکن	تو شغالی هیچ طاووسی مکن

حال مدلّل فرمائید که حجت ایشان که عجز ما علی الأرض را میرساند چیست و اینکه به بنده نسبت میدهید که نسبت به فرمایشات ایشان توهین نموده از حد خود تجاوز نموده ام. آیا اگر کسی دروغ بگوید و دیگری که دروغ بی فروغ او را بشنود و در دروغگوئی او را با دلیل و برهان ثابت و مدلل نماید و حرف حق بزند جسارت کرده و از حد خود تجاوز نموده؟ مگر مکرر عرض نکرده ام که آقا میرزا حسینعلی قبل از اثبات حجیت خود در عداد بنده و بقال سبزی فروش محسوب است. پس از اینکه ثابت نمود اولویت خود را آنوقت امر قِسم دیگر میشود. جنابان عالی خود را عادت به اینگونه ایرادات غیر موجه واعتراضات بی موقع داده اید، چرا! زیرا که در مقابل مطالب بنده که از مفاد بیان عرض مینمایم جوابی ندارید.

بهائی دستمالی بسته حاوی کتاب خالوئیه را از زیر عبا بیرون می آورد.

توضیحات مؤلف: موضوع این کتاب انکه شخصی در زمان اقامت در بغداد از احادیث اثبات ظهور حضرت قائم (ع) از حضرت ثمره سؤال نموده بود و حضرت (آن را) به جناب آقا میرزا حسینعلی محول فرمودند. ایشان به لسان عربی جواب سائل را نوشتند. پس از چند روزی جناب خالوی حضرت نقطه مجددا همان سؤالات را از ایشان فرمودند و جناب میرزا به فارسی همان عربی را به جهت ایشان ترجمه نموده اسم ان نسخه را به مناسبت اینکه جناب خال سؤال فرموده بودند خالویه نهاد. تا

سوی طاووسان اگر پیدا شوی عاجزی از جلوه و رسوا شوی

موسی و هارون چو طاووسان بدند پر جلوه بر سر و رویت زدند

انکه خیالش قوت گرفت و ادعا نمود و منجمله همان کتاب را که طبع شده، به اسم ثمرات بیان نشان داده.

و کلمات بیانیه را هرقدر اسم من یظهره الله بود جمع نموده، به خیال خودشان سر و بن جملات را قطع نموده و به جهت اثبات مدعی نوشته و نسخ دیگر که اعلب آنها متعلق به صوفیه است مثل هفت وادی و کلام شیخ فرید الدین عطار که در منطق الطیر او است و رؤیائی که خودش بیان نموده با بعض الواح متفرقه که عباراتش از این قبیل است[٤١٩]:

- ان یا حسن انا اجبناک قبل خلق السموات و الارض
- ان یا سمند و ان یا ابن ابهی ما مقام شما را از فلان برتر و والاتر نمودیم،
- ان یا فلان طلعت ابهی تو را به جهت اجرای فلان امر برگزیده ایم
- ان یا ابن اصدق مقام تو را از فلان اعلی تر نمودیم توئی برگزیده حق.

و بعضی الواح دیگر راجع به ملوک که در کتاب اقدس ذکر نموده: [٤٢٠]

- ان یا ملک النمسه کان مطلع نور الاحدیه فی سجن العکا [٤٢١]

---

[٤١٩]نامه های شخصی بهاء به معتمدینش و تکریم آنها بخش عمده ای است از آنچه بهائیون "آثار بهاء الله" مینامند. در میان انان محمد رضا قناد، کاظم سمندر، سلمانی، صابون فروش و غیره میباشند.

[٤٢٠]از این قبیل خطاب ها که میرزا حسینعلی خطاب به سلاطین وقت میگوید و البته هیچکدام هیچگاه هیچ یک از این به اصطلاح الواح را ندیدند در اقدس بسیار است. برای نمونه های بیشتر میتوانند به این پیوند مراجعه نمائید: خطابه های میرزا حسینعلی به سلاطین وقت.

[٤٢١]خطاب به امپراطور اطریش

- قل یا ملک برلین اسمع النداء من هذالهیکل المبین [۴۲۲]
- ان یا معشر الروم نسمع بینکم[۴۲۳]

تا آنجا که میگوید:"*انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث ان استمعو ما یدعوکم هذا آلامی*" و در جائی میگوید "*لو تتکلم بلسان اهل الملکوت لنقول قد خلق اله ذلک المکتب قبل خلق السموات و الأرض و دخلنا فیه قبل ان یهترن الکاف برکنها النون* "

بهائی اینها را به بیانی نشان داده میگوید: آیا کسی را یارای آن هست که در مقابل این کلمات شبهه نماید و ساجد نشود؟ آیا اینها عجز ما علی الارض ر ا نمیرساند؟ دیگر جنابعالی جوابی در قوه دارید که در مقابل اینها بدهید؟

بیانی پس از قدری مرور در آنها چنین گفت: اولا یکی از شرایط آیات آن است که از روی فطرت باشد نه تکسب و سرقت و اقتباس از کلمات دیگران و این کلمات در نزد ایشان چیزی نبوده زیرا که ایشان دارای کمالات صوریه از قبیل حکمت و عرفان و عربی و ادبیات بوده و مدتها در عرفان و صوفیه سیر نموده اند. پس از سی یا سی و پنج سال تجدید عرفان پوسیده های سابقین را نموده اند که چندان اهمیتی ندارد. و اینکه در کلمات اقدس دعوی امی بودن نموده اند، دروغی است مبیّن زیرا که هرکس میداند که ایشان مدتها تحصیل کرده و مشق نوشتن این نوع کلمات را نموده و اما در باب الواح هرکس که بخواهد مردم را به زیر رکاب در آوردمهمیز بزند

---

[۴۲۲]خطاب به امپراتور آلمان

[۴۲۳] خطاب به مردم روم

باید از اینگونه پالانها به جهت مرده احمق خود بدوزد تا آنها را به این دروغهای بی فروغ فریب داده بیچاره جان کند، به زحمت صد دیناری تحصیل نموده در بهای شئوناتی که به بقال یا پاره دوز داده به جهت ایشان بفرستد تا امور دنیوی ایشان منظم و عیش و عشرت ایشان نموده همیشه در دل خود بگویند خوب خرشان کردم و به ریش آنها بخندد و با خود در کمال وجد و سرور زبان حالش به دین مصراع مترنم گردد: من گرو بردم اگر جفت و اگر طاق آید[٤٢٤] . و اما در باب الواح ملوک در مملت از او نشسته هر ترهاتی میخواهد مینویسد و به جهت آنها میفرستد. آنها هم بعد از ملاحظه از آن عبارات مجلس در تئاتر های خود ترتیب داده تقلید ایشان را در آورده ایشان را مسخره و مضحکه میکنند[٤٢٥]. آن پر رو، غافل از اینکه در ممالک متمدنه، شریعت آنها قانون بوده و فرمایشات عرش ایشان به هیچ وجه در نزد آنها به پشیزی قدر و قیمت ندارد. یکنفر حداد یا نجار یا پاره دوز را از جمال قدم محترم تر میدارند و مفتخواری و تن پروری و کذب را وقعی نمیگذارند. کدام یک از سلاطین اروپ رقبه اطاعت میرزا حسینعلی یا عباس افندی را به گردن نهاده اند؟ ایشان به مفاد مثل معروف که لاف را در غربت باید زد رفتار نموده اند چون در مملکت آنهاکسی راکاری به مذهب کسی نیست و آزادی است. هرگاه کسی لافی بزند اگر موجب اغتشاش و خلاف نظم و قانون مملکت نباشد و ضری به کسی وارد نیاورد کسی را با قائل آن کاری نیست. فقط از گوشی شنیده و از گوش دیگر خارج میکنند. یعنی وقت خود را

---

[٤٢٤] نقل است از غزلیات حافظ. غزل ۲۸۶.

[٤٢٥] این به اصطلاح الواح هیچگاه برای هیجیک از ملوک آن زمان فرستاده نشده و هدف از آنها صرفا مصرف داخلی بوده. تنها نامه ای که میدانیم فرستاده شده برای ناپلئون از طریق گوبینو بوده که در ان میرزا حسینعلی استمداد کمک مشیعتی برای خود و پیروان خود بوده.

اثمن از آن میدانند که به این ترهات و لاطائلات صرف نمایند. وانگهی هرگاه جمعی از مجوس و یهود و نصارای ایران و یا بی خبران اروپائی را مطابق مذاقاشان دعات بهاء یا عباس افندی با آنها صحبت بدارند که ایشان همان عیسی هستند که باید برابر نشسته ظاهر شود اینک آمده آن بدبختِ بی علم از ترتیب امر که مطلع نیست میگوید خوب عیس ع که چنین وعده فرموده شاید این شخص همان باشد و شاید راست باشد هیچ تفاوتی با حاضرین مجلس ندارند مگر با اینها هم همین قسم نگفته اند تا الساعه گرفتارند و حال فی المله به هوش آمده ملتفت شده اند که از ساده لوحی فریب خورده و از صراط حق دور افتاده اند. اگر تمام اهل عالم از روی بیشعوری و نادانی به این من یظهر کاذب مؤمن شوند برابر نمیشوند با یک نفر دانائی که از روی معرفت به مظهر ظهور ایمان بیاورد. مدعی اگر راست میگفت آن طور که حضرت نقطه در بحبوحه (تعصب به) اسلام (در کشوری مثل) ایران ادعا کند (جایی) که اهلش کمال تعصب را در مذهب اسلام دارند و آزادی مذاهب وجود ندارد. چرا ایران تشریف نیاوردند ادعا کنند؟ رقص در تاریکی که تماشا ندارد! دیگر اینکه کلمات ایشان عجز ما علی الأرض نیست. زیرا که در مقابل دعوی خود چیزی اتیان نکرده که کسی از اتیان به مثلش عجز حاصل نماید. خداوند عالم بود که مدعی در چه خیال فاسدی سیر می نماید. کتاب نور و مستیغظ و سایر کتب قبل از ادعای میرزا بر ایشان نازل گردید و بعد از ادعای میرزا ، آیات و کلماتی از قلم مبارکش در در مقابل او نازل شد که باطل فرمود سحر میرزا حسینعلی را و در هم شکست کلمات اکتسابی و مسروقه او را. پس (این شخص) چگونه میتواند بگوید عجز ما علی الأرض است؟ بر احدی پوشیده نیست زمانیکه به ان صغر سن در عجم بودند،

اگر کسی در یک مجلسی نوشته ای را در دست جناب وحید یعنی ثمره ازلیه میدید و سؤال میکرد که ایشان چه مطالعه میفرماید، (در مقابل) میرزا به سائل جواب میداد میرزا یحیی سفیدی اش را میخواند[۴۲۶]. فطری بودنشان بر احدی پوشیده نیست. کتاب نور به عینه مثل سور قرآنیه و بیست و پنج هزار بیت بیانی دارد که در نوزده سالگی بر ایشان نازل شده و شاهد قاطعی است بر فطری بودن و امّی بودن آن وجود مقدس. بعد از آنهم کتب عدیده بر ایشان نازل شده. مثل مرآت البیان، لمعات الأزل، آثار ازلیّه، شرح قصیده، کتب ادعیه، مناجات و شئون علمیه، کلمات فارسیه، الواح ما لایعد و لایحصی، تفاسیر سور قرآنیه و اجوبه سؤالات سائلین که هرگاه بخواهم تعداد آنها را مشروحاً بیان نمایم دفتری علیحده میشود. (نکته دیگر آنکه ایشان) در هیچیک از کلمات مبارک خود لاف و گرافی نگفته و عرفانی نبافته. در صورتیکه در مقابلِ خرافات میرزا حسینعلی، شخصی که مرتبه مرآتیت نقطه دارد، حائز تر، بهتر، زیاد تر و متین تر از او، آیات نازل فرموده. کلمات ایشان (میرزا حسینعلی) عجز ماعلی الأرض و معجزه و دلیل و اثبات دعوی ایشان نمیشود. عجیب تر اینکه با وجود این همه آیات و نصوص حضرت نقطه در باره ایشان که فرموده «ان ظهوره به نفسه حجت»، ایشان (صبح ازل) جز عبودیت به حضرت نقطه و افتخار به مرآتیت آن وجود مقدس به هیچ وجه دعوی مقامی دیگر نمی فرماید و جناب میرزا حسینعلی با وجود دعوی آن مقام رفیع، در عوض معجزه، تفسیر عرفان یا ریشخند حمقا را حجت خود قرار داده. در صورتیکه سرقت و بی

---

[۴۲۶] منظور مؤلف اظهار بندگی و ایمان میرزا حسینعلی به صبح ازل به هنگامی که در ایران اقامت داشتند و به تازگی مرآتیت ایشان از سوی نقطه اولی تنصیص شده بود.

معنی بودن آنها را هر ذی شعوری میداند. به خدای واحد قسم که شاه نعمت الله، شیخ عطار، نور علیشاه، شمس تبریزی و مولوی و غیرهم کلماتشان خیلی مطمئن تر و با معنی تر از فرمایشات جتاب میرزا است و خیلی عبارات مطنطن ملقلق مسجع و مشعشع[٤٢٧] لاهوتی را شرح و بسط داده. متاسفانه جناب میرزا در این صنعت هم مبتکر نیست. بایزید بسطامی[٤٢٨] در ظّل عبودیت محمّد ص می گفت "لیس فی جبتی سوی الله"[٤٢٩] و یا آنکه منصور حلاّج در پرتو رقیت[٤٣٠] محمّد ص و ائمه اطهار ع انا الحق[٤٣١] سرود. جناب میرزا هم هرگاه در ظّل عبودیت نقطه و ثمره ازلیه واقع میشد، هر ادعائیکه اعظم از آن ممکن نبود، می نمود، احدی اعتراضی بر ایشان نمی نمود و در نزد همه محترم می زیست. از عدم ظرفیت همین که از تجلیّات نقطوی پرتوی در وجود خود مشاهده نمود، گمان کرد که خود به نفسه شخصی است. غرور ورزیده و دین حق را بازیچه شمرده، حضرت نقطه را بشری مثل خود دیده، با خود گفته از او در چه چیز کمترم! و کرد با دین حق آنچه کرد و به آدم (نقطه) سجده نکرد. در این مقام مولوی چه خوب میفرماید:

---

[٤٢٧] مطنطن ملقق مسجع و مشعشع در اصطلاح قدیمه به معنی حرفهای قلمبه سلمبه است.

[٤٢٨] بایزید بسطامی ایرانی و اهل بسطام بوده است که قبل از آنکه به اسلام بگرود ۷۰ سال از عمر خود را در کیش زرتشت گذرانده بود.

[٤٢٩] یعنی نیست اندر جبه ام الا خدا. جبه یعنی پیراهن. در عینی که به حضرت محمّد ایمان داشت ادعای عظیم داشت.

[٤٣٠] بندگی

[٤٣١] ادعای خدائی نمودن.

تیغ دادن بر کف زنگی مست   به که آید علم ناکس را به دست[۴۳۲]

حال که ثعبان وحیدی[۴۳۳] بلعید سحر او را و دیگر از جهت فرمایش ایشان عجز من علی الأرض باقی نماند، بفرمائید بدانم غیر از این هم دارای معجزه و کرامت دیگری هستند یا خیر و مستدعیم از عرایض صادقانه بنده متغیّر نشوید. زیرا که در امور دینیه مداهنه و تملق و خوش آمد گوئی خلاف رأی اولوالالباب و اعظم سیئات است. وظیفه مجاهد سالک آن است که تا قوه دارد تحقیق و تفحص را از دست ندهد با به توفیق پروردگار، حق را از باطل ممتاز سازد.

بهائی: جنابعالی از بس مسلسل صحبت میفرمائید و مجال به دیگری نمیدهید انسان رشته مطالب را از دست میدهد و فراموش میکند که مطلب چه بود و از بس در ضمن مطالب خودتان کلمات مستهجن و نسبت های سوء به جمال مبارک میدهید که انسان را از حالت طبیعی خارج مینمائید. در محلی مغروز و متکبر و در جایی جاهل و نادان و در جائی شیطان خطابش مینمائید.

اینها بماند تا به موقع خودش. خوتان در حق ایشان یقین حاصل نموده تائب و پشیمان خواهید شد. و اما دلیل دیگر بر حقیقت و حجیّت ایشان نفوذ کلمه و عظم ادعا و استقامت در امر است. آیا میتوانید انکار نمائید که چند کرور نفس در ایران و عربستان و اروپا و سایر بلاد به ایشان ایمان آورده و گرویده اند؟

---

[۴۳۲] منظور از این شعر مولوی ان است که مال و مقام و علم در اختیار انسان بد طینت مثال آن است که شمشیری را به دست راهزنی داد.

[۴۳۳] منظور آثار فراوان نازله صبح ازل میباشد که نوشتجات میرزا حسینعلی در مقابل آنان ناچیز و خرد است.

بیانی: اگر اینها را دلیل بر اثبات حجیّت میشمارید پس اولا به بنده باید ایمان بیاورید زیرا که بنده عرض میکنم که خالق خدا و ایشان هردو هستم. اگر عظم ادعا را دلیل میتوان قرار داد چرا به بنده ایمان نمی آورید؟ دعوی بنده که اعظم از ادعای ایشان است.

ثانیاً فرمودید استقامت در امر. گویا معنی استقامت در امر را هنوز مفهوم نشده اید که کدام است. معنی استقامت در امر آن است که حضرت نقطه در بحبوحه ایران که عموماً وحشی و ظالم و به تعصب در دین بوند به حدی در ادعای خود استقامت ورزیدند که خود و اصحابش را شهید نمودند. نه اینکه کسی برود در مملکت آزادی که کسی را با ادعا و دینِ کسی اعتراضی نیست، در نهایت آسایش بنشیند و هرچه که میل دارد بگوید، و آنرا استقامت در امر تصور فرمائید!

زهی بی انصافی! بنده هم اگر در ممالک متمدنه آزاد بودم مطالبی میگفتم که به هیچ وجه به مخیله جناب بهاء الله هم خطور نمی کرد و در امر خود هم استقامت می ورزیدم و احمق هم در عالم بسیار، به بنده میگرویدند و بنده هم به تفاوت مقامات آنها لقبی بر اسماء آنها می افزودم. مثل جناب ایشان که اشخاصیکه سواد عربی داشتند با لقبی بس عالی و مواجبی کافی دعات[٤٣٤] خود قرار داده به اطراف دنیا کالجراد المنتشره[٤٣٥] مثل کشیش های نصاری روانه مینمودم که الخناس وارد در جلد مردم رفته آنها را فریب داده و گمراه نموده و مال آنها را به اسم مال الله گرفته به جهت خرج مطبخ آقا فرستاده.

---

[٤٣٤] دعوت کننده (به ایمان)

[٤٣٥] به مانند هجوم ملخ ها.

بی مناسبت نیست که (داستانی) در این مقام عرض نمایم. شخصی دعوی پیغمبری نمود و جمعی از حمقا و ابلهان را دور خود جمع نمود. سلطان آن عصر شنید و او را احضار نمود. او هم به لحاظ اینکه از سخط[٤٣٦] سلطان مأمون باشد تدبیری به خاطرش رسید. به مریدان خود تعلیم نمود که محض سلامتی و نجات از غضب پادشاه، شما را دو قسمت قرار میدهم. همینکه سلطان از من معجزه خواست اگر به طرف اشخاصیکه در یمین[٤٣٧] من ایستاده اند نظر کردم صدای گاو کنید و هر زمان به طرف یسار[٤٣٨] خود نظر کردم اشخاصیکه در یسار من ایستاده اند صدای خر کنید. پس از حضور به محضر سلطان چنان کردند که قرارد داده بود. سلطان به طرف او توجه نموده گفت شنیده ام تو دعوی نبوت میکنی؟ عرض کرد بلی، صحیح عرض کرده اند. فرمود آیا بر طبق ادعایت بینه و برهان و معجزه هم داری؟ عرض کرد بلی، ملاحظه فرمائید. و وی را به طرق یمین خود برگردانید، مریدانش صدای گاو نمودند. روی خود را به جانب یسار خود نمود. عموماً بنای عرعر کردن را گذاشتند. بعد از آن روی خود را به طرف سلطان نموده عرض کرد اعلیحضرتا انصاف ده ایا من پیغمبر این گاو و خر ها هم نیستم؟ پادشاه را خوش آمده وی را مرخص نمود. (البته) در مثل مناقشه نیست.

هرگاه عِظم ادعا دلیل است از سابقین فرعون دعوی الوهیت نموده بود. ما باید به قهقرا[٤٣٩] برگردیم و به او ایمان بیاوریم. اگر کثرت امت دلیل حجت است، امت عیسی

---

[٤٣٦] عدم رضایت

[٤٣٧] طرف راست.

[٤٣٨] طرف چپ.

[٤٣٩] گذشته.

اکثریت دارند و هفتاد و چند سلطان و ملتشان عیسوی مذهب اند. بودائی مذهب قریب پانصد کرور[440] هستند. پس باید حق به طرف آنها باشد.

عزیز من! حضرت رّب اعلی در سن بیست و چهار سالگی ظهور فرمود و بر طبق دعوی خود حجت اقامه فرمود و در مقابل آن بزرگوار احدی دعوی مقامی نکرد و هرکس هم به ایشان محاجه نمود مغلوب گردید. مگر نه این است که خود جناب میرزا به ایشان ایمان آورد و رقبه[441] خود را زیر با ر امر و اطاعت ایشان در آورد و از طرف آن حضرت به بندگی و مرآت مأمور گردید. آیا کسیکه خلق او باشد میتواند اظهار برتری بر خالق خود (که) نقطه و مرآتش (هستند) نماید؟

چرا این دعوی را در بحبوحه ایران ننمود که هموطنان خود را به سوی حق هدایت نماید؟ و در بلاد آزاد نشسته هرچه دلیلش میخواهد میگوید. چنانچه دیدید و شنیدید که حضرت نقطه در بحبوحه اسلام ادعا فرمود، حال میرزا حسینعلی و پسرش در بلادی که احدی در مقام مذهب و جستجوی مطلبی نیست چهار نفر اروپائی که در مذهب عیسی متولد و اطلاعی از موضوع و محمول این امر ندارند و از همه جا بی خبرند به عناوین مختلفه فریب داده. به یکی میگوید من همان عیسی هستم[442] ظاهر شده ام، با صوفی به صوفی، با دهری، دهری. هرکس را میخواهند دعوت نماید دعوت نماید به مذاق و سلیقه او حرف زد به لسان چرب و نرم پوست از کله اش میکشند که هوش از سر عقلا میرود و در ایران هم که معلوم است دیگر به چه عنوان

---

[440] معادل است با پانصد هزار.
[441] گردن.
[442] و از جمله رجعت کریشنا و شاه بهرام!

آنها را باید به زیر رکاب کشید. جناب بهاء الله با فلان محاجه نمود قدری جسارت نمود به ورود منزلش مبتلا به مرض ذتات الریه گردید دنیا را وداع نمود!

در این ایام اخیر جناب عباس افندی را در ایران شهرت داده بودند که به مرض سختی مبتلا شده که طبیب قدغن نموده که کسی با ایشان متکلم نشود. بعد شنیده شد که ایشان را بر سرمقبره پدرش میرزا حسینعلی برده اند. بیست و چهار ساعت مریضی را در آنجا گرزانده، پس از انقضاء آن به کلی شفا یافته و از معجزه جمال مبارک گویا به هیچ وجه مرضی نداشته! شما را به خدا هرگاه این قسم اشخاص که این مطالب را شنیده و بدون اینکه صدق و کذب آنرا به عقول خود باور نمایند و به ایشان مؤمن شوند. آیا ایمان اینگونه مردم دلیل بر حقانیت و صدق دعوی مدعی میشود؟ نه والله. و حال اینکه محققاً خدعه و تزویر بوده. باری کثرت دلیل حقانیت نیست. بالعکس همیشه مدح و تمجید از فئه قلیله شده چنانچه مضرح و در اغلب سور قرآنیه مکرر فرموده اکثرهم لا یعقلوون[443] اکثرهم لا یعلمون[444] اکثرهم لایشعرون[445] و قلیلا من عبادی الشکور و «کم من فِئَةٍ غَلَبَتْ فِئَةٍ کثیرةً والله مع الصابرین[446]». مثلی است مفروف که تا ابله در جهان باقی است مفلس در نمیماند.

به طور حتم اگر در مقام محاجه بر آید، آن یک کرور بهائی مغلوب آن یک نفر بیانی خواهند شد. هرگاه بهائین تا قیامت زحمت بکشند و بخواهند نور شمس را خاموش

---

[443] آیه ۲۹ از سوره عنکبوت

[444] در چند سوره ظاهر شده.

[445] آیه ۶۳ از سوره نمل.

[446] آیه ۲۴۹ از سوره بقره : چه بسیار گروه کوچکی که به فرمان خدا، بر گروههای عظیمی پیروز شدند، و خداوند با صابران است.

نمایند محال است و عاقبت دین حق آشکار خواهد شد. و «لا أن یتم **نوره** ولو کره الکافرون[٤٤٧]» .

در کمال ادب عرض میکنم هرگه معتقدات شما از اینگونه مطالبی است که تقریر فرمودید در هیچقاموسی نمیتوان معنی به جهت آن پیدا نمود.

بهائی: واقعا جای حیرت است. چگونه جرئت نمودید این همه نسبت های سوء را به جمال قدم بدهید و از مطالب صحیح بی غرضانه بنده استنکاف ورزید و همیشه عاشق مکالمات خود هستنید و میل دارید هر مطلبی را که تقریر میفرمائید مستمع بدون درنگ و تعمق تصدیق صحت آنها را بنماید و هر تهمتی هم که میل دارید به طلعت ابهی و اصحاب ایشان وارد آورید. این همه نسبت های غریب و عجیب به مردمان بزرگ دادن شیوه خردمندان و اربابان دانش و ادب نیست.

بیانی: آقای عزیز من! به هیچ وجه حیرت نفرمائید که بنده جرئت نموده حرف حق میزنمو به هیچ وجه فرمایشات جنابعالی هم بی غرضانه نیست.عاشق عرایض خود هم نیستم. عاشق صمیمی فرمایشات نقطه هستم. عرایضی که عرض کرده ام. اولا از متن کتاب بیان و فرموده نقطه است و ثانیا هرگاه در یکی از مطالبی که عرض میشود اشتباه و غلطی به نظرتان رسید به خود بنده اظهار فرمائید که جنابعالی را از

---

[٤٤٧] آیه ٣٢ از سوره توبه: « يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللهِّ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُّ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»: کافران می‌خواهند که نور خدا را با دهانشان (به نَفَس تیره و گفتار جاهلانه خود) خاموش کنند و خدا نگذارد تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور و حد اعلای کمال برساند هر چند کافران ناراضی و مخالف باشند.

عبارات بیان عرض کنم. آیا مقصود جناب ایشان تعیش نیست؟ آیا ساده لوحان بیچاره به دستیاری شما و امثال شما به چهار کلمه عبارات عربی و چند حدیث مجعوله که به میل خودتان معانی به جهت آنها ترتیب میدهید و معنی مینمائید و مستمعین بیچاره که فارسی هم نمیدانند گمان میکنند که قائی آن حدیث حجت یا امام و مفسران نادر دهر و وحید عضر است. کور کورانه اظهار انقیاد به میرزا و عباس مینمایند و شما هم فورا ایمان آنها را اطلاع میدهید که فلان و فلان مؤمن شده اند. حضرت ابهی یا جناب عباس افندی هم یک دانه لوح به جهت آنها میفرستند که شما آن یک اسم را به هزار در می آورید و تقسیم مؤمن جدید نموده و خطیب آسا در مجلس قرائت فرموده به جهت آنهامعنی میکنید و پالان رنگینی از لقب و تمجید به روی گرده آنها گذارده و بدون درنگ بر پشت آنها سوار شده به حدی تاخت مینمائید که پشت آن بیچارگان ریش میشود. به بهانه های چند امروز عید گل است و فردا در فلان محل یا فلان باغ جمع شوید و یا پس فردا کنفرانس داریم و این گونه مجالس خرج دارد، بلیط طبع کرده از هریک به عنوان مخارج و مال الله مبلغی گرفته گراند هتل ترتیب داده و به اسم تئاتر با هزاران شیادی و حقه بازی جیب مردمان نادان را بریده به کیسه فتوت آقا داخل میکنید.

عوم اهل مجلس: به خدا قسم تمام فرمایشات جنابعالی صحیح و یک کلمه خلاف ندارد. آه که چقدر به غلط و خطا رفته از شاهراه حقیقت دور مانده ایم. حال بفرمائید تکلیف ما چیست؟

بیانی: اکنون شما استماع عرایض بنده و تعمق و تفکر نمودن در آن است که بعد از تدبر هرگاه وجدان شما تصدیق صحت آنها را نمود هرچه فهمیدید صحیح و خدا

پسند است و اما اینکه جناب ایشان (اشاره به مبلغ) به بنده نسبت تهمت و اسائه ادب نسبت به جناب میرزا حسینعلی دادند و ایشان را مردمان بزرگ شمدند این هم اشتباه است. جز حقیقت چیز دیگر نگفته ام.

بهائی: آیا در ظهور حسینی بودن ایشان هم شبهه دارید؟ آیا این مطلب را هم مثل سایر مطالب میتوانید انکار نمائید؟ چنانچه در احادیث مأثور[۴۴۸] است. اگر چه گمان میکنم به احادیث آل اله هم معتقد نباشید!

بیانی: (هروقت) میخواهید خود را از مشکلی خلاص نمائید خود را دچار مطلب مشکلتری مینمائید. آقای بنده این مهملات چیست؟ ظهور حسینی چه مناسبتی با دعوی من یظهری دارد؟ ظهور حسینی باید در روز قیامت فرقان بشود. مگر در بیان در واحد اول ملاحظه نفرمودیه اید که میفرماید محمد و علی و حسن و حسین و علی ابن حسین تا امام دوازدهم که محمد بن حسن العسگری می باشد راجع شدند به حیات دنیا با هرکس که به ایشان مؤمن بودند و دون آن. بدیهی است اول من آمن به محمد رتبه عیسی را دارا بود و اول من آمن به نقطه مقام محمد و دوم من آمن مقام علی و سوم من آمن مقام حسن، چهارم من آمن مقام حسین الی آخر الأئمه که دوازدهم من آمن، من آمن به نقطه دارای رتبه و مقام محمد بن الحسین بود. معنی معاد همین است. و راجع شدند به دنیا و در خدمت نقطه بعضی به درجه شهادت ریدند. چه ربطی به میرزا حسینعلی دارد و چه مناسبت با من نظهری دارد؟ این من یظهر جهت کلی است و ظهور حسینی در ظهور نقطه شده و فرع است و معتقد به احادیث صحیحه هم هست. به خصوص این حدیث . اگر بواسطه اینکه اسمش

---

[۴۴۸] نقل و روایت شده.

میرزا حسینعلی است او را ظهور حسینی عد مینمائید در دنیا حسینعلی نام بسیار است. اسم چه دخلی به ظهور حسینی بودن دارد؟ اگر ظهور حسینی است که محققاً نیست، دعوی من یظهری نمودن که موعود آتیه قائم موعود است غلط و بیجاست زیرا که حسین یکی از انصار قائم است. ایشان هم حسین است هم من یظهر؟ وا تحیرا!

بهائی: پس اگر جمال قدم ظهور حسینی نباشد کیست حامل مقام حسینی که باید هزار سال در دنیا سلطنت کند چنانچه در حدیث مصرح است.

بیانی: آیا کتاب پنج شأن نقطه را ملاحظه فرموده اید یا خیر؟

بهائی: بلی! مجملاً مروری در آن کرده ام مقصودتان از این سئوال چیست؟

بیانی: آیا این عبارتی که میفرماید: [۴۴۹]

«الی ان قال انما یظهر فی الواو اثنین آیة احد هما یحیی النبی و الآخر ابن علی امام حق رفیع و انما الوحیدان یستحقان»

یعنی ظاهر میشود در سنه شش بعد از ظهور من، دو آیة که یکی از آنها یحیی نبی است که اقا سید یحیی دارابی وحید اول بوده باشد که در نیریز به ظلم اعدا شهید شدند و دیگری حسین ابن علی که مراد وحید ثانی و مرأت و قائم مقام منصوص نقطه است و سلطنت ایشان که مراد سلطنت باطنی است تا زمان من یظهره الله ممتد خواهد بود. پس مراد از ظهور حسینی هم که سلطنت خواهد نمود ثمره ازلیه است که

---

[۴۴۹] کتاب پنج شأن صفحه ۲۵۵. از لوح عظیم.

حرف خامس بوده باشند. قدوس ظهور محمدی، باب الباب ظهور علوی، جناب طاهره ظهور فاطمی، آقا سید یحیی دارابی وحید اول ظهور حسنی، جناب آقا میرزا یحیی وحید ثانی و ثمره و مرأت نقطه ظهور حسینی و حامل مقام پنجم و حاکی از شمس حقیقت. لو فرض که میرزا حسینعلی ظهور حسینی بوده باشد که ممکن نیست، (در اینصورت) خلق و عبد عبید نقطه است و در ظل نقطه. (در صورتیکه) من یظهره الله دارای مقام مشیت است و بنفسها قائم است و حسین که یکی از مؤمنین به نقطه است از اصحاب ایشان محسوب (میشود). واقعاً عجب دلائل سُست و بیمعنی اقامه میفرمائید که هر عاقلی بشنود تعجب از عدم فهم مدعی مینماید. شخصیکه مدعی چنین مقام رفیعی است چگونه تنزل نموده و دعوی ظهور حسینی مینماید؟

آقای بنده! دعوی من یظهری حجة کلی است و بحدی دارای علو مقام و مرتبه است که اول من آمن او حامل مقام نقطه (که) حضرت نقطه در کلمات خود اظهار عبودیت در نزد حضرتش مینماید، باید بر طبق دعوی خود دلیلی اقامه نماید که تمام ما خلق الله از اتیان بمثلش عاجز باشند. اگر میرزا حسینعلی هم چهار کلمه رطب و یابس[۴۵۰] اقتباس از کلمات نقطه و عرفا و غیره نموده و نوشته عجز ما علی الارض نیست. زیرا که ثعبان مرآتی[۴۵۱] سِحر او را باطل نموده و بلعید. ثعبان سِحر مصنوعی او را «تلقف ما

[۴۵۰] اصطلاح قدیمه: بافتن سخن غلط و درست با یکدیگر.

[۴۵۱] منظور آیات بی شمار نازله توسط صبح ازل می باشد که نوشتجات میرزا حسینعلی در مقابل انها خرد و ناچیز است.

تؤفکون»[452] . هرگاه انصاف بدهید میدانید که هیچیک از وُصایای انبیاء سلف[453] حتی وصیِ محمد بن عبد الله ص دارای معجزه فطری نبوده اند و احدی هم حق خواستن معجزه از وُصایا نداشته و ندارد و در نزد امّت، نص در حقشان کافی بوده. ولی چون خداوند عالِم بود بر اینکه در مقابل مرأت و قائم مقامِ مشیتش، مدعیان کاذب ظاهر خواهند شد و ادعا خواهند نمود و بخرافات مصنوعی و مسروقی خود میخواهند دین حق را پایمال و نور خدا را خواموش نمایند، در حق بندگان خود تفضل فرموده بجهة بطلان سِحرِ سُحره و مدعیان کاذب، آیاتی از روی فطرت به مرآت مشیتش عنایت فرمود که (همانا) سِحر ساحران را بلعید. در عُلّو مقام و مرتبه او (همانقدر) کافی است که نقطه در حقش صریحاً فرموده لان «ظهوره بنفسه حجة» . حال دانستید سیّد من؟

بهائی: الله اکبر از غفلت! من متحیرم که چگونه بشما (این) مطلب را بفهمانم. عرض کرده ام که مگر نفس ادعا دلیل نیست ؟

---

[452] آیه ۱۱۷ سوره اعراف «وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» تلقف : می بلعد . قورت می دهد. یأفکون : بهم می بافتند . به دروغ سرهم میکردند . از ماده افک به معنی بدترین دروغ . بهتان و افتراء. هنگامی که ساحرین طناب های خود را انداخته به مارهای ریزی تبدیل شدند، موسی عصای خود را انداخته تبدیل مار بزرگی شد که تمامی مارهای کوچک را بلعید. مؤلف از این کنایه استفاده کرده تابگوید که اگر میرزا حسینعلی نوشتجات جسته وگریخته و بی مغزی سروده، آثاری که بر صبح ازل نازل شده تمامی ان نوشتجات را بی ارزش و ناچیز میسازد و از این روی سِحر او را باطل نموده.

[453] گذشته

بیانی: تعجب دارم که یک مطلب را چه قدر تکرار میفرمائید. فرمودید که نفس ادعا دلیل است و جواب خود را هم شنیدید. مکرر عرض کرده ام که نفس ادعا دلیل نیست. بنده هم عرض میکنم (که من) خدای شما و من یظهره الله هستم و همه مردم را من خلق کرده ام. اگر نفس ادعا دلیل است به بنده بدون خواستن حجة و دلیل باید ایمان بیاورید!

بهائی: ماشاء الله جنابعالی این جواب هائی را که هیچیک مطابق و موافق ترتیب و قاعده نیست از کجا مرتب و حاضر کرده اید؟ پس تمام اشخاص بزرگ که همه صاحبان غنا و ثروت و اعیانند و ایمان به جمال قدم آورده اند اشتباه کرده اند[454]؟ و ایمان اینهمه مردمان بزرگ از جهة حقانیت و صدق دعوی ایشان کافی نیست که بدون تأمل مسلسل میبافید و معلوم نیست چه وقت به این لاطائلات خاتمه میدهید! گمان کرده اید که چهار نفر ازلی فقیر پریشان که دارای پشیزی نیستند حق را شناخته اند و باین حد بخود مغرورید که هر مطلبی را که عنوان مینمائید دو ساعت وقت گرانبهای مردم را تلف و ضایع میکنید!

بیانی: جنابعالی گویا بنده را هم درعداد حُمقائی که فرض و تصور کرده اند که حقیّت حجة زمان را به نجباء مندرسهٔ مالدار و بزرگان منطمسه[455] با غنا و ثروت پُر پولی که از ظلم و تعدی بر بیچارگان چند تومانی جمع نموده و از ارتشاء و ربا خواری و ظلم و ستم و تعدی بمردم و مکیدن خون ملت قدری اندوخته اند میدانید! خیر آقای بنده!

---

[454] حقیقتا این یکی از دعاوی بهائین است که چطور این همه دکتر و مهندس میتوانند اشتباه کرده باشند!

[455] نیست و نابود شده.

اشتباه فرموده اید. نه ایمان بزرگان مندرسه[456] دلیل بر حقیّت حجة زمان است نه فرمایشات عرشی سرکار و نه عقاید جُهال که بهیچوجه تمیز حق و باطل را نمیدهند. بلی آقای بنده! ما مردمان فقیر پریشان روزگاری هستیم که فرمودید و فقر را دلیل بر حقانیت و صِحت ایمان خود میدانیم و همیشه متذکر به ذکر الفقر فخرنا میباشیم و اعظم دلیل بر صحت قول خود رویه و شیمه[457] انبیاء و اولیاء را میدانیم که عموماً فقیر و پریشان بوده اند و دولت خود را کمال و معرفت میشماریم و حمد میکنیم پروردگار خود را که به نور معرفت قلوب ما را منور فرموده و نعمت خود را از حیث علم و معرفت بر ما کامل نموده که « الدنیا جیفة و طالبها کلاب»[458] و بطور حتم عرض میکنم صاحبان ثروت اغلب احمق و نادانند و عابد درهم و دینار اند و شب و روز اگر عبادتی میکنند محض ازدیاد ثروت خودشان است نه محض خدا و معرفت و شناسائی حجت زمان. معنی «تعز من تشاء[459]» را ثروت و غنا دانسته و «تذل من تشاء»[460] را بمعنی فقر و پریشانی! (آنان) همیشه طالب ریاست و صدرنشینی و تعیش و خوردن مرغ و جوجه و اقا اقا شنیدن میباشند و دیده حق بینشان کور و روش الخناسی[461] را اسباب معاش و انتعاش خود نموده و خود را مفاد« یوسوس فی صدور

---

[456] کهنه و فرسوده.

[457] طینت و سرشت.

[458] از سخنان حضرت علی ع نقل از بحار: دنیا مردار (کالبد جسم بی روح) است و کسانی که انرا طلب میکنند (شبیه به) سگان (کرکسان) هستند.

[459] آل عمران آیه ۲۶: هر آنکس را که بخواهی عزت میدهی.

[460] و هر آنکس را که بخواهی خوار می نمائی.

[461] از صفات شیطان که در کمین است و وسوسه میکند.

الناس[٤٦٢]» ساخته و مردم بیچاره را از طریقه حقه، منحرف و به جاده ضلالت و گمراهی میکشانند. بلی چون مال دنیا مرداری است عفن پس «الخبیثات للخبیثین»[٤٦٣] و به جهة اینکه شرف در علم و معرفت و دانائی است و قسمت ما فقراست «و الطیبات للطیبین[٤٦٤]». (از اشعار حضرت طاهره:)

تو و ملک و جاه سکندری　　　من و راه و رسم قلندری

اگر ان خوش است تو در خوری　　　و گر این بد است مرا سزا

نازپرورد تنعم نبرد راه بدوست　　　عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

بلی شرف المرء بالعلم و الادب　　　بی ادب محروم ماند از لطف رب

بنده هرگاه عرضی میکنم از نصّ بیان مدلل و ثابت مینمایم و فریفته مهملات میرزا حسینعلی و جنابعالی که بهیچوجه پایه و مایه ندارد نمیشوم، مدعی باید حجة اقامه نموده عجز من علی الارض را برساند و الا این گونه دلائل سست بی پایه و مایه بی معنی بهیچوجه از جهة اثبات دعوی مدعی کافی نیست و سرزنشهای جنابعالی از بابت فقر این سلسله جلیله ابداً از شئونات و جلالت قدر ایشان نمیکاهد .

[٤٦٢] آیه ۵ از سوره ناس: که در دل مردم وسوسه می کند

[٤٦٣] آیه ۲۶ از سوره نور: ناریان مر ناریان را جاذبند.

[٤٦٤] آیه ۲۶ از سوره نور: نوریان مر نوریان را طالبند.

شب پره گر وصل افتاب نخواهد   رونق بازار افتاب نکاهد[٤٦٥]

اگر مدعی دلیل کافی بر اثبات دعوی خود در دست داشت و نمیدانست دعویش باطل است بایستی خوف ننموده بیان را در میان مرده خود منتشر نموده و دلیل صدق دعوی خود را از بیانات نقطه مدلل نماید، نه اینکه کتاب بیان را از آنها پنهان نموده و مانند بوقلمون هر لحظه برنگی جلوه نموده و متشبث بهر حشیشی شود، از خوف اینکه مبادا مردم پی به بطلان دعوی ایشان برده، ریاست ایشان از دست رفته و دکان ایشان خراب و امور معاشیه ایشان مختل بماند. حق هم دارند، مفت خواری هم اسباب لازم دارد. بنده اسم بهائیت را هم در حق ایشان باور نمیکنم که از طرف نقطه بایشان مرحمت شده باشد و چون نجبای مندرسه، دین و ائین شان ثروت ظاهری است طالب دینی هستند که قیودات دینی را از اعناق[٤٦٦] ایشان ساقط نماید و جناب میرزا حسینعلی هم که تجدید شریعت و دستور علی ذکره السلام را نموده و قیودات دینیه را از اعناق انها برداشته و آنها را ازاد نموده که همینقدر که ذرهٔ از محبت "جمال مبارک" در قلوبشان مکنون شده باشد هر قدر که بمیولات نفسانی خود رفتار نموده و هر فعل شنیعی را که مرتکب شوند همان محبت "طلعت ابهی" آنها را کافی و بجنت عدن مخلد شده اند !

---

[٤٦٥] **از اشعار سعدی.** اگر شب پره (که لزوما در مقابل خورشید نوری ندارد) چشم دیدن خورشید را ندارد (کنایه از بخل)، این از منزلت خورشید کم نمیکند.

[٤٦٦] گردن.

برداشت قید شرع ز آئین احمدی از گردن انام[٤٦٧] علی ذکره السلام

همینقدر بدانید که تا (زمانی که) شریعت بیان تکمیل نشود محال و ممتنع است که من یظهره الله موعود نقطه ظاهر شود چنانچه در پنج شأن در مواقع عدیده و در بیان و اسماء تصریح باین مطلب فرموده است. در کتاب اسماء این قسم میفرماید:

«فی معرفة اسم المبرء لاسم الله العلم الکان الذی هو ینسب الی حرف الراء و الباء فی ارض اعلی و ان ما قد سئلت عمن یعدل اسمه اسم ربک العلی العظیم عن ذکر من یظهره الله هل من اله غیرالله یظهر من شئ کل بامرالله من عنده قائمون و لو لم یکمل خلق ذلک الظهور لم یظهر الله شمس الحقیقة و کل ما یظهر فی کل ظهور من مرایاء الاسماء کل علی الله ربهم مستدلون مثل ما قد علت المرات و استنطقت عن الله المهیمن المتعال فلتنصرن بمن اراد ان ینصر دین الله فان هذا عز للعالمین»

همینقدر به جنابعالی عرض میکنم که به نص صریح بیان در بهائیت ایشان هم سخن میرود که آیا اطلاق این لقب را هم در حق جناب میرزا حسینعلی میتوان نمود یا خیر و البته ملتفت شدید که در آخر مطالبی که فوقاً از اسمآء عرض شده تمجیداتی از مرأت خود فرموده و نصرت حضرتش را مؤکد داشته اند.

بهائی: میدانم اسمآء کل شئ از فرمایشات نقطه اولی است ولی بنده کاملاً در مطالبش دقت نکرده ام که یقین داشته باشم که عباراتیکه ذکر فرمودید از آن کتاب مستطاب

[٤٦٧] مخلوق.

و فرموده نقطه هست یا خیر. تصدیق و تکذیب هم نمیتوان نمود. در بوته اجمال بماند تا تحقیق کرده عرض نمایم. وانگهی، جنابعالی فرمایشات نقطه را معلق به یک معنی ظاهر نفرمائید اگر چنین عبارتی هم در کتاب اسماء باشد شاید مراد حضرت نقطه بالاتر و والاتر از آنها باشد که جنابعالی تصور فرموده اید :

بیانی: با وجودیکه همیشه مطالب خود را اثبات نموده ام ، واقعاً خوب در جواب مطالب بنده طفره میروید. چنین باشد. اگر چه از این عبارت صریح تر ممکن نیست و بفرموده خود نقطه هم تاویل ممنوع است و دیگر اینکه عرض کردم که اسم بهائیت هم بنص بیان در حق ایشان اطلاق نمیشود. شما از بس که بهاء الله .. بهاء الله فرمودید صماخ[۴۶۸] بنده و حاضرین را نزدیک است پاره کنید و حال اینکه به اسم بهائیتِ تنها هم نمیتوان ایشان را من یظهر موعود نقطه دانست. تا کی بگویم حجتی که عجز ما علی الارض را برساند از روی فطرت نه بنحو تکسب و سرقت باید در دست داشته باشد.

بهائی: حقیقت اینست که بنده طاقتم از جسارت شما طاق شده. ایا جسارت را بجائی رسانیده اید که انکار لقب نبیل بهائیت ایشانرا هم مینمائید! بسیار خوب هرگاه اینمطلب را از بیان ثابت ننمودید، دیگر باز هم اعتراضی مینمائید؟

بیانی: اولاً اینکه هرگاه لقبی از طرف حق بکسی عطا شود باید در خور او باشد و مفاد ان لقب در حقش صدق نماید و هرگاه در خور او نباشد، اگر کسی انکار نماید جسارتی نکرده و حق گفته. ثانیاً این فقره را در حق بنده در جلسات عدیده تجربه نموده اید

---

[۴۶۸]منظور پرده گوش است.

که اگر مطلبی را نتوانم از بیان ثابت کنم به زبان نمی آورم. ثالثاً اطلاق این لقب در حق کسی صدق مینماید که دارای ان شرایطی که حضرت نقطه فرموده باشد. رابعاً بنده اگر از بیان بشما ثابت نکردم انوقت دلائل دیگر بجهة ابطال دعوی مدعی اقامه مینمایم. بحمد اله از اول بیان تا آخر دلیل بطلان دعوی ایشان است و منحصر به همین یک مطلب نیست.

بهائی: بسیار خوب به شرط اینکه از کتاب بیان فارسی ان مطلب را مدلل نمائید.

بیانی: (با حالت تبسم) جنابا! بنده در این چند جلسه هر مطلبی را که اظهار کرده ام از نص بیان بوده و امیدوارم که اقایان (اهل مجلس) تاکنون دانسته باشند که بنده انقدرها نادان و بی تجربه نیستم که مطلبی را عنوان کنم و دلیل انرا به نص بیان نتوانم اثبات نمایم و خود را مفتضح و مورد ایراد جنابعالی بنمایم و بهانه بدست شما بدهم که بر بنده تاخت آورده مغلوبم فرمائید. ثانیاً صرفه جناب شما و جناب میرزا حسینعلی در ان است که در کشف این فقره اصراری نداشته باشید، بگذارید آقایان حاضر بواسطه کشف نشدن اینمطلب در شبهه و تردید بمانند و در قلب خود بگویند انشاء اله این یموتی ملعون دروغ گفته، انوقت هم جنابعالی خجل نشده اید و هم جمال مبارک مفتضح نشده، مشت مبارکشان هم در میان مرده باز نشده. اینقدرها مطالب داریم که از مسائل دیگر که اهمیتش بیشتر است مذاکره نمائیم. علاوه بر مراتب مذکوره، میترسم که بعد از اثبات این فقره بخود حضرت نقطه هم اعتراض نمائید که چرا اینمطلب را در بیان ذکر فرموده !

بهائی : عجب فرمایشی میفرمائید! گویا مسامحه و تعلل شما بجهة اینست که در بیان چنین مطلبی وجود ندارد و شما در توهین جمال قدم تعمد نموده، دامن همت به کمر زده که تضییع ایشانرا نموده و بنده را هم طرف استهزاء خود قرار دهید. هرگاه چنین مطلبی را نقطه اولی در بیان فرموده باشند، که را قدرت است که در فرمایشات ایشان شبهه و اعتراضی نماید! بنده از این مطلب نمیگذرم. باید ثابت نمائید یا اینکه باعتراضات خود خاتمه دهید .

(بیانی باز در اظهار مطلب تمجمج و مسامحه نموده و بهائی جداً اصرار مینماید که باید بگوئید. بیانی هم رو را بطرف مبلغ نموده چنین گفت:)

بیانی: بدیده منت دارم حال که مجبورم فرمودید عرض میکنم و یقین دارم در اینجا هم حق بطرف بنده خواهد بود (کتاب بیانِ انها را گرفته باب چهارم از واحد پنجم را پیدا نموده و این عبارت را نشان میدهد)

«مثلا اگر کسی بهاء الله نامیده شده باشد اگر به بهاء اوکه اول من امن به اوست ایمان آورد انوقت این اسم در حق او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفی فانی میگردد»

بهائی: خیلی جای حیرت است که این مطلب باین بزرگی را که نقطه در کتابش ذکر فرموده کسی انکار داشته باشد البته که ایشان مؤمن به اول من آمن به نقطه بوده اند و محل شبهه و ریب نیست!

بیانی: گمان میکنم مطلقاً عبارت را ملتفت نشدید که اشاره بکجا و کیست.

بهائی: چرا ملتفت نشدم! البته ایشان به جناب باب الباب که اول من امن به نقطه است بوده اند، ایمان داشته اند و شبهه ندارم .

بیانی : خیر اشتباه فرموده اید! در اینمقام مراد از اول من آمن به من یظهره الله موعود نقطه است لا غیر ملاحظه فرمائید که تمام مطالب کتاب بیان من البدء الی الختم راجع به ظهور من یظهره الله است نه غیر او. (معنی آن است که) اگر من یظهره الله ظهور فرموده باشد، انوقت اگر کسی بهاء الله نامیده شده باشد، هرگاه ایمان به اول من آمن من یظهره الله آورد، انوقت این اسم در حق او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفی فانی میگردد. و هرگاه بگوئید به اول من آمن من یظهره الله ایمان داشته غلط است زیرا که من یظهری ظاهر نشده که ایشان به اول من آمن او ایمان آورده باشد. علاوه بر غلط بودن، حتی اگر (من یظهر) ظاهر هم شده باشد چون به اول من آمن به من یظهر ایمان آورده (بنابر این) خلقِ من یظهر و بنده او است . (آنوقت در اینجا ایشان) عبد است نه معبود. چگونه میتواند بگوید من من یظهرم؟ اگر بگوید من یظهر م، بیان این عبارت چه فائده داشته؟ پس چون اول من امن به من یظهر بعینه اول من آمن بمن ظهر که مراد اول من اعکس نقطه بوده و مرأت ازلیه بوده باشند ایمان نداشته[٤٦٩] و به ثمره ازلیه ایمان نیاورده، اطلاق این اسم هم باو نمیشود. جناب باب الباب فقط یکی از بزرگترین و محترمترین اصحابی است که سبقت در

[٤٦٩] تکرار من امن و من یظهر در این عبارت جای توضیح دارد. منظور مؤلف آن است که باب الباب اول شخصی بوده که به نقطه ایمان آورده و از انجا که صبح ازل آئینه تمام نمای جلوه ظهور نقطه است، بالنسبه، باب الباب اول من امن به صبح ازل نیز میباشد. از آنجا که میرزا حسینعلی به صبح ازل ایمان نیاورده، نمیتوانسته به باب الباب ایمان داشته باشد. بنابر این مؤلف در اینجا ثابت میکند که میرزا حسینعلی شرط بیان برای محق بودن به نام بهاء الله را حائز نیست و در نتیجه لایق آن اسم نیست.

ایمان داشته اند و در راه انحضرت بدرجه رفیعه شهادت رسیده و مقام حضرتش ارفع از ان است که بتصور آید و از جمله حروف حی بوده نه حروف واحد و ثمره ازلیه از جمله حروف واحدند .

بهائی: ما انکار نداریم که بعد از غروب شمس حقیقت، جناب اقا میرزا یحیی را که منصوص از طرف نقطه به مرآتیت منصوب بود. جمال مبارک هم تا زمانیکه موقع ظهور من یظهره الله رسید، ایمان به ایشان داشت و (هنگامی که) ظاهر شد، ایمان به خود را به ایشان عرضه داشت. چون از اقرار و ایمان به ایشان استنکاف نمود از انمقام خلع و مردود شد .

بیانی: پس به اقرار خودتان به مرأت (که) منصوص نقطه (است) چند صباحی ایمان داشته و بعد از ان انکار ایشان را نموده. در اینصورت، اسم بهائیت اگر از حضرت نقطه به ایشان داده شده باشد تا زمانی که ایمان به اول من اعکس نقطه داشته ان اسم در حقش ثابت و ساعتی که از ایمانش عدول نمود و منکر شد، لقب بهائیت هم از ایشان سلب شد. به اقرار خودتان در ظل ایشان در آمده و عبد بوده و (در صورتیکه) عابد، معبود و مخلوق خالق نخواهد شد. اینکلمه که عرض کردم تا زمانیکه ایمان داشته، بجهة این است که نتوانید اعتراضی وارد نمائید که اول ایمان به او داشته و بعد از ظهور من یظهر، (صبح ازل) مردود شد. حال اینکه همان اقرار شما (مبنی بر این) که در اول ایمان به ایشان (یعنی صبح ازل) داشته دلیل عبودیت جناب ایشان (یعنی میرزا حسینعلی) است. ولی عقیده بنده این است که هیچوقت (میرزا حسینعلی) از روی حقیقت ایمان به ایشان نداشته زیرا که کسیکه مؤمن به مرآت شد

و عدول نمود مثل انست که بهیچوجه به نقطه و سایر مظاهر الله هم ایمان نیاورده باشد. پس اگر اسم بهائیت را بخودشان نسبت دهند غلط است (عموم بهائیین عنان اختیار را از کف داده قهقهه خنده ایشان مجلس را متزلزل نموده تحسین ها به بیانی نمودند.)

بیانی از آنها تشکر نموده چنین گفت: مادامیکه به مرآتش که نفس نقطه است ایمان داشته عبد بوده و دعوی من یظهری هم که معبود است لغو و بعد از اینکه از ایمان به مرآت نقطه عدول نمود به نقطه بیان هم ایمان نداشته و کسی که ایمان به نقطه نداشته چگونه میتواند اظهار کند که من، من یظهره الله موعود نقطه هستم در صورتیکه من یظهره الله باید قبل از ظهورش عامل به احکام شریعت بیان باشد و شریعت بیان هم باید تکمیل شود .

بهائی: با رنگ افروخته در حالتی که خیلی خجل و متغیر شده کظم غیظ[۴۷۰] نموده روی را به اهل مجلس نموده، چنین گفت: برادران من شما که از معنی حقیقی بیان مطلع نیستید اینقدر کم ظرف و عجول نباشید. مگر من مکرر نگفته ام که از برای فرمایشات نقطه معانی مالانهایه هست که جز من یظهره الله دیگری درک نمیکند. بعلاوه ممکن است با یک کلمه که از قبل و بعد عبارت ساقط شود، معنی کلام بکلی تغییر پیدا میکند. شاید این عبارت اصلاً در بیان نباشد و شاید هم از قبل و بعد از آن کلمه (ای) ساقط شده باشد. بنده تا در کتاب بیان خود نظر نکنم تصدیق و تکذیب

---

[۴۷۰] فرو بردن خشم.

نمیتوانم نمود. انشاء الله در جلسه آتیه کتاب بیانی از خود آورده بشما مدلل مینمایم این فقره تا جلسه دیگر مسکوت عنه بماند .

بیانی: جنابعالی در جلسات قبل هم هر مطلبی را که در جوابش عجز پیدا میکردید محض طفره موکول به تفکر نمودن در فرمایشات حضرت نقطه و وعده به جلسه دیگر میدادید و به کلی ان مطلب را بلاجواب میگذاشتید یا میگفتید معنی آنرا جز من یظهره الله دیگری نمی فهمد. پس بیان را به جهة کی فارسی نموده اند و امر به اطاعت احکامش فرموده؟ خوب است بکلی انکار تمام بیان حتی کلمه من یظهری را هم بفرمائید و بنده و اقایان را از زحمت اینگونه مکالمات بی فائده مستخلص نموده صحبت از مطالب دیگر بفرمائید که دیگر تغیر و رنجشی حاصل نشود. الحاصل بدانید که جواب این مسئله را هم به مغلطه از میان بردید.

بهائی : خواهش دارم ظّن بد در حق بنده نبرید. هر مطلبی را که انسان حاضر الذهن ندارد، خصوصاً بنده که مدتهاست بواسطه عدم احتیاج سیری در بیان نکرده ام و نمیدانستم که جنابعالی امروز چنین مطلبی را مطرح خواهید نمود که بنده شب گذشته اوقات خود را صرف حل این مسئله کرده مطلب شما را بلاجواب نگذارم. این است که عرض کردم تا جلسه دیگر مسکوت عنه بماند و بهیچوجه طفره و فرار از جواب نیست .

بیانی : بسیار خوب چنین باشد که میل جنابعالی است. بنده با سرکار مدارا و مماشات میکنم. حال دیگر بس است. مجلس خیلی طول کشیده تا همین جا که مذاکره شده خاتمه میدهم زیرا همگی کسل شده ایم و بنده رفع زحمت میکنم. اگر عمری باشد و

در جلسه دیگر موفق به تشرف در این مجلس شدم مطالب مفیده و عالی تر بیان خواهم کرد .

اهل مجلس : بدیهی است لطف خود را دریغ نفرموده تشریف خواهید آورد و سرهای ما را به یک بالینی خواهید گذارد و تکلیف ما گمشدگان را معلوم خواهید فرمود که الاکرام بالاتمام.

بیانی: برادران عزیز من! شماها باید ملتفت شده باشید که بنده در همان جلسه ثانی از آقایان حاضر و جناب مبلغ ِ طفره زن مایوس شده بودم و بعد از ان اگر زحمت داده ام محض ارائه طریق به شما بوده و حال هم به دیده منت دارم. محض اتمام حجت و اعلای کلمه حق و بصیرت شما تا زمانیکه شما را از فهم مطالب مستغنی نمایم زحمت خواهم داد. (و بیانی رفت.)

پس از رفتن بیانی مبلغین حاضر روی را به جالسین نموده چنین گفتند: برادران! به شما نگفتیم که این شخص ازلی و یموتی است که به خدعه در این مجلس نفوذ نموده و اینگونه اباطیل و مزخرفات را به جهة اضلال شما و تضییع جمال مبارک به قالب میزند و از کتاب بیان منسوخه به بطلان دعوی من یظهری جمال مبارک روح ما سواه فداه کمر همت به میان بسته. واقعاً عجب شیادی است بی جهة نیست که جمال مبارک و جناب اقا عبدالبهاء مجالست با انها را حرام فرموده. خوب است هفته دیگر مجلس را تغییر دهیم که مشار الیه ما را پیدا نکرده پایش از مجلس ما قطع شود و از پر حرفی او مستخلص شویم.

چند نفر از اهل مجلس به مبلغ مزبور اعتراض نموده، چنین گفتند: آقا! آیا یکی از صفات ذمیمه این نیست که غیبت فرمائید؟ کسی را که جز حرف حق انهم از کتاب چیز دیگر نگفته کدام یک از مطالبی که ذکر کرده خلاف بوده که مستحق توهین گردد؟ چه مطلبی از خارج ذکر کرده که مورد ایراد جنابعالی شده باشد آیا کدام یک از مطالب او را در این چند جلسه توانسته اید جواب بگوئید؟ تمام فرمایشات نقطه را که از محکمات و به جهة تربیت عباد نازل شده موهوم یا متشابهات یا الحاقی[٤٧١] یا مؤول[٤٧٢] شمردید، یا اینکه هر وقت عجز حاصل نموده اید معنی حقیقی به جهة آنها فرض فرموده حواله بمن یظهره الله که بقول جنابعالی جمال قدم میباشند نموده اید که ایشان معانی حقیقی انها را میدانند لاغیر. با اینهمه دلائل متین صحیح مشار الیه چرا نباید بدانیم (که) به حکم کی از مجالست با آنها احتراز نمائیم؟ تا کی باید ما را مسخره نموده به ریش ما بخندند؟ تا کی ما باید احمق و نادان مانده، شما ما بیچارگانرا به جهة میولات و اغراض نفسانی جمال مبارک و عبدالبهاء اغفال نموده از عرفان حق و دلائل قاطعه بیان و از شناسائی حجت زمان محروم نمائید که تاکنون حجة زمان خود را نشناخته باشیم. در عوض اینکه در کمال رأفت مشارالیه را با جواب شافی ملزم نمائید یا اینکه هرگاه حق و صحیح میگوید اذعان نمائید یا اقلاً ساکت شده در غیاب او بد نگوئید، میفرمائید تغییر منزل بدهیم که او ما را پیدا نکند! شما خود دانید. ولی ما مختار نفس خود هستیم. پس واجب است که چند جلسه دیگر بیاید و ما از او استفاده نموده در تکالیف خود بصیر شویم. آخر انصاف بدهید

---

[٤٧١] افزوده شده.

[٤٧٢] تأویل و تعبیر شده.

یک کلمه حرف حسابی در این چند جلسه به او زده اید که بیچاره بتواند خود را تسلیت دهد و ساکت شود ؟ عجب است که به ما هم دستور العمل میدهید که مجلس را تغییر داده که شما از مکالمات صحیحه او اسوده و خلاص شوید. ما چه قدر باید بی حیا باشیم که مهمان عزیز خود را که اینقدر محبت در حق ما نموده و چشمهائی را که شما نابینا نموده بودید و او نور و بصیرت داده، توهین نموده از مجلس خود خارج نموده، درب منازل خود را بروی او به بندیم !

بهائی: حال که نصایح جمال قدم و آقای ع ع[۴۷۳] که پیروی فرمایشات ایشان بر شما واجب است به گوشهای شما فرو نمیرود و دسائس شخص بیانی شما را فریفته. میل، میل شماست. ولی مِن باب اتمام حجت باز عرض میکنم صلاح شما در این است که از مجالست او احتراز نموده گوش به تقریرات مشعشع[۴۷۴] او نکرده، از او صرف نظر نمائید و فریب آن افعی خوش خط و خال را نخورید .

اهل مجلس: عجب! عجب! باز هم بدگوئی! باز سقط گوئی! مگر جنابعالی دلیلی جز فحش و دشنام ندارید؟ مگر این مرد محترم به شما چه کرده است که توهین آن بیچاره را مینمائید. ابداً ما گوش شنوا از جهة فرمایشات شما نداریم و باید حتما حاضر شده ما را از جاده ضلالت نجات داده به صراط مستقیم هدایت نماید. (و مجلس برهم خورده متفرق میشوند.)

---

[۴۷۳] مراد عباس (عبدالبهاء) میباشد.

[۴۷۴] حرفهای گنده!

جلسه هشتم

مبلغین وارد مجلس شده ولی مبلغی که بجهة آوردن کتاب طفره از جواب زده و رفته بود تهی دست آمده، الله ابهی گفته جلوس مینماید .

مجلسیان: آقا انشاء الله کتاب را آورده اید و رفع خجلت و شرمساری از خودتان و ماها خواهید فرمود.

بهائی : بر فرض اینکه بیان را هم آورده بودم و این مطلب در آن نبود. آن مبرم[٤٧٥] جسور ، بواسطه اینکه در همان مجلس بیان را حاضر نداشتم که باو ارائه دهم آوردن آنرا بیفائده دیدم زیرا که قبول نمیکرد .

مجلسیان: ما نمیدانیم از بدگوئی این شخص محترم چه نتیجه و ثمری حاصل مینمائید و در حقیقت توهین شخصی را مینمائید که خودتان مُقرید که به نص صریح نقطه مرآت او است. در صورتی که هنوز بطلان او بر ما معلوم نیست و شما هم نتوانسته اید بطلان او را ثابت نمائید. دشنام دادن و زشتگوئی ثمره اش چیست؟ هرگاه شما در دعوی و حقانیت جمال قدم دلیل شافیِ کافی دارید بیان نمائید تا او ملزم شود. مگر دلائل شما تماماً بدگوئی در حق مردمان محترم است؟ کسیکه تمام مطالب و اجوبه شماها را از دلائل کتاب بیان میگوید، مگر خلافی کرده که مستحق توهین گردد؟ اقلاً خوب است با دلائل متقنه او را مجاب فرموده تا زمانیکه استحقاق

---

[٤٧٥] خشن و سخت گیر.

پیدا کند. انوقت ما هم با شما در هر مقام متفق هستیم هر قدر بخواهید ما هم او را لعن و شتم مینمائیم .

بهائی مبلغ جلسات اول: رو ی را به مبلغ متکلم مجالس اخیر نموده و اهسته و محرمانه گفت آقا مگر ما ملتزم شده ایم که تمام سئوال و جواب را از کلمات بیان و منقول با مشار الیه گفتگو نمائیم اینقدر از منقول صحبت داشتن جز سوء تفاهم به جهة برادران من حاصل نشده؟ قدری هم باید از معقول و منقولات انبیاء سلف تکلم نمود که این مرد در سنگلاخ حیرت افتاده از جواب فرو مانده گورش را از مجالس ما گم کند. واقعاً عجب جانور متقلبی است. ملاحظه فرمودید چگونه نیرنگی در ابطال بهائیت به کار برد و عقل ما را دزدید و از ما عهد گرفت که خارج از بیان اقامه دلیلی ننمائیم و عبودیت طلعت ابهی را نسبت به نقطه به دلیل بیان مدلل داشت. الحق تدبیر ملیحی در اغفال نمودن ما و اقرار گرفتن در عدم اطلاق بهائیت در حق جمال قدم نمود .

بهائی: در جواب او آهسته و محرمانه گفت: اگر چه به جهة اثبات و میزان شناسائی من یظهری کتاب بیان را قرار داده و از ما عهد گرفته که خارج از بیان صحبتی نداریم و دست و پای ما را از ادله خارجه و معقوله بسته و مشکل است زیر بار کلمات متفرقه برود و قبول نماید، ولی باید به جهة امتحان قدری هم از معقولات با او تکلم نمود تا به ببینم چه میشود و یقین دارم از کتاب بیان حریف او نمیشویم. واقعاً عجب ذکاوتی دارد و شیطان غریبی است. از بدو مجلس کار را به پایه محکمی گذارده که دست و پا نمودن ما را بی اثر نموده و این ذکاوت منحصر به همین یکنفر نیست عموم

بابیهای ازلی همین قسمند. وه! وه! عجب نقاد[۴۷۶] بد ذاتی است. هر رنگی ریختیم که او را مغلوب نمائیم و هر چه گفتیم، مشار الیه تماماً را خط بطلان کشید. در این گفتگو بودند که بیانی وارد شده دستها از عبا بیرون نموده، با کمال ادب تکبیر گفته و عموماً در کمال بشاشت[۴۷۷] به الله اعظم او را جواب و مرحبا گفته در گوشه مجلس جلوس نمود.

بهائی: جنابعالی هیچوقت به دقت در کتاب تورية نظری فرموده اید که در سفر فلان، فلان عبارت را حضرت کلیم الله چه در باب ظهور اعظم حضرت بهاء الله فرموده و در مطالبی که به جهة اثبات حقیت ایشان میفرماید دقت فرموده اید ؟

بیانی: آقای من! اگر چه بنده میدانم که شما میخواهید به جهة مغلطه و خلط[۴۷۸] مبحث، بنده را شاید مغلوب نمائید و از میزان قراردادن کتاب بیان عدول نمائید و بعقیدهٔ خودتان بنده را درجاده کج و معوجی بیندازید که مطالب بیان را از میان ببرید و رشته مطالب را بگسلانید، ولی بنده حواسم به جا است و فریب نمیخورم. چه ضرر دارد؟ جواب مطلب تورية را بجهة اینکه اسلوب مطالب و دلائل بی رویه حضرت عالی را به حضرات بفهمانم که از طریقه عدل خارج نشوند و در قلب خود تصور نکنند که این یک مطلب را شما صحیح گفته اید و بنده از جواب عجز حاصل نموده طفره زده ام. میگویم! ولی بعد از این هرگاه از خارج بیان صحبت بفرمائید بکلی قبول نمیکنم و در استماع انهم حاضر نیستم. بلی آقا! تورية را دیده ام و از جزئی و کلی مطالب انهم

---

[۴۷۶] کسی که کارش نقد سخن است.

[۴۷۷] خوشرویی

[۴۷۸] قاطی نمودن.

بخوبی آگاهم و جنابعالی را هم میتوانم از تمام مطالب آن آگاه نمایم ولی مکالمه از ان کتاب از موضوع صحبت ما خارج و به هیچوجه دلیلی از جهة اثبات ایشان در تورية ذکر نشده. انچه فرموده راجع بظهور عیسی است لاغیر و هر نبی قبلی حق دارد که فقط موعود خودش را در کتاب خود به امتش بشارت دهد مثلا کلیم بشارت عیسی و عیسی بشارت محمد و محمد بشارت قائم و حضرت قائم بشارت من یظهره الله را . و بهیچوجه حق ندارند که جز از موعود خود، امّت خود را بشارت دهند. پس اگر شما بفرمائید موسی ظهور من یظهره الله را خبر داده، دو سه نقص در فرموده جنابعالی پیدا میشود که بطلان دلائل شما را میرساند زیرا که باید موسی ظهور عیسی و محمد و قائم را بکلی از میان برده و خبر ظهور اقا میرزا حسینعلی را بدهد. در اینصورت معلوم میشود که عیسی و محمد و قائم بکلی ظهور و دعویشان لغو بوده است. ثانیاً در صورتیکه دو پیغمبر اولوالعزم و قائم لغو شد من یظهری هم که موعود نقطه است بکلی لغو است و دعوی این مقام را هم هرکس بنماید در زمره سفها محسوب است. پس شما به قول چه کس و به کدام دلیل موعود موسی را به اسم من یظهر میخوانید؟ این اسم را فقط قائم به جهة موعود خودش معین فرموده نه موسی کلیم الله. قائم را که از میان بردید کلامش را چرا بر زبان می آورید؟ بدیهی است که شما و میرزا حسینعلی عیسی و محمد و قائمی را بهیچوجه معتقد نیستید. در صورتیکه به انها معتقد نباشید، ایمان به موسی الی آدم را هم ندارید. در اینصورت چرا مردم را بی جهة گمراه نموده و دو دسته به من یظهره الله موعود نقطه چسبیده و میخواهید آن مقام منیع را در حق موعود موسی که به قول خودتان در تورية خبر او را داده اثبات نمائید؟ زیرا که نقطه من یظهری که موعود خودش میباشد خبر داده نه موعود

موسی را، دعویش لغو و با هزار من سریشم هم نمیتوان به میرزا حسینعلی چسبانید. مثل این است که بفرمائید طفلی شیرخواره یکمرتبه طی درجات طفولیت را ننموده یکمرتبه بسن پانزده سالگی رسیده! و عجب در ان است که اینگونه مطالب لغو بیمعنی را که به عوام ساده لوح که از همه جا و تمام ترتیبات بیخبرند و نمیدانسته اند چه جواب بشما بدهند اظهار نموده اید و آنها هم باور کرده اند. به بنده هم همان را میگوئید و بدون خجالت تکرار هم میفرمائید و تحویل میدهید. بنده گمان نمیکنم عقیده شما چنین باشد و الا میتوان تصور نمود که جنابعالی تا این حد هم ملتفت نباشید که من یظهره الله موعود نقطه را موسی و عیسی و محمد حق ندارند بشارت دهند! باید مطالب خود را از بیان مدلل نمائید باز هم عرض میکنم به نص کتاب بیان، ما انتظار ظهور را به این زودی نداریم. از سنه غیاث بدو[479] انتظار ماست تا مستغاث. و در کتاب بیان میفرماید و در پنج شأن و کتاب بیان، در چندین مقام ظهور من یظهره الله را صریحاً موکول به بعد از تکمیل شدن شریعت بیان فرموده. «لو لم یکمل خلق ذلک الظهور لم یظهر الله شمس الحقیقة». باز شما میفرمائید ... . (بهائی کلام بیانی را قطع نموده و چنین گفت)

بهائی: مگر شما قرار ندادید که خارج از کتاب بیان صحبت ندارید؟ صحیح است که پنج شأن از فرمایشات حضرت رّب اعلی روح ما سواه فداه است و شبهه هم در آن نیست ولی بنده چندان دقتی در آن نکرده ام که یقین داشته باشم چنین مطلبی هم در آن هست یا خیر.

[479] شروع

بیانی : صحیح است ولی بنده گمان کرده بودم که شما هم مثل بنده تمام کلمات حضرت نقطه را بیان میدانید. حال که میل شما بر این است، اطاعت مینمایم و از بیان فارسی دلیل به جهة وجوب تکمیل شدن دین بیان اقامه میکنم که انرا در کمال دقت ملاحظه فرمائید شاید قدری انصاف را پیشهٔ خود سازید. اگر چه از بدو تا ختم ان کتاب مستطاب بدون اینکه مقصودی دیگر در آن فرض شود، دلالت دارد بر اینکه موقع ظهور من یظهره الله نیست و قبل از تکمیل شدن آن شریعت پاک ممتنع است که انحضرت ظهور فرماید و دلیل است بر بطلان دعوی مدعی و هرگاه تمام آن کتاب را هم بنده به جهة جنابعالی بخوانم و مدلل سازم، یقین دارم باز قبول نخواهید نمود و یک نوع عذری میتراشید. یقین هم دارم که قصداً و عمداً و دانسته انکار مینمائید و تقریرات جنابعالی و امثال جنابعالی همه تعلیم یک معلم مغرض است و مکرر هم جواب عرض کرده ام. اگر صد بار دیگر هم عذر تراشی نموده و طفره بروید باز عرض میکنم جواب همان است که عرض کرده ام. ولی محض درک حاضرین مجلس که بخوبی مطالب را دریابند باز هم اقامه دلیل از کتاب بیان مینمایم که نقض قرارداد خود را نکرده خارج از بیان فارسی سخنی نگفته باشم که بتوانید ایرادی به بنده وارد آورید. به حق نقطه اولی قسم که هیچ قَسَمی در علم خدا اعظم از ان نیست، که اگر خود حضرت نقطه هم بیاید و بفرماید که هنوز دین من تکمیل نشده و دعوی مدعی بموجب دلائلی که در کتاب خود ذکر نموده ام بکلی لغو است، شما قبول نکرده و رد میکنید. ولی بنده ناچارم عرض کنم این است باب هفتم از واحد دوم. ملاحظه فرمائید که در باب یوم القیمة میفرماید:

«و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قران خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ که سنه ۱۲۷۰ بعثت میشود اول قیامت قران بوده و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرانست زیرا که شیٔ تا بمقام کمال نرسد قیامت اون نمی شود و کمـــال دین اسلام الی اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام انچه هست ظاهر میشود و قیامت بیان در ظهور من یظهـــره الله است زیرا که امروز بیـــان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله اخر کمـــال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجاریکه غرس کرده بچیند»

الی آخر باب دیگر در این فرمایشان نقطه هم میتوان تأمل و تردیدی نمود

بهائی: بسیار ملیح! این مطالب چه منافاتی با عرایض بنده دارد؟ من یظهر موعود ظاهر شد و اثمار شجره بیان را چید و تا زمان حیوة جمال قدم هم قیامت بیان بود.

بیانی : اقای بنده! چرا تا این حد از گفتن جواب صحیح امتناع و اعتراض دارید؟ مگر نه اینست که میفرماید «*زیرا که شیٔ تا بحد کمال نرسد قیامت اون نمیشو*» دینی که به حد کمال نرسیده و هنوز به یک حکم از احکام آن عمل نشده چه میوه داده که من یظهر مصنوعی شما بچینند! و باز میفرماید «*امروز بیان در مقام نطفه است*» که تازه نهال شجره بیان غرس شده، آناً میوه داده و رسیده!؟ و قابل چیدن شده!؟ و من یظهره الله هم ظاهر شده و چید!؟ (و روی را بطرف اهل مجلس نموده و چنین گفت:) آقایان شما را به حق خدا و نقطه و من یظهره الله قسم میدهم از روی انصاف

از ایشان سئوال نمائید آیا جواب بنده این است که ایشان میگویند؟ و الله از ظلمی که شما محض اغراض شخصی و مفت خواری و صدرنشینی و ریاست طلبی به این بیچاره ها وارد آورده اید! خیلی متأثر و متاسفم که با وجودیکه شما خود بخوبی از تمام مطالب مستحضرید و ایشانرا محض تعیش این چند روزه دنیای فانی از حق و حظ خودشان محروم نموده اید و هر قسم که میل خودتان است مطالب را پیچ و خم داده امر را به ایشان مشتبه نموده و بر آنها میتازید و بانواع دسایس و حیل به عناوین مختلفه و اسباب چینی های گوناگون که مکرر عرض شده صد دیناری که به زحمت و مشقت تحصیل میکنند غارت نموده، رئیس و مرؤس با هم میل میفرمائید و در قلب خود میگوئید راست گفته اند که یک مرید ..... بهتر از یک ده ششدانگی است. حق گواه است که اینها ابداً گناه ندارند و مظلومند و مسئولیت آنها بگردن شماهاست که عمداً و قصداً بجهة جلب فائده خودتان انها را جاهل و از همه جا بی خبر میخواهید که مبادا مطلب را دانسته راه دخل و معیشت شما ها مسدود و دکان شما خراب گردد. این رویه اهل حق نیست قدری رجوع به وجدان خود نموده و در حق آنها به انصاف رفتار فرمائید و راضی نشوید که از صراط حق منحرف و محجوب بمانند .

بهائی :با کمال تشدد گفت: الحق خیلی جسارت نمودید آیا از مثل جنابعالی زیبنده است که چنین نسبتها بجمال مبارک و خدام و مؤمنین و جان نثاران ایشان بدهید . مائیم زبده و جوهر خلق و مؤمنین به من یظهره الله که همیشه در شرق و غرب عالم همت خود را صرف تکمیل انسانیت مردم و هدایت ایشان به صراط مستقیم نموده ایم و شماها بواسطه اینگونه موهومات و مهملات عقب مانده اید مثل یهود و نصاری

و امت محمد که عقب مانده و هنوز منتظر ظهور من یظهره الله هستید که در سنه غیاث یا مستغاث ظاهر شود .

بیانی رو را بطرف متکلم بهائی نموده و چنین گفت: ای کسی که مرا بحقارت و جسارت متهم و مخاطب نمودی! بنده از دشنامهای شما ابداً نمیرنجم زیرا که این مطلب از مسلمیات است. کسیکه از جواب صحیح عجز حاصل میکند و ملاحظه میکند که طرف مقابل به هیچوجه زیر بار فرمایشات و جوابهای ناصواب او نمیرود و در مقابل جمعی که مدتهاست گرفتار اکاذیب او شده اند از محکوم شدن خود خجل و منفعل گردیده، زیرا که پرده از روی تقلبات او برداشته شده، لابد متغیر میشود و تحمل نمیتواند (کند) و مجنون وار در عوض جواب صواب میخواهد به فحش و دشنام مدعی خود را ملزم نماید و از میدان بیرون کند و به حالت طبیعی نیست. "و لیس علی المجنون حرج "[۴۸۰]ولی در نزد صاحبان عقل و شعور ، جسور کسی است که افترا بر حق بسته و به فرمایشات نقطه اولی که موجد او است استهزا مینماید. بی ادب و جسور کسی است که دین حق را بازیچه شمرده و ملعبه خود قرار داده. بی ملاحظه و جسور و بی ادب کسی را گویند که آنچه دلیل و برهان از کتاب بیان که نامه ربّانی است به جهة او اقامه میشود، بعضی را بکلی انکار و برخی را متشابهات و بعضی را موهوم میداند. باز عرض میکنم، جسور و بی ادب کسی را گویند که زمانیکه خطاب از حضرت رّب اعلی به او رسید که ساجد شو آدم و مرأت سرتا پا نمای مرا «

---

[۴۸۰] از مجنون نمیتوان ایراد گرفت.

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ[481] »
و مفاد فاخرج[482] «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ[483]» واقع گردید و قسم یاد نمود که
« قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ[484]» .

این است که به موجب قَسَمی که یاد نمود، خود و فرزندانش مشغول اغوی نمودن بیچارگان هستند. البته بر همه آقایان محترم مجلس، بی ادب و جسور بودنِ مدعیِ کاذب و من تبعش[485] واضح گردید. ایا کسی را حق گویند که خودش یکی از منتظرین حجة عصر بود و خود مُقِّر است که آن وجود، نقطه اولی است که ظاهر شده با سنت و شریعت جدیده و هنوز یک حکمی از احکام او اجری و عمل نشده، میگوید من نسخ کردم! اف بر چنین بی ادبی باد! که شریعت او را بازیچه تصور نموده و به قدر یک رساله فروع یا دیوان حافظ و سعدی، کتاب و احکامش را وقع و احترام نگذارند و متابعین او هم در کمال جسارت و جرئت شرم نکرده و کسی را که نقطه در حقش فرموده باید در شریعت بیان متولد شود و نطفهٔ تمام مردم را به جهة احترام همان یک نطفه مقدس که باید در شریعت بیان منعقد شود، طاهر فرموده، چنین شخصی را میرزا حسینعلی که نطفه اش در شریعت محمد در غیر طهارت منعقد گردیده و در

---

[481]آیه ۳۴ از سوره بقره: و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر شیطان که ابا و تکبّر ورزید و از فرقه کافران گردید.

[482] و نتیجه ان شد که.

[483]و به یقین لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.

[484]آیات ۸۲ و ۸۳ از سوره جزء: [شیطان] گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می برم مگر آن بندگان پاکدل تو را.

[485] پیروانش.

شریعت فرقان به اتفاق کل متولد شده و خودش خلق و عبد عبید نقطه بوده دانسته و در کمال جدیت هم میخواهند من یظهرِی او را با فرمایشات مُهمل و مسروقه او اثبات نمایند. حال انکه صریح فرمایشات نقطه است که آباء و اجداد آن بزرگوار هم باید همه عامل به شریعت بیان و و الده محترمه حضرتش هم باید به عقیده بیانی به حباله[٤٨٦] نکاح پدرش درآمده، عاقد هم بیانی باشد و نطفه اش هم در شریعت بیان منعقد شود و قبل از دعویش عامل بشریعت بیان باشد و در وقتی که ظاهر میشود باید زمان، مقتضی باشد و بر طبق دعویش حجت و دلیلی از روی فطرت اقامه نماید که مسبوق به ذهن احدی نبوده و عجز ما علی الارض و از اتیان بمثلش عاجز باشند. آیا من یظهر لاهوتی شما کدام یک از این صفات را داراست؟ حال دانستید جسور کیست! جوابم چیست؟ بفرمائید! بلی! شما وقتی حق داشتید بنده را به جسارت مخاطب فرمائید که دین بیان تکمیل شده باشد و به تمام احکامش عمل شده و وعده حضرت نقطه صدق و منقضی شده باشد و موقع ظهور که سنه غیاث یا مستغاث است رسیده باشد که صریحاً این دو کلمه را حکم محکم بیان قرار داده و کسی هم که ادعای اینمقام منیع را نموده بر طبق ادعایش از روی فطرت نه به نحو تکسب و سرقت اقامه دلیلی مینمود که عجز ما علی الارض را برساند و با ادله و براهینی که عرض شد با بنده تکلم و ثابت مینمودید و بنده ملزم شده بودم و ایمان نمی آوردم. انوقت مستحق نکوهش بودم و هر چه در حقم میگفتید زیاده از آنرا سزاوار بودم. نه اینکه دین نقطه تکمیل نشده یک نفر بیاید و دارای آن صفات نباشد و بر طبق دعوی خود از روی فطرت دلیلی نداشته باشد و بلا استحقاق مدعی آنمقام

---

[٤٨٦] عقد.

منیع شود. انوقت بگوئید مثل حروف تورية یا انجیل یا فرقان محتجب مانده و منتظریم که در سنه غیاث و مستغاث ظاهر شود.

بهائی: مگر جمال مبارک نفرموده است که همینکه من عامل به شریعت بیان شده و به احکام آنهم عمل کردم مثل آن است که تمام موجودات عمل کرده باشند و دین انحضرت بمقام کمال رسیده .

بیانی: آقای من! شما را بوجدانتان اگر معتقد به وجدان بوده باشید قَسَم میدهم انصاف بدهید آیا در این جلسات عدیده یک کلمه حرف حسابی و دلیل منطقی که عقل بتواند اقرار به صحت آن نماید نباید از جنابعالی شنیده شده باشد. زیرا که امر از دو حال خارج نیست یا اینکه ایشان در این کلمه که میفرمایند من عمل کردم و تکمیل شد سهو نموده اند یا شما به خیال خودتان این فرمایش را عمداً از خودتان بیان فرمودید که بنده را مجبور به قبول آن نمائید و بخیال خودتان بنده را بلاجواب نگذاشته باشید. ولی در هر دو صورت از مشکلی میخواهید خود را از چنگ بنده مستخلص نمائید. متاسفانه خود را دچار اشکال دیگر مینمائید. بنده هم لابد میشوم که جواب جنابعالی را بدهم و دعوی بیمعنی ایشان را رد نمایم. آقای بنده! فائده عمل کردن به احکام بیان را حضرت نقطه به جهة این فرض فرموده که عبادش متخلق به اخلاق و صفات ربّانی شده تنویر[۴۸۷] افکار و تهذیب اخلاق نموده و صفات ذمیمه را از خود دور ساخته مربا به تربیت بیانی گردیده که مثل سایر امم که به وجود مبارک انبیاء انقدر صدمه و اذیت وارد نمودند به وجود مبارک حضرت من یظهره الله

---

[۴۸۷] روشن نمودن. ریشه از نور دارد.

ضری وارد نیاورند. مثلاً نقطه را معلم کل تصور فرمائید که خداوند در مکتب دنیا مبعوث فرموده که تمام مخلوقش را درس اخلاق بدهد و آنها را به تهذیب اخلاق تربیت نماید و قلوب آنها را از غشوش و صفات ذمیمه و رذیله طاهر نموده و به حّب من یظهره الله زینت دهد که قابل ظهور او شوند. از قرار تقریر جنابعالی تمام دروسی را که معلم کل به جهة تکمیل تلامذه خود سرمشق داده حضرت ایشان بوکالت مطلقه از طرف عموم عباد اله عمل کرده اند. پس از اینقرار باید ایشان با همان رجلین لاهوتی به مکه بیانی رفته اعمال حج بجا آورده باشند و به خیالات روحانی طواف بیت الله و زیارت حروف حی نقطه را نموده باشند، هر دویست و دو سال تصوری تجدید کتب بیانیه را نموده و در مساجد بیانی نماز رؤیائی خوانده باشند و به تصور سلطان بیانی را بر سریر سلطنت جالس نموده و در فوق مناره های خیالی مؤذن بیانی اذان گفته و به طی الارض[۴۸۸] به محل ضرب (به شکل) وهمی، رفته و اعمالش را بجای آورده و درب حجرات اهل عالم مجردات را بلند ساخته که (به محض آنکه) ظاهر میشوند سر (را) کج نکرده داخل آن حجرات شده و مثقالهای تصوری را نوزده نخود فرض کرده، سالهای نگذشته و نیامده را نوزده ماه به خیال خود خطور داده، صلوة و صوم بیانی را به وهم خود بجای آورده!

خلاصه تمام اعمال و احکام بیانیه را بعضی به طی الوهم[۴۸۹] برخی را به طی التصور، بعضی را به طی الفرض، پیموده و پنج قطعه ایران را به انفاس شریفه خود، وردی دمیده و عزیمه خوانده، آناً از غیر بیانی تخلیه نموده و به اطفالی که بعد از این نطفه

---

[۴۸۸] سفری معنوی گویند که انسان در یک لحظه به هرجای زمین که بخواهد برود.

[۴۸۹] خیالی

شان در ارحام امهات انعقاد می یابد و در آینده متولد خواهند شد صلوة مولود نیت کرده و خوانده و تمام احکام بیان را خودش به نفس نفیس خوانده و به جهة تکمیل نواقص خودش عمل کرده!

در اینصورت تمام احکام بیان مُنزله بر نقطه اولی را به سیاقی[٤٩٠] که عرض شده عمل و تکمیل کرده و ظهور نمودند! اگر حقیقةً این فرمایشات از ایشان (است) و صحیح است، پس ملاحظه فرمائید که آقا میرزا حسینعلی چه قدر غل و غش در وجودش بوده که خداوند بر او ترحم فرموده که به توسط مبشرش رفع غل و غش ایشان را به دواهای نافع تجویز نموده که غل وغش خود را رفع نماید و مبشر ایشان موعود منتظر خود را به احکام بیان خود تربیت میفرماید که بعد از انکه ظاهر میشود عبودیتش را بنماید[٤٩١]! شما را بحق حق قسم میدهم ایا این فرمایشات به فرمایشات اشخاص چرس[٤٩٢] کشیده نمی ماند؟ پس لازم نبود کتابی نازل و در بین عباد خود منتشر فرماید و موعود خود را در میان عباد به صفت نقص و غل و غش رسوا و علالا[٤٩٣] نماید.

---

[٤٩٠] روش

[٤٩١] نکته ای که مؤلف در این جا به ان تأکید میکند آن است که اگر بر فرض آئین بیان آنقدر مؤثر بوده و احکام آن آنقدر محکم بوده که در مدت بسیار کوتاهی منجر به تعالی انسان شده و آماده پزیرای ظهور بعدی شده و با توجه به انکه میرزا حسینعلی بنا بر اعتراف خود احکام بیان را عمدتا (به صورت دست و پا شکسته) در اقدس لیست نموده، آنوقت "مبشر" میرزا حسینعلی کار بسیار عظیم تری از وی انجام داده به طوری که دیگر زحمتی برای او باقی نمانده!

[٤٩٢] حشیش

[٤٩٣]فریاد کشیدن و هیاهو نمودن.

من یظهری که قبل از خودش به دنیا آمده و در زمان مبشرش وجود داشت، چه ضرر داشت که نقطه به صفت ستاریت[٤٩٤] عیب پوشی فرموده سراً او را تربیت مینمود که رسوا و مفتضح نگردد! پس بنابراین، این احکام به جهة مردم نازل نشده! به بینید چه قدر نقص در وجود موعود منتظر نقطه بوده که هشت هزار بیت کتاب بیان را به جهة تربیت او نازل فرموده! حمد میکنم خدا را که شما بنفسه اقرار به نقص و معایب جناب میرزا نموده و ما و خودتان را از مکالمات بیهوده آسوده نمودید.

ملاحظه فرمائید که جناب میرزا اینقدر هم تعقل ننموده که اینفقره را که میگوید من عمل کردم و تکمیل شد، هم بخودش و هم به نقطه اولی نقص وارد می آورد. غافل از اینکه این باب را هم بر ایشان سد فرموده که میفرماید:

«اگر چه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در گهواره از برای شیر گریه کند همانوقت مدد کل از او بوده و هست»

پس حضرت نقطه مؤکد فرموده که من یظهره الله باید از تمام عیوب و نقایص منزه و مبری و محتاج به تربیت احدی نباشد و بعد از این هم متولد شود، نه اینکه قبل از خودش متولد شده باشد. خواهید فرمود که پس چرا میفرماید که باید به دین بیان عامل باشد. جواب عرض میکنم این فقره را به جهة این میفرماید که میرزا نگوید اگر قبل از ظهور، شخص من یظهره الله به دین فرقان هم عامل باشد نقصی به ادعایش وارد نمی آید و بر اهل بیان هم محقق شود که باید در شریعت بیان متولد شود و یکی

---

[٤٩٤] ستار از اسامی خداوند به معنی پوشاننده گناهان.

از مؤمنین به بیان و ما جاء به النقطه باشد نه مومن به فرقان و «ما جاء به النبی[۴۹۵]».
سبب دیگر اینکه هر پیغمبر و حجتی باید مصدق نبی قبل و مبشر حجة بعد باشد و قولاً و عملاً عامل به احکام شریعت حجتی که در آن متولد شده بوده باشد چنانچه پیغمبر بدواً عامل به احکام پیغمبر قبل از خود بوده و نقطه هم بدواً عامل به شریعت پیغمبر ص. قول تنها هم تصدیق را نمیرساند مگر اینکه مرادف با عمل باشد تا ایرادی وارد نیاید.

مادح خورشید مداح خود است — که دو چشمم روشن و نامرمد است[۴۹۶]

دانستید آقای بنده! آیا هیچ معجزه و کرامتی بالاتر از این تصور میشود که خداوند به لسان خود مدعی این مقام القا فرماید که کذب و نقص خود را به لسان خود اقرار نماید؟ و الله خداوند به جهة رفع شبهه بندگانش این کلام را از دهان او و شما جاری فرموده که چشم بصیرت مردم را باز نماید و هرگاه این جمله را در جلسات قبل همان وقتیکه سخن از تکمیل شریعت بیان به میان آمد اظهار فرموده بودید دیگر محتاج به عنوان دلائل و مطالب دیگر نبودیم و همینقدر که اقرار بنقص خود نموده اند کافی بود.

---

[۴۹۵] آنچه را که رسول خدا جاری ساخت.

[۴۹۶] از اشعار مولانا در مدح حضرت محمّد ص: یعنی هر کس اعتراف به وجود و عظمت و فواید و عنایات خورشید برای خود و دیگران بکند، در واقع به مدح خود پرداخته و روشنی و بینایی و بی‌عیبی چشمان خود را جلوه گر ساخته است.

ملاحظه فرمائید که حضرت نقطه به ملاحظه ظهور بعضی از مدعیان کاذب تا چه حد احتیاط را از دست نداده و سد ابواب تدلیس مدلسین را فرموده با وجود این باز متنبه نشده گفتند و کردند انچه را که گفتند و کردند که قلم از نوشتن انها حیا میکند. (و روی را بجالسین نموده و گفت) آقایان آیا ملتفت فرمایش جمال مبارک و جوابهای بنده شدید و دانستید چه فرموده و بنده با اجوبه شافیه وافیه نقایص مدعی و کذب ادعای ایشانرا مدلل داشتم؟ آیا جنابعالی این اقرار ها را من جانب الله نمیدانید؟ چه خوب فرموده مولوی :

لطف حق با تو مداراها کند　　　　چونکه از حد بگذرد رسوا کند

آقای بنده مگر حجة زمان و احکام او را بازیچه میشمارید که دین او و خود و کتابش را توهین مینمائید ؟ (عموم اهل مجلس بی اختیار بخنده افتاده قهقهه کنان صدا را به زنده باد بیانی بلند نمودند.)

بهائی رنگش چون مس سرخ شده رگهای گردنش برجسته با کمال تغیر و تشدد روی را به طرف بیانی نموده و گفت: ای وقیح! ای بیحیا! ای ملعون! از خدا شرم کن! خدا تو را لعنت کند! کسی را که امام درحقش میفرماید « اللهم انی اسئلک من بهائک بابهاه و کل بهائک بهی اللهم انی اسئلک ببهائک کله - اللهم انی اسئلک من

جمالک باجمله و کل جمالک جمیل [497]» به این بهاء و جمال اینقدر توهین نموده و نسبت تقلب میدهید! خدا رویت را سیاه کند!

بیانی : جنابا! باز که حکایت فحش و دشنام است و میخواهید بنده را با دلیل خامس ملزم و مجاب نمائید! بنده که مکرر عرض کرده ام که از دشنامهای جنابعالی رنجش حاصل نمیکنم. اولاً این حرف ها را جزء هوا میشمارم و ثانیاً مثلی است عوامانه که میگویند مال بد به ریش صاحبش میچسبد و اما در باب تقلب که میگوئید بنده به ایشان نسبت داده ام در مقابل چشم حضراتی که حاضرند به بنده تهمت میزنید عموم حاضرین از شخص شما شنیدند که خودتان تقلب ایشان را ثابت کردید ولی در باب دعای سحر که امام فرموده «اللهم انی اسئلک من بهائک و من جمالک» در کمال ادب معذرت میطلبم اینهم در ان ظهور راجع به محمد ص بوده. در دلائل سبعه ملاحظه نمائید و در این ظهور هم راجع به حضرت نقطه است. چنانچه در بسیاری از مواقع بهائیت را بخود نسبت میدهند: «*اننی انا الله لا اله الا انا الهی الابهی* » شاهدی است بر صدق عرض بنده و امام هم خلق و پیرو محمد ص است و پیغمبر حضرت قائم را موعود خود فرموده و بشارت ظهور او را داده. امام هم خدا را به بهاء او که پیغمبر ص و جمال او که پیغمبر ص است قسم میدهد نه به من یظهره الله.

---

[497] از دعای سحر از امام رضا ع است که در مفاتیح الجنان آمده و سفارش شده که در ماه رمضان به وقت سحر خوانده شود. خدایا از تو می‌خواهم به درخشنده‌ترین مراتب درخشندگیت؛ و تمام مراتب آن درخشنده است خدایا درخواست کنم به همه مراتب درخشندگیت. خدایا از تو خواهم به زیباترین مراتب جمالت با اینکه تمام مراتب جمالت زیبا است.

زیرا که امام منتظر ظهور من یظهره الله نبوده و انتظار ظهور قائم را داشته. مگر آنکه در قائم بودن نقطه هم شبهه داشته باشید.

بهائی: عجب حرفهائی میزنید که انسان را از حالت طبیعی خارج مینمائید! آیا جز بهاء الله دیگری را امام ع بهاء و جمال فرموده؟ صریحاً این دو لقب را در دعای خود بیان نموده. چرا موعود پیغمبر را به لقب دیگر بیان نفرمود؟

بیانی: آخر عزیز من چرا تصور نکرده کلامی میفرمائید که خودتان و بنده را بزحمت بیندازید؟ آخر امام چه میدانست که من یظهره الله کیست! زیرا که پیغمبر خبر من یظهر را نداده بود. (ایشان) بشارت قائم را به عباد و امت خود داده بود و ممکن نیست که امام غیر از فرموده پیغمبر پیرو کلام دیگران باشد. پیغمبر چرا قائم موعود خود را باید از میان برده و از من یظهره الله که موعود خودش نبود مردم را بشارت دهد؟ اگر قائم را از میان انداخته و به موعود نقطه که من یظهره الله است چسبیده و امام هم خدا را به بهاء که بقول شما ایشانند قسم داده، چگونه جناب میرزا کلمه من یظهری را که فرمودۀ نقطه است، به زبان میآورد و از کجا این کلمه را پیدا نموده؟ زیرا که این کلمه قول نقطه است وقول محمد ص نیست. در صورتیکه به هزاران دلیل حق او نیست که این مقام منیع را بخود نسبت دهد. پس بر بنده لازم است که در اثبات لزوم تکمیل شریعت بیان زیاده بر اینها کوشش نموده و به جهة حاضرین از بیانات حضرت نقطه مدلل نمایم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

و اینکه این لقب نبیل را که میرزا حسینعلی به آن افتخار مینماید بفرموده شما از جود و کرم نقطه باو عنایت شده[۴۹۸] و بنده باوجودیکه در آن شبهه دارم و جهة شبهه خود را هم از بیان مدلل نموده ام که حضرت اطلاق این اسم را معلق به شرط فرموده، باز ثابت میشود که جناب ایشان خلق و عبد رق نقطه میباشند. هر زمان که ثابت نمودید من یظهری ایشانرا تمام اسماء حسنی و صفات علیا را هم بایشان نسبت دهید متین و ممضی[۴۹۹] است.

بهائی: خیر خیر لازم نیست دیگر در این باب صحبتی بنمائید. ما شبهه نداریم که شریعت بیان تکمیل شده و من یظهره الله هم ظهور فرموده. دیگر لازم نیست خودتان را بزحمت انداخته و به ما تصدیع[۵۰۰] دهید. گویا هنوز توهین به جمال مبارک و مخلصین ایشان شما را کفایت نکرده یا اینکه مطلبی را نگفته گذارده اید.

بیانی: بلی آقای من! مطالب نگفته بسیار است که واجب میدانم به جهة اثبات حق و ابطال باطل عرض نمایم. ولی نه به جهة جنابعالی بلکه به جهة حاضرین تا اینکه کاملاً به مقام حق الیقین رسیده، به صراط مستقیم هدایت شوند. زیرا که جنابعالی و امثال شما دانسته و عمداً انکار بدیهیات مینمائید. شما اگر میل به شنیدن کلمات

---

[۴۹۸] اینکه لقب بهاء از سوی نقطه اولی به میرزا حسینعلی داده اند هیچ مأخذی ندارد. تنها نامی که نقطه اولی میرزا حسینعلی را به آن خوانده به عدد ۲۳۸ که معادل حسینعلی بوده و یا به عنوان (آن کسی که) اخ ازل (برادر صبح ازل) میباشد.

[۴۹۹] رایج. امضاء شده.

[۵۰۰] باعث زحمت شدن.

حقه ندارید گوشهای خود را بگیرید که نشنوید. در باب سیزدهم از واحد ششم که در بیان بیت نقطه و حروف حی است میفرماید:

«زیراکه مثل یوم قیامت بالنسبه باللیل مثل غرس شجره ایست که دریوم قیامت وقت اخذ ثمرهٔ آن است که قبل ازان هنوز بلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسیٰ ع غرس شجرهٔ انجیل که شد بکمال نرسید الا اول بعثت رسول الله که اگر رسیده بود یکروز زودتر همان روز یوم بعثت می شد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم وانچه اشجار در انجیل ثمر کرد در بیست و سه سال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله می شد و حکم واقع که من قبل الله هست نازل می گشت و بعد از غرس شجرهٔ قران کمال ان در هزار و دویست و هفتاد رسید که اگر بلوغ ان در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاول میبود به پنج دقیقه بعدتر ظاهر نمی شد زیراکه همیشه شجرهٔ حقیقت در علو عرش خود ناظر است و نظر میکند بر شجرهٔ که غرس فرموده در افئده و ارواح و انفس و اجساد خلق همین قدر که دید از شجره توان حدیقهٔ توحیدی چید اول ظهور میکردد»

بهائی: انکار نمیکنم فرمایشات حضرت ربّ اعلی را و اینمطالب منافات با ظهور من یظهره الله ندارد بل مؤید آن است. بسیار خوب شجره حقیقت در عرش خود ناظر بود، دید که میتوان از اشجار مغروسه نقطه اولی میوه توحیدی چید. ظهور فرمود، دیگر در این باب چه بهانه میتوان آورد؟ آیا مطلبی از این صحیح تر و صریحتر ممکن است ؟

بیانی : جان من حضرت نقطه میفرماید اگر در دو ساعتی از شب پنجم جمادی الاول بلوغ آن بود به پنج دقیقه بعدتر ظاهر نمیشد. شریعت بیان که به اقرار خودتان اکمل از شریعت پیغمبر است! تکمیل دین پیغمبر هزار و دویست و هفتاد سال طول کشید و دین بیان عمل نشده تکمیل گردید؟ جناب اقا میرزا حسینعلی که در عالم لاهوت به قسمی که عرض شد تمام احکام شریعت بیان را به جهة رفع نقایص خود عمل نمود و سلاطین و اولوالقدرة و ممالک خیالی را فتح نمودند و دو هزار و یک سراج فرضی در بیت الله روشن شد و بیت نقطه را نود و پنج درب موهومی و بیت حروف حی را پنج درب تصوری گذاردند و کذلک سایر اعمال را به خیال بجای آوردند و همه اعمال را طابق النعل بالنعل معمول داشتند. پس از تکمیل و رفع غشوش خود را ظاهر فرموده و ادعای من یظهری نمودند و بقول جنابعالی بیانیین مثل یهود و نصاری که هنوز منتظر (فارقلیط) تسلی دهنده هستند، عقب ماندند و منتظرند که بیاید. در حقیقت فرمایشات جنابعالی شنیدنی است. یقین دارم که میرزا حسینعلی خودش بنفسه اینقدرها جسارت نداشته متملقین و راتبه[۵۰۱] خوارانش او را به این دعوی محرک شده اند که مدعی چنین مقامی گردد و مریدین اطرافش اینگونه دلائل مضحک را به جهة اثباتش ساخته اند و او را شاخص قرار داده که دور و بر او برجسته سبیلی چرب بنمایند. غافل از اینکه اهل دانش و فضل زیر بار خرافاتشان نرفته در نهایت حرارت و جدیت بر بطلان دعویش کوشش میکنند و خودشان ملتفت سخافت مکالمات خود نیستند.

---

[۵۰۱] جیره.

بهائی: الله اکبر از جهالت و اعجبا از غفلت! مطالبی که شرح دادید در کجای بیان ذکر شده؟ لو فرض در بیان هم از این قبیل مطالب ذکری شده باشد از جمله متشابهات و منسوخات است و مکرر عرض کرده ام مگر در بیان که مکرر کلمه «فی الحین» فرموده ملاحظه نفرموده اید که متصل از متشابهات و منسوخات بیان تقریر مینمائید و عمداً محکمات را که منجمله کلمه فی الحین و اس اساس دلائل است بجهة اینکه بر مستمعین مشتبه نمائید ابداً ذکری نمیکنید واقعاً رند ماهری هستید

بیانی: اگر چه جنابعالی مکرر همین فقره را بهانه و دلیل خود قرار داده اید و چند مرتبه هم جواب شافی از بنده شنیده اید که عرض کرده ام که بیان فارسی منسوخ و متشابه ندارد ودر هر باب آن که کلمه «فی الحین» فرموده باید قبل و بعد انرا هم ملاحظه نمود که به چه سبب کلمه «فی الحین» را ذکر فرموده و مقصود چه بوده. بدیهی است که کلمه «فی الحین» را از جهة تاکید و مبالغه فرموده که هرگاه من یظهره الله پس از تکمیل شریعت بیان و رسیدن وعده معین و اقتضای وقت ظاهر شود در حقش لم و بم نگفته و فوراً ایمان بیاورید. جنابعالی صحت من یظهری ایشانرا ثابت کنید تا اینکه پس از ثبوت کلمه «فی الحین» در حقش صدق نماید بمحض قول که نیست که هر کس ادعا کند فی الحین انسان تصدیق نماید. اگر امر باین سهولت است بنده هم عرض میکنم منم من یظهره الله باید فی الحین به بنده تصدیق نمائید چرا تأمل دارید؟

و اما در باب مطالب و شرایطی که باید در شریعت بیان واقع شود این است که اکنون به جنابعالی ارائه میدهم و از خود هم جعل نمیکنم. اقایان محترم هم انشاء الله به

مطالبی که در بیان مذکور است و عرض میکنم توجه میفرمایند و از مطالبی که عرض میکنم انچه باید بفهمند خواهند فهمید. از آقایان مایوسم زیرا که التفاتی به مطالب بیان ندارند و از روی انصاف هم سخن نمیسرایند (و کتاب بیان را باز نموده از باب اول از واحد هفتم این مطلب را پیدا نموده نشان میدهند):

«*از این جهة امر فرموده که در هر دویست و دو سال یکدفعه هر نفسی مایملک خود را از کتب مجدد کند یا انکه در ماء عذب ریزد یا انکه بنفسی عطا کند*» الی اخر الباب.

آیا زمانیکه ایشان ادعا کردند دویست و دو سال از ظهور نقطه گذشته بود آیا تا آنزمان کسی تجدید کتب بیانیه نموده بود و ایا از کلمه دویست و دو سال معلوم نمیشود که چند مرتبه دویست و دو سال ها باید شریعت بیان باقی باشد و کتب بیانیه تجدید شود؟ و نیز در باب نهم از واحد هفتم میفرماید:

«*ملخص این باب انکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند باسم من یظهره الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب اول از نود و پنج درب متجاوز نشود و ثانی از نود ثمره اینحکم انکه لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیوت متکثره شده باشد لعل بیت او واقع شود*» الی اخر الباب.

آقای بنده! آیا در شریعت بیان تاکنون صاحب ملکی و سلطانی مرتفع شده که چنین دو خانه را به اسم من یظهره الله بنا نماید و یکی را نود و پنج درب و دیگری را نود درب گذاشته باشد؟ آیا کلمه «هر صاحب ملکی» و کلمه «مثل این بیوت متکثره شده باشد» دلالت ندارد بر اینکه باید صاحبان ملک و سلطنت متعدده در بیان ظاهر شوند

تا اینکه چنین خانها بنا نمایند که زیاد شود؟ شاید یکی از آنها منزل من یظهره الله شود و بی منزل و مکان نماند. باز هم عرض کنم بدیده منت دارم. در باب سوم از واحد نهم میفرماید:

«و ذکر شده در حق اولوا القدرة از میم و سین یعنی از ملک و سلطان در بیان بر اینکه مقعد مرتفعی از مرأت از برای نفس خود ظاهر سازد که بین عینی او مکتوب شود ذکری بر اینکه مدل باشد که اگر من یظهره الله ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کل خلق گردد و الا ادنی»

آقای من آیا چنین ملک و سلطانی تاکنون در بیان ظاهر شده که چنین مقعد مرتفعی از آینه با شرایط فوق الذکر به جهة خود ساخته باشد؟ و در باب هشتم از واحد پنجم میفرماید:

« چنانچه آنروز هم مثل امروز می بینی در بیان یکی میگوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه»

مخدوم من! آیا تاکنون در بیان قاضی و شیخ الاسلام و مجتهد و امام جمعهٔ ظاهر شده؟ و نیز در باب دوازدهم از واحد هشتم در احکام محل ضرب میفرماید:

« ملخص اینباب انکه هرکس بوده باشد در ان ارض یا در حول آن بشصت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمران بیست و نه سال بر او است که وارد شود در انمحل در هر سنه یکمرتبه و نوزده

روز بر آن ارض باشد و تخلیص نماید خود را و در انمحل پنج رکعت نماز امر شده » الی اخر الباب.

آیا تاکنون به این حکم عمل شده و کسی به ان ارض به جهة اجرای این حکم رفته که نوزده روز مانده و تخلیص نموده باشد و پنج رکعت نماز در آن محل بجا آورده باشد؟ شما را بحق حق قسم میدهم انصاف بدهید ایا نقطه اولی مزاح فرموده یا اینکه تمام این احکام امر است و باید عمل شود؟

و سلاطین و اولوا القدره هم که فرموده بدون شبهه و ریب باید در دین بیان سلطنت نموده و بیوتی را که مقرر فرموده بنا نمایند و خلق هم مربا به تربیت بیانی گردند تا حضرت من یظهره الله ظاهر شود. بلی! جناب میرزا حسینعلی در کتاب اقدس خود انچه از فرمایشات نقطه که به حالش ضرری نداشته عیناً نوشته و هر چه به حال او مضر بوده از قلم انداخته. مثلاً نقطه فرموده در هر دویست و دو سال یکمرتبه عبادش کتب بیانیه را تجدید نمایند. و نیز در جائی فرموده در هر نوزده سال یکمرتبه تمام اسباب خانه خود را که اثاث البیت کهنه شده میباشد تجدید نمایند. تجدید کتب را ننوشته ولی تجدید اسباب خانه را نوشته و غافل از حکمت امر حضرت نقطه بوده که ابداً نفهمیده که مراد نقطه این بوده که مثل قران پیغمبر نشود که در هر مسجد و مقابر موتی، خروار خروار قران پاره پاره انبار شده و در هر پنجره خانه چسبانیده شده در هر دکان عطاری اشیاء در آن پیچیده میشود که احترام کتب بیانیه و فرمایشات حضرت نقطه محفوظ بماند و اسباب خانه هم که کهنه و شکسته شده تجدید شود که عموماً به نظافت تربیت شوند و بدون اینکه خجالت بکشد ایات الله را که بر نقطه

نازل شده، مطالب مهمه آنرا که به جهة او مضر بوده حذف نموده و مطالبی که به جهة او مضر نبوده ذکر نموده و باسم کتاب احکام خود در میانه مریدین خود منتشر نموده.

بهائی : تمام اینمطالب صحیح است و شرح و بسطی دارد که باید آنها را تأویل نموده به مقام عرفان در آورده و تشریح نمود و شما سلسله بیانی بقدری کوته نظرید که فرمایشات نقطه را معلق به معنی تحت اللفظی مینمائید و حال آنکه کلمات حق معانی لایعد و لایحصی دارد و کنوزی است که هر حجة قبلی به جهة ظهور بعد خود ذخیره میگذارد. مراد از حقایق و معانی باطنی فرمایشات ایشان است که باید مظاهر بعد حل و کشف نمایند و حضرت جمال قدم و طلعت ابهی روح ما سواه فداه روح و حقیقت انها را بجهة عباد خود کشف فرموده اند .

بیانی: در این فقره هم اشتباه فرموده اید! در جلسات قبل هم مکرر عرض کرده ام و باز هم تکرار میکنم جنابا! در شریعت محمد بن عبدالله از بس فِرق مختلفه اسلام و علماء آن از حکماء و عرفاء و فلاسفه و سوفسطائیون و متشرعه کلمات ان حضرت را زیر و بالا نموده و هر یک به اوهام باطله و اغراض شخصی خود کلمات قرانیه را یک معنی جداگانه قائل شده اند که بکلی مراد خدا و رسولش را از میان برده بودند در این مقام هم شاعر منصف چه خوب فرموده :

بس که فزودند بر او برگ و ساز گر تو بیائی نشناسیش باز[۵۰۲]

---

[۵۰۲] از مخزن الأسرار نظامی گنجه ای.

نقطه اولی نیز احتیاط را از دست نداده به قسمی رفع شبهات را در بیان فرموده که به جهة مدعی و جنابعالی و امثالتان مجال اینگونه سخنها نماند. فرمایشات انحضرت را برأی خود تاویل و معنی دیگری به جهة آن قائل شده و هر زمان که عجز حاصل میکنید معنی برای من یظهره الله دروغی خود موکول بنمائید[۵۰۳] و به مجعولات خودتان به جهة میرزا حسینعلی به نسبت من یظهری مرید تراشی کنید و عقول ضعیفه ساده لوحان بیچاره را ربوده بجای آن خرافات مملو نمائید.

بس است آقای من! بس است مولای من! زیاده بر این، در تخریب امر حق کوشش نفرمائید. نور آفتاب را نمیتوان به گِل اندود و پنهان نمود[۵۰۴]. انصاف شما چه شده؟ به حق خداوندیکه جان اهل عالم در قبضه قدرت او است اینها همه ضربتی است که به قلب مبارک نقطه اولی وارد میآورید. بخدا قسم این کلمات شما سخت تر و سوزنده تر از تیرهائی است که از دست دشمنان بدن مطهرش را سوراخ سوراخ نمود زیرا که ان تیرها از تفنگ دشمنان بود ولی این تیرهای زهر آلود از طرف دوستان است که قلب مبارکش را مجروح مینماید[۵۰۵]! دینی که حضرت نقطه شجرش را به خون مطهر خود

---

[۵۰۳] در نوشتجات میرزا حسینعلی چیزی که از آن تفسیر بیان باشد دیده نمیشود. مواردی در بیان را که منافات با ادعای وی دارد و اهل بیان به او خرده گرفته بودند در کتابی به اسم بدیع تأویلی جهت خود میکند که بسیار ضعیف میباشند و در جای خود به صورت مفصل مورد بررسی قرار میگیرد. بعضی از آن مورد در اینجا اشاره شده ول مؤلف به انها پاسخ میدهد.

[۵۰۴]از رباعیات سعدی است: گفتا دگر این روی کسی دارد دوست؟ گفتم به گِل آفتاب نتوان اندود.

[۵۰۵] یکی از دعاوی بهائیان ان است که انها در شناسانیدن نقطه اولی به جهانیان سهمی داشته اند افزون بر اهل بیان. این ادعا دو مشکل دارد. اول آنکه شناختی غلط ارائه داده اند و دوم حقیقتا همین موردی است که مؤلف احساس اهل بیان در مورد میرزا حسینعلی و پیروان وی را به خوبی توصیف میکند و حقیقتا صدمه ای که این طایفه بر امر بیان وارد آوردند سلسله قاجاریه با ان همه ظلم وارد نیاوردند.

و اصحاب کِبارش آبیاری فرموده که میوه های شیرین خوشگوار از آن بچینند هنوز بثمر نرسیده، اقا میرزا حسینعلی و شماها دست اتحاد به یکدیگر داده و میخواهید آن شجره مبارکه را از بیخ و بن برکنده و قطع کنید و بجای ان حنظل[506] غرس نمائید. « وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ[507] ».

بنده شبهه ندارم که جنابعالی هم در قلب خود تصدیق عرایض بنده را میفرمائید و سراً بواسطه اینکه بناهای امید شما را مشغول خراب کردن هستم، مقاصدیکه درباره مردم دارید عقیم گذارده ام. شما و میرزا عباس بنده را لعن و نفرین مینمائید ولی بنده را ، باکی از نفرین یا لعن شما نیست و اجرت هم از کسی نمیخواهم و جزای خدمت به عالم انسانیت را از احدی جز خداوند متوقع نیستم و روح مطهر حضرت نقطه را هم در این مجلس حاضر میبینم و صوت مرحبا و آفرین آفرین آن حضرت را بگوش هوش می شنوم که میفرماید امر حق را بمردم ابلاغ کن و خوف بدل راه مده که خداوند پناه حق گویان است.

مثلی ساده و عوامانه به جهة برادران خود میزنم که مطلب درست شکافته شود. مثلاً حجة زمان را باغبانی فرض کنید که باغی به میل و سلیقه خود احداث نموده و طرح ریزی نموده و غرس اشجار و ترتیب خیابانهای آنرا خودش مرتب میفرماید و باغبانهای متعدده موثق به جهة ان به نص خود از اشخاص مطیع درستکار قرار

---

[506] گیاهی است بقدر خربوزه که در نهایت تلخی است و آنرا خربوزهٔ ابوجهل گویند.

[507] آیه ۳۲ از سوره توبه: « يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»: کافران می‌خواهند که نور خدا را با دهانشان (به نَفَس تیره و گفتار جاهلانه خود) خاموش کنند و خدا نگذارد تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور و حد اعلای کمال برساند هر چند کافران ناراضی و مخالف باشند.

میدهد که بدون هیچگونه تصرف و تغییر و تبدیلی مشغول ابیاری و تکمیل ان باغ مطابق دستور العمل موسس باغ شوند بعد از اینکه باغبانهای منصوص منقرض شدند امورات باغ بدست عده ای از باغبانهای غیر منصوص میافتد. هر یک به آراء خود تصرفی در وضع باغ نموده. یکی گوید دیوارش را کوتاه یا بلند تر باید نمود، دیگری گوید رای من آن است که عرض خیابان را زیادتر باید نمود. دیگری گوید اشجارش را بی ترتیب غرس نموده اند رای من این است که فلان اشجار را باید کند و در فلان محل از باغ غرس نمود و قس علی هذا[۵۰۸] تصرفات اجتهادیه آنها بکلی باغی را که حجة زمان به سلیقه خودبنا و طرح ریزی نموده از میان میبرند. این است که وضع باغ به کلی تغییر مییابد. صاحب آن حدیقه[۵۰۹] که مظهر ظهور بعد است و بعینه حجة قبل میباشد ظهور فرموده ملاحظه مینماید باغی را که در ظهور قبل خود بنا نموده بکلی از میان رفته این است که میفرماید این آن باغی نیست که در ظهور قبل خود بنا نموده ام و شماها به غلط تصرفات مغرضانه در باغ من نموده اید و وضع باغ مرا بکلی از بین برده اید باغ من این شکل بوده که اکنون بشما ارائه میدهم. (انها نیز) بواسطه انکه دکانهای انها خراب و بنیان ریاستشان بر آب میگردد بر طبعشان گران آمده ایشانرا با هزار گونه تهمت شهید مینمایند و زیر بار فرمایشات صحیح ایشان نمیروند.

لهذا نقطه اولی (به) محض اینکه هیچکس نتواند فی الجمله تصرفی نموده تغییر و تبدیلی در الفاظ و معانی آنها بدهد و جنابعالی و امثال شما هم نتوانید عذری بتراشید

---

[۵۰۸] و ما بقی را به همین شکل فرض کن.

[۵۰۹] باغ

یا تاویلی در آن نمائید، بنفسه به فارسی ترجمه فرموده اند هرگاه بفرموده جنابعالی معانی متعدده در کلمات ایشان بوده باشد که از فهم عباد خارج باشد عباد را چه تقصیری است خود نقطه ترجمه فرموده و حکم نموده که عین همین ترجمه فارسی را عمل و اطاعت نمایند و مقصر و مسئول هم نیستند. در هر بابی از ابواب بیان هم میفرماید هرکس از اوامر بیان منحرف شود زنش در خانه اش تا فلان زمان حرام و هرگاه تخلف نماید و با زوجه اش صحبت نماید فلان مقدار طلا باید بدهد. دانستید اقای من که در تمام مطالب بخطا رفته اید ؟

عموم اهل مجلس: متفقاً به تقریرات بیانی تحسین نموده بصدای بلند او را تصدیق نمودند .

بهائی : بطرف بیانی توجه نموده چنین گفت: الحق شما جسارت را بحد کمال رسانیدید.

بزرگش نخوانند اهل خرد   که نام بزرگان بزشتی برد[۵۱۰]

چگونه جرئت نمودید که چنین نسبتهای زشت را به نفس حق و ما که مؤمنین به حضرتش هستیم بدهید! در کجای بیان صریحاً منع از تاویل و تفسیر معانی حقیقی بیان فرموده اند؟ زود بفرمائید و الا بر ما واجب میشود که در حق شما ..... و کلام خود را تمام نکرده قطع نمود .

---

[۵۱۰] از اشعار سعدی. در سیرت پادشاهان. حکایت ۴۱ .

بیانی: یعنی بر شما واجب میشود که با برهان قاطع با سمِ قاتل جواب بنده را بگوئید[511]؟ ایا مراد شما از ناتمام گذاردن مطلب چنین نبود؟ این مطلب را صحیح فرمودید. میتوانید انچه را با دیگران کرده اید در حق بنده هم مجری دارید ولی خداوند هنوز که چنین قدرتی در ایران بشماها نداده است و همین خیال هم دلالت بر بطلان دین شماها مینماید زیرا که حکم قتلی را که نقطه در بیان حرام فرموده شما تخلف از ان امر نموده به حکم میرزا حسینعلی مروج آن شدید و در عراق عرب و عکا با جناب ع ع شقی[512] اشخاص بزرگی از اصحاب نقطه و مرأتش را که عموماً مخل خیالات میرزا و پسرش بودند به قتل رسانیدید تا اینکه میدان تدلیس از جهة ایشان وسیع و مانع مفقود و مقتضی موجود گردیده تا اینکه انچه میل دارند عربده بنمایند و به عموم مردم بفهمانند که هرکس انکار نماید اباطیل[513] ایشان را جزایش اعدام است که با یک جرعه سم یا به دست یکی از اعراب بیرحم شقی معدوم و مقتول خواهد شد و حتماً کارش ساخته میشود. بلی صدق المولوی:

زهر ماران مار را باشد حیات نسبتش با آدمی باشد ممات[514]

---

[511] از مفاد ما بقی سخنان مؤلف اینطور بر می آید که درک مؤلف از جملات ناتمام مبلغ بهائی که با براهین قاطع بیانی مواجه شده او را به قتل با استفاده از سم محکوم میکند.

[512] ظالمانه

[513] جمع باطل.

[514] از مثنوی های مولوی: زهر مار، مایهٔ حیات این جانور و ممات دیگر جانوران است. منظور مؤلف شاید این باشد که زهر مار منفعتش برای خود مار است گرچه آدمی را میکشد. مار به عنوان یک نماد منفی از زهر خود برای استدام حیات خود استفاده میکند.

هرگاه غیر از این باشد از قانون طبیعی خارج است و گمان نفرمائید که بنده افترائی زده باشم. این مطالبی که میخواهم عرض کنم به گوش خود از یک نفر شخص بهائی شنیده ام و آن این است که گویا در سنه یک هزار و سیصد و یک بود، درست در نظر ندارم که تحقیقاً سنه را معین نمایم ولی یقین دارم که از سنه یکهزار و سیصد گذشته بود که به عتبات عالیات مشرف میشدم و با پسر مرحوم اقا علی محمد سراج که اخوی زاده جناب قهیر بود همسفر بودم به کاظمین رسیدیم. چند روزی در کاظمین ع توقف نمودیم. روزی را به عزم سیاحت به بغداد رفتیم. رفیق بنده اظهار نمود که میرزا زین العابدین درویش کمال کاشانی در بغداد و مریض است و با من اشنائی دارد خوب است عیادتی از او بنمائیم. بنده هم چون در اصفهان او را دیده بودم میشناختم ولی سابقه و اشنائی با او نداشتم، گفتم چه ضرر دارد و سراغ او را گرفتیم تا او را در اول بازار بغداد کهنه در بالاخانه کاروانسرائی پیدا نمودیم. وارد به منزل او شدیم از همین قبیل مطالب به میان آمد. رفته رفته کار بجائی رسید که فی الجمله مشاجره به میان آمد. رفیق بنده اظهار نمود که مگر پدر و عموی مرا سلسله بهائیه در بغداد و کربلا نکشته اند؟ مگر فلان و فلان را که یک یک، اسم برد شماها به حکم میرزا در همین عراق عرب شهید نکردید؟ در حین مشاجره یک نفر از اعراب قوی هیکل بدقیافه از مریدین میرزا هم به جهة دیدن او وارد شده و نشسته بود. به یک مرتبه میرزا زین العابدین مذکور متغیرانه روی را به رفیق بنده نموده و در جواب گفت؟ بلی ماها کشتیم کسانی را که اسم بردی! میل دارید که به همین عرب که حاضر است حکم کنم که نگذارد شما دو نفر هم زنده از بغداد بیرون روید! بنده در جواب او گفتم این مطلب را صحیح گفتی، میتوانی و شبهه نداریم که قتل نفس و

انحراف از امر نقطه اولی عادت قدیمه شماست. حقیقة از کلام او خوف بر بنده مستولی شده، قضا را خداوند ترحم فرمود که مشار الیه به جهة کاری از اطاق بیرون رفت. گفتم رفیق شنیدی چه گفت؟ برخیز جانی بدر بریم! کار اینها اعتباری ندارد و برخواسته بدون خداحافظ فرار کردیم.

و اما اینکه فرمودید جسارت را از حد خود خارج نموده ام و بزرگش نخوانند اهل خرد الی اخره، اولاً اینکه هرگاه بنده نسبت دروغی به کسی داده باشم جسارت کرده ام. ثانیاً این ایراد بر نقطه وارد است نه بر بنده زیرا که بنده از کتاب بیان عرض کرده ام و اینکه شما ایشانرا بزرگ میخوانید. بنده این پدر و پسر را از یک کلاه نمدی و حمال بی سرو پای بیانی هم پست تر میدانم زیرا که آن حمال بی سر و پا مؤمن و ایشان ایمان به هیچیک از انبیا حتی نقطه نیاورده و دینی را قبول نکرده اند که بنده انها را خوب بدانم. اگر میخواستند بزرگ و محترم باشند بایستی در ظل عنایت حضرت ثمره مروج شریعت بیان باشند نه مخرب و منکر مرآت نقطه.

و دیگر اینکه فرمودید در کجای بیان مردم را از تأویل و تفسیر بیان منع کرده اند بنده زیاده بر این نمیخواهم پرده از روی اعمال مدعی کاذب و پسرش بردارم ولی چون جناب شما اصرار دارید که بدانید در کجای بیان مردم را منع از تاویل و تفسیر و سد ابواب تدلیسات ایشان نموده اند، اگر چه چندین دلیل از بیان اقامه نموده ام و شما انکار نموده اید و ملاحظه فرموده اید که اغراق و کذب در عرایضم نیست، باز خودتان در افتضاح و رسوائی خودتان میکوشید. چه ضرر دارد؟ نظر کنید در باب سوم از واحد دوم بیان عربی که میفرماید:

«ثم فی الثالث ما اذنت احد ان یفسر الا بما فسرت قل کل الخیر یرجع الیّ و دون ذلک الی حرف النفی ذلک علم البیان ان انتم تعلمون»

الی آخره و در باب دویم از واحد دویم بیان فارسی میفرماید:

«و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند بانچه که خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را بمن یظهره الله و حروف حی او و کل حروف دون علیین را بابواب نار او»

الی اخر باب ملاحظه شود و در باب شانزدهم از واحد سیم میفرماید:

«و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله اثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کل من امن بالله و بالبیان در ظل آنها مستظل الا انکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولاً و چه فروعاً و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود بیان تجاوز نماید در ظل او محشور و الا لایق ذکر نمیشود»

باز هم میتوانید معنی دیگر در این عبارات تصور فرمائید؟ و در صراحت منع از تاویل شبهه نمائید؟ الحق از فرمایشات بی سر و بن و اعتراضات بی معنی جنابعالی خیلی کسل و خسته شدم. در خاتمه بعموم اقایان چنانچه در جلسه قبل عرض نموده اکنون هم مجدداً محض تاکید وصیت میکنم هرکس که میل داشته باشد که مهتدی بهدایت حق گردد و از صراط نلغزد و از دسایس جناب میرزا حسینعلی و پسر و

اصحابش در امان باشد بر او واجب است یک جلد بیان فارسی تحصیل نموده در منزل خود بگذارد و اگر باسواد است خودش به ان نامه ربانی رجوع نماید و هرگاه بیسواد است از صاحبان سواد معاونت جوید که به جهة او بخوانند و حل مشاکل خود را در آن کتاب مستطاب جستجو نماید.

نه اینکه مثل امت محمد فرض دانند که قرانی در خانه داشته باشند و بدون اینکه معانی انها را بفهمند ثواب را فقط در قرائت ان بدانند و از معانی ان غفلت داشته باشند. این چنین خواندن به هیچ وجه مثمر ثمر و منتج به نتیجه نخواهد بود. هرکس که ان کتاب مستطاب را مطالعه مینماید اگر میفهمد بهتر و اگر نمی فهمد از اهلش سئوال نماید و هرگاه کسی از خارج بیان بخواهد با شما صحبتی در اثبات عقیده خود بنماید بدانید میخواهد به دسایس و حیل شما را فریب داده اضلال نماید. گوش به حرف او ندهید. میزان شناسائی نقطه و من یظهره الله بیان است لاغیر. چنانچه در باب ششم از واحد دویم بیان صریحاً میفرماید:

«فی ان البیان میزان من عندالله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور و من یحرف عنه نار»

و اگر هم بخواهید از تاریخ ظهور نقطه تا هنگام غروب ان شمس حقیقت و وقایع اتفاقیه انزمان بخوبی مطلع گردید یک جلد نقطة الکاف جناب حاجی میرزا جانی شهید کاشانی را که جناب (مستر ادوار برون انگلیسی) به طبع رسانیده و خودش هم مقدمه ای از جهة آن مشروحاً نوشته و تقلباتی را که مغرض بهائی نوشته و بان افزوده و مطالبی را که دلیل بر تضییع میرزا و من تبعش بوده از ان تاریخ به جهة اشتباه کاری

و مغلطه حذف نموده[515] کما هو حقه بیان فرموده، خریده و مطالعه نمائید تا به خوبی از واقعه مستحضر گردید.

اگر چه جناب مستر برون در مقدمه که نوشته خیلی از مطالب مهمه را که مدل بر شرایط لازمه من یظهره الله و نص نقطه در حق مرأت است از نظر انداخته[516] و خیلی جای تعجب است که انجناب با انهمه زحمت و بطبع رسانیدن چنین نسخه نفیسی چه شده که مطالب به ان واضحی و مهمی از نظرش محو شده! لعل بملاحظه اینکه تاریخ نویس باید حب و بغض را یک سو نهاده بدون غرض مطالب را ذکر نماید و تصور نموده شاید قارئین ان مطالب را معلل بغرضی فرض نمایند انها را حذف نموده. اگر چنین تصوری نموده باشد تصورش صائب[517] نبوده و ظنش بخطا رفته زیرا که ان مطالب از شخص خودش نبوده که چنین ظنی در حقش شود ایشان ناقل بوده اند و بر ناقل اعتراضی وارد نمی آید و شاید اگر توفیق یافتم در خاتمه فهرست مطالبی که از نظرش رفته اشاره نمایم که ملتفت شود و وقتی موفق بطبع دوم کتاب گردیده ان

---

[515] منظور مؤلف شاید کتاب تاریخ جدید باشد که توسط میرز ابوالفضل پایگانی از روی کتاب نقطه الکاف نوشته شده بود و در ان تصرفات و اضافاتی برای گنجانیدن اعتبار به دعاوی میرزا حسینعلی درج شده. پرفسور براون قبل از اینکه به کتاب نقطه الکاف دست پیدا کند اقدام به نشر و ترجمه این کتاب میکند. بروان بعد از انکه به کتاب نقطه الکاف دست پیدا میکند پی به تقلبات موجود در کتاب تاریخ جدید میبرد ولی به قول وی دیگر تا آنموقع، تارخ جدید را ترجمه و نشر داده بود.

[516] گرچه پرفسور بروان اشاره به طول استدام امر بیان به غیاث و مستغاث اشاره نموده، کانون تمرکز وی جنبه تاریخی داشته نه دینی.

[517] درست و راست.

مقدمه را تمام نموده در رفع نقایص آن بکوشد و کتاب خود را تکمیل نماید. (بیانی بعد از این تقریرات رسم تودیع بجای آورده برفت.)

جلسه نهم

منعقد شده و اشخاص معهود هم وارد شده، در حالتیکه چند نفر دیگر را که در جلسات قبل نبوده اند با خود آورده بودند که اینمرتبه حاضرین مجلس متجاوز از شصت نفر بودند. مبلغین هم وارد شده روی را به اهل مجلس نموده میگویند خدا کند که این یموتی ملعون امروز نیاید و اگر هم نیاید صرفه به ا او است زیرا که مطالبی از کتاب بیان بدست آورده ایم که امروز انشاء الله او را بهمان دلائل مغلوب نموده مهر سکوت بر دهان او میزنیم که نتواند دیگر به ما بتازد و به تقریرات خود بنازد و در کمال انفعال و سرافکندگی از مجلس خارج شده و دیگر در هیچیک از جلسات حاضر نخواهد شد .

اهل مجلس عموماً : آقایان با وجودیکه مکرر جسارت کرده ایم که قبل از محکوم و مغلوب شدن مشار الیه مستحق نکوهش و بدگوئی نیست باز جنابعالی بنای فحاشی و هتاکی را در حق او گذارده اید. اگر چه ما خود میدانیم که عوام هستیم ولی آیا ان بیچاره تاکنون یک مطلب را از پیش خود و بدون دلیل و برهان و خارج از بیان گفته که مستحق اینگونه نسبتهای ناشایسته گردد یا اینکه مطالب را ساده و عوامانه و شکافته بیان نموده که شخص هر قدر هم عوام و نادان باشد میفهمد که حق با او است. هرگاه میگوید دین بیان تکمیل نشده و باید تکمیل شود شما و ما میدانیم که درست میگوید و صحیح است و سزاوار هم نیست بدون جواب مسکتی[۵۱۸] تکذیب مقالات او را نمود. انصاف بدهید بکدام صوم و صلوة و حج و عقد و نکاح بیانی عمل شده؟ کدام مسجد در شریعت بیان بنا شده؟ کدام مُلک و سلطان در بیان مبعوث

---

[۵۱۸] خاموش کننده.

گردیده اند؟ کجا هر دویست و دو سال یکمرتبه کتب بیانیه تجدید شده؟ هیچ! فرموده که کتب بهائیه تجدید شود هنوز ما در تقیه هستیم و یک کلمه از عقاید خود را نمیتوانیم بکسی اظهار نمائیم آیا من یظهره اللهی را که بما معرفی میفرمائید دلیل و معجزه اش که عجز ما علی الارض باشد چیست. اگر این مهملات را معجزه او میشمارید در مقابل او مرآت نقطه بهتر و متین تر و بیشتر از ایشان از روی فطرت نازل میفرماید واقعاً ماها عجب حمقائی بوده ایم که فریب دسائس شما و امثال شما را خوردیم و عمر گرانبهای خود را در عقیده فاسدهٔ بیهوده تلف نمودیم. نمیدانم ما را چه شد که یکمرتبه از مسلمانی خود دست کشیده درعوض اینکه به قائمی که منتظر بودیم ایمان بیاوریم ما را بمن یظهره اللهی که موعود قائم است خواندید و ما سئوال نکردیم آخر این چه قائمی بود که با اینهمه انتظار که ظهور فرمود احکامش چه بود و چه زمان شریعتش عمل شد که ما مطلع نشدیم و چه وقت شریعتش قوام یافت و باین زودی چرا منسوخ شد و بچه دلیل زمان قابل ظهور دیگر گردید. عجب غافل بودیم که کورکورانه از روی تقلید و تعبد خود را بهائی خوانده و در میانه مردم خود را بدنام و خسر الدنیا و الاخره[۵۱۹] نمودیم. خداوند جزا دهد کسانی را که ما را به ضلالت انداختند. اقلاً شریعت اسلام پایه و بنیان محکمی داشت. حال نه این را داریم و نه آنرا و منفور ملت هم هستیم .

---

[۵۱۹] اشاره است به آیه ۸۵ از سوره عمران: «وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى ٱلْأَخِرَةِ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ» هرکس غیر از اسلام از دین دیگری اطاعت نماید از او پزیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

دو نفر مبلغ : و روی را باهل مجلس نموده و چنین تقریر نمودند: برادران من قدری بحال خود باشید و متغیر نشوید و از عقیده خود نادم نباشید وصبر کنید و ببینید عاقبت مکالمات ما با او بکجا خواهد انجامید. خیال ما این است که هر مطلبی که دارد بکلی اظهار نماید. همینکه انبان مقاصدش تهی گشت انوقت خواهید دید که با اجوبه که بجهة او ذخیره نموده ایم چگونه او را مغلوب و مجاب خواهیم نمود و انشاء الله شما را از تزلزل آسوده خواهیم نمود .

عموم مجلسیان: مثلی است معروف که سالی که نکوست از بهارش پیداست. در این هشت جلسه چه کردید که بعد از این بتوانید؟ در تمام جلسات هم ما را نوید داده اید که مغلوبش خواهیم نمود و جز افتضاح و رسوائی چیز دیگر از شما به ظهور نرسیده که در وجود شما مخمر است فحش و دشنام ناحق در حق ان بیچاره (ناگاه بیانی وارد شده پس از اداء تکبیر و تحیت و جواب شنیدن از جالسین به الله اعظم در یکی از اضلاع مجلس نشسته منتظر و ساکت بدون اینکه سبقت بتکلم نماید.)

بهائی سکوت را شکسته چنین گفت: بسیار خوب آقا امروز دیگر در چنته خود چه دارید که بخرج ما بدهید

بیانی : کنایه و استعاره شیوه اهل خرد نیست. باید به نزاکت و معقولیت سخن سرود. اینکه فرمودید دیگر در چنته چه دارم حرف معقولی نبود. بسیار خوب الکلام صفة المتکلم. نمیرنجم و عرض میکنم در چنته بنده همان کتاب مبارکی است که آنرا با اقلیمی برابر نتوان نمود و همان اکسیر اعظمی است که قلوب محجوبین را به مطالب عالیه آن صیقلی و از زنگ و کدورت مصفی نموده و قابل تجلیات حق گردانیده،

دشمنان دین و غاصبین حق نقطه و مرآتش را مخذول[۵۲۰] و منکوب مینماید. آیا این خود چیز حقیری است؟ شبهه نیست که هر کس به نظر حقارت در آن بیند در نطفه اش خللی است و حضرت رب اعلی را به نظر حقارت نگریسته و از اهل سجین[۵۲۱] است.

بهائی و عموم حاضرین: استغفر الله چگونه میتوان فرمایشات موجد کل را به حقارت نگریسته و استهزا نمود! عجب فرمایشی فرمودید !

بیانی: اگر از روی واقعیت عقیده شما این بود چرا باید از بنده سئوال نمائید که فلانی دیگر امروز در چنته خود چه داری! مگر بنده در این مدت از خود مطلبی جعل کرده یا از خارج بیان مطلبی عنوان نموده ام؟ هر چه عرض کردم از کتاب الله بوده و شما تماماً را انکار نموده اید!

بهائی: ابداً انکار نکرده ایم بلکه عرض کرده ایم که معانی حقیقی فرمایشات آنحضرت را جز خداوند و مظهر ظهورش احدی درک نمیکنند و تمام ماخلق الله از درک معانی ان عاجزند و بمعانی ظاهره آن نباید کسی از حق محجوب گردد.

بیانی: بسیار خوب بنده و شما هم که از فهم معانی حقیقی انها عاجزیم پس ناچار باید پیروی معانی ظاهره آنها را بنمائیم. هرگاه ما لیاقت زیاده بر این را داشتیم البته حضرت نقطه به جهة ما غیر از این قسم تفسیر میفرمودند. پس آنحضرت به قدر

---

[۵۲۰] خوار شده.

[۵۲۱] از نام های دوزخ است که در قرآن آمده است.

مکنسه[522] اوهام عباد خود بیان فرموده و اگر بفرموده جنابعالی غیر از خدا و حجة زمان دیگری حق فهمیدن معانی آنها را نداشت چرا باید در روی ورقه آورده و بفارسی ترجمه فرموده و در میانه عباد خود منتشر نموده و امر به عمل کردن آنها فرموده و مطیعین را اهل جنت و منحرفین از آنها را اهل نار خوانده؟ در صورتیکه خداوند و حجتش عالم به معانی حقیقی آنها بودند، کتاب نوشتن لغو است خود حجة زمان که عالم به معانی حقیقی ان بود و من یظهره الله هم که حجیت او اتم و اعظم از ظهور نقطه اولی است به طریق اولی عالم بمعانی آنها است. به جهة خودشان هم که بود. پس چرا عباد خود را امر به عمل کردن فرمود؟

حجة زمان منزه و مبراست از اینکه محتاج به عمل نمودن احکامی باشد که به جهة تزکیه و تصفیه و تهذیب اخلاق عبادش مقرر فرموده. اگر بعضی از اعمال را بجای میآورد محض سرمشق مؤمنین بخودش است. پس شبهه نیست که اگر مردم حجة خدا را بخودش می شناختند و بدون مطالبه حجت و دلیل ایمان میاوردند، شاید اصلاً به هیچ وجه آیات و احکامی هم از جهة انها نازل نمیفرمودند. پس چون بندگان ضعیف اند و بدون مشاهده حجة و دلیلی ایمان نمی آورند، خداوند آیات را بر حجة خود نازل فرمود که هم عجز ما علی الارض را برساند و (هم آنکه) حجة او بر تمام مردم بالغ گردد. بعد از غروب شمس حقیقت هم تا قیامت دیگر چراغ هدایت آنها بشود و اشخاصی که هنوز ایمان نیاورده و درک زمان حضرتش را ننموده اند و کسانیکه بعد از این بوجود خواهند آمد بدلیل ایات بیناتش ایمان آورند « أَمْرًا كَانَ

[522] به معنی جاروب است. شاید به معنای پاک نمودن از خرافات باشد.

مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ ۗ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ [٥٢٣] » و هم در ضمن ترتیب عبادات را به مؤمنین به خود دستور العمل و سرمشق بدهد و باید در ان فعل هم مبتکر باشد و قبل از آن به ذهن احدی خطور ننموده باشد. یعنی در آن جزء زمان، قبل از او کسی نیامده باشد که آیاتی از او ظاهر شده باشد.

جناب میرزا که قبل از نقطه حیات داشت و خیلی هم فاضل و دارای کمالات صوری بود. چرا اتیان ایات ننمود و ادعائی نکرد؟ همینکه نقطه ظاهر شد و ایات نازل فرمود و معجزه خود قرار دا،د ایشان هم تصور نمودند که چند کلمه عربی گفتن و نوشتن که نقلی ندارد، ایشانهم هوس نمودند که ادعائی نمایند. در ایران هم که میترسیدند زیرا که ایشان را اسوده و زنده نمیگذاشتند. ادعای قائمیت هم که موقعش گذشته بود و بجهة ایشان دیگر ممکن نبود. با خود گفت فکر دیگر باید نمود ولی مملکت ازادی لازم است مدتی در ایات و فرمایشات نقطه غوطه خورد و از آیات حضرت ثمره هم مشق نمود و صبر کرد و مدتی هم در گوشه های کرکوک و موصل به عنوان قهر رفته[٥٢٤] که به کام دل فکری و مشقی نموده آنرا که مراد او است جستجو نموده بیابد.

---

[٥٢٣] آیه ۴۲ از سوره انفال: إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ ۚ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ ۙ وَلَٰكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ ۗ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ »: و اگر این کارزار به وعده و قرار شما با دشمن مقرر می‌شد در وعده‌گاه (از خوف و اندیشه در جنگ) اختلاف می‌کردید لیکن برای آنکه حکم ازلی و قضای حتمی را که خدا مقدر فرموده اجرا سازد (این رویارویی رخ داد) تا هر که هلاک شدنی است بعد از اتمام حجت هلاک شود و هر که لایق حیات ابدی است به اتمام حجت به حیات ابدی رسد و همانا خدا شنوا و داناست.

[٥٢٤] اشاره است به دو سالی که میرزا حسینعلی قهرا به سلیمانیه عراق رفته بود. دلیل قهر او نیز خرده گرفتن علمای بیان به او به جهت ادعا های جسته گریخته وی بود. وی در ایقان یا خالوئیه این اتهامات را رد میکند و میگوید که اگر به دستور مصدر امر (صبح ازل) نبود وی را خیال بازگشت (به بغداد) را نبود.

لهذا دعوی من یظهری را پیدا کرد ولی افسوس که قبل از ایشان دیگران هم به اینخیال افتاده بودند. ایشان هم صبر نموده و در ضمن تکمیل استعداد مالی از پول پسر میرزا هادی جواهری[۵۲۵] و غیره تهیه و مرید نموده یکی از مدعیان را خود از میان برداشته و دو سه نفر دیگر را بدادن پول و سور و نوید و تهدید ساکت و به حسب ظاهر مطیع خود نموده، بنای فتنه را گذارده. همینکه اشخاصیکه مخل خیالات ایشان بودند و بواسطه عدم استعداد و نداشتن پول و قلت معاون زود از میدان در رفتند. باقی ماندند چند نفر از اصحاب کبار حضرت ثمره که بعضی از علماء عصر و برخی از مخلصین صادق بودند و همیشه جلوگیری از خیالات فاسده ایشان نموده از اندرز و نصیحت فروگذار نمینمودند در مقام دفع آنها برآمده چند نفرشان را در عراق عرب امر بقتل نموده از میان برداشتند[۵۲۶] و اتش فتنه را دامن زده[۵۲۷] تا اینکه ایشان را باسلامبول و ادرنه کوچانیده در انجا پرده را بکلی برداشته دعوی خود را بر ملا اظهار داشته چونکه نسبةً مملکت ازادی بود باز آنجا بنای اغتشاش و اذیت حضرت ثمره ازلیه را گذارده و هر فسادی که از خود و مرده اش بروز مینمود. چون اصحاب حضرت ثمره معدودی مظلوم بیش نبودند و اصحاب مشار الیه بسیار هر فتنه را که خودشان احداث نموده بودند در میان مردم نسبت آنرا به حضرت ثمره و اصحابشان میدادند و از پولهائی که در بغداد از ایران و غیره به جهة حضرت ثمره میآوردند و تماماً بدست

---

[۵۲۵] اصل بخشش اموال میرزا هادی جواهری مستند میباشد.

[۵۲۶] قتل علمای بیان سید محمد اصفهانی، برادران قهیر، آقا عبدالجاسم کاشانی (که صبح ازل را به بغداد مشایعت نمووده بود و به خاطر آنکه به صبح ازل گزارش نموده بود که میرزا حسینعلی ادعای رجعت حسینی نموده به قتل رسید)، حاج میرزا رضا دایی سید محمد اصفهانی از آن جمله بودند.

[۵۲۷] از دلایل کوج دادن بابیه از بغداد به استانبول همان قتل هایی بود که در بغداد اتفاق افتاده بود.

ایشان بود[528] ذخیره خوبی داشتند و از پولهای جواهری زاده هم مبلغ گزافی اندوخته بود. به عثمانیها رشوه میداد و اکاذیب مجعوله و فتنه های خود را باسم انحضرت و اصحابش جلوه میداد[529] این بود که دولت عثمانی از فتنه نمودن مشار الیه به تنگ آمده ایشان را از یکدیگر جدا نموده، میرزا را با چهار نفر از اصحاب کبار مرآت نقطه معین نمودند و به جهة رشوه هائی که داده بود به عکا که بهترین نقاط سوریه و پرنعمت ترین و اباد ترین و خوش هوا ترین ان حدود است فرستادند. قبل از حرکت یکی از چهار نفر را در ادرنه مسموم نمود و سه نفر دیگر را هم در عکا شهید نمود[530]. لهذا میدان را خالی و معارضی هم در مقابل باقی نگذارده بود، شروع به لاف زدن و گزاف گفتن نموده و بعضی اشرار و جهال عرب و شکم پرستان عجم را تطمیع نموده در اطراف سوریه و مصر و غیره به جهة تبلیغ روانه نمود تا به کلی حق نقطه و مرأتش را غصب و شریعت نقطه بیان را عقیم گذارد.

و این قِسم استقامت در امر را هم دلیل حجیت خود قرار داد هر صاحب فراستی میداند که در ممالک ازادی هر کس هر چه بگوید و بلافد[531] کسی را با مذهب کسی

---

[528] میرزا حسینعلی بنا بر دستور صبح ازل به اداره امور بابیه گماشته شده بود. کمک های مالی حکومت عثمانی نیز به دست او میرسید. از این جهت بود که توانست جلوی معاش صبح ازل و خانواده او را به جهت تحت فشار گذاشتن ایشان بگیرد.

[529] دلیل کوچ دادن بابیه از ادرنه نامه هایی بود که اصحاب بهاء به امضای جعلی به خانه های مردم ریخته شد که ما اصحاب میرزا یحیی هستیم و با لشکر سی هزار نفره عنقریبت قیام خواهیم کرد. اول استانبول را فتح میکنیم و اگر سلطان عبدالعزیز ایما نیاورد او را از مقامش خلع میکنیم !! این واقعه منجر به کوچ دادن صبح ازل و میرزا حسینعلی از ادرنه گردید.

[530] آنها سید محمد اصفهانی، میرزا رضا قلی تفرشی، آقاجان بگ موسوم به کج کلاه بودند.

[531] لاف زدن.

کاری نیست و مبتکر هم در بافتن کلمات عربی که اسمش را آیات گذارده نبود زیرا که حضرت نقطه حجتش آیات بود او میخواست اتیان معجزه دیگر بنماید که عجز کل را برساند و در ایران هم ادعا نماید اگر چه ابداً جنابعالی گوش شنوا به جهة اصغاء[۵۳۲] عرایض بنده و فرمایشات نقطه ندارید ولی تکلیف بنده این بود که به جهة تنبه حاضرین شمهٔ از دسایس و حیل ایشان را مکشوف سازم که بدانید پایه حیله و شیطنت ایشان تا چه حد است.

آقای بنده! اگر هزاران از این گونه دلائل بی معنی اقامه نمائید، ابداً ممکن نیست از عهده اثبات دعوی این مدعی برآئید. تا زمانیکه بتمام احکام بیان عمل شود و مردی نجیب و اصیل از اهل بیان که نجابت و اصالت از آباء و اجدادش ارث به او رسیده باشد و مؤمن و عامل به شریعت بیان باشد، با زنی نجیبه و اصیله و عفیفه و با عصمتی مؤمنه به بیان مثل خودش مواصلت نموده بعقد بیانی و عاقد بیانی در حباله نکاح خود در آورد و مولود مسعودی از چنین اقترانی بوجود آید که قبل از ادعایش عامل به شریعت بیان بوده باشد، پس از اینکه عمل من یظهره الله دین بیان را تکمیل نمود و موقع را مقتضی دید ظاهر خواهد شد و دعوی من یظهری که موعود نقطه است با دلائل و حجة کافیه و آیاتِ از روی فطرت نه تکسب و سرقت خواهد نمود. این چنین شخص را من یظهره الله گویند نه هر بوالهوسِ یاوه سرائی را. و این است معنی من یظهری که نقطه مبشر او است و این لطیفه را هم به جهة بصیرت آقایان عرض کنم تا زمانیکه چنین مولود مسعودی از چنین پدر و مادری در شریعت

---

[۵۳۲] گوش دادن و توجه به سخن گوینده/

بیان متولد نشود و بحد رشد نرسد و به دین بیان عامل نشود شریعت بیان تکمیل نشده. باز هم دلیل تراشی فرمائید تا بنده توضیحاتی دیگر که اهم است بر سامعین محترم عرض نمایم. مشتبه نشود مراد از اینکه من یظهر که عمل نمود تکمیل شریعت بیان شده، این قسم است که بعد از اینکه عموما عمل نمودند وشرایطی که در شریعت بیان از سلطان و غیره مقرر شده، ظاهر شد و من یظهر هم در شریعت بیان به قسمی که عرض شده متولد شد و عمل نمود تکمیل شده. نه اینکه هنوز یک نفر هم عمل نکرده و شرایط مذکوره ظاهر نشده، کسیکه در شریعت فرقان متولد شده ادعا کند، چونکه من عمل کردم تکمیل شد! و حال انکه این فقره را هم دروغ گفته و بر خلاف نهی نقطه بیان از هیچیک از منهیات بیان از قبیل اکل سیر و پیاز و شرب دخان و غیره هم اجتناب ننموده و جهراً [۵۳۳]علی روس الاشهاد[۵۳۴] استعمال مینمود.

عموم اهل مجلس در کمال سرور و شادمانی به بیانی تهنیت و تحسین گویان روی را بطرف مبلغین نموده چنین گفتند: آقایان آیا باز در مقابل اعتراضی میتوانید بنمائید تا چند خود را مفتضح مینمائید؟

بهائی: در کمال تغیر و خشونت خروش برآورد: آیا انسان هم اینقدر دراز نفس میشود! انسان گنه کار میشود! یک کلمه حرف میزند شما دیگر او را رها نمیکنید. دوساعت

---

[۵۳۳]آشکارا

[۵۳۴] علناً در حضور همه مردم.

تمام است که متکلم وحده[535] هستید و مجال تفکر و گفتگو به کسی نمیدهید هرگاه به تقریرات خود خاتمه داده اید بنده هم عرض خود را بنمایم.

بیانی: بلی آقای بنده! دراز نفسی به موقع ممدوح است زیرا که شما یک عبارتی را تقریر میفرمائید که انسان ناچار است که مطالب را شرح و بسطی به سزا دهد زیرا که شما و بنده اطلاع کامل از موضوع داریم ولی برادران بنده که ابداً اینمطالب بگوششان نخورده و نمیدانند باید کاملاً مطلع شوند. هرگاه بدون شرح وبسط باشد شاید درست نفهمند اینست که تقریرات خود را بسط میدهم. بلی عرایض بنده تمام شد و منتظر اصغاء فرمایشات جنابعالی هستم تا وقتیکه نوبت جواب بنده برسد.

بهائی: بسیار خوب زیاده بر این در این مطلب مناقشه نمیکنم. شب گذشته در کتاب چاپی که اثمار بیان را در آن جمع نموده اند و در جلسات اول ملاحظه فرموده اید مرور میکردم. بعضی مطالب مهمه که دال بر صدق دعوی جمال قدم و اثبات من یظهره اللهی ایشان است بنظرم رسیده میخواهم عرض نمایم اگر چه جنابعالی از روی غرض گوش شنوا از جهة اصغاء فرمایشات ایشان و بنده ندارید.

بیانی: باز که بنای سخت گوئی است! به موجد کل قسم اگر یک طفلی حرفی از دهانش خارج شود که مقرون به صواب باشد در کمال میل و رغبت اصغاء نموده قبول میکنم. اگر به فرمایشات جنابعالی گوش نمیدادم پس چرا اینقدر شرح و بسط در اقامه دلائل و رد فرموده جنابعالی میدهم که شما بنده را مخاطب بدراز نفسی

---

[535] کسی که فقط خودش حرف میزند.

میفرمائید! بسیار خوب بفرمائید آن دلائل چیست؟ البته هرگاه صحیح است قبول میکنم و الا بر ابطالش هرگاه جوابی دارم عرض مینمایم.

بهائی: در باب ششم از واحد ششم بیان میفرماید گویا دیده میشود من یظهره الله مینویسد بکل کلمه شهادتین را باسم خود و او است جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن باو نگردد آنچه در بیان مالک شده محو میگردد. من یظهره الله ظاهر شده و دین خود را بر مردم عرضه داشته باید بدون لا و نعم قبول نموده ایمان بیاورند.

بیانی: دیدید باز هم نتوانستید دلیلی بر اثبات من یظهری و دعوی میرزا حسینعلی اقامه نمائید! اقای بزرگوار من! مطالب بیان که فرمودید صحیح و از بیان است. لعنت بر منکرش باد. شما اول من یظهری ایشان را ثابت کنید بعد از ان هر چه بفرمائید مطاع و متبع است[٥٣٦]. و چند مرتبه هم جواب فی الحین به شما داده شده (که مربوط است به) فی حین ظهور من یظهره الله است لاغیر و بجهة تاکید است. مکرر در مکرر عرض کرده ام که هر مطلبی را که از بیان ذکر میفرمائید یک جمله از ابتدای انرا هم بفرمائید تا اینکه مقصود نقطه از ان عبارت معلوم شود شما وامثال شما مفاد « یؤمنون

---

[٥٣٦] ذکر این نکته در اینجا خالی از لطف نیست که این روش مغلطه یکی از روش های بسیار معمول در نزد میرزا حسینعلی شخصا و بهائیان عاما میباشد. مغلطه موقعی اتفاق می افتد که این اصل مهم در آوردن اثبات و برهان که"مقدمات گزاره، متضمن نتیجهٔ گزاره نباشد" رعایت نشود. این روش را "مصادره به مطلوب" می نامند به این معنی که حکم استدلال، از پیش در فرض‌های استدلال درست در نظر گرفته شده‌است. مؤلف کتاب سعی زیادی در جلوگیری مبلغین بهائی از سفسطه به این روش دارد ولی هربار باید آنرا گوشزد کند.

ببعض الکتاب و یکفرون ببعضه[537]» واقع شده اید. هر چه که صرفه شماست قبول مینمائید و هرچه که به جهة شماصرفه ندارد از مقدم و مؤخر عبارت قطع و حذف مینمائید. مؤلف تا چه حد از ذکر نکردن مقدم و مؤخر عبارات بی انصافی نموده است! و بنده بجهة بصیرت آقایان مؤخر آنرا تماماً عرض میکنم و ان این است که میفرماید:

«**و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من یظهره الله اثار نقطه و انچه در ظل او مستدل بر او شود اثمار این جنت وحدانیت است**[538]»

پس باید دین بیان عمل و تکمیل شود و ثمرات ان ظاهر گردد. باغبان مجنونی (باید باشد) که شجری را که باغبان قبل او غرس نموده باشد او بدون اینکه بگذارد میوه بدهد و از میوه ان لذت نبرده و نچشیده از بیخ و بن آن شجره را قطع نماید.

بهائی: خیلی جای حیرت است که شما مطلب باین واضحی را اغماض میفرمائید. آیا در اینمطلب هم میتوانید تأمل نمائید که حضرت نقطه صریحاً میفرماید: «**.. با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد، احدی متعرض نگردد او را لعل بر ان شمس حقیقت حزنی وارد نیاید**[539]». در این مطلب چه میفرمائید :

---

[537] آیه ۸۵ از سوره بقره.

[538] باب ششم از واحد ششم بیان فارسی.

[539] باب هشتم از واحد ششم بیان فارسی.

بیانی با تبسمی ملیح چنین تقریر نمود: بزرگوارا! نمیدانم شما طایفه این چه شیوه ایست که پیشه خود قرار داده اید که با وجودی که حالا بشما اظهار نمودم که قبل و بعد عبارات حضرت نقطه را قطع ننمائید و تمام بگوئید که مطلب درست واضح گردد فراموش کردید. بنده میدانم چرا مطالب را ابتر[٥٤٠] میگذارید. بواسطه آنست که نمیخواهید کشف دسایس ایشان بشود و مکرر هم به تجربه رسانیده اید که بنده از اشخاصی نیستم که زیر بار مغلطه کاریهای شماها بروم و بحول الله و قوته تمام مطالب را عرض میکنم تا آقایان مجلس و سایر دوستان شما کاملاً مطلب را درک نموده و جنابعالی بدانند که حضرت نقطه به قدری ملتفت این نکات و دسایس مغرضین بوده و میدانسته اند که در مقابل، مدعیان کاذب ظاهر خواهند شد و به این ملاحظه کمال احتیاط را در سد ابواب شبهه بکار برده اند که کسی نتواند مستضعفین و ساده لوحان بیچاره را فریب دهد و طبایع مردم هم معتاد باذیت و ازار نگردد مبادا بواسطه ان عوائد سوء به نفس من یظهر در یوم ظهورش ایذاء و اذیتی وارد شود این است که در باب هشتم از واحد ششم میفرماید:

«***فی ان من استدل بغیر کتاب الله و ایات البیان و عجز الکل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزةً بغیرها فلا حجة له***» الی انجائیکه مقصود جنابعالی است که میفرماید:

«***حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئونیکه در نزد اهل علم متصور است با وجود این امتناع که غیر از من***

---

[٥٤٠] ناقص و بی سر و ته.

یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را لعل بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید»

پس از این عبارت چنین مستفاد میشود که شرط آیات فطری بودن است نه کسبی و استراقی و تعلم و از من یظهره الله این قِسم آیه باید ظاهر شود تا دلیل گردد بر حجیت او. آیا در زمان ظهور شمس حقیقت من یظهر شما چند سال از حضرت رب اعلی و نقطه اولی بزرگتر نبود؟ آیا دارای کمالات عدیده و علوم متنوعه و تحصیل کرده نبود؟ آیا در زمان اقامت در بغداد که ایشان بواب و پیشکار حضرت ثمره بودند همه روزه در کنار دجله مشق آیات نمیکردند ودر دجله نمیریختنند که سهم ماهیان باشد[۵۴۱]؟ و خودشان به لفظ مبارک نمیفرمودند اینهم سهم ماهیان؟ عجب ان است که حمقائیکه در اطراف ایشان نشسته بودند از ایشان سئوال نکردند که ماهیان آیات را میخواهند چکنند و اینکه میفرماید:

«بر فرض امتناع اگر کسی ادعا نمود و آیاتی آورد متعرض او نشوید»

---

[۵۴۱] این که میرزا حسینعلی مشق آیات در بغداد مینموده توسط زوار ایرانی مشاهده و نقل شده. مراجعه شود به پاسخنامه میرزا مصطفی کاتب. همچنین مراجعه شود به رساله تنبیه النائمین نوشته عزیّه خانم. رجوع شودر به کتاب کشف الحیل آواره که در ان میگوید میرزا حسینعلی ۱۲ سال مشق آیات می نموده تا بتواند از سبک نقطه اقتباس نماید. رجوع شود به کتاب ردیّه ادعای میرزا حسینعلی به قلم آقا علیمحمد برادر همسر دوم نقطه که در بغداد به دست عمال بهاء به قنل رسید. وی در این کتاب خود میگوید که بهاء تمرین سرعت در بیان مینمود.دفتر مشق او وقتی پر میشد توسط میرزا آقاجان کاشانی در شط العرب شسته میشد. وی برای اثبات این اعدعا به رساله استدلالیه میرزا آقاجان اشاره میکند که در پشتیبانی از میرزا حسینعلی نوشته و به آن اذعان نموده.

یعنی متحمل او نشوید و اذیتش نکنید چون این اسم را بخود نهاده، مبادا بی احترامی به ان اسم شود و طباع عادت به اذیت کردن نماید. مؤید عرض این بنده آن است که بفاصله قلیلی بعد از مطالب سابق الذکر میفرماید:

«اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد واگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر اون نمایند اجلالاً لاسم محبوبهم»

و نمیفرماید بروید ایمان بیاورید، میفرماید به جهة احترام اسم محبوب خودتان حکم او را به خدا واگذار نمائید[542]. پس این احترام به جهة ان اسمی است که غصب نموده و راجع باسم آن بزرگوار است نه به مدعی کاذب. وانگهی خداوند حکم او را فرموده و او را رد کرده و شما غافلید. دیگر اینکه معنیِ عوامانهٔ متعرض او نشوید، یعنی به او محل نگذارید و اعتنا نکنید! ملتفت شدید قبله من! هر مطلبی که ذکر میفرمائید اقوی دلیل است بر صدق عرایض بنده نه بر دعوی فاسده مدعی!

بهائی: پناه میبرم بخدا از این جهل مرکب! گویا خداوند شما را مجسمه جهل و انکار خلق فرموده! بی انصافی تا چه درجه آیا سزاوار است دلیل باین واضحی را شما انکار نمائید. چه زمان حکم او را خداوند فرموده و ایشانرا رد نموده؟

---

[542] نه تنها هیچگونه آزاری از سوی اهل بیان به میرزا حسینعلی وارد نشد بلکه بالعکس از اهل بیان بودند که به دلیل رد ادعای وی به دست عمال وی قربانی گردیدند. حتی خود میرزا حسینعلی که در جلب ترحم اغراق زیاد میورزید گِله ای از اهل بیان نداشت. البته اعتراض به اهل بیان برای رد ادعای وی داشت و از رفتار بابیه بغداد که او را به خاطر ادعای نقض بیان که در خفا انجام میداد و بعد انکار نمود آزرده خاطر شد و برای دو سال به سلیمانیه کوچ نمود.

بیانی: بلی بندگان خدا آینه هستند هر کس صورت خود را در آنها می بیند. شما هم جهل خود را در بنده می بینید! و شمائید در حقیقت جهال و نادان و انکار حق نقطه را به جهة چهار روزه تعیش و حطام[۵۴۳] فانیه دنیوی نموده، میخواهید شریعت بیان را محو نمائید و بقول عوام، قیصریه را به جهة دستمالی آتش[۵۴۴] بزنید! کدام یک از مطالب و دلائلی که از بیان تقریر نموده ام خلاف بوده که مجسمه جهل و انکارم خطاب نمودید؟ مگر معنی فطرت، امی بودن و کسب علم نکردن نیست؟ و جناب میرزا هم اَسَن[۵۴۵] از نقطه (بوده) و در مکاتب و مدارس هم تحصیل کرده بوده و همه کس میداند و مکرر هم عرض کرده ام اگر ایشان موعود منتظر نقطه و من یظهره الله بودند چرا نفرمودند که بعد از رحلت من میرزا حسینعلی است حجة و موعود منتظر من و جهة چیست که حضرت وحید و ثمره ازلیه را خطاب به مرأتیت و منصوص به مرأتیت خود فرمود و قائم مقام خود قرار داد و عنان عباد و شریعت خود را به ایشان تفویض فرمود؟ دیگر حاجت به نوشتن کتاب احکام و به این حد احتیاط نمودن و امر به پیروی احکام نمودن و ظهور من یظهر را بعد از تکمیل احکام بیان نمودن و به سنه غیاث و مستغاث معلق نمودن نبود! و دیگر ظهور مَلِک و سلطان و ساختن عمارات به ترتیبی که عرض شد و حج بیت نمودن و سایر احکام، چه لزومی داشت؟

---

[۵۴۳] خرده شکسته و پوسیده.

[۵۴۴] این مثل در مورد افرادی به کار می رود که از روی هوای نفس و ندانم کاری، برای به دست آوردن یك چیز کم بها و بی ارزش دست به کاری زنند، که ضرر و زیان هنگفتی به دیگران وارد می شود.

[۵۴۵] مُسن تر.

و اما اینکه فرمودید چه زمان خداوند حکم ایشانرا فرمود و رد نموده، اولاً به اقرار خودتان بعد از غروب نقطه، حضرت ثمره منصوص به مرأتیت و قائم مقام آن حضرت هستند و ثانیاً چون به فرموده خداوند در بیان، اول مرأتی هستند که تعکس از شمس حقیقت برداشته اند و آینه سراپا نمای نقطه و امیر المؤمنین میباشند حاکی از نقطه و عین نقطه و نفس الله اند. بدلیل اینکه در بسیاری از الواح در حقش میفرماید:

« *انا انت و انت انا و انا هو و هو انا*[٥٤٦]» و در لوح مبارک مخاطباً لاسم الرحیم میفرماید:

«*انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذی لا اول له الی اخر الذی لا اخر له كیاناً دائماً الی ان قال جل و عزان یا اسم الرحیم فاشهد بان الله لم یزل كان حیاً باقیاً دائماً ولایزال لیكونن مثل ما قد كان یبدئ الامر من الله و یرجع الامر الی الله و ان الامر ینتهی الی اسم الوحید لان ظهوره بنفسه حجة و من بعده ان اظهرالله بمثله ذا حجة فینتهی الیه و الا الامر بید الشهداء فی البیان الذینهم عن حدود ما نزل الله فی البیان لایتجاوزون الی یوم من یظهره الله فی القیمة الاخری*» الی آخر.

پس ثابت شد که ایشان بنفسه حجة میباشند و هر کلامی که از ایشان صادر شود عین کلام نقطه و رد ایشان رد نقطه و خداست. نظر کنید در لوحی که از مصدر عزت و جلال نقطوی به ذات حروف السبع نازل شده میفرماید:

---

[٥٤٦] از لوحی است که به موجب آن صبح ازل منصوص به مقام مراتیت شده و نقطه اولی اجرای وصیت خود را به عهده ایشان گذاشته اند.

«*سبحانک الله ربّ الربابین*» تا انجا که میفرماید:

«*وتمسکن بحبه بانکم انتم به لتنجون لا اله الا الله و ان علیاً قبل نبیل نفس الله و ان ما فی البیان دین الله و ان اسم الازل الوحید ذات الله*»

پس ازل وحید که ذات الله است حکم بر بطلان دعوی من یظهری میرزا حسینعلی فرموده. آیا همین قدر به جهة بطلان دعوی مدعی کافی نیست؟

عموم مجلسیان خطاب به بیانی نموده چنین گفتند: به کدام زبان تشکر از جنابعالی بنمائیم که رفع شبهات از ما نموده و به شاهراه حقیقت ارشادمان فرمودید! جنابعالی مَلَکی هستید که خداوند به جهة ایقاظ[۵۴۷] و هدایت ما گمگشتگان وادی ضلالت مبعوث فرموده.

بهائی: مجلسیان را مخاطب نموده و گفت ساکت باشید و بی صبری نکنید و گوش بدهید. در هزار سال قبل در دعای سحر جمال مبارک را اسماً و رسماً خبر داده اند و ایشان انکار بدیهیات میفرمایند. امام میفرمایند:« اللهم انی اسئلک من بهائک بابهاه و کل بهائک بهی ».

بیانی: گویا دیگر مطلبی نداشتید که مجدداً عود به این مطلب نمودید. در صورتیکه جواب شما را در جلسات سابق عرض نموده ام که کلام امام راجع به میرزا حسینعلی نیست و مخاطب و مقصود امام حضرت رسول صلی الله علیه و اله بوده و هست.

---

[۵۴۷] از خواب بیدار نمودن.

بهائی: چون بنده خودم در اینخصوص تفکر مینمودم، ملتفت شدم که شما معنی دعا را از پیش خود ترتیب داده اید و گفتید. از بیان و فرمایشات نقطه نفرمودید. از این جهة بنده مکرر نمودم .

بیانی: بنده معنی صحیحی عرض کردم ولی اکنون از فرمایشات نقطه هم عرض میکنم. این دعا از فرمایشات حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و به هیچ وجه راجع به جناب میرزا حسینعلی نیست. البته دلائل سبعه را میدانید که از کلمات نقطه است و نمیتوانید انکار نمائید. در ان کتاب مستطاب حضرت نقطه این فقره از دعا را راجع بحضرت رسول میفرماید: «و چون اول من امن نقطه نفس محمد است این است که در جلسه نهم، ان قِسم عرض کردم. مخاطب در ان ظهور محمّد و در این ظهور حضرت رب یعنی نقطه است و در ظهور من یظهره الله مخاطب اسم بهائیت حضرت من یظهره الله است و من ظهر هم عین من یظهر است و چون جناب میرزا به حضرت ثمره ازلیه که اول من اعکس و مرأت نقطه است ایمان ندارد، اطلاق لقب نبیل بهائیت هم در حق او غلط است و امام هم خدا را به موجد خود که محمد است قَسَم میدهد و بردن نام موعود محمد هم وظیفه او نیست و بشارت در حق قائم از جمله وظایف محمد است نه امام. و وظیفه محمّد ص هم نیست که بشارت موعود نقطه را که من یظهره الله است بدهد. در اینصورت چرا امام موعود محمّد را از میان انداخته و موعودِ موعود پیغمبر خود را که من یظهره الله است میخواند؟ ایا این حرف غلط نیست که شما اسم بهائیت را که امام در حق محمّد ص میفرماید نسبت به میرزا حسینعلی میدهید و اسمی را که حضرت نقطه به قول شما به ایشان عطا فرموده میگوئید در هزار سال قبل امام در حق میرزا به اسمه و رسمه ذکر مینماید؟

بلی جناب اقا! میرزا حسینعلی چون به اسم بهائیت نامیده شده بود اسم جمال را هم که در دعاء میباشد خودش به اسم بهاء ملحق نموده که بتواند به عوام مشتبه کند که اسم مرا، امام در هزار سال قبل فرموده بهاء و جمال. هرکس فی الجمله مدرکی داشته باشد پی به حیله و دسیسه او میبرد. پس از تبیین این مُقال مفهوم گردید که شما بی سبب خود را بتعب[۵۴۸] می اندازید و لقب بهائیت هم بایشان نمی چسبد زیرا که او در ظل عبودیت ثمره بهیه و مرأت ازلیه واقع نشده و عابد است نه معبود. عبد رق[۵۴۹] حضرت نقطه و مرأت او است. دعوی من یظهری ایشان غلط است و حال اینکه به مرأت منصوص نقطه هم که صریحاً در دلائل سبعه به فارسی در تفسیر حدیث کمیل از حضرت علی ع که میفرماید:

«نور اشرق من صبح الازل علی هیاکل التوحید اثاره»

سائل سئوال مینماید و نقطه در جواب سائل میفرماید:

«نور مُشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر تو خود هارب نگردی و مضطرب نشوی»[۵۵۰]

ایمان نیاورده و معرض شده بماند آنقدر اذیت به وجود مقدسش وارد آورده که ذکرش در کتب مدون شده. هر کس طالب است رجوع نماید به تذکرة الغافلین[۵۵۱] و جواب به

---

[۵۴۸] زحمت.

[۵۴۹] عبودیت و بندگی.

[۵۵۰] هارب یعنی کسی که (از حقیقت) میگریزد.

[۵۵۱] نوشته میرزا محمد جعفر نراقی. وی در زندانی در تهران فوت نمود.

ملا زین العابدین نجف آبادی[552] و جوابی که یکی از مؤمنین[553] به بیان به عباس افندی در جواب او نوشته. زیرا که شرحش در این جلسات سزاوار نیست و وقت مضیق ما اجازه آن مذاکرات را نمیدهد.

بهائی: شما هر مطلبی را به میل و سلیقه خود شرح و تفسیر مینمائید و ما هم که چندان احاطه به فرمایشات نقطه نداریم که بدانیم جمله ای که ذکر فرموده اند مرادشان چه بوده که جواب شما را بدهیم. افسوس که فلان و فلان حاضر نیستند تا جواب اقناعی و مسکتی به شما بدهند و مهلت هم نمیدهید که کسی تفکر نموده جواب شما را بدهد. ما دو کلمه حرف که میزنیم شما دو ساعت عرفان بافی میکنید!

بیانی: بنده که با کسی جنگی ندارم که شما افسوس در حاضر نبودن فلان و بهمان میخورید. آن دو نفر که سهل است اگر تمام سلسلهٔ بهائیین و میرزا حسینعلی و عباس افندی در یکطرف و بنده هم منفرداً در یکطرف بایستم و با عموم آنها جواب و سئوال نمایم، مشروط بر اینکه از فرمایشات نقطه و کلمات بیانیه اقامهٔ دلیل نمایم و تخطی نکنم، به حول الله و قوته بر عموم انها غالب خواهم آمد. مگر اینکه انها با برهان و دلیل قاطع بنده را مغلوب و ساکت نمایند و الا قِسم دیگر ممکن نیست. عرفانی هم نبافته ام! اینحرف شما هم توهین به نقطه بیان است نه بنده. زیرا که آنچه عرض کرده ام از فرمایشات نقطه بیان بوده از خود جعل نکرده ام که شما نسبت عرفان بافی به بنده میدهید.

---

[552] پاسخنامه میرزا مصطفی کاتب از کاتبین خوشنام بیان.

[553] عزیه خانم خواهر میرزا حسینعلی نوری و مؤلف تنبیه النائمین.

بهائی: تمام تقریرات خود را به کنایه و استعاره خاتمه میدهید. مگر ما میرغضب هستیم که برهان قاطع داشته باشیم؟ مگر در بیان نمیفرماید:

«*طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله*»؟ این فقره که دیگر قول امام نیست که انکار نمائید، فرموده حضرت رّب اعلی روح ما سواه فداه است.

بیانی: در هیچیک از کلمات نقطه خصوصاً جمله ای را که از بیان ذکر فرمودید ابداً بنده را شبهه و ریبی نیست. ولی هر قدر تکرار میکنم که هر جمله را که از بیان ذکر مینمائید ماقبل و مابعد آنرا هم بفرمائید تا اینکه مطلب درست شکافته و مفهوم گردد باز شما از عادت دیرینه خود دست نکشیده مطلب را ناقص و ابتر تقریر مینمائید و بنده را بزحمت می اندازید که مجبور شده مجدداً از صدر تا ذیل انرا از بیان ذکر نمایم. در اینصورت قهراً تقریرات بنده شاخ و برگی پیدا نموده طولانی میشود و بهانه به چنگ آورده نسبت دراز نفسی به بنده میدهید و هرگاه به اختصار تقریر نمایم مقصد ناقص مانده، اقایان شبهه مینمایند و گمان میکنند که حق بطرف جنابعالی است. چه ضرر دارد! هر نسبتی که میل دارید به بنده بدهید از شما نمیرنجم. همینقدر حضرات درست توجه نموده از صحت و سقم عرایضم مستحضر شوند، بنده را کافی است و بهیچوجه کاری به رد یا قبول شما ندارم. اینک باب مزبور را میخوانم تا اینکه واضح گردد که مقصود از ذکر ان مطلب چیست:

«*الباب السادس و العشر من الواحد الثالث لایجوز العمل الا باثار النقطه ملخص اینباب انکه جایز نیست عمل الا باثار نقطهٔ بیان زیرا که در ایظهور از برای حروف حی اثار ایشان از*

شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطة است و مناجات مخصوص
رسول الله و تفاسیر مخصوص ائمۀ هدی و صور علمیه مخصوص بابواب ولی کل از این بحر
مشرق میگردد تا اینکه کل این اثار را در حقیقت اولیه بنحو اشرف مشاهده کنند و هیچ عزی از
برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعزاز کل شئ هست عند الله و عند اولی العلم نبوده و
نیست و کل فضل در ظل همین مستظل است و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله
آثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کل من امن بالله و بالبیان در ظل آنها مستظل الا انکه کسی
طیران نماید در عرفان حکمی از احکام چه اصولا و چه فروعا و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود
بیان تجاوز ننماید در ظل او محشور و الا لایق ذکر نمیگردد عند الله و عند اولی العلم بلکه در این
کور اکثر ناظر بجواهر مسائل و تخفف در اقوال و دلائل و تلذذ بانچه نازل شده از نقطۀ شمس
حقیقت زیرا که اثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبة بانوار کواکب هل یقدر ان
یقترن احد بینهما سبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
ولی سعی نمایند در علم حروف و اقترانات اعداد اسمآء الله و اقترانات کلمات
مشابهه و اقترانات اثار مشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بهر نحویکه
شیرین تر میتواند دهد دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر
او حرفی زاید نمیگردد و از او حرفی ناقص نمیگردد الا انکه نظم حفظ و اقتران بَعضَی با بَعضی
بمناسبات این نُسَخه با ان نسخه تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده

نمیشود از بعد الا انکه احلی و انظم از نظم اول میگردد طوبی لمن ینظر الی نظم بهآء الله ویشکر ربه فانه یظهر و لا مرد له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله مایشآء وینزل ما یرید انه قوی قدیر و بهترین نظمها نظمی است که بر حدود ظاهریه شود مثلا اگر ده دعای صدیقتی هست پهلوی هم ذکر شود و هم چنین خلط انهار خمسه نگردد ایات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در مقعد عز خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی نبوده و نیست ذلک من فضل الله علی علمآء البیان حیث یشغلون بامر الی ان یفرج الله عنهم بظهور ما هم به باللیل و النهار الی الله ربهم یتوجهون و اگر ظاهر نشود و نشاساند کسی را نفس خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است در بین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب بیند چنانچه نقطهٔ بیان سه تفسیر بر قران نوشت دو تفسیر بنهج ایات الی اخر و یک تفسیر بر سورهٔ بقره بنهج شئون علمیه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود بانچه کل مفسرین از اول نزول قران تا ارتفاع او تفسیر نموده و من یقترن ضیآء الشمس بنور الکواکب فما له من عین یلیق ان یذکر عند الله افلا تنظرون »

بعد از اینکه بنده به جهة تکمیل بطلان دعوی مدعی تمام این باب را به جهة آقایان قرائت نمودم از شما سئوال میکنم و به وجدان سلیمتان و بهر کس که در نزد آنجنابان محترم است قسم میدهم انصاف فرمایند کدام یک از ترتیباتی که در تنظیمات بیان که مقصود از تمام کلماتی است که من جانب الله از لسان نقطه اولی

نازل گردیده تاکنون داده شده مدعی اینمقام منیع کدام تفسیر را بر کلمات نقطه نوشته یا مؤمنین باو قبل از ایمانشان به مدعی شرایط مزبوره را کی بعمل آورده اند؟ یا اینکه تاکنون مؤمنین به بیان کجا توانسته اند به نحویکه حضرت در این باب دستورالعمل داده اند انچه آیات است در یک نسخه جمع نمایند و انچه مناجات است در یک نسخه و انچه خطبه است در یک محل و انچه شئون علمیه است در یک نسخه و انچه شئون فارسیه است در یک مقام جمع نمایند حتی تاکید را بمقامی رسانیده اند و میفرماید صد بیتی ها را در یک محل پهلوی همدیگر دویست یا سیصد یا هزار بیتی ها را در جنب یکدیگر ترتیب بدهند کدام علماء در شریعت بیان ظاهر شده اند که اقدام باین شرایط نمایند؟ چه وقت هزار نسخه از بیان به شرایط مزبوره مرتب و منظم گردیده که هر یک بعد از دیگری احلی[٥٥٤] و انظم از قبلش بوده باشد؟ و کجا شد نظمی که حضرت من یظهره الله در بیان باید بدهد که در این باب فرموده طوبی از برای کسیکه نظر نماید بنظم بهاء الله که مقصود ان وجود مقدس باشد؟ آیا نقطه بیان العیاذ بالله قصه و حکایت به جهة سرگرمی عبادش فرموده یا اینکه به اغلاق[٥٥٥] و کذب این مطالب را بیان فرموده؟ هرگاه در ظّل کلمات هر حجتی، خلقی خلق نشوند و عمل به اوامر الله و نواهی او ننمایند پس فرق فیمابین کلمات سایر مردم و کلمان آن حجت چیست و چه حق دارد مردم را دعوت بدین خود نماید که ببابش ساجد شده اطاعتش نمایند و جهة اینکه مردم را سرگردان و به کلماتیکه به هیچوجه معنی ندارد فریب میدهد چیست و بکدام حق تحکم به مردم مینماید در مقامی مردم را

---

[٥٥٤] شیرین تر.

[٥٥٥] سربسته و نامفهوم.

ترغیب و تحریص میکند که باحکام بیان عامل شوند و خود را تزکیه نموده و کسب اخلاق حسنه تا سنه فلان نمایند که قابل ظهور او شوند که وقتیکه موعود او ظاهر میشود بوجود مبارکش ضری وارد نیاورند و باو ایمان بیاورند و هنوز حکمی از احکامش عمل و تکمیل نشده پشیمان شود که جهتی نداشت که من وعده ظهور اخرای خود را اینقدر طولانی قرار داده ام و کلمات قبل خود را از درجه اعتبار ساقط و شرایط ظهور اخرای خود را کان لم یکن فرض نموده و ظهور خود را مخالف با وعده مبشرش قرار دهد و قبل از تکمیل اوامر ظهور اولای خود با چند سال فاصله بعد از غروب مبشرش ظاهر شود و بگوید اوامر ظهور اولای خود را فسخ و نسخ کردم و حالا میلم کشید ظاهر شدم!

بهائی: عزیز من! قبلاً عرض کردم که بدا شد. مگر آن بزرگواری که نقطه اولی خود را عبد او شمرده و در مقامات عدیده با خضوع و خشوع مناجات به درگاه او مینماید اینقدرها حق ندارد که هر زمان که صلاح داند ظهور فرماید و بداء نماید؟

بیانی: جواب بدا را عرض کرده ام که باید نقطه اولی در زمان حیات خود قبل از اینکه احکامات خود را در کتب مدون نماید و امر بعمل فرماید و موعد ظهور موعود منتظر خود را تعیین و در کتاب خود بنویسد، بدا حاصل نماید. و چرا من یظهر عجیب شما به نقطه در انزمان تعلیم ننموده که اینقدر تعب و زحمت نکشد و مردم را به ضلالت نیندازد و خود و جمعی از محترمین بیگناه را بکشتن ندهد و به جهة این نه یا چهارده سال اینقدر احکام و آیات و شرایط به جهة ظهور موعود خود که حی و حاضر و تولدش قبل از ایشان شده بود و باید بلافاصله ظاهر شود نازل و مدون ننماید؟ در صورت نزول

این احکام و نوشتن کتب و مکلف نمودن عباد به عمل و تکمیل آن احکام و اداب بازمیفرمائید بدا حاصل شد! و به هیچوجه از تفوه[556] به این کلمه خجالت نمیکشید؟ و نزول اینهمه ایات و کلمات و احکام نقطه را لغو میدانید! در صورتیکه باید در ضّل هر کلمه از آنها خلقی خلق شده و تا نقطه آخر آنها را عمل و تکمیل نمایند.

بهائی: بنده بجنابعالی چه عرض نمایم که قبول گردد! عرض میکنم بدا شده، انکار میفرمائید و هزار گونه دلائل موهومی که مطابق میل خودتان است از بیان اقامه نموده و مطابق میل خودتان معنی مینمائید. در صورتیکه فرمایشات حضرت رّب اعلی هر کلمه از ان یک دفتر تاویل و معنی دارد و جنابعالی متمسک به معنی تحت اللفظی آنها شده اید. در صورتیکه به حقیقت معنی آنها جز من یظهره الله کسی اگاه نیست. آیا در این مطلب هم که در بیان میفرماید در ظهور من یظهره الله به من و کلمات من محتجب نشوید میتوانید لمحة البصری تأمل نمائید؟ نمیدانم آن فهم و ذکاوت شما چه شده که اینقدر در مطالب باین واضحی مشاجره مینمائید ؟

بیانی: در مسئله بدا همان است که تشریح کردم و شنیدید و جز طریقی که عرض شد ممکن نیست که بدا شود. آقای من! پس از قضا بدا حاصل نمیشود و هیچ دلیل موهوم و بیمعنی به میل خود نیاورده و ننموده ام و انکار ندارم که در بیان میفرماید در هنگام ظهور من یظهره الله به من و کلمات من از او محتجب نشوید و حق و صحیح است. ولی تعجب از جنابعالی مینمایم هر قدر فریاد میزنم که جنابعالی مدعی را که ثابت نمودید هرچه بفرمائید و او هر چه امر بفرماید اطاعت او واجب است و

---

[556] سخن گفتن و زبان گشودن.

بدون لم و بم باید اذعان نمود حجیت او را، شما باز همان مطالب گذشته را تکرار میفرمائید. باز هم عرض مینمایم کل بهاء بیان من یظهره الله است. یعنی نتیجه و قیمت عمل نمودن به بیان و اوامر و نواهی نقطه وجود من یظهره الله و ایمان به انحضرت است. باید ریاضاتی که دستورالعمل داده عمل نمود تا در هنگام ظهور اجر زحمات خود را به تشرف حضور انورش دریابی. خیلی حیرت است که شما میفرمائید نقطه اولی شجره شریعت را به جهة رسیدن و خوردن ثمر و میوه آن غرس نمود ولی به جهة اینکه برای مدعی بدا حاصل شده ان شجر را قبل از انکه ثمر بدهد از بیخ و بن برکند. انوقت بنده را تکلیف مینمائید که به میرزا حسینعلی ایمان بیاورم و از شجره که او میخواهد غرس نماید و میوه اش حنظل است خورده و وجود خود را مسموم نمایم! آخر چه دلیلی بر حجیت او دارید[۵۵۷]؟ کلماتش علاوه بر فطری نبودن تماماً عرفان پوسیده های قدیم و مزخرف و مقابل هم[۵۵۸] دارد و عجز ما علی الارض هم نیست. اطفال دبستان بیانی بحمدالله قادرند که خیلی بهتر و شیرین تر و متین تر از کلمات میرزا حسینعلی بنویسند. به این دلائل سخیف نمیتوان شخص با اطلاعی مثل بنده را فریب داد. بس است آقای من! تائب[۵۵۹] شوید از عقاید باطله خودتان و مثل میرزا حسینعلی کفران نعمای حضرت نقطه اولی را که موجد او است ننمائید.

---

[۵۵۷] نکته جالبی در اینجاست که آیاتی از بیان که توسط بهائین در پشتیبان از ادعای میرزا حسینعلی عنوان شده، به مانند "به من و کلمات من محتجب نشوید" و "اگر کسی ادعا نمود و آیاتی آورد معترض او نشوید" در قدرت اثبات دعوی میرزا حسینعلی نیست بلکه در تخفیف اعتراض به مدعین است تا اهل بیان تربیت شوند که تعصب بی جا در دین خود پیدا نکنند.

[۵۵۸] متضاد

[۵۵۹] ابراز ندامت.

اینقدر بهاء الله و جمال مبارک نکنید و خود و او را مسخره و استهزا نفرمائید. از حکمت بالغه الهی خیلی بعید است که پس از انتظار هزار و دویست و هفتاد ساله مسلمانان خداوند حجة موعود خود را ظاهر فرمود و به او ماموریت داده که مردم را تربیت نماید و سنت جدیده و احکام جدید در صغر سن به او عطا فرمود و از لسان مبارکش که قریب العهد من شرب اللبن[٥٦٠] بود آیاتی نازل فرمود که عجز ما علی الارض را رسانید و معارضی در مقابل نداشت که اتیان بمثل نماید. پس از غروب شمس حقیقت نقطوی بوالفضولی پیدا شده شجره شریعت او را قبل از عمل و تکمیل و دادن ثمر و میوه شیرین از بیخ و بن برکنده و بجای آن شجری غرس نمود که میوه اش سّم قاتل است. هرگاه به جهة اسم بهائیت دعوی ایشان را تصدیق مینمائید، نقطه بقدری در فرمایشات خود این کلمه بهائیت را استعمال فرموده اند که حد و حصر ندارد در بسیاری از مواقع میفرماید «*انی انا الله لا اله الا انا البهی الابهی*».

در نصوص مرأتش در بسیاری از مطالب راجعه به مرأت منصوصه خود میفرماید:

«*هذه ثمره بهیه*[٥٦١]» در بیان میفرماید:

«*انا البهاء من عند الله علیک یا ایتها الشمس الطالعه*»

[٥٦٠] منظور این است که بسیار جوان بودند.

[٥٦١] برای مثال رجوع شود به روزنگار نقطه اولی در انتهای کتاب پنج شأن که لوحی را به جهت "ثمرة بهیه" ثبت نموده اند.

در الواح مبارک اغلب به جهة هرکس که نازل میفرمود در اول آن بعد از بردن اسم صاحب لوح میفرماید «*علیه بهاء الله*» در میان مردم معمول است که به ابناء[562] خود این اسم را میگذارند. تقریباً چهار صد سال قبل از متقدمین بهاء الدین عاملی از متاخرین، حاجی میرزا بهاء اصفهانی، بنده هم مکنی[563] به بهاء الدین میباشم. و در مکالمات هم بسیار استعمال میشود. فلان چیز پر بهاء است. اتراک هم استعمال میکنند. (بوشئ بهائی) یعنی گران است و کذلک اعراب میگویند بهاء یعنی روشن و شماها جداً باسم بهائیت چسبیده اید. در صورتیکه بقول شخص موثقی از بیانیین معروف به کربلائی محمد حسن قزوینی که از طرف جناب طاهره سلام الله علیها مفتخر بود به لقب فتی ص دو قول نقل شده.

یکی اینکه میگفت زمانیکه جناب طاهره باصحاب لقب عنایت میفرمودند هر قدر خواستند که اسم میرزا حسینعلی را به یک لقبی یا اسمی از اسماء الله مطابق نمایند ممکن نشد. ناچار بهائیت که لقب خودشان بود به او عنایت فرمودند و قول دیگر اینکه جناب میرزا حسن فتی گفته بوده که لقب بهائیت متعلق بمن بود و فتی لقب میرزا حسینعلی (بود که وی) از من خواهش نمود که تبدیل لقب نمائیم. من هم مسئول او را اجابت نمودم. فتی را خود قبول نموده بهائیت را به ایشان دادم! و این قول را اصح از قول اول میدانم زیرا که قائلش خیلی دقیق و صدیق است. علیٰ ای القولین[564] این بنده که به نص بیان مدلّل نمودم که مادام که مؤمن به مرآت نقطه

---

[562] پسران

[563] ریشه در کنایه و اشاره دارد.

[564] ای عالمین

نباشند اطلاق اسم بهائیت هم بر ایشان غلط محض است. در صورتیکه اسم با مسمی[٥٦٥] موافقت ندارد، چه ثمر دارد که شما متصل بهاء الله! بهاء الله! میکنید؟ حجة و دلیل بر اثبات حقیّت و دعوی ایشان لازم است. محمد بن عبدالله هم ابابکر را صدیق و عمر را فاروق و معاویه را خال المؤمنین فرمود. آیا بعد از اعراض از وصی و خلیفه بلافصل و صهرش[٥٦٦] علی ابن ابیطالب باز اطلاق صدیقیت و فاروقیت[٥٦٧] و خال المؤمنین بر آنها میشود؟ نه و الله! شرط آنها اقرار به ولایت علی است. بعد از انکه اعراض نمودند، ان القاب هم از آنها سلب شد. ای کاش میرزا حسینعلی هم مثل آنها رفتار کرده بود. آنها فقط به بهانه اینکه علی جوان و مزاح است و در غزوات[٥٦٨] هم خون بسیاری ریخته و شریعت محمّد ص هم جدید است مسلمانان اطاعت از او نمینمایند او را خلیفه چهارم قرار دادند که قدری کامل و اسَن شود، و ان قتل ها هم قدری از نظر مردم محو گردد. ولی دیگر به کلی انکار خلافتش را ننمودند. ولی میرزا حسینعلی ملاحظه نمود که هرگاه ادعای خلافت نقطه را نماید اولاً که منصوص نیست، ثانیاً هزار و اندی است که خلفا را غاصب خلافت علی ع دانسته اند. اگر این ادعا را نماید ممکن نیست زیر بار فرمایشات او بروند. چه کند که ذهن مردم را مغشوش و ریاستی در دنیا نموده، اختراع دینی نماید! به گریبان من یظهره الله موعود نقطه چسبیده و با خود گفت هر چه باداباد. تا در حیات هستم اقلاً با این ادعا ریاست و عیشی میکنم بعد از خود هم به جهة اولادان خود اسباب عیش و ریاستی فراهم

---

[٥٦٥] کسی که اسم به او داده شده است.

[٥٦٦] خویشاوند.

[٥٦٧] از القاب حضرت علی.

[٥٦٨] جنگ مسلمانان با کفار را غزوه مینمامند.

نموده ام. هرگاه مثل من عرضه داشته باشند ریاستی که من به جهة آنها تهیه دیده ام حفظ مینمایند و الا هر چه میشود بشود. و هنوز خون جراحاتی که از گلوله اعدا بر بدن مطهر نقطه اصابت نموده جاری و خشک نشده بود با مرأت منصوصش ضدیت نموده، انکار حقش را نموده که در حقیقت اعراض نمود از نقطه، و شریعت نقطه را به اعتقاد خود نسخ نمود! «لعنة الله علی القوم الظالمین».

آقای من! هرگاه کسی فعلاً بیاید و هزاران خارق عادت و معجزه اظهار نماید، چون خداوند ظهور من یظهره الله را بعد از تکمیل شریعت بیان و وقت معینی که مقرر فرموده و شرایطی که در وجود من یظهره الله قرار داده، و بدون آن هرکس ادعا نماید کاذب است و در صورتی که تکذیب مرأت نقطه را هم کرده باشد به شرع عقل و وجدان سلیم در نزد اولوا الألباب دعویش باطل و خوارق عاداتش تماماً سِحر و شعبده خواهد بود. بحمد الله که میرزا حسینعلی آن سِحر و شعبده را هم دارا نیست پس مدعی این امر علاوه از شرایطی که به نص بیان باید در وجود مقدسش موجود باشد حجت که عجز ما علی الارض باشد هم باید داشته باشد، بعد از تکمیل شریعت بیان. مثلاً هرگاه یک مهمان عزیزی جنابعالی را فردا ظهر به موجب نوشته یا رسولی وعده کرده باشد که بدیدن شما بیاید، از ساعتی که وعده داده تا زمانیکه باید بمنزل شما بیاید، شما باید در مقام تدارک و تهیه پذیرائی او برآئید و به هیچوجه زودتر انتظار او را نباید داشته باشید. زیرا که قبل از آنرا به شما وعده نداده. پس هرگاه نصف شب کسی درب منزل شما دق الباب[۵۶۹] نماید و از او سئوال نمائید (که) کیستی، هرگاه در

---

[۵۶۹] کوبیدن درب منزل

جواب شما بگوید من همانم که فردا ظهر را با شما وعده کرده ام میل و رای من چنین اقتضا نمود که حالا بیایم، او دروغگو و دزد است. میخواهد شما را فریب داده مال شما را ببرد. نباید او را به خانه خود راه دهید. نقطه اولی به شروط معین و وقت معینی به امت خود وعده ظهور من یظهری داده. از دو حال خارج نیست یا نقطه العیاذ بالله وعده دروغ داده! یا میرزا حسینعلی دعویش دروغ است. اگر دروغ را نسبت به نقطه دهیم حجیتش باطل، پس چه موعودی را از مبشر دروغگوئی منتظر باشیم که میرزا دعوی مقام او را مینماید! اگر میرزا دروغگو باشد در ادعای خود هم کاذب است پس چه حجتی است که خود و متابعینش جداً اصرار دارند که فرمایشات و وعده های نقطه و احکام ایشانرا دروغ و لغو نمایند! از یکطرف نقطه را مبشر خود مینامد و از طرف دیگر مواعید و آیاتش را اگرچه در ظاهر تصدیق نموده ولی اگر خوب دقت شود معلوم میشود که در باطن تکذیب قول نقطه را مینماید. چه خوب فرموده حضرت مولانا رومی قدس سره:

ذم خورشید جهان ذم خود است که دو چشمم کور و تاریک و بد است[۵۷۰]

پس عرض میکنم از حال تا زمان ظهور من یظهر که برزخ بین الظهورین است باید مردم به عمل نمودن به احکام بیان خود را مهیای پذیرائی آنحضرت بنمایند و اگر کسی بر خلاف فرموده نقطه قبل از موعد معین و عدم تکمیل دین بیان ادعای مقام موعود نقطه را نماید بدون شبهه دزد دین و غاصب حق نقطه و من یظهر است. نباید

[۵۷۰] بخش اول از دفتر پنج مثنوی مولانا: کسی که بدگویی از خورشید میکند از چشم کور و خصلتش بد است.

ابداً مهملات او را اصغا[571] نمود و اعتنا هم نباید کرد و عیب بزرگ دیگر هم در وجود جناب مدعی موجود است که میل ندارم عرض کنم مبادا اسباب ملالت و تغیر جنابعالی شود .

بهائی: جهتی ندارد که متغیر شوم انچه باید از شما بشنوم شنیده و گوشم عادت بشنیدن اراجیف و مهملات شما کرده، بفرمائید بدانم دیگر چه مُهملی اختراع نموده اید که از اظهارش احتراز مینمائید!

بیانی: بسیار خوب حالا که عهد کردید متغیر نشوید عرض میکنم که عیب بزرگ ایشان اینست که تلون مزاج[572] هم دارند و ثبات رای هم ندارند. دعاوی ایشان متضاد است. گاهی مدعی ظهور حسینی و گاه مدعی مقام من یظهری. اگر دعوی حسینی فرموده که عبد عبید نقطه است. پس دعوی من یظهری ایشان چیست؟ هرگاه مدعی من یظهری هستند، دعوی ظهور حسینی نمودن لغو است. چنانچه در قران مجید میفرماید « لوکان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا [573]» . آیا شما را کفایت کرد یا باز هم عرض کنم؟

بهائی: خیلی تعجب دارم که درجه عداوت و اغراض شما به چه اندازه است که به هیچوجه از سخت گوئی و تهمت زدن به نفس حق دست نمیکشید!

---

[571] گوش دادن

[572] کسی که هر لحظه بخویی برآید و ثبات رای در او نبود. دمدمی بودن.

[573] آیه ۸۲ از سوره نساء: اگر این قرآن، از طرف غیرخدا بود قطعاً اختلاف‌های بسیاری در آن می‌یافتند.

بیانی: حال ملاحظه فرمودید که از حرف حق متغیر شدید. بنده هم دیگر زیاده بر این جسارت نمیکنم زیرا که فرمایشات بی ربط جنابعالی بنده را زیاد کسل نموده انشاء الله هرگاه حیاتی باقی باشد در جلسه آتیه در این محفل محترم حاضر شده و بقیه معایب مدعی را عرض مینمایم و زیاده بر اینهم تطویل کلام موجب کسالت و افسردگی خاطر آقایان است. مجلس را باید با روح و ریحان و به امر نقطه به صلواتی ختم نمود.

«اللهم صل علی نقطة البیان و من آمن به فی کل شأن بالعزة و الجلال و عذّب اللّهم من لم یؤمن به بالسطوة و العدال»

عموم جالسین هم بطریق بیانی متذکر بذکر صلوات گردیده، بیانی مراسم تودیع به جای آورده برفت.

جلسه دهم

منعقد گردیده اهل مجلس هم متدرجاً هر یک بعد از دیگری آمده بعد از همه دو نفر مبلغ وارد گردیده در مکان خود نشسته یکنفر از انها با کمال ملایمت بطرف اهل مجلس توجه نموده چنین گفت: برادران من! شماها عوام هستید. سواد ندارید این جوان ازلی معنی تحت اللفظی مطالب بیان را به جهة شما بیان مینماید غافل از اینکه بیان هر باب آن یک جلد کتاب شرح و معنی دارد و حقیقت کلمات نقطه را هم جز خداوند و من یظهره الله دیگری نمیتواند درک کند. پس جمال مبارک که دارای مقام الوهیت و من یظهره الله است تمام مطالب را از روی حقیقت ترجمه فرموده. نهایت آن است. بعضی را که مصلحت در امضای آن بود امضا و امر بعمل کردن آنها فرمود و برخی را که مضر طباع مردم این زمان بود نسخ فرمود. این است مراد از قد ارفعناه که من یظهره الله باید بفرماید که صریح کلمات بیان است.

یکی از اهل مجلس : آقاجان ان بیچاره که در باب من یظهره الله موعود نقطه اعتراضی ندارد، فقط حرفش اینست که من یظهره الله ظهور نفرموده و موقع ظهورش هم به نص صریح بیان باین زودی قبل از تکمیل شریعت بیان ممکن نیست. هر زمان ظهورش را با ادله و براهین ثابت نمودید البته هرچه بفرماید صحیح است. مگر بقول صرف هم میتوان جناب بهاء الله را من یظهره الله موعود نقطه دانست؟ قطع نظر از تمام ادله که مشار الیه از بیان به جهة ابطال دعوی جناب طلعت ابهی اقامه نمود، بنده از جنابعالی سئوال مینمایم آیا در هیچ عصر و زمانی چنین اتفاقی روی داده که مبشر حجتی بعد از موعود منتظر خودش متولد شده باشد؟ آیا وقتی بوده که

دین حجتی عمل نشده موعودش در غیر موقع در عالم ظاهر شده باشد و شریعت عمل نشده مبشر خود را نسخ نماید؟ آیا هیچوقت در عالم مظهری ظاهر شده که کلمات مبشر خود را جمع و تلفیق نموده حجت خود قرار دهد؟ آیا تاکنون هیچکس شنیده که حجتی در عالم ظاهر شود و کلمات مقتبسه و مکتسبه از دیگران را معجزه خود قرار دهد؟ اگر ایشان من یظهر موعود نقطه اند چرا اقامه دلیلی غیر از آیات نمینمایند و عجز ما علی الارض را نمیتوانند برسانند؟ اگر میفرمایند حجة من آیات است که دیگری گفته و در مقابلش مرأت نقطه با وجود اظهار عبودیتش به نقطه از روی فطرت، بهتر و متین تر و بیشتر نازل نموده. آیات جمال قدم نه فطری است و از آنجا که دیگری در مقابل او (آیات) اتیان نموده، از روی فطرتِ عجز ما علی الارض هم نیست. کسیکه در حقیقت امی است و مینویسد ایاتی که باطل میکند آیات غیر فطری ایشان را پس لازم می اید معجزه دیگر غیر از ایات بیاورند که عجز ما علی الارض باشد که بتوان محملی بر دعوی ایشان قرار داد. از اینها هم صرف نظر کنیم اگر شما نقطه را قائم موعود محمد و صاحب شریعت وسنت و احکام جدیده میدانید و مذعن[۵۷۴] باو هستید کجا شد قوام و تکمیل شریعتش؟ کدام یک از احکام ایشانرا، ما و جنابعالی یا سایرین عمل کرده ایم؟ میگوید نقطه میفرماید طول شریعتش تا غیاث یا مستغاث است. انکار مینمائید. میگوید باید در شریعت بیان نطفه من یظهره الله منعقد شود، علاوه بر اینکه انکار مینمائید جوابی هم به جهة ابطال قول شخص بیانی ندارید. اگر نقطه العیاذ بالله کاذب بوده فرمایشاتش هم لغو است. امر به او و و احکام بیان هم لغو است. در صورتیکه کلماتش لغو شد، از کجا متمسک بمن یظهر

[۵۷۴] اقرار به حق نمودن.

موعودش میشوید؟ و اگر یک بیچاره فهیمی پیدا شود محضاً لله و خالصاً لوجهه بخواهد مطالب نقطه را از روی صدق و راستی به دلائل حجة زمان به ما و شما ثابت نماید و جنابعالی به جهة اینکه دلیلی بر رد او ندارید، محکوم و مغلوب میشوید در غیاب او در مقام اهانت او بر می ائید. آخر بفرمائید در این نه جسله کدام یک از مطالب او را توانسته اید جواب بگوئید؟ ما میدانیم که کلمات حق غیر از ترجمه ظاهر معانی حقیقی دیگر هم دارد و شبهه نداریم که معانی باطنی انها را هم جز من یظهره الله دیگری نمیداند. اگر ماها قابل و لایق زیاده بر این بودیم حضرت نقطه هم ترجمه لطیف تری به جهة ما میفرمود. ملاحظه ضعف عقول و افهام ما را فرموده و میدانسته که عبادش زیادتر از آنرا درک نمینمایند. کلمات مبارکات خود را بقدر مُدرک امت خود ترجمه فرموده انهم بفارسی و اکیداً هم امر به اطاعت و عمل آنها نموده که کلم الناس علی قدر عقولهم[۵۷۵] و میدانید چرا به فارسی ترجمه فرموده؟ به دو جهة. یکی بر حسب قول بیانی به جهة سد ابواب تدلیس مدعیان کاذب که نگویند معنی دیگر دارد و یکی دیگر هم اینکه راه بهانه و عذر را بر عبادش مسدود فرماید که نگویند معانی انها را نمی فهمیم و به عذر نفهمی از عمل به انها معاف گردند.

حال شما متصل بگوئید میرزا حسینعلی من یظهره الله است. بیانی سئوال میکند به چه دلیل، شما جواب میفرمائید به دلیل فحاشی و هتاکی و دلائل سخیفه و زور صرف او است؟ واقعاً دلائل شما دلائل مسکتی[۵۷۶] است؟ بقدری نادم هستیم که چرا در گذشته عمر عزیز خود را به رایگان و بیهوده تلف نموده و استماع فرمایشات عرشی

[۵۷۵] از مثنوی های مولوی

[۵۷۶]خاموش کننده و قاطع

شماها را بگوش هوش اصغا نموده، بدون مطالبه دلیلی متقن فریفته فرمایشات لغز[۵۷۷] مانند جنابعالی گردیده، اذعان به حجیت بهاء نموده، دچار حسرت و خیبت[۵۷۸] شده، در هاویه[۵۷۹] ضلالت در افتاده ایم که حد ندارد. خداوند انتقام ظلم وارده بر ما مظلومین را از ظلم کنندگان خواهد کشید. حال تازه بیدار شده و ملتفت شده ایم که چه خبط عظیم نموده ایم که به تقلید شما همیشه لعن و شتم را به حضرات بیانی که فی الحقیقة سزاوار هر قِسم مدح و ثنا و توصیف و تمجید هستند روا داشته ایم. این جوان بیانی که از اواسط اهل بیان است و اینگونه نطق مینماید که شما ها با انهمه ادعاها نتوانید یک دلیلی از دلائل متقنه او را جواب بگوئید، نمیدانیم اگر وقتی در مقابل یکی از کملین آنها واقع شوید چه خواهید کرد! ما باید به جبران اعمال گذشته خود توبه و انابه به درگاه پروردگار بنمائیم، از بدگوئیهائی که در حق ثمره ازلیه و مرأت و قائم مقام حضرت نقطه که تخم عداوتش را شماها در قلب ما کاشتید بنمائیم، شاید خداوند ما را از این گناه عظیمی که به القاء شما ها مرتکب شده ایم عفو بفرماید. اگر چه شبهه نداریم که مسئولیت تمام خطایائی که از ما صادر شده بر اعناق[۵۸۰] کسانی است که باطل را به لباس حق در انظار ما جلوه دادند و ما ساده لوحان را فریفتند !

بهائی جز سکوت چاره ندیده و بهیچوجه سخنی در جواب او نتوانست بگوید.

---

[۵۷۷] معما گونه

[۵۷۸] زیان دیدن

[۵۷۹] از نامهای جهنم

[۵۸۰] گردن ها

بیانی وارد شده مراسم تحیت و تکبیر بجای آورده، جواب شنیده در محلی جلوس نمود و پس از چند دقیقه سکوت را شکسته بطرف مبلغ مزبور عطف توجه نموده چنین تقریر نمود:

بیانی: بزرگوارا ! میدانم از عرایض حقه بنده خیلی خاطر شریف رنجیده و افسرده شده و از بنده در عالم دوستی و مودت متوقع نبوده اید که این قدر اصرار داشته باشم که حضرات را به کنه مطالب آگاه و از خواب غفلت بیدار نمایم که ملتفت فریب خوردگی خود بشوند ولی این نکته از جمله مسلمیات و متفق علیه هر انسان با شرفی است که نوع خود را ملاحظه نموده که اگر دچار مخاطره شوند حتی المقدور کوشش در استخلاص انها بنماید و بنده معنی دوستی را این قِسم میدانم. نه اینکه انها را در مواقع خطر دیده و صرف نظر از معاونت آنها نموده، بحال خود بگذارد و بگذرد. و شیوه اهل حق هم این نیست که عموم مطالب خصوصاً امور و مطالب راجعه به امر دین را به جهة اغراض نفسانی بالعکس بمردم بفهماند. کسیکه دعوی دین داری مینماید نوع خود را باید مثل خود بخواهد نه اینکه در اینمقام به ملاحظه دوستی یک نفر چندین نفس را گمراه گذارده و از حرف صحیح متین مضایقه و اغماض نماید. چنین آدمی را انسان و باشرف نمیتوان خواند. بلکه در عداد اشخاص بیشرف محسوب است. شخص با شرف دین دار باید آن یک نفر دوست مجازی را فدای آن جمع نموده در احیاء و ترقی و رفع شبهات آنها بکوشد. حتی اگر آن دوست مجازی رنجش از او حاصل نموده، اعدا عدو[۵۸۱] او گردد. از ان یک نفر دوست گذشتن سهل

---

[۵۸۱] دشمن

تر است از اینکه جمعی را به مداهنه[582] و تدلیس محض خوشنودی آن یک نفر به جهالت باقی گذاردن. جنابعالی تاکنون یا فی الواقع خواسته اید در حق این جمع دوستی بکنید و از مطالبیکه خودتان هم باور نموده و مشتبه شده اید آنها را بسوی ایشان دعوت نمائید. پس در صورتیکه بنده مشغول رفع اشتباهات شماها هستم چرا انصاف را از دست داده انکار مینمائید و از بنده رنجش حاصل مینمائید. و اگر بالعکس تمام مطالب را چنانچه بنده میدانم شما هم میدانید ولی محض تعیش و امرار چند روزه زندگانی انها را جاهل میخواهید و نمیخواهید مطلب را درک نموده، حجة عصر خود را بشناسند و بنیان ریاست جنابعالی یا جنابانعالی استوار بماند، زهی بی انصافی و ظلم! بنده که وجدانم راضی نمیشود که محض دوستی جنابعالی جمعی بیچاره را کرو کور بگذارم!

اهل مجلس متفقاً : اینست معنی تدیّن! احسنت! احسنت! جزاک الله خیراً[583]! نمیدانیم به چه زبان از جنابعالی تشکر نمائیم.

بهائی: باز هم از توهین دست نمیکشید! کیست که راضی شود که نوع خود را جاهل و نادان بگذارد، به جهة اغراض نفسانی و تعیش و امرار اوقات عمر خود؟ شمائید که مسلسل به جهة شریعتی که منسوخ شده اقامه دلیل بر اثبات آن نموده و بیچارگان را به سنگلاخ حیرت درانداخته دچار تزلزل مینمایند. دیروز نقطه آمد و شریعتی آورد،

---

[582] چاپلوسی

[583] پاداش شما با خدا

امروز موعودش من یظهره الله که نفس نقطه است ظاهر شده میفرماید، دین بیان منسوخ و شریعت بدیع معمول.

مگر جنابعالی معتقد بقدرت پروردکار نیستید و « إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ[584]» را قائل نمیباشید؟ خودتان را با شرف و سایرین را بیشرف مینامید! حیف و صد حیف از جنابعالی که با این فهم و کمال علی الالتصال کوشش در تخریب شریعت بدع و توهین جمال قدم و متابعینش مینمائید و بهیچوجه مراعات ادب و نزاکت را نمینمائید.

بیانی: اولاً بنده توهینی و اسائه ادبی نکرده ام. تمامش را از کلمات بیان که نقطه فرموده اقامه دلیل نموده ام. شما سوء ادب و عدم نزاکت و توهین را در حقیقت به نقطه اولی نسبت میدهید نه بشخص بنده. کدام یک کلمه را از خود عرض کرده ام که به کسی توهین و اسائه ادب نموده باشم. جنابعالی بی ادبی نموده انکار فرمایشات نقطه را نموده و کسی را من یظهره الله تصور کرده اید که ابداً دارای هیچیک از شرایط مرقومه در بیان نیست. مگر در بیان نمیفرماید که دلائل شناسائی من یظهره الله در بیان است؟ بنده هم که از خارج و از خود دلیلی اقامه ننموده ام که کسی بتواند نسبت اسائه ادب و توهین به بنده بدهد یا اعتراضی بر بنده وارد نماید. بنده ابداً مسئول نیستم. اگر مسئولیتی در بین هست نقطه مسئول است. با اینهمه اعتراضات بفرمائید بدانم این من یظهر عجول شما که صد منزل یکی تشریف آورده

---

[584] آیه ۸۲ سوره یس. فرمان نافذ خدا چون اراده خلقت چیزی را کند به محض اینکه گوید موجود باش، موجود خواهد شد.

و مدعی چنین مقام نبیلی شده، احکام جدیدی از خود ابداع نموده و تجدید شریعتی کرده یا اینکه مردم را ترغیب به اطاعت احکام شریعت بیان فرموده اند؟

بهائی: در جلسات گذشته عرض کرده ام که ایشان حجة کلی و صاحب شریعت و احکام بدیعند. کلمات ایشان زیاد است ولی کتاب اقدس شامل تکالیف مؤمنین و عباد ایشان است که احکامش را امر به عمل فرموده. میل دارید ملاحظه نمائید تا اینکه بر شما حجیت و معجزه بودن آن واضح گردد که غیر از من یظهره الله احدی قادر بر اتیان چنین آیاتی نیست.

بیانی: اگر چه وقتی سرسری مروری در آن نموده ام ولی مطالبش را فعلاً درست در خاطر ندارم که از چه مقوله صحبت مینماید. مجدداً دیدن و مرور کردن در ان بیفائده نیست تاکنون از فرمایشت جنابعالی نتیجه و معلوماتی به جهة بنده حاصل نشده. شاید در ان کتاب مطلبی بدست آید که بتوان آنرا دلیلی بجهة ایشان قرار داد.

(کتاب اقدس را که بهائیین کتاب احکام و آسمانی و معجزه میرزا حسینعلی میدانند آورده به دست بیانی داده و وی مشغول مطالعه گردید. پس از ساعتی مرور در آن سر برداشته با لبانی متبسم چنین گفت:)

بیانی: کمال تأسف را دارم که در کتاب اقدس هم چیزی یافت نمیشود که معجزه و دلیلی از برای جمال مبارک گردد. بلکه اگر کسی بنظر دقت در آن نظر کند و در فرمایشات عرشی ایشان سیری نماید می بیند که هر عبارتی از عبارات آن دلیل است

بر بطلان دعوی ایشان زیرا که تمام عبائرش[۵۸۵] دلالت دارد بر مصنوعی بودن ان و بعضی از ان سرقت و اقتباس از فرمایشات نقطه و بعضی مطالب معموله در شریعت اسلام و بعضی عبارات مضحکی که خود میرزا ترتیب داده و به انها الحاق نموده است. چیزی که قابل توجه باشد ندارد، جز اینکه بگوئیم بقول عوام آش در هم جُوش[۵۸۶] درست نموده.

بهائی از تقریرات بیانی متغیّر شده و او را مخاطب ساخته، فریاد کنان چنین گفت: ای ملعون مرتد! نسبت به جمال مبارک بی ادبی نموده ایشانرا متهم به سرقت مینمائی و شرم نمیکنی! دیگر طاقت استماع مزخرفات تو را ندارم و جای من دیگر در این مجلس نیست. یا من باید بروم یا تو گورت را گم کنی و روی را به اهل مجلس نموده و میگوید دچار عجب بلای مبرم ناگهانی شده ایم. به جهة اینکه مهمان و وارد بر ماست هر قدر او را احترام میکنیم حیا نمیکند و از جا حرکت کرده که برود.

بیانی با تبسم و خوشروئی: بنده مکرر عرض کرده ام شخص متغیر حکم مجانین را دارد و بر مجانین حرجی نیست و نباید از او متوقع بود. نه از تغیر جنابعالی میترسم و نه از دشنامهای جنابعالی میرنجم. و حق تغیر هم دارید زیرا که بناهای امید شما را خراب نموده ام و اشخاصی را که به زحمت زیاد به زیر رکاب و مهمیز[۵۸۷] تدلیسات[۵۸۸] خود کشیده بودید و میکردید در حقشان انچه میل شما بود. میترسید دیگر در زیر

[۵۸۵] جمع عبور. سخن پراکنی ها.

[۵۸۶] اشی که در ان همه چیز ریخته شده.

[۵۸۷] میخ آهنی که بر نعل اسب می کوبند.

[۵۸۸] جمع تدلیس به معنای حیله.

بارهای گران جنابانعالی کمر خم نکنند و نتوانید به ریششان بخندید. الحق به جهة فرار از جواب بود که تغیر را بهانه قرار دادید و الا شما اینقدرها در دین باطله میرزا حسینعلی معتقد و متعصب نیستید زیرا که شما خودتان میدانید که تمام مطالب این کتاب، انچه از فرمایشات نقطه است و مشار الیه تلفیق نموده، بجای خود صحیح و سایر فرمایشات خود ایشان مزخرف و بقول عوام قلنبه بافی است.

شما و بنده بهتر از آنها میتوانیم بهم ببافیم. حالا هر گاه میل دارید تشریف هم ببرید ببرید مختارید ولی از رفتن خودتان بعموم حاضرین مدلل میدارید که بواسطه عجز از جواب بنده فرار نموده اید. پس بهتر آن بود که قدری حوصله نموده در کمال ملایمت و معقولیت از بنده سئوال فرموده باشید بکدام دلیل نسبت سرقت بمیرزا حسینعلی میدهی. هرگاه از قول و اقرارهای خودش بر شما ثابت نمیکردم انوقت حق تغیر داشتید نه قبل از خواستن دلیل. حال از جنابعالی سئوال میکنم ایا بیان عربی را زیارت کرده اید یا خیر؟

بهائی رفتن را موقوف داشته مجدداً نشسته، باز با نهایت تشدد رو را به بیانی نموده گفت: بلی بیان عربی را که کتابی است مختصر و از فرمایشات حضرت نقطه است دیده ام که مشتمل است بر یازده واحد و مجمل احکامات شریعت خود را در ان بیان فرموده اند. چه دلیلی میتوانید از آن بر سرقت بودن کلمات جمال مبارک اقامه نمائید؟ زود بیان نموده زیاده بر این تصدیع ندهید!

بیانی: تغیر نفرمائید خوب است بدواً کتاب اقدس را در باب مواریث ملاحظه فرمائید که جناب میرزا ابتدا و انتهای فرمایشات نقطه را قطع نموده و باقی آنرا عیناً در کتاب

اقدس خود بیان نموده و میگوید «*قد قسمنا المواریث علی عدد الزاء منها لذریاتکم من کتاب الطاء علی عدد المقت و للازواج من کتاب الحاء علی عدد التاء و الفاء و للامهات من کتاب الواو علی عدد الرفیع و للاخوان من کتاب الهاء عدد الشین و للاخوات من کتاب الدال علی عدد الراء و المیم و للمعلمین من کتاب الجیم علی عدد القاف و الفاء کذلک حکم مبشری الذی یذکر فی اللیالی و الاسحار انا لما سمعنا ضجیج الذریات فی الاصلاب الامهات زدنا ضعف مالهم و نقصنا عن الاخری*» الی اخر ما قال.

بیچاره بعد از اینکه عین تقسیم نقطه را ناقص در کتاب خود تلفیق نموده ملاحظه نموده که اگر تصرفی از خود در آن ننماید خیلی مفتضح میشود. قبل از شروع در تقسیم میگوید قد قَسمنا. در صورتیکه این تقسیم از خودش نیست. بعد از ان، خبط خود را ملتفت شده بدون اینکه اول قد قسمنا را تصحیح کند میگوید اینقسم است حکم مبشر من یعنی حضرت نقطه. خواهید فرمود لسان لسان ایات است و قد قَسَمنا صحیح است. جواب عرض میکنم اگر لسان ایات است و خدا گفته از لسان نقطه فرموده نه از لسان جناب میرزا که در اینجا مطلب صحیح شود و خود را هم من یظهره الله موعود نقطه بخرج داده و تمام عبارات را خراب نموده و غفلت کرده که قد قسمنا را اول اصلاح نموده و بگوید قد قسم مبشری که لازم نشود که در ختام عبارت بگوید کذلک حکم مبشری[۵۸۹].

[۵۸۹] مؤلف قصد تصریح تناقض گویی و سرقت آیات نقطه را دارد. از سویی میگوید که همانگونه که تقسیم نمودیم (یعنی در بیان آمده) به این معنا که در اینجا در مقام نقطه سخن میگوید. و از سوی دیگر میگوید که این حکم مبشرش بوده. اگر از زبان خداوند میگوید که خداوند مبشر ندارد. از سوی دیگر انگیزه خود را

و اگر ایات است که خدا فرموده،"مبشری" چه معنی دارد؟ چه زمان از برای خدا مبشری بوده؟ گویا از شرایط آیات بدع هم یک فقره همین است که خدا هم باید مبشر داشته باشد!! پس از ان خواسته ضمناً اظهار حیاتی هم از خود نموده باشد و بکلی تقسیم نقطه را خراب نماید. این است که میگوید « *انا سمعنا ضجیج الذریات فی الاصلاب الامهات و زدنا ضعف مالهم و نقصنا عن الاخری*» و خیلی خنده دار است فرمایشات مضحک ایشان که کسیکه باین اندازه گوشش تیز باشد که از اصلاب امهات ضجیج و شکایات ذریات را بشنود چرا قبل از شنیدن شکایات ذریات خودش زحمت نکشیده ظلم خدا یا نقطه را اصلاح نموده، ارث را به نهج دیگر تقسیم نماید که دیگر ذریات از اصلاب امهات حاجت به تظلم نداشته باشند و اگر خودش میتوانست بهتر قسمت نماید چرا نکرد؟ شاعر چه خوب فرموده "

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند[۵۹۰]

و دیگر اینکه من یظهر شما که لسان الله است قدرت نداشته که اقلاً ان قسمتی که از دیگران کسر و بر تقسیم ذریات افزوده معین نماید که از قسمت فلان چقدر کسر و از فلان چه مبلغ کسر نموده تا آن ضعفی که میفرماید جمع شده و بر سهم ذریات[۵۹۱] افزوده گردد. قاسم[۵۹۲] بیچاره چه میداند که چه قدر از هر یک از سهام سایرین بکاهد

برای تغییر جزئی در نحوه تقفسیم ارث را شنیدن ناله و گله فرزندان عنوان میکند و اگر اینطور است چرا قبل از ناله انان به این ظلم واقف نبوده؟

[۵۹۰] از غزلیات حافظ.

[۵۹۱] فرزندان

[۵۹۲] تقسیم کننده

تا اینکه معادل شود به مقداری که امر شده بر سهم ذریات افزوده شود[۵۹۳]. گویا تقسیم حضرت نقطه هم از جمله احکامی است که ایشان به جهة وراث عالم لاهوت تقسیم و عمل و تکمیل فرموده اند که ضجیج[۵۹۴] ذریات اهل عالم مجردات را از ان تقسیم (نموده) از اصلاب و امهات[۵۹۵] وهمی استماع فرموده اند! واقعاً حشیش در وجود مبارکشان عجب کیفی داده.

روی را بجالسین نموده و چنین گفت: ایا این تصرفات فضولی و لغو نیست که من "یظهره الله" ایشان نموده و چه وقت و چه زمان تقسیم نقطه اجری شده؟ امان از بی انصافی و نادانی!

بهائی: مگر در بیان نمیفرماید هرگاه من یظهره الله بخواهد فرمایشات نقطه را امضا میفرماید و هرگاه نخواهد رفع میفرماید. حال اگر من یظهره الله بخواهد بعضی از احکام نقطه را امضا فرماید مختار است چه نقصی بر او وارد میشود وانگهی در افعال حجة زمان لم و لم جایز نیست.

بیانی: جنابعالی عجب استقامتی در ترویج اکاذیب میرزا حسینعلی دارید! اقلاً زیاده از پنجاه دفعه در جلسات عدیده عرض کرده ام که با هزار من سریشم هم این اسم من یظهری بایشان نمی چسبد! نه ظاهراً و نه باطناً. اگر فی الجمله مقدمات عربی را

---

[۵۹۳] منظور مؤلف آن است که میرزا حسینعلی تعریف دقیق و واضح تقسیم ارث را با افزودن تغییری که مقدار آنرا معین نمیکند به هم زده.

[۵۹۴] ناله

[۵۹۵] پدران و مادران

دیده باشید میدانید چه عرض میکنم. من یظهر مستقبل است یعنی کسی را که ظاهر میفرماید خدا بعد از این. خلق جسدی جناب میرزا در ماضی[۵۹۶] قبل از نقطه شده و خلقت روحانی او را هم نقطه فرموده. پس اگر مدعی میشد که من مظهر من خلقه الله یا اسم خود را من ظهر الله می نهاد صحیح بود. حال ملاحظه فرمائید چه نکته لطیف متینی در این کلمه گنجیده شده که حتی این اسم تنها را هم باو نمیتوان چسبانید. جان من! صحیح است که در بیان میفرماید اگر من یظهر خواست احکام نقطه را امضا میفرماید. مقریم و اعتراضی نداریم و نیز شبهه هم نداریم که نقطه مبشر حضرت من یظهره الله است[۵۹۷]. نه مبشر من ظهره الله! ولی بعد از اینکه من یظهره الله بعد از تکمیل شریعت بیان و عمل شدن باحکام ان ظاهر شد و حجیت خود را با معجزه که عجز ما علی الارض باشد به ثبوت رسانید انچه بفرماید باید بدون سئوال و جواب و چند و چون اطاعت نمود. نه این من یظهری که بهیچوجه نه اسماً و نه رسماً او را میتوان "من یظهره اللهی" خواند که شما به جهة مردم میسازید. و دیگر اینکه میفرمائید که امضا نمود (احکامی به مانند) تقسیم ارث نقطه. اینمطلب را هم غلط تصور کرده اید. زیرا که بعد از (حکم) بیان (بر) تقسیم (ارث)، (اشاره) به ضجیج ذریات، مضاعف نمودن سهم انها ، کسر نمودن از سهام سایرین، معین ننمودن آنکه

---

[۵۹۶] گذشته.

[۵۹۷] مبشر نه به معنای یحیی تعمید دهنده که صاحب آئین جدیدی نبوده و خبر از ظهور نزدیک عیسی میداده. بلکه به مانند نقطه فرقان حضرت محمد که صاحب امر اسلام بوده و بشارت ظهور بعد را داده. اشخاصی مانند شیخ احمد احسائی و سیّد کاظم رشتی بودند که بشارت دادند که ظهور قائم اسلام نزدیک است.

از سهم هر یک چه قدر کسر نمایند و مزید بر سهم ذریات نمایند، قاسم بیچاره را در حالت سرگردانی میگذارد.

تقسیم نقطه را هم برهمزده و خودش هم ندانسته و نتوانسته (حساب کند) مقدار سهمی که از سایرین کسر مینماید. پس مطلب را خنثی و بیمعنی گذارده که بهیچوجه چیزی از آن مفهوم نمیشود. پس در حقیقت تکلیف وراث را که معلوم نکرده بجای خود، تقسیم حضرت نقطه را هم بر همزده. جنابعالی چگونه میفرمائید امضا نموده؟ ایشان چه کاره اند که امضا یا نسخ نمایند؟ آیا نقصی بزرگتر از این تصور میشود که شخصی که خود را من یظهره الله میداند قادر بر تقسیم یک ارث تنها نباشد. وانگهی حضرت نقطه من باب تاکید میفرماید هرگاه بخواهد امضا میفرماید یا مرفوع و الا بطور حتم بدانید که موسس هر شریعت بعدی ناچاراً شریعت قبل را نسخ خواهد نمود و لکل یوم، شأن جدید و لکل خلق جدید، رزق جدید (نازل خواهد نمود).

نقص دیگری هم که در کلمات و عبارات جناب ایشان مصرح است بر بطلان دعوی ایشان عدم تمیز فیمابین ایات الله و کلمات شخصی است. و آن از اینقرار است: اولاً عرض شده که بدواً [۵۹۸] میگوید به تحقیق که قسمت کردیم ما، در صورتیکه بعد ملتفت خبط خود شده خواسته اصلاح نماید ولی من جانب الله قادر بر اصلاح خبط خود نشده غلط دیگر بر آن افزوده و میگوید چنین است حکم مبشر من! ثانیاً اینکه آیات اگر چه از لسان حجت زمان نازل میشود ولی من جانب الله و منتسب بخداست. و ایشان میفرمایند کذلک حکم مبشری! مگر خدا هم مبشر باید داشته باشد! معلوم

---

[۵۹۸] اول

میشود ایشان هنوز نفهمیده اند لسان ایات چگونه است و مُنزلش کیست! خواهید فرمود پس چه باید بگوید! جواب عرض میکنم که باید بگوید *کذلک* حکم *الله* یا اینکه عبدی *نقطه الاولی غلط اندر غلط و خبط بالای خبط*! دلیل خبط ایشان و صدق عرض خود را اینک در باب ارثی که حضرت نقطه در بیان عربی تقسیم فرموده به سرکار ارائه میدهم تا ملاحظه فرمائید که سیاق آیات چگونه است. در هیچ یک از عباراتش نفرموده که من میگویم، میفرماید خدا فرموده. البته حاضرین هم توجه خود را بسوی حقیر منعطف میفرمایند که در باب سیم از واحد دهم از بیان عربی میفرماید:

«ما انتم من ملک الله تورثون فلتقسمن بما قد قسمنا بینکم لعلکم انتم بما قد اردنا فی اعدادها یوم ظهور الله انفسکم فیها تدخلون لتؤمنن بمن یظهره الله ثم بایاته توقنون قل ان ذریاتکم تورث من کتاب الطاء انتم بینهن بالعدل لتقسمون قل ما کتب الله علیهم عدد المقت لعلهم یشکرون قل ما کتب الله علی ازواجکم من کتاب الحاء عدد التاء و الفاء انتم بینهن بالعدل لتقسمون قل ما کتب الله فی الکتاب من کتاب الزاء لابیکم عدد التاء و الکاف انتم بما قد کتب الله لکم تحکمون قل ما یورث امهاتکم من کتاب الواو عدد الرفیع فی الکتاب انتم بما قد قدرالله لتقدرون و ان ما قد کتب الله لاخوانکم عدد الشین من کتاب الهاء انتم بما قد کتب الله لتبلغون و ان ما قد کتب الله لاخواتکم عدد الراء و المیم من کتاب الدال انتم بما قد کتب الله لهن لتعدلون و ان ما قد کتب الله للذین یعلمونکم علم البیان من کتاب الجیم عدد القاف و الفاء بینهم بالعدل لتقدرون

قل قد قسم الله ارکم علی درجات رباع بعد ثلث بما قد قدر فی الحروف تلک الدرجات قبل رباع ثلث ذلک من مخزن العلم فی کتاب الله لن یغیر و لن یبدل انتم فی هیاکلکم تنظرون ثم یوم القیمة بما قد تجلی الله لکل الحروف بالعدد الهاء بمن یظهره الله تؤمنون و توقنون »

حال ملتفت شدید اقای بنده که عین ارثی را که نقطه تقسیم فرموده سرو بن آنرا زده و عیناً در کتاب خود تلفیق نموده و بعد از ان تقسیم نقطه را به یک تصرف مضحک مغشوش نموده. ملتفت هستید که نقطه همه جا میفرماید کتب الله و نمیفرماید کتبت ما اقول. هرگاه نبی یا حجتی که ظاهر میشود اقامه دلیل و حجتی بنماید و بگوید از خودم نازل نموده و احکام انرا خودم امر باطاعت مینمایم مردم اعتراضها بر او وارد آورده و میگویند اگر تو راست میگوئی هر چه ما میخواهیم به جهة ما بیاور تا اطاعت تو را بنمائیم. حجة زمان هم که مادام العمر نمیتواند تمکین فرمایشات مردم را بنماید و چیزهائی هم که از او مطالبه مینمایند خارج از قوه او است پس اینست که میفرماید خدا فرموده و این کتاب از جانب خدا بر من نازل شده و انچه شما بخواهید از جهة من ممکن نیست و قدرت هم بر امر محال تعلق نگیرد.

«سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولاً [۵۹۹]» و یا «انا بشر مثلکم [۶۰۰]». فرقی که در بین هست یوحی الی یا اینکه قل لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء

[۵۹۹] آیه ۹۵ از سوره اسراء: آیا من بشری به جز رسول (خدا) هستم؟

[۶۰۰] من نیز انسانی به مانند شما هستم.

یا اینکه و لقد جئناک بایة و السلام علی من اتبع الهدی. بعد از اینکه ایات را حجة خود و نسبت ان را به خدا داد تا حدی ابواب ایرادات و اعتراضات مردم مسدود و مرتفع و حجة عصر هم امر به اطاعت اوامر خود که اوامر الله است میفرماید و مردم هم ناچار بته مکین میشوند. دلیل بر صدق عرضم فرموده نقطه است که در باب اول از واحد چهارم میفرماید:

« و للنقطه مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عما دون الله ذلک مقام عبودیته لذلک المقام الذی به یعبد الله باللیل و النهار و یسبح له بالغدو و الاصال »

چه خوب فرموده حضرت مولوی:

گر چه قران از لب پیغمبر است　　　　هر که گوید حق نگفت او کافر است

هرگاه میفرمائید اینکلمات از خداوند بر من یظهره الله نازل شده، چرا خداوند قبل از نزول این عبارت ارث را اصلاح نکرده و بر میرزا نازل فرموده؟ و چرا قدری از آیات نقطه را مجدداً بر من یظهر نازل نموده و قدری دیگر بر ان افزوده که کلمات حجة قبل خود رامغشوش نماید! گویا در کتابخانه خداوندی زیاده بر این دو کلمه مضحک آیات و عبارات دیگر نبوده که نازل فرماید.

بهائی: متحیرم به جهل مرکب! به چه لسان تکلم نمایم که قدری از اغراض شخصی خود دست کشیده، به طریق انصاف رفتار نمائید. آقای من شما از شدت زرنگی همیشه جواب و سئوالات خود را مرتب نموده در مجلس وارد میشوید. بمجرد اینکه یک مطلبی عنوان میشود دلیل ساخته و پرداخته از چنته خود بیرون اورده تحویل

میدهید و غفلت دارید از اینکه مجلی نقطه من یظهره الله است و هرگاه حضرت من یظهره الله ظاهر نمیشد و تصدیق نقطه را نمیفرمود، ما چه میدانستیم نقطه کیست و تصدیق او را هم نمیکردیم. پس وجود نقطه هم بواسطه من یظهره الله است.

بیانی: مولانا! مکرر عرض کرده و میکنم. اگر ترک این قسم گفتگوها را میکردید خداوند گواه است که آسوده تر بودید. زیرا که هر قدر میخواهید خود را از مشکلی خلاص نمائید، فرمایش مضحک تری بیان فرموده خود را دچار مشکلی سخت تر نموده، شخص را بر افتضاح جمال مبارک مُصِر تر مینمائید که مطلبی را عنوان نماید که مشت مبارک مدعی بازتر شود. آقای من! اینکه فرمودید جواب و سئوال خود را مرتب کرده به مجرد اظهار کلمه جوابش را ساخته از چنته بیرون آورده تحویل میدهم، اولاً شما چرا اینکار را نمیکنید که در مجلس بنده را مقهور نموده جواب حاضر کرده تحویل بدهید. ثانیاً چنته بنده کتاب بیان که وسیعترین چنته های اهل عالم است میباشد و هر مطلبی را که جنابعالی عنوان نمائید جوابش ساخته و پرداخته از ان بیرون میآید که «وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ [601]» ثالثاً اینکه البته دونفر جنگجو که با یکدیگر روبرو میشوند باید هر دو مسلح گردیده و در مقام دفاع برایند. هرگاه یکی از آنها بدون اسلحه داخل در حرب شود البته مغلوب خواهد شد و هرگاه یکی از ان دو هم سلاحش قلب و خراب باشد باز مغلوب خواهد شد در اینصورت بنده هم باید با تمام قوی و تکمیل سلاح خود در مقابل جنابعالی حاضر شوم که بتوانم در مقابل تعرضات شما مقاومت نمایم. اینک بنده مسلح به سلاح نفیس بیانی هستم و

---

[601] آیه ۵۹ از سوره انعام: هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین باشد.

شما هم خود را مسلح ساخته اید به سلاحی معیوب و مغشوش. این است که تاکنون نتوانسته اید در مقابل اعتراضات بنده مقاومت نمائید و بحمد الله در تمام جلسات مغلوب شده اید. رابعاً اینکه فرمودید من یظهره الله مجلیِ نقطه است. در اینجا هم به خطا رفته و احول[۶۰۲] هستید. نقطه و من یظهر هر دو یکی هستند و مجلی هر دو خداوند است و نهایت به اقتضای اکملیت زمان و اهلش در ظهور بعدش اکمل از ظهور قبلش ظهور میفرماید. چنانچه در بیان صریح است که در باب سیزدهم از واحد سوم میفرماید:

«*و همچنین من یظهره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم*» الی اخر باب را ملاحظه فرمائید تا بر جنابعالی واضح گردد که در این عبارات هم مقام اکملیت من یظهره الله را رسانیده و هم مدلّل فرموده که طول تکمیل شریعت نقطه دو هزار سال است که تعبیر به دو سال فرموده. دقت در بدو و ختم این باب بفرمائید. اینکه میخواهید برسانید که میرزا حسینعلی خالق نقطه است و میخواهید من یظهری او را اثبات نمائید شاعر از قبل جواب جنابعالی را گفته:

ذات نایافته از هستی بخش　　　　کی تواند که شود هستی بخش[۶۰۳]

---

[۶۰۲] کسی که همه چیز را دو تا می بیند.

[۶۰۳] اشاره مؤلف از این شعر همان است که در قبل گفته بود به این معنی که میرزا حسینعلی که خود در زمان نقطه اولی وجود داشته و حتی قبل از او به دنیا آمده بوده و از طریق حروفات حی ایمان به نقطه آورده و مخلوق و عبد نقطه بوده و در ظلّ او بوده و نمیتواند خود مقام خالقیت داشته باشد.

و اینکه فرمودید هرگاه من یظهر شما یعنی جناب میرزا حسینعلی تصدیق نقطه را نمیکرد شماها ایمان بنقطه هم نمی آوردید[۶۰۴] اینفرموده جنابعالی هم بی ربط است. درصورتی این قول صحیح بود که شماها در شریعت من یظهره الله متولد شده باشید! و پدر و مادر شما هم متدین به دین من یظهر ونطفه شماها هم بفرموده نقطه به طهارت منعقد و والده مکرمه شماها هم بعقد شریعت من یظهری به حباله نکاح والد شما که مومن به من یظهره الله بوده باشند بتوسط عاقد من یظهری درآمده باشد و نطفه شما هم در ارحام چنین امهاتی منعقد گردیده باشد و شماها هم ایمان به من یظهر موعود نقطه آورده باشید. انوقت شماها که مؤمن بمن یظهر هستید میتوانید ادعا کنید که ما بواسطه اینکه من یظهره الله تصدیق نقطه را کرده ما هم تصدیق او را کرده ایم. در صورتیکه شما و بنده در شریعت بیان داخل هستیم و هنوز شریعت بیان را نفهمیده ایم و تکلیفات خود را بطوریکه نقطه فرموده انجام نداده ایم و شما ها بقائم مقام و مرات او هم معتقد نیستید. میگوئید بقول میرزا حسینعلی معتقد به نقطه هستیم. وانگهی شما تصور نموده اید که جناب میرزا معتقد بنقطه هست! و الله اشتباه کرده اید! بدلیلی که ثابت نمودم که چون انکار مراتش را نموده منکر نقطه و

---

[۶۰۴] این ادعا نیز یکی از دعاوی معمول بهائیت علیه اهل بیان است که میگویند به جهت کثرت نسبی، آنها بوده اند که نقطه اولی را شناسانیده اند. با توجه به نقش بهائیت در مخدوش نمودن مقام و منزلت نقطه بیان و پائین آوردن مقام ایشان به مبشری مانند یحیی تعمید دهنده، بی اعتبار نشان دادن احکام بیان جهت توجیه بریدن از طول عمر بیان، سرپیچی از مرآت بیان، قتل علمای بیان وبسیاری از موارد دیگر میتوان گفت که آنان بیشتر در تخریب نقطه اولی کوشا بوده اند تا شناسانیدن ایشان و از این روی کینه ورزیده اند تا دوستی به نقطه بیان. مولانا میفرماید.

مِهر ابله مهــــر خرس آمد یقین   کین او مهرست و مهر اوست کین

تمام انبیاء گردیده و دینی ندارد. اینکه شما می بینید ظاهراً اقرار نقطه را مینماید به واسطه اینست که میداند هر مظهر قبلی مبشر مظهر بعد است. ملاحظه نمود که وجود من یظهره الله ثابت نمیشود مگر بقول نقطه مبشرش و هرگاه انکار نماید نمیتواند اسم من یظهری را بخود بچسباند. از روی کره[۶۰۵] و اجبار به حسب ظاهر تصدیق به حقانیت نقطه نموده که خود را به اسم من یظهری بتواند در نزد عوام معرفی نماید و الا اگر از جهة این ادعا نبود یقین بدانید بصورت ظاهر هم نقطه را رد میکرد. چنانچه اکنون هم در حقیقت رد کرده و معتقد هم نیست.

پس این فرمایش شما خطاست. شما اول باید مؤمن به نقطه شوید. زیرا که ایشان قائم و موعود محمد میباشند و شما هم محمدی بوده و منتظر موعود محمد بوده اید باید مربای دین او گردیده به شرایع و احکام حضرتش عمل کنید و انتظار من یظهر را از وعده و فرمایشات او داشته باشید تا وقتی که شریعتش تکمیل شود و موقع ظهور من یظهره الله برسد. انوقت ظاهر شود نه باین عجله و زودی قبل از تکمیل شریعت نقطه! بفرمائید بدانم اگر نقطه در فرمایشاتش من یظهری را به شما بشارت نمیداد شما از کجا منتظر ظهور او بودید و جناب میرزا حسینعلی این اسم را از قول کی بخود می چسبانید و شما اسمی را که در میان نبود چگونه منتظر و معتقد میشدید! رابعاً اگر سنجیده بفرمائید صحیح است که وجود نقطه به جهة وجود من یظهره الله است زیرا که وجود نطفه مقدمات طفولیت و طفولیت مقدمه عهد شباب است چنانچه در باب

[۶۰۵] اکراه و بی میلی.

سیزدهم از واحد سوم که قبلاً به شمهٔ از آن اشاره شده و اکنون هم به جهة ازدیاد بصیر آقایان مجدداً تا اواخر باب تکرار میکنم، تا انجا که میفرماید:

«اذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان از عمراین عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم مالانهایه بوده و غیراز خداوند کسی محصی انها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع و نه حروف حی ان الا حروف حی بیان و نه اسمآء او الا اسمآء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کل شئ بنبی و کتابی که منسوب الی الله می نمایند ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب او بیخبر الا مؤمنین ببیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من یظهره الله را که او است بعینه مشیت اولیه در کل عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عوالم و او نبوده و نیست الا مدل علی الله و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسمآء او نبوده و نیست الا متجلی از اسم الله جل و عزو امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عزله الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو انا کل له مخلصون و بعینه نقطهٔ بیان همان ادم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید او است همان خاتم بوده که از ان روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیهٔ که مکتوب بر او است همان ایهٔ بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا ان آدم در مقام نطفهٔ این آدم میگردد مثلا جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من ان نطفه هستم که از فلان سمآء نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنـزل نموده و نزد اولوالعلم حکم بتمامیت عقل او نمیشود و این

است که نقطهٔ بیان نمیگوید امروز منم مشیت از ادم تا امروز که مثل این قول همین می شود و از اینجهة است که رسول خدا نفرموده که من عیسی هستم زیرا که ان وقتی است که عیسی از حد خود ترقی نموده و بان حد رسیده و هم چنین من یظهره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که شئ رو بعلو است نه دنو اگر چه ان جوان چهارده ساله در حین نطفهٔ ادم بوده و کم کم ترقی نموده تا انکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید تا انکه بچهارده میرسد » الی آخر الباب.

ملاحظه فرمائید تا بر جنابعالی واضح گردد که در این عبارات هم صریحاً مقام اکملیت و زمان ترقی دین بیان و ظهور حضرت من یظهره الله را دوهزار سال مقرر میفرماید و خودش را دوازده ساله و من یظهره الله را چهارده ساله میفرماید که مقصود از دو هزار سال است.

دانستید آقای من که چقدر در تقریرات خود غفلت مینمائید و بی رویه سخن می سرائید؟ پس هرگاه شما اول بموعود محمد که قائم است مؤمن نشوید چگونه میتوانید مؤمن بمن یظهر شوید؟ و بکدام دلیل متقن، یقین حاصل کردید که میرزا حسینعلی موعود منتظر نقطه است و چگونه بقول عمر و و زید تقلید نموده مطمئن شده و ایمان به جناب ایشان آورید؟ و هرگاه به قول خودش ایمان آوردید، بکدام حجتش؟ هرگاه بگوئید به آیاتش ایمان آوردیم، آیاتش فطری نیست! به دلیل تحصیلاتش! اگر بگوئید عجز ما علی الارض است، اینک مرات نقطه در حالتی که به هیچوجه ادعائی ندارد از روی فطرت بهتر و بیشتر از او نوشته. چنانچه خود بنده

مکرر به خدمتش مشرف و به رای العین نزول آیات ایشان را دیده و بسیاری از کتب ایشان را موجود دارم. هرگاه ادعای کسی به محض قول اینکه بگوید من فلانم ثابت میشود، بندهٔ حاضر هم عرض میکنم که من خالق نقطه و من یظهر هستم و دلیلم هم قول بنده است! شما چرا دور میروید؟ به بنده که اعظم از انها و ادعایم هم فوق دعوی ایشان است ایمان بیاورید! و ابداً شک نیاورید! اگر بمن ایمان نیاورید به هیچیک از انبیا و مظاهر الهی ایمان نیاورده اید، زیرا که بنده هم مصدق به تمام انبیاء که فرستادگان من هستند، میباشم و آیات هم نازل میکنم که بهتر از فرمایشات ایشان باشد. پس شما که به هیچوجه دلیلی بر اثبات دعوی ایشان نیاورده اید چرا این قدر اصرار دارید دعوی کاذبه و باطله بی موقع ایشان را به زور و عنف در مغز مردم عوام فرو برید؟ در خاتمه عرض مینمایم تا زمانیکه این کتاب مبارک (و اشاره به بیان مینماید) در دست بنده است اگر تا قیامت دلیلی از خارج بخواهید اقامه نمائید به هیچوجه نمیتوانید دعوی بی رویه ایشان را ثابت نمائید. به دلیل فرموده نقطه که بیان را میزان قرار داده. چنانچه در باب ششم از واحد دویم میفرماید

فی ان البیـــان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور و من یحـــرف عنه نار

تا اخر باب ملاحظه فرمائید.

بهائی: عجب است که تمام علائم و اثار و دلائلی که در وجود حضرت ابهی بر صدق ادعایش دلیل است رد مینمائید. عرض میکنم عظم ادعا، رد مینمائید. میگویم استقامت در امر ، رد میکنید. نفوذ کلمه را بیان میکنم انکار مینمائید. ایاتی هم که

من قِبَل الله بر ایشان نازل شده ان را هم میتوانید منکر شوید. ایا کتاب اقدس ایات نیست و معجزه اش نمیتوان گفت!

بیانی: بلی بنده عظم ادعا را رد کردم به دلائل و براهین و استقامت در امر را هم جواب عرض کرده ام که استقامت در امر را حضرت نقطه به ریختن دَم مبارک خود اثبات فرموده و معنی استقامت همان است نه اینکه در ممالک متمدنه که کسی را با دین کسی کاری نیست ارام و راحت و اسوده نشسته تمام تعیشات و اموراتش منظم و از اطراف مال حُمقا را بانواع دسایس و حیل جلب نموده دماغش از کثرت تعیش و وفور نعمت شنگول که شد در نهایت کیف و تر دماغی چند نفر احمق نادان را به سور و سرور خر نموده و به مداهنه و تدلیس فریب داده زیر رکاب و مهمیز بکشد. معنی استقامت این نیست خوب بود ایشان زحمت کشیده در ایران در میان شیعیانِ وحشیِ درنده (آن زمان) ادعا نمایند تا معلوم شود ایشان استقامت در امر دارند یا دروغ میگویند! رقص در تاریکی و لاف در غربت فائده اش چیست؟ [۶۰۶]

اگر کسی فی الجمله تعمق و تفکر نماید ملتفت میشود که از ان ساعتی که تبدیل لقب با اقا میرزا حسن قزوینی نموده بهای او را گرفته و (لقب) فتی را به او داده، نظرش به بهاء و جمال دعای امام محمد باقرع بوده و مشغول ترتیب دلائل به جهة دعوی خود

[۶۰۶] میرزا حسینعلی در بسیاری از نوشتجات خود از سختی ها و ظلم هایی که به او شده به تفصیل سخن میگوید. وی چهار ماهی در سیاه چال دولتی در تهران به دنبال سوء قصد به ناصر الدین شاه به سر برد و به دخالت سفارت روسیه آزاد و به بغداد اخراج گردید. در این زمان اگر میرزا حسینعلی انگیزه ای در استقامت داشته به جهت ایمان به نقطه اولی بوده. آواره در کشف الحیل میگوید که میرز حسینعلی در جهت رهائی انکار نقطه اولی را نمود.

بوده و با حضرت ثمره ازلیه روحی لتربته الفداء هم تدلیس و مداهنه مینموده و اظهار عبودیت و انقیادش[۶۰۷] هم دروغ بوده. بعد که دعوی خود را بر ملا نمود جمال را هم به بهاء افزوده و دلیل بر اثبات خود قرار داد و الا ادم با ان هیکل و سن یا مردی چهل پنجاه ساله چه جمال مبارکی از برای او باقی میماند که سجع[۶۰۸] مهر خود را "دلیلی نور جمالی المنیر" حک بنماید! ایا این خود مطلب مضحکی نیست؟ و اما در باب ایات بودن کتاب اقدس هر قدر از مطالب آن که از فرمایشات نقطه است آیات و انچه متعلق بخود ایشان است آیات نیست و لغویات است.

خوب اقا بفرمائید خداوند در ایاتی که نازل فرموده چرا به سلاطین از حبس و سجن خود شکایت نموده[۶۰۹]؟ و ایا سزاوار است که خدا اظهار تألم از حبس خود در نزد بندگان خود بنماید! گویا اینهم یکی از شرایط آیات بدع و کتاب اقدس ایشان است! و در خصوص نفوذ کلمه یقین دارم که خود شما هم بخوبی دانسته و میدانید که هرگاه جناب میرزا حسینعلی متکی به نقطه نمیشد و کلمات ان حضرت را به کلمات خود تلفیق نمینمود و (از ان به سکوی پرتاب به نفع خود استفاده نمی نمود و)خود را به لباس حق جلوه نمیداد، جز شکم پرستان که محض تعیش نه به جهة دین در مرتع ایشان مثل انعام چرا مینمایند، احدی به ایشان نمیگروید. چنانچه در جلسات

---

[۶۰۷] فرمانبرداری.

[۶۰۸] مصرع های هم قافیه.

[۶۰۹] ناله میرزا حسینعلی از شرایط خود و یارانش به وضوح در نوشتجات و نامه هایش به گزاف دیده میشود. این راحتی به کسانی که به دیدار وی میرفتند گوشزد میکرده. مراجعه کنید به مصاحبه میرزا آقاخان کرمانی و پرفسور ادوار براون. همچنین مراجعه کنید به نامه هایی که گوبینو نوشته و در آن از ناپلئون کمک مالی تقاضا نموده.

قبل قصه موسی و سامری را اشاره نمودم که در قران میفرماید «قبض قبضة من اثر الرسول و کذلک[٦١٠]» اهریمن که بعضی از اثار سلیمانی را که تعبیر از انگشتر سلیمانی نموده اند اخذ نموده مخلوط به اباطیل خود نموده متکی به اریکه[٦١١] سلیمانی گردید اگر جناب ایشانهم کلمات حقه را مخلوط باباطیل خود نمی نمود هیچکس باور نمیکرد. عموماً ایشانرا میشناختند که چند سال در بغداد بر حسب امر نقطه به خادمی مرأت ازلیه مفتخر بوده[٦١٢] و طوق عبودیت و رقیت ایشان را بگردن نهاده بود و از خود وجودی نداشت.

چنانچه در خطبه مفصلی که میرزا انشاء نموده ونامش را خطبه صلوات گذارده در حالتیکه در تمام مضامین آن کمال اطاعت و عبودیت خود را نسبت به مرات ازلیه و ثمره بهیه و قائم مقام نقطه اظهار نموده و در خاتمه آن خطبه میگوید :

« *ثم اشهد بان تلک الکلمات یرجع الی طلعة النور و انا کل به راجعین و من قال غیر هذا فعلیه لعنة الله و انا برئ منه و ما انا من المشرکین و انی مع تلک الکلمات لمعدوم صرف عند حرف من کتاب الله العزیز الحکیم و کیف ینبغی لاحد ان یدعی الامر لا فو ربک الا القوم المفسدین* »

---

[٦١٠] آیه ٩٦ از سوره طه: قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي. سامری گفت: من چیزی را دیدم که قوم ندیدند، من مشتی خاک از اثر قدم رسول (حق، جبرئیل) برگرفته و (در گوساله) ریختم و نفس من چنین (فتنه انگیزی را) به نظرم جلوه داد.

[٦١١] تخت سلطنت.

[٦١٢] اشاره به لوحی است که نقطه اولی به میرزا حسینعلی نوشته و از او در خصوص فراهم آوردن انشاء آیات از سوی صبح ازل سفارش نموده اند.

و دیگر اینکه اقا میرزا حسینعلی در دعوی من یظهری «لیست اول قارورة کسرت فی الاسلام[۶۱۳]» مدعیان من یظهری که قبل از ایشان همین ادعا را نموده و بواسطه خوف از اهل ایران و جمع نبودن اسباب و مال و عدم استطاعت در تهیه موجبات دعوی خود یکی بعد از دیگری از میان رفتند، متعددند. اینک اسماء ایشان را بجهة جنابعالی ذکر میکنم تا بدانید که ایشان در این دعوی هم مبتکر نبوده اند و اسماء ایشان از اینقرار است: اول سید اعمی، دوم حسین میلانی، سوم عبدالکریم تبریزی، چهارم اسمعیل اصفهانی، پنجم میرزا مهدی اردستانی، ششم حسین هندوانی، هفتم علی اکبر شیرازی، هشتم میرزا اسدالله خوئی، نهم ملامحمد زرندی. و مسلماً کلمات عبدالکریم تبریزی و ملامحمد زرندی افصح و ابلغ و به هیچوجه کلماتش طرف نسبت با فرمایشات میرزا نبوده ولی تکسبی است نه فطری.

اینها بودند کسانیکه قبل از ایشان مدعی اینمقام منیع شدند. اگر چنین است بهتر آنست که ما صبر کنیم تا آخرین ایشان برسد! و همه روزه خود را به زحمت نینداخته به دامان یک من یظهر جدیدی توسل جوئیم! در جلسات قبل هم بدلیل و برهان عرض کرده ام اگر راست باشد و اسم بهائیت هم از حضرت نقطه بایشان مرحمت شده باشد انرا هم بواسطه اعراض از ثمره ازلیه باطل و از خود سلب نمودند که اطلاق لقب بهائیت هم بر ایشان غلط است. دیگر زیاده بر این جسارت نمیکنم زیرا که آقایان مجلس کسل و خسته و بنده هم عطش مفرطی دارم .

بهائی: مگر در همین جا نمیتوان رفع عطش بآب یخ یا شربتی نمود.

---

[۶۱۳] یعنی این اولین ضربه ای نیست که به اسلام وارد آمد.

بیانی: خیر زحمت نمیدهم زیرا که بعد از ان تهدیدی که درجلسات قبل به بنده فرمودید باید خود را حفظ نمایم! چگونه جرئت کنم که رفع عطش خود را بنوشیدنی در همین جا بنمایم و جهة انرا هم هرگاه عمرم باقی بود و مشرف شدم عرض خواهم نمود. (برخواسته و از مجلس خارج شد.)

بعد از برهم خوردن مجلس و رفتن بیانی و بهائی همهمه در اهل مجلس افتاده رو را بیکدیگر نموده بنای گفتگو را گذاردند که این بیچاره بواسطه یک کلمه تهدید بی رویه که ازروی نادانی از جناب فلان ناشی شد که فرمود (و الا بر ما واجب میشود که در حق شما .....) و ترسید و کلام خود را ناتمام قطع نمود، ان جوان بیچاره از خوف اینکه مبادا صدمه بر او وارد نموده، مسمومش نمایند. این بود که چیزی که رفع عطش را بنماید ننوشید. غافل از اینکه ما تا جان در بدن داشتیم نمیگذاردیم که سوء قصدی در حقش بنمایند. پس از این مکالمات متفرق شدند.

جلسه یازدهم

منعقد اهل مجلس هم متدرجاً وارد شده و چند نفر دیگر را هم همراه خود آورده بودند و بعد از همه دو نفر مبلغ هم وارد شده و مشغول گفتگو با اهل مجلس میشوند.

بهائی : برادران من حقیقت این است که سکوت و تصدیقات شما عوامها این یموتی معلوم الحال را تشجیع[٦١٤] نموده، از حد خود تجاوز نموده، ما را خفیف و جمال مبارک و شریعت ایشان را به مفتریات خود لکه دار و توهین نموده و آیات الهی را هم که بر هر ذی شعوری واضح است که من جانب الله بر ایشان نازل شده انکار نموده. ایا در این مورد هم سزاوار بود که شماها ساکت نشسته جوابی به او نگوئید! ایا تا این درجه شماها باید کفران نعماة الهی را بنمائید که چنین ظهور اعظمی را به شما عنایت فرموده و قدر او را ندانسته و راضی میشوید که یکنفر ملعونی که نمیدانم کدام غافل از خدا بیخبر او را در این مجلس آورده اینقدر به وجود مبارک ایشان اسائه ادب بنماید و شما علاوه بر سکوت تصدیق مزخرفات او را هم بنمائید!

عموم بهائیین : آقا جان همه ما چشم امیدمان بشماست و منتظر بودیم که در یکی دو مجلس مشارالیه را مغلوب و ما را اسوده نمائید و شما در تمام جلسات به واسطه انکار فرمایشات حضرت نقطه مغلوب شدید. در صورتیکه خواص ما مغلوب شوند ما چگونه قدرت داریم مقالات او را که تماماً صحیح و منطقی و فرمایشات نقطه بیان است انکار نمائیم! و از شدت بغض و غیظی که بر او پیدا کرده اید، بر ما میتازید و ما را مورد ایراد و در غیاب او متصل فحش و دشنام به او میدهید. شما که از جوابش

---

[٦١٤] بر انگیختن و ترغیب کردن.

عاجز شده، شکست یافتید ما که عوامیم چگونه میتوانیم ان حق گوی بی گناه را مورد لعن و شتم خود نمائیم! کدام یک از کلماتش بی ربط و از پیش خود بود؟ مگر مطلب فهمیدن گناه و تقصیری است که ما را منع از فهم آن مینمائید! از انصاف نمیتوان گذشت، آیا دروغ گفت که ما منتظر قائم هستیم و به ادله و براهین ثابت نمود که بدواً باید ایمان به نقطه و ما جاء[615] به آورده باو که ایمان آوردیم عامل باحکام و شریعتش شویم و از فرموده او منتظر من یظهر موعودش شویم تا شریعتش تکمیل شده موقع ظهور من یظهر بشود؟ آیا دینش تکمیل و به احکام او عمل شده که دیگری آمده ادعای من یظهری موعود نقطه را نموده و شریعت عمل نشده نقطه را منسوخ نماید؟ در صورتیکه به ا ادله و براهین ثابت میکند که کتاب اقدس مسروق و اقوال نقطه را عیناً بشما نشان داده که در کتاب خود داخل نموده و هنوز هم تمیز میانه آیات و سایر کلمات را نداده. چگونه میتوانیم اسائه ادبی نسبت باو بنمائیم؟ چرا شما راضی نیستید ما مطلب بفهمیم و چرا ما را در وادی جهالت و کریوه[616] نادانی انداخته اید! این چه مروت و دینداری است که درعوض جواب متصل به ان بیچاره فحش و دشنام میدهید و تماماً را حلم کرده کلمه لغوی از دهانش نسبت بشما بیرون نیامده و شما او را جز باسم یموتی و ملعون و خبیث خطاب نمیکنید. مگر جواب شما همه فحش و دشنام است مگر ببدگوئی هم میتوان کسی را مغلوب نمود اگر حق با شما بود تا حال جواب او را گفته بودید. زور شما باو نمیرسد! بعد از رفتن او بغض و کینه که از او در دل دارید بما پرخاش و تغیر میفرمائید. وانگهی شما چرا در هشتمین

---

[615] آنچه که به او بر میگردد.

[616] بر تپه ای بلند.

جلسه او را تهدید نمودید که بیچاره ترسید و تشنه رفت و جرئت نکرد که رفع عطش نماید ؟

بهائی: جز سکوت چاره ندیده و ابداً[617] به کلمه تفوه ننمود.

در این بین بیانی وارد شده تحیت و سلام بجای آورده در گوشه نشست چند دقیقه مجلس بسکوت گذشت بهائی بعد از چند دقیقه سر برآورده رو را به بیانی نموده چنین تقریر نمود .

بهائی: قبله من بفرمائید بدانم در جلسه سابق چرا بی لطفی فرموده رفع عطش ننموده تشریف بردید مگر از ما ظنین شدید گمان بد بردن شیوه اهل حق نیست.

بیانی: خیر مطلبی نبود نخواستم مزاحم کسی بشوم .

بهائی: مگر شما نگفتید که حفظ نفس واجب است بعد از اینکه استفهام نمودم و سبب سوء ظن شما را سئوال کردم قرار دادید در این جلسه بیان نمائید و فرمودید بعد از ان تهدید جرئت نمیکنم در اینجا نوشیدنی نوشیده رفع عطش نمایم، گمان نمیکنم که بنده عبارت تهدید آمیزی گفته باشم. چرا افترا میزنید؟

بیانی: بنده و افترا! خیلی تعجب دارم که چگونه چنین نسبتی به بنده میدهید و حال انکه در جلسه هشتم صریحاً به بنده خطاب تهدید آمیز نموده و فرمودید «و الا بر ما واجب میشود که در حق شما ...» و کلام خود را ناتمام قطع فرمودید. گمان

---

[617] باعث حقارت شدن.

نمیکنم باین زودی فراموش کرده باشید. ولی بنده به این تهدیدات اعتنائی ندارم و اینگونه حرفها را جزء هوا می شمارم و مستدعی هستم بگذارید اینگونه مطالب مسکوت عنه[۶۱۸] بماند و اصراری در توضیح آن نداشته باشید.

بهائی: یعنی میفرمائید بهمین قسم متهم مانده و قصور خود را ندانم و خود را برئ الذمه ننمایم و حاضرین هم یقین حاصل کنند که بنده خیال سوء قصدی نسبت بجنابعالی داشته ام.

بیانی: چر اینقدر در مطالب بیفائده اصرار میفرمائید که بنده مجبور به بعضی مطالب گردم که موجب رنجش جنابعالی گردد و باز خواهش از جنابعالی مینمایم که اصرار نداشته و بگذرید. میل ندارم مجلسی که به جهة کسب معارف منعقد شده به مکالمات بیهوده ختم شود. در هنگام مباحثه و تغیر از این قبیل حرفها بسیار زده میشود.

بهائی: جهتی ندارد که برنجم اینمطلب را هم جزو سایر سختگوئیهای شما محسوب میدارم البته بفرمائید و خیالم را راحت نمائید.

بیانی: حال که میل دارید و بنده را مجبور بگفتن میفرمائید عرض میکنم. جهة احتیاط بنده این بود که ترسیدم حال بنده هم مثل حال میرزا یحیی اصفهانی که ساکن جده بود بشود. بعد از اینکه آن جوان ناکام از شما تقیه کرد و شما او را از خود می پنداشتید ودختر حاجی فلان بهبهانی یا دهدشتی را بحباله نکاح خود درآورد و در

---

[۶۱۸] سخنی که سزای آن بی اعتنائی است.

مقام هدایت پسر قونسول جده بر آمد و او را به راه راست دلالت نمود، هم مسلکان محترم شما به حال او مطلع شده و به عباس افندی نوشته اطلاع داده حکم بر اعدامش صادر نموده، پدر زنش یا ملعون ازل و ابد دیگر از کسان او حَسَب الحُکمِ عبد البهاء او را مسموم و شهید نمودند. بقسمی که جگرش شرحه شرحه از حلقش با خون خارج شده وفات نمود. بعد از ان همان فعل شنیع را معجزه ع ع شهرت دادند که چون از ایمان به ایشان عدول نمود خداوند او را باین بلیه مبتلا نمود. و بعد از ان حاج محمد علی اصفهانی رفیق شفیق او را متهم و به توسط قونسول جده، پدر آن پسر که از جنس شماها بود از حکومت جده خواستار حبس و اخراج او شده مدتی او را حبس و از جده اخراج و دربدر نمودند و بعد از قتل ان مظلوم مبلغ خطیری از نقد و اسباب او را زهر مار نموده یا اینکه انرا به رسم هدیه خونین نزد افندی فرستادند که به مصرف تعیشات خود برساند« قتل الله قوماً قتلوه و لعن الله قوماً سرقوا و غصبوا امواله الی یوم القیمة و لعن الله نفساً صدر الحکم علی اعدامه الی یوم ظهور من یظهره الله»

شبهه نیست چونکه در جلسات عدیده از جوابهای بنده عجز حاصل نمودید و ثعبان بیانی بلعید سحر مدعی کاذب را[۶۱۹] . شاید مراتب را بخدمت افندی عرض نموده کسب تکلیف هم نموده اید، بنده چرا حفظ نفس خود را ننموده باشم؟ در صورتیکه خداوند متعال در حق بنده تفضل فرموده و ان عبارات تهدید آمیز را به لسان جنابعالی

[۶۱۹] طعنه است به آنکه نامه های شخصی و آنچه را که میرزا حسینعلی به اقتباس از آثار بیانیه نوشته در مقابل آیات بی حسابی که بر قلب صبح ازل جاری شد به مانند عصایی بود که موسی انداخت و تبدیل به اژدهایی شد که مار های کوچگ و ریز ساحر را بلعید.

جاری فرمود و بنده را ملهم[۶۲۰] نمود که نفس خود را حفظ نمایم. اگر حفظ نفس خود را نکنم عند الله مسئولم. با این ملاحظه شربت و آبی به جهة رفع عطش نیاشامیدم ولی نه اینکه گمان فرمائید از مردن یا کشته شدن خائف باشم، نه چنین است بلکه خوف از ان دارم که پس از کشته شدن بنده بر عوام بیچاره امر مشتبه شده شما هم مرگ بنده را معجزه از جهة جناب افندی قرار دهید و بگوئید چون به ایشان توهین نمود و ایمان نیاورد خداوند او را بسزای خود رسانید. ولی اگر در مجلس در حضور این جمع علناً با حربه بنده را مقتول مینمودید باکی نداشتم، زیرا که حاضر بودند جمعی که شهادت بر قاتل بودن مرتکب قتل من بدهند و همینکه اظهار میکردند حکم قتل او را عین عین داده انوقت بمفاد قول نقطه که قتل را حرام فرموده و میرزا حسینعلی هم عین آن عبارت را در کتاب اقدس خود ذکر نموده و قتل را حرام نموده و پسر میرزا که امروز مدعی نیابت پدر خود است از حکم پدرش تخطی نموده و حکم قتل داده ناچار تمام حاضرین او را لعن نموده بکلی سلب عقیده ایشان میشد. و تعجب از حمقائی دارم که پس از اینکه در ادرنه و عکا همین عباس و شرکایش آن چهار نفر بزرگوار را شهید نمودند و بعد از فوت پدرش ملامحمد زرندی را حکم قتل داده و شبانه او را خفه نمود در کناره و ساحل دریا انداخته، شهرت دادند طاقت فراق جمال مبارک را نداشته خود را به دریا انداخته تصدق نمود و خادم الله را که میرزا اقاجان اقرع صابونی کاشانی است چون در روزی که در سر مقبره میرزا، زائرین و اصحاب عباس جمع بودند، میرزا اقا جان علناً و با صدای بلند در حضور آن جمع از وصایت عباس استنکاف ورزید. در عوض اینکه عباس که خود را وصی میدانست باید با دلیل و

---

[۶۲۰] الهام شدن.

برهان و ملایمت او را ساکت نماید، بنفسه بر خواسته ریش او را گرفته چندین مشت بر کله او کوفته و از مقبره بیرونش انداخته. در انحال باز هم خادم الله از فریاد و انکار دست بر نداشته در خارج مقبره هم اصحاب و خدام او را گرفته بقدری زدند که مغشی[۶۲۱] علیه بر زمین افتاده و دیگر از صدمه کتک ها و مشتهائی که عباس در مقبره پدرش بکله او کوفت بهبودی حاصل نکرده، پس از چند روز زندگانی را وداع نموده و مرد. یا اینکه بعد از آنکه حکم اعدام اقا میرزا یحیی اصفهانی از ایشان صادر شد چرا متنبه نشدند که بر خلاف حکم کتاب اقدس رفتار نموده و باز هم به اعتقاد احمقانه خود باقی ماندند! ایا شما تصور مینمائید که بنده بی جهة احتیاط نموده ام! نه چنین است. ز ریسمان متنفر شود گزیده مار. دانستید اقا و مولای بنده که عبث نترسیده و احتیاط کرده ام و حیرت در آن است که مرتکبین خود را هم متدین دانسته با وجود این این فعل شنیع را معجزه آن وجود مقدس منور معصوم دانسته اند. آفرین بر چنین معصوم باد.

بهائی: و الله و بالله بسر مبارک اقا قسم است که روحم از ان کلمه تهدیدی که میفرمائید بیخبر است. هرگاه فی الواقع چیزی هم گفته باشم در حالت تغیر بوده نه به کسی از این قبیل مطالب نوشته ام نه حکمی بر ارتکاب چنین فعل شنیعی از ایشان رسیده و نه کسی خیال سوء قصدی بشما داشته و تمام مطالب و تهمتهائی که به جناب آقا زده اید کذب محض است.

---

[۶۲۱] از هوش رفته.

بیانی: اولا هیچیک از عرایضی که کرده ام کذب نیست و عبارات تهدید آمیز شما را هم آقایان حاضر شنیده اند و بی جهة هم قَسَم نخورید زیرا که خود هم میدانید که بخدا هم اعتقاد ندارید. چگونه رسد به مدعیان کاذب. خدای شما فقط پول و حب ریاست است و بس و بنده قَسَمهای جنابعالی را باور نمیکنم بدلیل اینکه هرگاه معتقد به خداوند و حجتی بودید فرمایشات نقطه را انکار نمیکردید و محض تعیش چند روزه عمر دنبال گوساله سامری که به او هم به جهة حب ریاست و پولی که به شما میرساند اظهار انقیاد به حب ظاهر مینمائید، نمی افتادید. و الله بحق نقطه قسم که خودتان هم در قلب خود تصدیق عرایض بنده را میفرمائید و دیگر اینکه انچه در حق جناب عبدالبها و شهید مظلوم میرزا یحیی عرض کرده ام تمام راست است و اظهرٌ من الشمس و شاهدی هم بهتر از رفیق شفیق مقتول حاجی محمد علی اصفهانی که او را به حبس انداخته از جده تبعیدش نمودند ممکن نیست. آیا میتوانید انکار نمائید که همین جناب اقا عباس افندی چهار نفر از بزرگان دین را با همدستان خود به حکم مرحوم پدرش میرزا یکی را در ادرنه در هنگامیه دولت عثمانی ایشان را بعکا میفرستاد ان چهار نفر از اصحاب حضرت ثمره را ،که همراه ایشان روانه نمود. قبل از حرکت میرزا نصرالله تفرشی را که یکی از ان چهار نفر بود مسموم و شهید نمود و سه نفر دیگر را در یکشب در عکا بضرب کارد و خنجر و غیره شهید نمودند که یکی از آنها جناب حاج سید محمد خواجوئی اصفهانی بود که حضرت ثمره در حقش میفرماید «*لولاک لاکلونی هؤلاء*[622]» و مظهر کلیمش خواندند و دیگری جناب اقا جان بیگ معروف بکج کلاه که حضرت ثمره ازلیه ان بزرگوار را مفتخر بلقب سیف العظام فرموده و سوم ایشان

---

[622] اگر به خاطر تو نبود آنها (خون من) را خورده بودند.

میرزا اسدالله تفرشی اخوی میرزا نصرالله مسموم بود و سیف العظام همان کسی است که هنگامیکه در کشتی با جناب میرزا حسینعلی عازم عکا بودند از بس که میرزا نسبت بحضرت ثمره اسائه ادب و بی احترامی نمود بغیرتش هموار نکرده ریش مبارک جناب میرزا حسینعلی را گرفته چند مشتی به او زده ایشان را به طرف دریا کشیده جداً میخواست ایشان را بدریا بیفکند، چون ماهیان دجله بغداد به آیات و حجیت ایشان مذعن نشده و ماهیان دریا را تبلیغ ننموده بودند! خواستند که ایشان را روانه نمایند که بنفسه تشریف ببرند در شکم ماهیان آیات به جهة آنها نازل کرده ایشان را دعوت به سوی خود نمایند. افسوس که جاشوهای[۶۲۳] کشتی مانع شده و ماهیان دریا را از این فیض عظمی محروم ساختند! افسوس هزار افسوس بر احدی هم پوشیده نیست که همشیره اقا میرزا نصرالله و میرزا اسدالله زوجه محترمه حضرت ثمره ع سالها در اسلامبول متظلم و میرزا حسینعلی و قاتلین چندی متواری و مخفی تا اینکه میرزا معادل هزار لیره رشوه داده ریش خود را از ان مخمصه خلاص نمود.

فهمیدید اقای بنده! پس بدانید که به نص نقطه بیان بعد از شهید نمودن اصحاب در بغداد و عکا انچه اولاد از او بعمل آمده حرامزاده اند و در کتاب اقدس خود هم که میگوید لایعترض احدٍ احداً و لایقتل نفس نفساً الخ دروغ گفته زیرا که اول کسیکه نقض حکم خود را نمود خودش بود و بعد از ان پسرش عباس که بر خلاف قول نقطه و پدرش مرتکب قتل نفس شده او هم زنش بخانه اش حرام، انچه فرزند از او بعمل آمده حرامزاده اند. مگر نشنیده اید که در بغداد جناب میرزا قبل از ادعایش زمانیکه

---

[۶۲۳] ملاح و ملوانان کشتی.

هنوز بر حسب ظاهر اظهار عبودیت بثمره بهیه ازلیه مینمود و دعوی خود را علناً اظهار ننموده بود مگر بخاصان و همدستان خود چند نفر از صحابه خاص حضرت ثمره از خیال او مطلع شده مثل جناب اخوند ملا رجبعلی قهیر که یکی از علماء بود و جناب اقای علی محمد سراج اخوی ایشان که هر دو اخ الزوجه نقطه بودند و و و و که همیشه ناصح مشفق او بودند بواسطه اینکه مخل خیالات فاسده او بودند یک یک را حکم بقتل نموده از میان برداشت که شرح فضایح و قبایح اعمال ایشان را جناب اقای ملا محمد جعفر مجتهد نراقی کاشانی اعلی الله مقامه که یکی از علماء و اصحاب خاص حضرت ثمره بودند مشروحاً در تذکرة الغافلین ذکر فرموده.

همینکه آنها از میان رفتند میرزا اسدالله دیان اول کسی بود که دعوی من یظهری نمود و بعضی مزخرفات به قالب زد و حضرت ثمره را بسوی خود خواند. میرزا حسینعلی حکم بر اعدامش نموده زنها اراده نموده بودند که در خواب او را خفه نمایند، مطلع شده اراده فرار نمود و میرزا محمد نامی که از بقیة السیف اصحاب مازندران بود در اطراف منزل و خانه او در کمین و مصمم قتل او بود. همینکه از خانه بیرون آمد او را با کارد مقتول ساخت. شخص مؤمن عالمی از اهل بیان از یکی از مؤمنین به بیان که معاصر بود با میرزا محمد مازندرانی سئوال از واقعه قتل دیان نموده بود او اظهار کرده بود که من از خود میرزا محمد سئوال کردم که چرا مرتکب قتل او شدی؟ جواب داد که از بس در حق نقطه و ثمره بد میگفت خیلی اوقات من تلخ شده بود تا اینکه وقتی در حضور جماعتی اظهار کرد که یک بوقچه نوشتجات نقطه نزد من بود که خطوط نقطه هم در انها بود من دیدم که همه مزخرف است در بخاری ریخته سوزاندم. چون این اقرار را از خودش شنیدم کمر قتل او را بر میان بستم

تا وقتیکه موفق بقتل او شدم و حضرت ثمره هم بجهة ادعای بیجای او در کتاب مستیقظ او را رد فرموده و رد ثمره هم که معلوم است رد نقطه است و در صورتیکه خود میرزا حسینعلی به واسطه تبری از ادعای خود به مرحوم اقا میرزا محمد هادی قزوینی صریحاً کاغذی نوشته و در قتل دیان اقرار و افتخار مینماید و ضمناً مینویسد فعل من بر دین من باشد گواه.

جناب میرزا چنین کسی را که خودش امر بکشتن نموده و حضرت ثمره او را بجهة رد کردن نقطه و دعوی مقام من یظهری رد فرموده، دیان یوم الدین خوانده نسبت حکم قتلش را به ثمره ازلیه داده که ذیل مبارکش را آلوده به تهمتی نماید و حال اینکه یکی از مؤمنین که با بنده همسفر و در قبریس چندی مقیم بود از خود حضرت ثمره سئوال کرد که انها نسبت حکم قتل دیان را به شما میدهند که شما حکم قتل دیان را داده اید و هم رد نموده اید و در بیان رد نمودن و حکم قتل دادن حرام است. جواب فرمودند تا کسی سبقت نگرفت در رد نمودن حضرت اعلی من او را رد ننمودم و حکم به قتل هم ننمودم ولی جاری نمود خداوند به لسان من

«سیظهر محمداً من الغمام و یضربک بالسیف ایها الدنی» در انوقت نه محمدی پیدا بود و نه کسی.

بعد از فوت میرزا حسینعلی هم ملامحمد زرندی سوری که بواسطه تعیش و حفظ نفس خود بر حسب ظاهر اطاعت میرزا را نموده بود و خودش مرد عالمی بود که هزار مثل میرزا را پست ترین اطفال دبستان خود محسوب نمیداشت، وصایت عباس را

انکار نمود به قِسمی که قبلاً عرض شد مقتول گردید و شهرت دادند که طاقت فراق جمال مبارک را نیاورده خود را غرق نمود و میرزا اقاجان کل صابونی کاشانی که میرزا حسینعلی او را ملقب بلقب خادم اللهی نموده بود بواسطه اینکه مخل کار عباس افندی و علنا منکر وصایت او گردید از مشتهائی که عباس بکله او زد و از کتکهای خادمان و مریدان او جان بدر نبرده زندگانی را وداع نمود. در صورتیکه میرزا حسینعلی او را حامل مقام نقطه و اول من امن خود گفته و مکرر در حق او میگفت محمد باید بخادمی خادم الله ما فخر نماید! هرگاه بخواهم شرح فضایح اعمال این پدر و پسر را بنویسم در این مختصر نگنجد. یقین است در متون تواریخ ثبت شده است و شرحش از سیاق این رساله خارج است و به اقرار سلمانی مخصوص میرزا حسینعلی که فرستاده بود حضرت را اصلاح نماید، میرزا حکم داده بود که هنگام تراشیدن دور سر و زیر گلوی حضرت، سرحضرت ثمره را ببرد که ترسیده و بروز داده بود. این حکایت داستانی است که در سر هر بازاری هست. همینقدر دلیل بر حقانیت و فضیلت این دو وجود کافی است. زیاده بر این را رجوع به کتاب تذکرة الغافلین و کتاب عمه یعنی تنبیه النائمین فرمایند.

بهائی: واقعاً خیلی جای حیرت و تعجب است که مثل جنابعالی ادم فهیمی چگونه این مفتریات را به جناب جمال قدم و اقای عبدالبهاء نسبت میدهید در صورتیکه ذیل مبارکشان از اینگونه تهمتها و آلایش هرگونه عیب مبری و مقدس است و بر جنابعالی واضح است که اشخاصی که اینقسم مطالب غیر واقع را ذکر نموده و در کتب

خود درج نموده اند از روی غرض و عداوت است و جنابعالی واجب است که از اینگونه عقاید فاسده تائب و نادم شوید «ان بعض الظن اثم»[٦٢٤].

بیانی: جنابا این مطالب را کسانی در کتب خود نوشته که در زمره اولیاء بوده اند و ابداً در فرمایشات ایشان حرفی بر خلاف واقع ذکر نشده و احدی از مؤالف و مخالف در صحت اقوال ایشان شبهه و تردیدی ندارند. ایا جناب اقا ملا محمد جعفر نراقی دروغ نوشته؟ یا همشیره مکرمه جناب میرزا به کذب سخن سروده که در جواب عباس افندی تنبیه النائمین را نوشته؟ آن محترمه جناب میرزا و عباس را بخوبی می شناخته و جناب نراقی که از اصحاب کِبار[٦٢٥] نقطه و حضرت ثمره بوده از روی اغراض نفسانی تهمتی به جناب ایشان زده یا اینکه مشاهدات خود را انچه به رأی العین در بغداد از ایشان دیده و شنیده مرقوم فرموده یا اینکه در عکا غیر از عجم های بی دین بهائی دیگری ان بزرگواران را شهید نموده یا اینکه اقا میرزا یحیی شهید و قتیل دست پدر زن خود و معاونین او به حکم اقای ع ع نشده؟ کدام یک را به کذب نسبت داده ام که تائب شوم؟ مقصر و قاتل اصحاب حضرت ثمره آن پدر و پسر هستند و ذنب[٦٢٦] آنها هم لایغفر[٦٢٧] است به دو علت. یکی اعراضشان از مرأت منصوصه نقطه و عداوتشان با ایشان و دیگری نقض حکم حضرت نقطه در باب قتل نفس که خودش هم حرام نموده. عجب اینکه خود این پدر و پسر هم این حکم را فراموش

---

[٦٢٤] آیه ۱۲ از سوره حجرات. بعضی از گمانها گناه است.

[٦٢٥] بزرگان

[٦٢٦] دُم. دنباله.

[٦٢٧] نا بخشودنی

نموده و کردند در حق اولیای حق انچه کردند که هیچ شریر رذلی در هیچ عصری از اعصار مرتکب اینگونه شنایع نشده. اعجب اینکه در هنگام صدور این حکم در عوض اینکه مامورین و قاتلین این حکم را تنقید نموده و بایشان یادآوری نمایند که جنابا حضرت نقطه و خودتان که قتل را حرام فرموده اید نقض حکم خودتان را چرا مینمائید! باز همان حُمقاء چنین اشرار را حق دانسته از بی غیرتی اعمال قبیحه آنها را معجزه ایشان قرار میدهند و ابداً متنبه نمیشوند غافل از اینکه حضرت نقطه در بیان تصریح فرموده «***من یروی معجزة بغیر الکتاب فلا دلیل له***[۶۲۸]»

عموم **مجلسیان:** متفقاً، البته هرگاه این مطالبی که فرمودید جناب آقای نراقی که از علماء مسلمه و مؤمن به نقطه و مرأتش بوده و ان مخدرة محترمه عمه بزرگوار جناب عبدالبهاء نوشته باشند شک در فرمایشات آنها از کبائر[۶۲۹] است و شبهه در فرمایشات ایشان نمیتوان نمود.

بیانی: آیا هیچوقت مطلبی عرض کرده ام که محل ان مطلب را ارائه نداده یا اینکه دلیل و برهانی به جهة اثبات آن اقامه نکرده باشم؟ تذکرة الغافلین و تنبیه النائمین را گرفته ملاحظه نمائید. از گزاف و بیهوده گوئی چه فائده حاصل که بعد از انکه دروغ بنده معلوم شد تمام لعنم نمائید و بکلی قلب شماها را که بزحمت مستعد و زنگ کدورت را از ان زدوده مصفا نموده و قابل تجلیات انوار الهی نموده ام مجدداً بدروغی کدر و از شاهراه حقیقت منحرف نمایم! این نکته را هم عرض مینمایم که

[۶۲۸] هرآنکه دلیلی جز کتاب (آیات الهی) اقامه کند دلیل محسوب نمیشود.

[۶۲۹] گناهان کبیره.

آقایان حاضر هم به هیچ وجه بخدا و پیغمبر و حجتی ایمان نیاورده و نخواهند آورد تا چه رسد ایمان به نقطه یا میرزا و عباس افندی. فقط خدا و پیغمبر ایشان زر است و ریاست و صدرنشینی و اقا اقا شنیدن و سینه مرغ خوردن، انهم که در نزد عباس و مرده ایشان فراوان. چرا ایمان به ایشان نیاورند! پس چه کنند که در این عالم تعیش نمایند! مثل بنده و یک مشت یموتی پریشان دیوانه و مجنون که نیستند که ایمان به نقطه و مرات منصوصه او که همیشه به جهة قوت لایموت خود متحیر هستند، بیاورند! عاقل که چنین کاری نمیکند، ایشان هم حق دارند که اینقدر سنگ میرزا و عباس را بسینه میزنند و با تمام قوی حاضر شده اند که دین حق را پایمال نموده و من یظهری میرزا را اثبات و بنده را مغلوب نمایند و در هر حال با خود میگویند این باطل یا ان حق به ما چه ربطی دارد، ما گر و برديم اگر جفت و گر طاق آید. و الحق هم نمک شناسند. مثلی است معروف کسی که نان کافر را خورد. باید به جهة کافر هم شمشیر بزند. نه مثل بنده سفیهی که بی جیره و مواجب فقر و فاقه[٦٣٠] را تحمل و بر خود هموار نموده مردم را به راه (شخص) حقی که مالک دیناری از مال دنیا نیست و به جهة چهار روزه دنیا هم متملق احدی نیست بخوانم و اجر و مزد و مواجبی هم از کسی نخواهم.

انصاف بدهید! اگر آقایان این تقریراتی را هم که میفرمایند مرتب ننمایند، در اینگونه مجالس چه دارند بگویند که حقوق ایشان بر ایشان گوارا و حلال و در نزد جناب

---

[٦٣٠] درویشی.

عباس افندی خادم محسوب (شوند) و در نزد عوام کالانعام[631] عالم و مبلغ و صاحب رتبه و القاب و شان و نافذ الحکم و مقبول القول گردند که فرمایشات ایشان را جُهال قوم، وحی منزل بدانند. اگر حمایت از بنده نموده و تصدیق بنده و حقانیت مرأت نقطه را بنمایند، مسلماً در نزد افندی از ناقضین[632] محسوب (شده) و حقوقشان مقطوع و شئوناتشان مرفوع. و آیهٔ کافر بالله[633] از فوق در حق ایشان نازل میشود. آنوقت باید مثل ما یموتیین[634] به فقر و فاقه بسر برده یا در کنج مدارس در چرک و شپش زندگانی نموده تا از دنیا رحلت نمایند.

[631] مثل چهارپایان. آیه ۱۷۹ از سوره اعراف: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِّنَ الْجِنِ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ ءَاذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَآ أُوْلَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَفِلُونَ» و همانا بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم، (چرا که) آنان دلهایی دارند که با آن حقّ را درک نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنان همچون چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند، آنان همان غافلانند.

[632] بهائیان مخالفان عباس افندی را ناقضین می نامند. از دیدگاه بیان. اولین ناقضی میرزا حسینعلی و مریدان وی بوده اند.

[633] آیه ۱۰۶ از سوره نحل: «مَنْ كَفَرَ بِاللهِّ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِّ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» هر کس بعد از آنکه به خدا ایمان آورده باز کافر شد-نه آنکه به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد (مانند عمار یاسر) بلکه به اختیار کافر شد و با رضا و رغبت و هوای نفس، دلش آکنده به ظلمت کفر گشت-بر آنها خشم و غضب خدا و عذاب بزرگ دوزخ خواهد بود.

[634] استفاده از اصطلاح بهائین در باره اهل بیان.

بهائی: انصاف این است که بی مزگی شما از حد گذشت. ایا انصاف این است که حق و مؤمنین به ایشانرا این قدر استهزاء فرموده و نسبتهای زشت بایشان دهید. بس کنید اقای من! حیف از شماست که باینگونه مطالب مغرضانه تفوه[635] نمائید.

بیانی: به حقیقت حق قسم که عرایضی که کرده ام ابداً خلاف و استهزا نیست و تماماً عین واقع است. شما را به حق وجدانتان قَسَم میدهم، ایا سزاوار است گوش به فرمایشات خدائی داد و ایمان آورد که قبل از خلق سموات و ارض و قبل از وصل کاف به نون[636] مکتبی تاسیس کرده باشد و خودش در ان مکتب درس خوانده و تحصیل کرده باشد؟

بهائی: سبحان الله خیلی غریب است هنوز خسته نشده اید که باین مفتریات خود خاتمه داده قدری ما را به حال خود واگذارید. این نسبتها چیست که به موجد کل و طلعت ابهی میدهید؟ در کجا فرموده که در مکتبی که قبل از خلق سموات و ارض خلق نموده ام تعلم نموده ام؟ حیف از جنابعالی من متحیرم این مطالب را چه وقت جعل نموده و نسبت انها را بایشان میدهید؟ پناه میبرم به خداوند. البته سزاوار نیست به خدائی که قائل چنین عباراتی است معتقد گردید. راضی نشوید که از حالت طبیعی خارج گردم. بس کنید اقای من جسارت را از حد گذراندید.

بیانی: با حالت تبسم: اقای بنده! مقصود بنده ان است که به حاضرین مدلّل نمایم که هرکس مدعی چنین مقام ارجمندی گردد در صورتی که هنوز موقع آن نرسیده و

---

[635] زبان گشودن.

[636] اشاره به کینونیت به معنای هست است.

شرایط مرقومه در بیان هم در وجودش موجود نیست، کاذب و دعویش باطل و قابل اعتنا نیست. بنده حق میگویم و ثابت مینمایم.

بهائی: تا کی بنده را معذب میدارید و تصدیع میدهید و از جواب طفره میروید! این همه تطویل کلام فائده اش چیست؟ چرا جواب مطلب بنده را نمیدهید؟ در کجا جناب بهاء الله فرموده که من در مکتبی که قبل از خلق سموات و ارض خلق کرده ام تحصیل کرده ام زود جواب بنده را بدهید و روحم را معذب مدارید!

بیانی: اولاً از جنابعالی سئوال میکنم ایا کتاب اقدس متعلق به جناب ایشان هست یا نیست؟ و ایا شما عبارات انرا آیات و من عند الله میدانید یا خیر ؟ آیا آنرا کتاب آسمانی و معجزه جناب میرزا میدانید یا نه؟

بهائی: بلی! هزار مرتبه بلی! کتاب اقدس آیات الله و من جانب الله و معجزه جمال قدم است و ابداً شبهه در آن نیست.

بیانی: پس معلوم میشود کتاب اقدس را که آیات الله و من جانب الله، کتاب و احکام شریعت مجعوله جناب ایشان میدانید درست مطالعه نفرموده اید! باوجودیکه بنده یکی دو مرتبه سرسری مروری در آن کرده ام تمام مطالبش مرکوز ذهنم شده و شما با وجودیکه معتقد بکلمات آن بوده و ایات الله میدانید از مطالبش غفلت دارید. اینک کتاب اقدس را ملاحظه فرمائید. و بعد از این مجلس هم با جنابعالی عرضی ندارم و هرگاه در اخر جلسه اقایان میل داشته باشند قدری از نصوصی که حضرت نقطه در حق حضرت ثمره بهیه ازلیه نازل فرموده اند عرض مینمایم که آقایان درست و کاملاً

در تکلیف خود بصیر گردند و در جلسات دیگر هم زحمت نمیدهم زیرا که در جلسات یازده گانه به جهة دلالت متحیرین به صراط مستقیم از بیان مُنزله بر نقطه اولی روح من فی ملکوت الامر و الخلق لتربته فداه با دلائل شافیه کافیه کذب دعوی مدعی من یظهری را اثبات نموده ام و حاضرین هم بقدر مکنسه[٦٣٧] اوهام خود هر چه باید درک نمایند کرده اند.

هرگاه باز هم مشکلی داشته باشند میتوانند بنده را پیدا نموده سئوال نمایند و بنده هم به قدریکه میدانم و از عهده بر می آیم از ایشان دریغ نمیکنم. زیرا که بیان مِن البدء و الی الختم دلیل است بر بطلان دعوی من یظهری جناب میرزا حسینعلی و عدم لیاقت ایشان به آن مقام منیع و نبودن موقع ظهور من یظهر و عدم تکمیل شریعت بیان. آقایان هم که بحمدالله مستغنی و محتاج به تعلیم و تعلم نیستند و تا قیامت هم دلیل بر کذب مدعی از کلمات نقطه اقامه کنم نخواهند پذیرفت. در اینصورت حضور بنده جز به جهة تغیر ایشان فائده ندارد. بهتر آنست که رفع مزاحمت نمایم شاید آقایان قدری از محاجه[٦٣٨] با بنده آسوده شوند.

بهائی: بسیار خوب چنین باشد طفره از ارائه مطلب نزنید بنده نمیگذرم.

---

[٦٣٧] شاید به معنای سکون باشد.

[٦٣٨] بحث.

بیانی: بنده کتاب اقدس را به شما دادم که خودتان پیدا نموده، محرمانه مطالعه فرمائید. حال که اصرار دارید اینک آن عبارت ملاحظه فرمائید «*انا ما دخلنا فی المدارس و ما طالعنا المباحث ان استمعوا ما یدعوکم هذا الامی*».

تا آنجا که میگوید «*لو نتکلم بلسان اهل الملکوت لنقول قد خلق الله ذلک المکتب قبل خلق السموات و الارض و دخلنا فیه قبل ان یقترن الکاف برکنها النون*».

دانستید که بنده به گزاف و کذب عرضی نمیکنم. اولا خالق سی و پنج ساله یا چهل ساله که همه کس از تحصیلات متفرقه و دخول در سلسله و طوایف متنوعه ایشان مطلع است چرا به کذب علما را مخاطب قرار داده و میگوید ما در مدارس داخل نشده ایم و مطالعه مباحث نکرده ایم و امی هستیم؟

بعد از ان میگوید ما که تکلم مینمائیم هرگاه به لسان اهل ملکوت تکلم مینمائیم هر آینه میگوئیم به تحقیق که خلق فرمود خدا آن مکتب را پیش از خلق اسمان و زمین و ما داخل شدیم در آن پیش از آنکه اقتران حاصل کند حرف کاف بنون.

حال تصور میفرمائید که نباید بچنین خدائیکه نمیداند چگونه آیات نازل کند و وضع عبارات آیات چه قسم است، خندید؟ بنده به شما تعلیم داده و میفهمانم که آیات چیست و چه قسم باید نازل گردد. مثلاً باید از لسان خود بنویسد «انا ما دخلت فی المدارس و ما طالعت المباحث لو نتکلم بلسان اهل الملکوت لنقول قد خلقنی الله و علمنی الایات قبل خلق السموات و الارض» و این قسم عبارات را هم ایات نمیتوان خواند زیرا که از لسان خود گفته و هرگاه به نهج شبه آیات بخواهد چیزی بنویسد،

باید این قسم بنویسد «ان عبدنا ما دخل المدارس و ما طالع المباحث اذا تکلم بلسان اهل الملکوت انا قد خلقناه و علمناه من لدنا ایات بینات یعجز عن اتیان بمثله کل من علی الارض لیهدی عبادنا الی صراط قویم»

"آیات میرزا " را ملاحظه فرمائید که نوشته خدا میگوید ما داخل مدارس نشدیم و مطالعه مباحث را ننمودیم. بعد از ان خلق نموده مکتبی را قبل از خلق نمودن زمین و آسمان و خودش در آن داخل شده تعلم مینماید که تحصیل نماید اداب و رسوم الوهیت را و تکمیل نماید خدائی خود را که بعد از ان از عهده دعوی الوهیت برآید و بتواند ادعا نماید و اسمان و زمین را بعد از ان ایجاد نموده که در سطح وسیع دنیا هی ببافد.

ایا تاکنون احدی از چنین خدائی شنیده؟ بنازم به چنین خدائی! جل الخالق! گویا هنوز در صورتی که اسمان و زمینی خلق نشده، این مکتب معلقه را به وهم خود تصور نموده، متحیر مانده در کجا خلق نماید!

وجود شریف ایشان که از عنصر خاکی است، در صورتیکه آسمان و زمین و اباء و امهاتی هم در میان نبوده، از چه پدر و مادری بوجود آمده؟ مثل این (میماند) که مادر عیسی به حضرت مریم نفخه دمیده باشد! پس باید مادر خاکی ایشان هم خلق شده باشد! چگونه میتوان در حالیکه آسمان، زمین، و خلق، و خاک و آبی نبوده، روح القدس و مادری به جهة ایشان فرض نمود؟

پس چگونه قبل از خلق اسمان و زمینِ معدومی در مکتب مُعلقهِ خیالی تعلم نموده؟ آقایان حاضر را به وجدان سلیمتان قسم میدهم انصاف بدهید هیچ چرسی و حشیشی تاکنون از این قبیل فرمایشات عرشی[۶۳۹] نموده ؟

بهائی: البته کلمات و آیات نازله بر من یظهره الله را احدی درک نخواهد نمود مگر خود من یظهره الله که بر حقایق معانی آنها اگاه است. واقعاً در وقت قرائت انها انسان قهراً خاضع و خاشع و متصدع میشود.

بیانی: عرض کرده و باز هم عرض میکنم. گذشته از اینکه کلمات کتاب اقدس آیات نیست، غلط هم هست. از روی فطرت هم که نیست. تکسبی است و باید آن معلم خدا هم قبل از خدا حاضر باشد و اکمل از خداست زیرا که خدا را تعلیم خدائی داده! دیگر اینکه میگوید «*لو نتکلم بلسان اهل الملکوت*»

ما اهل ناسوتیم و فرمایشات اقای ملکوتی را نمی فهمیم. من یظهر ملکوتی باید اهل عالم ملکوت را ارشاد نماید، بکار اهل ناسوت نمی آید و باید حجة زمان آتیه که من یظهر موعود نقطه است از اهل عالم ناسوت و تولدش هم در عالم ناسوت شده باشد و به لسان قومش هم تکلم نماید.

واگذارید اهل ناسوت را به نقطه و من یظهره الله ناسوتی و نقطه ناسوتی بقدر حاجت ناسوتیان مطالب بیان فرموده و ناسوتیان را به وعده معینی به من یظهر ناسوتی

---

[۶۳۹]فرمایشات عرشی یعنی حرفهای قلمبه سلمبه.

بشارت داده و باید شریعت نقطه ناسوتی در اهل عالم ناسوت تکمیل شود و وعده نقطه برسد و ظاهر گردد.

محال است قبل از تکمیل شریعت نقطه و انقضاء مدت معلومه ظهوری بشود. و اینکه فرمودید فرمایشات من یظهر شما را جز خودش دیگری درک نمیکند و المعنی فی بطن الشاعر[٦٤٠]. اولاً بدانید که هرچه از طرف حجة زمان به روی ورقه ثبت شود به جهة فهمیدن و تربیت خلق است. اگر به جهة مردم نباشد چه فائده در نوشتن آن است؟ خودش که میداند، دیگر به روی ورقه نوشتن و مردم را در فهم معانی انها متحیر گذاردن فعلی است لغو. و از حجة زمان فعل لغو صادر نمیشود.

در بیان صریحاً میفرماید که در لیل الیل که نه شمس حقیقت طالع و نه مرأتش یعنی قمر ولایت ظاهر است سراج اهل بیان کتاب بیان و شهداء زمان اند. باید به دلالت شهداء و کتاب بیان به صراط مستقیم مشی نمود.

لیل الیل برزخ بین الظهورین است. چنانچه در شریعت فرقان هم برزخ بین الظهورین بعد از غیبت محمد بن حسن عسگری امام دوازدهم تا زمانیکه قائم موعود یعنی حضرت نقطه ظهور فرمود طول مدتش هزار سال و اندی بود. پس در برزخ بین الظهورین، دین هر حجتی متدرجاً باید عمل و تکمیل شود. مثلاً تخمی که نبوت در زمین شریعت خود افشاند باید در اراضی نفوس ریشه نموده و سر بزند و رفته رفته نمو نموده بثمر برسد و تا زمان ظهور دیگر ، مردم از ثمرات آن بهره مند گردیده خزان آن

---

[٦٤٠] معنی در شکم شاعر است ، و این جمله را در مورد سخنی گویند که مبهم یا بیمعنی باشد.

برسد تا اینکه زمان مقتضی ظهور دیگر و افشاندن بذر شریعت دیگر تا حصاد[641] محصول قبل گردد و بین الظهورین باید آبیارهای کثیره ارض شریعت را ابیاری نموده تا اینکه ان تخم فاسد نگردد و بثمر برسد.

ثمره بذری که نقطه کِشته چه شده؟ هنوز در اراضی نفوس ریشه نکرده و ثمری نداده! جناب میرزا به محض اینکه فرمودند نسخ کردم، منسوخ شد! آیا کسی که فی الجمله حس و مشعری داشته باشد، میتواند این کلمه نامربوط را قبول نماید؟ آیا هیچ کس در هیچ زمان به قِسمی که این مرد کفران نعمت حضرت نقطه را نموده، کفران نعمت هیچ حجتی را نموده که حضرت نقطه او را از کتم عدم که لاشئ محض بوده بعرصه وجود انسانیت آورده و امر میفرماید به آدم من سجده کن، تمرد از امر نقطه نموده؟

در حالتیکه تمام ملائکه سجده نمودند، آدم نقطه یعنی وجود مقدس حضرت ثمره را، الّا او که اِبا نمود و استکبار ورزید. و این است که مفاد «فاخرج فانک رجیم[642]» واقع شده و قسم یاد نموده که اِغوی[643] نماید مردم را، الّا بندگان مخلص نقطه را.

دانستید مولای من! حال وقت است که اخرین جلسه خود را تیمناً[644] به نصوص مُنزله از سماء مشیت نقطوی در حق ثمره بهیة و مرأت ازلیه و نور الهیه و قائم مقام

[641] درو نمودن.

[642] آیه ۳۴ از سوره حجر: قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ: خدا هم (به او قهر و عتاب) فرمود که از صف ساجدان خارج شود که تو رانده درگاه ما شدی.

[643] وسوسه نمودن و فریب دادن.

[644] به طور میمنت و با برکت.

نقطه خاتمه داده و دیگر زیاده بر این مزاحم نگردیده و آقایان بزرگوار را بیش از این ملول و متغیر نسازم. زیرا انچه گفتنی بود عرض کرده ام. خواه از عرایضم پند گرفته یا ملالت حاصل نمایند. بنده به تکلیف و وظیفه وجدانی خود عمل کردم و ما علی الا البلاغ المبین[٦٤٥].

این است سواد توقیعی که حضرت نقطه خطاب به مرأت سرتا پا نمای ایشان یعنی حضرت ازل روحی و روح من فی ملکوت الامر و الخلق له الفداء نازل گردیده و در ضمن وصایای ایشان را به حضرتش ذکر فرموده:

---

[٦٤٥] آیه ۱۷ از سوره یس: «وَمَا عَلَيْنَآ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ»: و بر عهده **ما** چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

للثمرة

بسم الله الأزل الأزل

انی انا الله لا اله الا انا الوحاد الوحید انی انا الله لا اله الا انا الصماد الصمید
انی انا الله لا اله الا انا الفراد الفرید انی انا الله لا اله الا انا السراج السریج
انی انا الله لا اله الا انا الجذاب الجذیب انی انا الله لا اله الا انا الازال الازیل
انی انا الله لا اله الا انا القدام القدیم انی انا الله لا اله الا انا العزاز العزیز
انی انا الله لا اله الا انا الطراز الطریز انی انا الله لا اله الا انا الطلاع الطلیع
انی انا الله لا اله الا انا الکمال الکمیل انی انا الله لا اله الا انا القدار القدیر
انی انا الله لا اله الا انا الرضاء الرضی انی انا الله لا اله الا انا العلاء العلی
انی انا الله لا اله الا انا الجلال الجلیل انی انا الله لا اله الا انا النوار النویر
انی انا الله لا اله الا انا البهاء البهی انی انا الله لا اله الا انا کنت من

اول الذی لا اول له کائناً قدیماً انی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی اخر الذی لا اخر له کائناً قدیماً انی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له ازالاً دویماً انی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی اخر الذی لا اخر له ازالاً دویماً انی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له حیاً بقیاً انی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی اخر الذی لا اخر له حیاً بقیاً انی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له جمالاً لطیفاً انی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی اخر الذی لا اخر له جمالاً لطیفاً انی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له عظاماً عظیماً انی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی اخر الذی لا اخر له عظاماً عظیماً انی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له نبالاً نبیلاً انی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی اخر الذی لا اخر له نبالاً نبیلاً انی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له طرازاً طریزاً انی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی اخر الذی لا اخر له طرازاً طریزاً انی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له اناساً انیساً انی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی اخر الذی لا اخر له اناساً انیساً انی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له حفاظاً حفیظاً انی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی اخر الذی لا اخر له حفاظاً حفیظاً انی انا الله لا اله الا انا کان لی کل الاسماء الحسنی من اول الذی لا اول له و انی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب انی انا الله لا اله الا انا لیکونن لی کل الامثال العلیا الی اخر الذی لا اخر له و انه لا اله الا انا المهیمن القیوم هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الی الله العزیز المحبوب شهد الله انه لا اله الا هو له

الخلق و الامر من قبل و من بعد یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کل شئ یخلق مایشاء بامره انه کان علی کل شئ قدیراً ان یا اسم الازل فاشهد علی انه لا اله الا انا العزیز المحبوب ثم اشهد علی انه لا اله الا انت المهیمن القیوم قد خلق الله کلشئ من اول الذی لا اول له و کل مایخلق الی آخر الذی لا اخر له لمظهر نفسه هذا امرالله لما خلق و یخلق یحکم الله مظهر نفسه من عنده فی کل شئ کیف یشاء بامره انه لا اله الا هو العلام الحکیم اذا انقطع عن ذلک العرش تتلو من آیات ربک ما یلقی الله علی فؤادک ذکراً من عنده انه هو المهیمن القیوم واتل عن نفسی فی کل لیل و نهار ثم عباد الله المؤمنین اننی انا الله لا اله الا انا العلام المقتدر و ان شئت اننی انا الله لا اله الا انا السلطان الممتنع و اشهد اننی انا حی فی افق الابهی اسمع کل من یذکرنی بذکری ایای و اننی انا خیر الذاکرین من یحضر بین یدی عرش ربک فکان قد حضر بین یدی الله المهیمن القیوم و لم یکن له جزاء اکبر عما حضر اذا کان من المؤمنین ثم اشهد بان الله لطیف فوق کل ذا لطف لطیف لایحب ان یشهد علی عرش قد نطق عن ربه الآبهی ما خلق فی الملک باذنه هو اجود الاجودین یحب الله ان یسترن اعراش الحقیقة فی حریر البیض ثم یسترون فی اواعی مرأت بلور ثم یسترون تلک الاواعی فی الاحجار التی ما خلقه الطف منها علی شأن کل یستطیعون ان یظهرون هذا ما قد احب الله للذین هم آمنوا بالله و ایاته ان یستطیعون و ان لم یستطیعون قل القطن ثم اوعیة الشجر ثم مایستطیعون من الحجر الاعلی و لو هم بعد ایام یستطیعون ان یظهرون

ذلک للذینهم احیاء لئلا یکره قلوبهم و هم بذلک یفرحون و احضر بین یدی الله بما کنت علیه من المقتدرین و بلغ امر ربک الی العالمین و ادع الی ما نزل فی البیان بمنهاج عز رفیع و اذکر یا نفسی کل الذینهم آمنوا بی ثم بکلماتی لئلا یختلفون فی امر الله و هم عن الصراط لیبعدون فان یظهر الله فی ایامک مثلک هذا ما یورثن الامر من عند الله الواحد الوحید فان لم یظهر فایقن ان الله ما اراد ان یعرف نفسه فلتفوضن الامر الی الله ربکم و رب العالمین جمیعاً و امر بالشهداء الذینهم یتقون فی ربهم و هم عن حدود الله لایتجاوزون و ان کان عند ربک قد علمناه جواهر العلم فاستنبئ عنه فانا کنا لمنبئین و لنکرمنه من عند ربک بما کنت علیه من المقتدرین و ان ابواب البیان قد قدر علی عدد کل شئ ولکنا ما اظهرناه الا احدی عشر واحداً لکل هیکل واحداً من هیاکل التسعة قبل العشر احدی عشر واحداً ذکر من عند الله العلی العظیم ذلک ذکر جود و الا کل لله و کل الیه لیرجعون و لتأمرن بمن یظهره الله فانه لیأتین ذلک الخلق فی القیمة الاخری لسلطان عز رفیع انا کل عباد لله و انا کل له ساجدون یفعل ما یشاء باذن ربه لایسئل عما یفعل و کل عن کل شئ یسئلون و ان اظهر الله عزاً فی ایامک فاظهر مناهج الثمانیه باذن الله بما کنت علیه من الاکرمین و انا قد وعدنا من حملت عرش ربک بمنهاج واحد اذا نزل الامر من عندنا فانا کنا لموفین ما وعد الله لایخلف و انه اصدق الاصدقین و ان لم یظهر الله عزاً فی ایامک فاصبر علی ما نزل و لاتبدل حرفاً فان ذلک امر الله فی کتاب عظیم و أمر بما نزل و لاتبدل قدر شئ لئلا

یختلفون الناس فی دین الله هم کانوا الی قیمة الاخری بمنهاج واحد مترببون الی ان قال جّل و عّز.

حال ملتفت شدید اقای بنده! که اولاً میفرماید: «این کتابی است از طرف خدای مهیمن قیوم بسوی خدای عزیز محبوب» که حضرت ثمره بهیه شجره نقطویه و مرأت منصوص حضرتش میباشند و ثانیاً وصایائی که در خصوص خودشان در هنگام غروب در باب جسد مطهرش به ثمرة ازلیه فرموده که به چه قسم عرش مطهرش را در حریر سفید پیچیده و در ظرف بلور گذارده و بعد از آن در سنگ اعلی بگذارند. اگر چه بعد از انقضاء مدتی باشد. بعد از آن امر میفرماید که «امر پروردگار خود را به اهل عالم ابلاغ نما و ای انکه نفس منی ذکر کن کسانی را که تماماً به من و کلمات من مؤمن اند تا اینکه در امر خدا اختلاف ننمایند و از صراط حق دور نیفتند و هرگاه ظاهر فرمود خداوند در زمان تو مثل خودت را او کسی است که بعد از تو وارث و قائم مقام تُست و هرگاه ظاهر نفرمود پس یقین بدان که خداوند اراده نفرموده اینکه بشناساند نفس خود را بمردم. پس تفویض نما امر را به پروردگار دو عالم».

بعد از آن میفرماید «امر کن به شهداء یعنی علماء بیان آن چنان علمائی که پرهیزکارانند در امر پروردگار شان و از حدود خداوند تجاوز نمیکنند.»

و بعد از آن میفرماید که « به تحقیق مقدر شده بود که ابواب بیان به عدد کلشئ که سیصدو شصت و یک باب که نوزده واحد است باشد ولکن ما ظاهر نکردیم مگر یازده واحد آنرا.»

تا انجا که میفرماید: «*وان اظهرالله عزاً فی ایامک فاظهر مناهج الثانیه*» یعنی «هرگاه خداوند عزت و قدرتی در زمان تو ظاهر فرمود، آنگاه ظاهر بفرما هشت واحد دیگر متمم بیان را به اذن خداوند به آن که تو میباشی بر ایشان از اکرمین.»

الی انجائی که میفرماید «و اگر ظاهر نفرمود خداوند عزت در ایام تو، آنگاه اکتفا کن بر ان قدری که نازل شده و تبدیل مکن حرفی از بیان را. به درستی که این است امر خداوند در کتاب عظیم. و امر بفرما به آن چیزی که نازل شده و تبدیل مکن بقدر چیزی از آن تا اینکه مردم در دین خدا اختلاف نکنند و تا قیامت دیگر به یک روش از جمله تربیت یافتگان باشند».

حال به جنابعالی واضح تر عرض کنم. جناب میرزا حسینعلی و پسرش جناب عبدالبهاء کمر همت به گمراه نمودن بندگان مظلوم خدا بسته اند و خلاف و اختلاف در میان مؤمنین به حضرت نقطه اولی انداخته اند. در صورتیکه نفس الله الناطقة الازلیه میرزا حسینعلی و پسرش عباس را رد فرموده، آیا کفایت نمیکند شما را؟

خطاب نقطه به مرات خود که «توئی خدای عزیز محبوب.» آه! آه! از این ظالمان بیرحم بی شرف و وجدان که به جهة تعیش کثیف چند روزه این دنیای دنی فانی چه قدر از بندگان خدا را به جاده ضلالت و گمراهی انداختند! و تا چه حد کفران نعمت حق و ولی نعمت خود نمودند! که انها را حیات و وجود عطا فرمود و آنها بواسطه اعراض از حق خود را میرانده و فانی صرف و لاشئ محض نمودند.

خداوند بغضب خود گرفتار نماید کسانی را که غصب حق ثمره بهیه ازلیه را نموده و دین حق را میخواهند پایمال نمایند.

اهل مجلس متفقاً: آمین! امین! پروردگارا! ما بی خبران چه می شنویم! خداوندا شکر میکنیم تو را که به بندگان ضعیف خود تفضل فرموده و مَلِکی را به جهة راهنمائی ما عوام مبعوث فرمودی که ما مردگان وادی ضلالت را احیا نمود. خدایا به سخط[٦٤٦] و غضب خود گرفتار نما کسانی را که الخناس وار در جلد بیچارگان ضعیف نفوذ نموده آنها را گمراه مینمایند. الحمد لله که ما امروز را اول عمر خود میدانیم که تازه از عالم گمراهی رسته بعالم انسانیت داخل شده ایم.

بهائی: با تلجلج[٦٤٧] لسان و رنگ پریده رو را باهل مجلس نموده و گفت: شماها عجب مردمان جاهل نادانی هستید که بحرفهای یک نفر یاوه گوی هرزه درا[٦٤٨] گوش داده

---

[٦٤٦] غضب نمودن.

[٦٤٧] در گفتن سخنی تردید داشتن.

[٦٤٨] هرزه در به معنی یاوه گو و مهمل باف.

و او را طرف اعتماد و اعتنا قرار میدهید! و اقوال او را باور میکنید و به تمجیدات خود او را تشجیع[٦٤٩] مینمائید و حال اینکه در عنوان و فرمایشات نقطه بعضی کلمات هست که ایشان گفتند ولی در ترجمه عبارات ان کلمات را عمداً از میان انداختند و ابداً ذکری از آنها نکردند و شماها ملتفت نشدید. عزیزان من درست گوش بدهید و نگذارید مطالبی که راجع بحضرت بهاءالله است ایشان به تدلیس از میان برده و از ترجمه اش طفره بزنند.

بیانی: با قاه قاه خنده گفت آقای من! از کجای فرمایشات حضرت نقطه طفره رفته و از ترجمه اش مسامحه نموده ام؟ و هرگاه تمام فرمایشات نقطه را ترجمه نکرده ام محض ان است که وقت مضیق و کسالت آقایان را با عدم گنجایش وقت ملاحظه نموده حتی المقدور باختصار میکوشم که حضرات هم وقتشان ضایع نشده و قدری هم در عقب امورات خود بروند و .... بهائی کلام بیانی را قطع نموده چنین گفت:

بهائی: الحق عجب رند ماهری هستید و عجب عذر غیر موجهی آوردید! آقای من! اگر راست میفرمائید خوب بود همین دو کلمه «*اننی انا حی فی افق الأبهی*» را ترجمه فرموده و از مطالب دیگر نقطه مختصر نمائید. چرا مخصوصاً این عبارات را ترجمه نکردید گویا مصلحت ندیدید!

بیانی: متبسمانه چنین گفت گویا دیگر راهی از جهة مغلوب شدن بنده جز این عبارت پیدا نکردید! با خود گفتید این آخرین تیری هم که در ترکش باقی است رها

---

[٦٤٩] تشویق و تحریک.

میکنم شاید این ملعون را مغلوب نمایم و با خود خیال نکردید که شاید این مطلب را هم مثل سایر مطالب جوابی حاضر کرده باشد و اگر جوابی نداشت اصلاً این عبارت را اظهار نمیکرد. بسیار خوب حال که در مقام افتضاح خود و جناب میرزا حسینعلی و پسرش هستید و هنوز متنبه نشده اید بنده هم ناچارم که عرض نمایم. ولی مشروط بر اینکه متغیر نشوید و به عرایضم درست توجه فرمائید. اولاً دانسته و آگاه باشید که به مفاد «انی انا الله لا اله الا انا البهی الابهی» اسم بهائیت متعلق بحضرت نقطه است لاغیر و به هیچوجه این لقب منیع ربطی به جناب میرزا ندارد. چنانچه به مفاد کلام نقطه در بیان اثبات کردم و در این لوح هم مؤکد میفرماید که منم خدای بهی ابهی و جز من نیست. پس از تصریح فرمودن به اینکه جز من نیست، اطلاق این لقب منیع بر جناب ایشان غلط است و ثانیاً عبارتی که به بنده نسبت دادید که عمداً ترجمه نکرده ام میفرماید به درستی که من زنده هستم در افقی روشنتر و گرانبهاتر یعنی در وجود مرأت خودم که ثمره بهیه ازلیه و وحید و نور و واحد و قیوم بوده باشد. حتی در اکثر نصوص ایشان را به اسماء عظام معروضه خصوصاً باسم بهائیت خطاب فرموده اند. چنانچه میفرماید «هذه ثمرة بهیة» الی آخره.

وانگهی مگر هر جائیکه کلمه بهائیت گفته میشود مراد میرزا حسینعلی است و چرا در نص صریح حضرت ثمره خطاب به جناب میرزا حسینعلی در اول لوح مبارک به حروف اسمش مرقوم فرموده نه بحروف اسم بهاء؟ به این قِسم «(۲۳۸) شهد الله انه لا اله الا هو» الی انجائیکه میفرماید:

«از عنصر ابهی سمی یحیی الواح مسطوره که از جوهر وله و ساذج انجذاب متجلی گشته مشاهده الشکر لمجلیه جل و عزّ کمال تراقب در روح و ارتواح ان منظور داشته که ارياح مشرقه بر فواد ان ساکن نگردد و اسباب شوق در خط و املاء بر نهج کمال از برای او فراهم آورده که مطلق مشاهده حزنی نه سراً و نه جهراً ننماید و کمال حفظ در حق اون و اثار مخزونه آن داشته تا وقت خود والله مع الصابرین»

آه آه! جناب میرزا حسینعلی خوب اطاعت امر نقطه را در حفظ مرات منصوصش نمود و نگذاشت مطلقا حزنی مشاهده نماید! عجب مواظبتی درباره ایشان نمود که سراً و جهراً مشاهده حزنی ننماید! بلی شهید نمود انصارش را، پایمال نمود شریعتی را که حضرت نقطه بجهة حفظ دین خدا جان پاک خود و اصحابش را در راه آن فدا نمود. چه قدر قسی و غلیظ القلب بودند این پدر و پسر و اصحابشان که هنوز خون عرش مطهرش نخشکیده قائم مقامش را خانه نشین و حقش را غصب و صدماتی بوجود مقدسش وارد نمودند که قلم از نوشتن آن حیا میکند و شرحش دفتری جداگانه میشود و قلب مبارک حضرت نقطه را هدف تیرهای زهر آلود خود و شرحه شرحه نمودند و دین او را پایمال نمودند.

و باین حد هم اکتفا ننموده د رکمال بیشرمی و وقاحت مدعی مقام مقدس موعود نقطه حضرت من یظهره الله گردیده موجد خود را مُبشر خود نامید و شرم از نقطه و خدا ننمود. خداوند سزا دهد غاصب و تضییع مرآت دین حق را!

(بعد از اینکه بیانی بیانات خود را به این مقام رسانید مبلغین محترم به یکدیگر گفتند برادران برخیزید برویم که هرگاه یکدقیقه دیگر در این محفل بمانیم از ناملایمات و سخت گوئی این شخص ازلی از تغیر و غصه دیوانه خواهیم شد. بس است انچه شنیدیم. دیگر طاقت شنیدن حرفهای سخت او را نداریم. مسلسل نسبتهائی به جمال قدم میدهد که صبر و طاقت از انسان سلب میشود و برخواست عزم رفتن نمودند.)

اهل مجلس: جواب دادند: آقایان اگر شخص بیانی غلط گفت، چرا در این مجالس عدیده در مقام جواب او بر نیامدید که با جواب صحیح او را مغلوب نمائید و هرگاه او تمام ادله و براهین بطلان دعوی جمال قدم را از فرمایشات حضرت نقطه تقریر نمود تغیر و تعرض شما بی موقع است. باید شما در مقام انصاف برآمده بر صحت اقوالش اذعان فرمائید چرا مهر سکوت بر لب زده و عاجز شده از مجلس متغیرانه خارج میشوید؟ در اینصورت زنده باد (این شخص) بیانی و شریعت حقّه حضرت نقطه و زنده باد احیا کننده ما اموات. و پَست و مرده باد دین بهاء و اضلال کنندگان بندگان خدا و عوام بیچاره.

مجلس بر هم خورده مبلغین رفته دیگر حاضر نشدند. بعد از ان گاهی مجلس منعقد گردیده اغلب از حضرات حاضر شده و شخص بیانی و چند نفر دیگر از اهل بیان هم حاضر شده و مطالب و تکالیف خود را استفسار نموده از عبارات بیان جواب شنیده بعضی از آنها بشرف ایمان بدین بیان مشرف و برخی در حال تزلزل باقی مانده ولی از

دین و شریعت مجعوله بهاء عقایدشان بکلی سلب گردیده فقط به نقطه بیان معتقد و متوقف و تاکنون بعد از رحلت نقطه کسی را معتقد نشده اند.

خاتمه

در بیان مطالبی که ادوارد برون انگلیسی در کتاب نقطه الکاف در مقدمهٔ که از بیانات و تحقیقات خود او است، ذکر نکرده. در صورتیکه ان عبارات عمده و صریحاً دال بر کذب دعوی مدعی من یظهری و نرسیدن موقع و وقت ظهور موعود نقطه است و در بعضی مقامات هم مشتبه شده و بعضی مطالب مهمه دیگر.

اولاً در اواخر صفحه (عه) کتاب مینویسد باب جای تامل و مجال تردد برای احدی از اتباع خود باقی نگذارده و بر ایشان حتم نموده که هرکس در هر کجا ادعای این مقام نماید بی چون و چرا و بلاشرط شئ او را تصدیق نمائید.

خیلی جای حیرت است که مثل ایشان شخصی که با نهایت دقت و مواظبتی که در تالیف چنین کتاب نفیسی نموده، چرا اشتباه به این بَیِنّی[٦٥٠] ؟ در صورتیکه حضرت نقطه صریحاً میفرماید آیات باید بدون تکسب و از روی فطرت، سرقت از مدعی چنین مقامی نازل شود. و حال اینکه تحصیل و تعلم و استراق جناب میرزا حسینعلی بر احدی پوشیده نیست و کلمه «متعرض او نشوید» را هم امر به ایمان باو تصور نموده و حال انکه معنی این عبارت این است که باو اعتنا نکنید و او را اذیت نرسانید و نمیفرماید بروید باو ایمان بیاورید، واگذارید حکم او را بخدا.

چرا؟ (چون اجلالاً لاسم من یظهره الله) بر روی خود گذارده، هتک احترام به آن (فقط) اسم مبارک نشده باشد. در تکسب و سرقت او هم که محل کلام نیست در

---

[٦٥٠] آشکار.

کتاب اقدس در باب مواریث وسایر عباراتش اگر کسی دقت نماید بخوبی استراق و مصنوعی بودن انرا بخوبی ملتفت میشود[٦٥١]. بلکه واضح تر عرض نمایم خیلی زحمت کشیده که شبیه آیات بنویسد از عهده بر نیامده و نتوانسته. و سیاق آیات نویسی را هم به فضل الله نفهمیده چنانچه در متن این مختصر بعضی از انها ذکر شده ملاحظه نمایند.

ثانیاً استقامت در امر را که مدعی است، انهم غلط است و استقامت در امر را نقطه داشته که در بحبوحه مملکت ایران در میان شیعیان متعصب خونخوار آنزمان ظهور فرموده، دعوی نمود و چنان در ادعای خود استقامت ورزید تا خود و اصحابش را شهید نمودند و ابداً در ادعای خود تزلزلی از ایشان بظهور نرسید. الفضل ما شَهَد به الاعداء[٦٥٢] . در کتاب نقطة الکاف نظر فرمایند. و بالعکس اقا میرزا حسینعلی تبعیدش

---

[٦٥١] در این کتاب فقط به احکام ارث اشاره شد. موارد کپی شده از روی بیان به قدری زیاد است که احکام گنجانیده شده در اقدس را میتوان تکرار بی نظم بعضی از احکام بیان دانست. مثلا: احکام روزه، تقویم، سلام، وضو، منع قتل، منع، منع زنا، تأکید بر داشتن شغل مفید، منع بوسیدن دستان، منع اعتراف نزد و طلب بخشش در غیر از غیر از خدا، منع ریاضت، منع سرقت، حرام ندانستن خواندن و گوش نمودن به موسیقی، احکام ازدواج و مهریه (با تغییر جزئی)، منع سوزانیدن و یا از بین بردن کتاب (خلاف بر آنچه که بهائیان جعل میکنند)، مالیات، تأکید بر نوشتن وصیت، اهمیت بر مشاوره پزشگان، دفن، دخول به منازل، کمک به نیازمندان، تجدید وسائل کهنه، منع بر قمار و استفاده از تنباکو (گرچه میرزا حسینعلی استفاده از تنباکو را حرام نکرده چون خود استفاده مینموده، آراستن مو و لباس، برخورد با حیوانات، منع حمل سلاح، منع اسفاده از الکل ..

بعضی از احکام در اقدس آمده که با بیان منافات دارد. مثلا استفاده از تنباکو اکیدا حرام نشده. مجازات اعدام که در بیان کاملا نحی شده در اقدس مجازات قتل مقابل به مثل اعلان شده. استفاده خام سیر و پیاز که در بیان به دلیل بوی بد آن منع شده، تحریم نشده. طلب آزادی بسیار تقبیح شده.

[٦٥٢] فضلی که حتی دشمنان نیز به آن شهادت میدهند.

از ایران به جهة تیر زدن به ناصر الدین شاه و گرفتاری و محبوس شدنش و بواسطه بستگی با صدراعظم نوری و توسط او و سایرین[٦٥٣] و تعارف و رشوه زیادی که داده شد مستخلص گردید و تحت الحفظ به بغدادش تبعید نمودند[٦٥٤]. معلوم و در بغداد هم که ایرانیهای وحشی آنزمان و علماء شیعه نزدیک بودند، دعوی خود را مستور داشته و حتی المقدور از اظهارش خائف و در باطن مرید تراشی مینمود[٦٥٥]. همینکه قدری پرده را به یک سو نهاده بعضی شرارت و خونریزی ها مرده اش بحکم او نمودند از دولت عثمانی تبعیدش را خواستند و ایشان را بادرنه بردند. چون انجا را نسبت به ایران ازادتر دید بکلی باب ادعا را گشوده حجاب را از میان برداشته، علناً دعوی من یظهری نموده[٦٥٦]. و باز بنای شرارت و اذیت به حضرت ثمره را گذارده، از انجا هم انها را از همدیگر جدا و تبعید نمودند. چنانچه شمهٔ از ان وقایع در این رساله ذکر شده. در مملکت عثمانی که مردمان آن نسبت به اهالی ایران متمدن ترند و کاری

---

[٦٥٣] آشنایی با کنسول روسیه در ایران.

[٦٥٤] با توجه به شرایط آن زمان و کینه توزی قاجاریه در زمانی که مردم را حتی به ظن ایمان به نقطه اولی بی رحمانه به قتل میرساندند، تحت الحفظ به تبعید فرستادن بسیار موقعیت ممتازی بوده و نمیتوانسته مگر به خاطر فشار فوق العاده بر حکومتی که بی عدالتی و بی قانونی و کینه توزی و آنهم شدت و بزرگی اتهامات وارده چیزی نیست که کسی بتواند چشم امید به خلاصی از روی محاکمه عادلانه داشته باشد! چیزی که بهائین و مورخین بهائی به آن تأکید میکنند!

[٦٥٥] میرزا حسینعلی و عباس در بغداد و استانبول و ادرنه و عکا دعاوی خود را از جمعیت مسلمان مخفی نگه میداشتند و فقط در مراسلات خود به آن اشاره میکردند. آن ٣ نفر بیانی نیز را که در عکا به قتل رسانیدند به خاطر فاش ساختن ماهیت دعاوی انان در نزد مسلمانان فلسطین بوده.

[٦٥٦] به یاد داشت قبلی مراجعه فرمائید. عباس افندی خود به مسجد سنی مسلمانان در حیفا میرفته و ظاهرا نماز میگذاشته. رجوع شود به پیام پدر نوشته صبحی. رجوع شود به رساله میرزا جواد قزوینی از مریدان اولیه میرزا حسینعلی.

با دین و ائین کسی ندارند هر چه دلش خواست گفت هرگاه معدودی یا فرضاً کرورها از بیخبری و بی اطلاعی از موضوع و محمول شریعت بیان فریفته تدلیسات و مزاج گوئی مشار الیه شده باشند مطلبی نیست و دلیل برحقانیت ایشان نمیشود و آنرا استقامت در امر نگویند. مثلی است عوامانه که لاف در غربت سزاوار است. در ممالک ازاد هر کسی میتواند بالاتر از اینها ادعا نماید و مردمان بیخبر هم که عبدالبطن و طالب سورند دور و بر مرتع او کالانعام چرا می نمایند.

(بعضی) شرایطی (که در زمان) ظهور (موعود بیان به ظهور می آید)

تکمیل شریعت: چنانچه ذیلاً بجهة فهرست نوشته میشود:

اولاً تجدید کتب بیانیه است. هر دویست و دو سال یکمرتبه و کلمه (هر) دلالت دارد بر اینکه باید چند مرتبه دوست و دو سال بیاید و کتب بیانیه تجدید شود تا موقع ظهور برسد.

ثانیاً ظهور سلاطین و اولوالقدره در شریعت بیان است و بنای بیوت نود و پنج دربی و نود دربی است لعل تکثر بهمرساند و یکی از انها منزل من یظهره الله شود.

ثالثاً ذکر بنای بیت و مساجد ثمانیه عشر که میفرماید «*گویا دیده میشود که بعد اسم مستغاث در آن مساجد لنترهای مرتفع اویخته که مثل کوکب سماء مشرق است که در انجا حاضر شده*» الی اخر.

رجوع به باب دوم از واحد پنجم شود.

رابعاً زمانی بیاید که یکی گوید من قاضی و دیگری شیخ الاسلام و دیگری امام جمعه بیان هستم که در این مختصر در جلسات گذشته اغلب مطالب ذکر شده

شرایط وجودی حضرت من یظهره الله:

اولاً در باب نطفه است که تمام نطفه ها را طاهر فرموده که کسی در نطفه من یظهره الله در حالتی که نمیشناسد نطفه ان وجود مقدس را که در کدام بدن منعقد شده، حکم غیر طهارت نکند. و بر احدی پوشیده نیست که نطفه میرزا حسینعلی در

شریعت محمد که حکم غیر طهارت بر نطفه میشده منعقد گردیده در اینصورت باید نطفه من یظهره الله در شریعت بیان بعدها به طهارت منعقد شود و میرزا حسینعلی هم به اشتباه دعوی من یظهره اللهی نموده و هم اینکه (به اصطلاح) من ظِهره الله است نه کسی را که خدا او را بعد از این ظاهر میفرماید. و ما منتظر کسی هستیم که بعد از این خدا او را ظاهر میفرماید نه کسی را که قبل از این ظاهر فرموده!

ثانیاً در خصوص تولد من یظهره الله است که نقطه میفرماید« ***اگر چه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهره در گهواره از برای شیر گریه کند که همان وقت مد کل از او بوده و هست*** »

پس معلوم میشود تولد من یظهره الله باید بعد از این در شریعت بیان بشود و تولد میرزا حسینعلی قبل از ظهور نقطه در شریعت فرقان شده

ثالثاً در باب نونزدهم از واحد چهارم در موضوع دخول نسوان در شب در مسجد بعد از شرحی که ذکر فرموده تا انجا که میفرماید (و خداوند امر فرموده والدین را که در حق ذریه خود با منتهای حبی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و اونرا حب خود خوانده اعظاماً لمن یظهره الله و امر فرموده که کل ذریات را با ابوین و اخوین و اولوالقرابه خود بر شئون ادبیه که دأب ان زمان است سلوک نموده که غباری بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من یظهره الله و اولوالقرابه او کل از برای یکنفس است که خلق میشوند و رزق داده میشوند) تا اخر باب ملاحظه شود

و اما در خصوص تکمیل شریعت بیان:

- اولاً در باب ارتفاع بقاع که از قبل در روی زمین بنا شده و محل زیارتگاه است
- ثانیاً هریک از بیانیین وصیت نامه نوشته وراث یداً بیدٍ بمن یظهره الله برسانند
- ثالثاً عریضه ایست که حضرت نقطه بمن یظهره الله مرقوم فرموده و در صدر ان

بفارسی مرقوم فرموده که در مکتب خانه من یظهره الله بانحضرت ایصال شود

که من جمله از عبارات ان اینست که بخود آنحضرت خطاب فرموده و میفرماید:

« لو تعزلن فی القیمة الاخری من فی البیان حین الذی تشرب اللبن من ثدی امک باشارة من یدیک کنت محموداً فی اشارتک و لو انه لاریب فیه لتصبرن تسعة عشر سنة لتجزی من دان به فضلاً من عندک انک کنت ذا فضل عظیماً »

و اما نصوصی که در حق حضرت ثمره ازلیه بجهة وصایت و مراتیت ایشان که در بیان میفرمایند:

اولاً

«اول مرأتیکه که تعکس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیرالمؤمنین بوده در هر ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرأت الظهور »

الی آخر باب دوازدهم از واحد سوم ملاحظه شود

ثانیاً درصفحه (لد) از قول صاحب نقطة الکاف لقب صبح ازل را راجع بحدیث کمیل مینماید ولی تصریح نمیکند که حضرت نقطه در دلائل سبعه صریحاً در معنی فقره پنجم سئوال کمیل از حضرت امیرالمؤمنین ع در جواب سائل فرموده در معنی

« نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید اثاره که نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر تو خود هارب نگردی و مضطرب نشوی »

اگرچه شمه از نصوص و شرایط ظهور من یظهره الله و براهینی که دال بر تکمیل شریعت بیان و بیموقع بودن دعوی من یظهری میرزا حسینعلی و عجز ما علی الارض و ایات نبودن کلمات او در متن این رساله بقدر کفایت بیان شده ولی محض اینکه دانسته شود که جناب (مستر ادوارد) چه مطالب عمده را از نظر انداخته و در مقدمه کتاب نقطة الکاف ذکر نکرده و در چند محل از عبارات بیان هم اشتباه بینی نموده این چند فقره را فهرست نموده که بر قاری معلوم گردد و شاید وقتی هم خود معزی الیه ملتفت و موفق شده در مقدمه کتاب نقطه الکاف مندرج ساخته و رفع این نقص بین را بفرماید.

قد فرغ من تالیف هذه الکتاب

فی لیلة الثامن عشر من شهر ذی حجة الحرام سنه سبع و ثلاثین و ثلثمائه بعد الالف من الهجرة فی حال الوحدة

مع وجود تألمات و تاثرات التی ورد علی قلبه من واردات

التی لایقدر ان یذکرها قط

امید است اگر قاریان محترم خطائی مشاهده فرمایند به ملامت مؤلف نکوشند و تصحیح فرمایند که العذر عند کرام الناس مقبول

گر بهم برزده بینی خط من، عیب مکن   که مرا محنت ایام بهم برزده است

۱۳۳۷